

- ۲ سعدالله زارعی از مقاومت به عنوان یک هویت کلی و هویت‌های جزئی سخن می‌گوید
- رنگ مقاومت سیاسی است نه مذهبی و قومی
- ۶ زمان اعتراف به شکست در جنگ روایت‌ها
- ۸ چگونه روایت‌ها مردم سوریه را می‌کشند؟
- ۱۰ دکتر داوود عامری از مبانی و گفتمان مقاومت می‌گوید
- مقاومت سالم‌ترین جریان علیه ترور بسم
- ۱۴ وینسا بیللی فعال انگلیسی انگیزه‌های خود از سفر به غزه را بازگو می‌کند
- می‌خواهم بخشی از مقاومت باشم
- ۱۶ مقاومت به عنوان عقیده‌ای قائم به خود
- ۱۷ گفت‌وگو با مجتبی‌امانی رئیس دفتر سابق حفاظت منافع ایران در قاهره
- مجموعه پیچیده منافع و عقاید علت حضور ما در منطقه است
- ۱۹ مذاکرات سازش و محور مقاومت در گفت‌وگو با دکتر حسین شیخ الاسلام کارشناس مسائل خاورمیانه
- شلیک ترور بسم به محور مقاومت و هدف مذاکره تسلیم رسمی فلسطین است
- ۲۲ روز قدس تنها تربیون همه عقاید مقاومت است
- ۲۳ سلیمانی سایه ندارد!
- ۲۴ کارشناس مسائل منطقه عیار مقاومت را محک می‌زند
- مقاومت در کوره بحران‌ها عیار خود را بالا برد
- ۲۷ مقاومت و امپریال کلاسیک روسی
- ۲۸ انیس نقاش از تحولات پیش‌روی مقاومت سخن می‌گوید
- پرونده جولان به نفع مقاومت باز شد
- ۳۰ ایران و مقاومت فلسطینی در گذرگاه بحران سوریه
- ۳۲ داعش در گوشه رنگ مقاومت
- ۳۴ قطار بی‌توقف انقلاب بحرین
- ۳۶ راهکارهای ابتکاری مقاومت مقابل صهیونیست‌ها
- ۳۷ چگونه مقاومت دو شهر سرنوشته سوریه را رقم زد
- نگین مقاومت: نبل و الزهرا
- ۳۸ کارشناس آذربایجان از سرطان صهیونیسم در شمال ایران می‌گوید
- تل آویو آذربایجان را موازنه‌ای
- در مقابل مقاومت می‌خواهد
- ۴۲ آرایش میدانی نبرد در سوریه
- ۴۶ ژنرال امین حطیط، تحلیلگر مسائل راهبردی از آینده سوریه سخن می‌گوید
- سوریه با فدرالیسم دیگر حلقه وصل مقاومت نخواهد بود
- ۴۸ عمر برفی ائتلاف مخالفان
- ۵۱ مهارت روانی نصرالله غافلگیری دوست و دشمن

## عیار مقاومت

تا قبل از شروع بحران سوریه خیلی‌ها معتقد بودند، آنچه «محور مقاومت» نامیده می‌شود، حتی وجود خارجی ندارد و اگر هم وجود داشت تنها شامل ایران، حزب‌الله و سوریه می‌شد که آن هم به دلیل هویت متفاوت نظام سوریه (سکولار) بعضاً «اتحاد نامقدس» نامیده می‌شد، اما بحران سوریه به همراه بحران‌های عراق و یمن سر آغاز فصل جدیدی در گسترش جذابیت و افزایش قدرت محور مقاومت شد، این در حالی است که طرف مقابل انتظار داشت این بحران‌ها محور مقاومت را تضعیف کند و برای دست یافتن به این هدف از هیچ اقدامی کوتاهی نکرد، اما پس از گذشت بیش از نیم دهه، محور مقاومت نه تنها تضعیف نشده، بلکه قدرتمندتر از قبل ظاهر شده است و ابتکار عمل را در دست دارد. ویژه‌نامه حاضر تلاش می‌کند شاخص‌ها، دلایل و ریشه‌های موفقیت و همچنین تحول گفتمانی مقاومت را در بستر بحران‌های منطقه‌ای نشان دهد. کارشناسان داخلی و خارجی مشارکت‌کننده در این ویژه‌نامه معتقدند مقاومت به مذهب و رنگ خاصی تعلق ندارد و جذابیت آن شامل تمامی کسانی می‌شود که می‌خواهند در مقابل نظام سلطه ایستادگی کنند. این کارشناسان همچنین معتقدند کوره بحران‌های منطقه‌ای به افزایش عیار محور مقاومت کمک کرده و حالا محور مقاومت قابلیت‌های خود را برای مبارزه با ترور بسم ثابت کرده و سالم‌ترین و موفق‌ترین جریان علیه گروه‌های تروریستی و ایجاد امنیت در منطقه شده است. آنها پیش‌بینی می‌کنند پس از ریشه‌کشی ترور بسم و ایجاد امنیت پایدار، تجارت و اقتصاد میان اجزای محور مقاومت رونق خواهد گرفت که خارج از سلطه نظم امریکایی خواهد بود. در بین مطالب، عملکرد هر یک از اجزای محور مقاومت به صورت کل و جزء مورد بررسی قرار گرفته است. در این میان حزب‌الله لبنان به دلیل نقش محوری که در این بحران‌ها به عهده گرفته، از اهمیت کلیدی برخوردار است و به صورت خاص به ماهیت نوین این جنبش پرداخته شده است و نشان داده می‌شود چرا «حزب‌الله و جوانان امروز مثل خورشید می‌درخشند». از سوی دیگر، کارشناسان پاشنه آشیل محور مقاومت را در «جنگ روایت‌ها» عنوان می‌کنند و تأکید دارند محور مقاومت در این زمینه با ضعف‌های جدی مواجه است و اگر نتواند در این جنگ پیروز شود نمی‌تواند برنده واقعی نبرد باشد. نتیجه آنکه محور مقاومت مهم‌ترین دستاورد برون مرزی انقلاب اسلامی ایران محسوب می‌شود و هم اکنون وارد مرحله نوینی شده که انتظار می‌رود با مرور زمان بیش از پیش نقش خود را به عنوان مقام اول تأمین‌کننده امنیت منطقه تثبیت کند.

از دیگر دغدغه‌های این ویژه‌نامه نشان دادن مخاطرات و فرصت‌هایی است که جهان اسلام طی چند سال اخیر به ویژه از منظر ظهور جریان‌های تکفیری مانند داعش و همچنین صهیونیسم از شرق افغانستان تا شمال آفریقا مواجه است. ■

## عیارمقاومت

صاحب امتیاز: شرکت پیام‌آوران نشر روز

مدیر مسئول: عبدالله گنجی

سر دبیر: غلامرضا صادقیان

دبیر ویژه‌نامه: محمد بابایی

مدیر فنی: حسن فردی

چاپ: چاپخانه روزنامه جوان

با مشارکت معاونت فرهنگی و تبلیغات ستاد کل و کانون تفکر ایران

سعدالله زارعی از مقاومت به عنوان یک هویت کلی و هویت‌های جزئی سخن می‌گوید

# رنگ مقاومت سیاسی است نه مذهبی و قومی

مقاومت اهل مذاکره است اما در چارچوب اصول و آرمان‌ها

سعدالله زارعی را باید یکی از کارشناسان صاحب‌نظر مقاومت دانست. وی در گفت‌وگو با ما مهم‌ترین عامل پایداری مقاومت را وجود رهبران مستحکم می‌داند. زارعی با تأکید بر اینکه مقاومت به فکر و مذهب خاصی تعلق ندارد، خاطرنشان می‌کند که مقاومت دارای یک هویت کلی است که در ذیل آن هویت‌های جزئی وجود دارد که هر کدام به دلیل شکل و موقعیت متفاوت پازل‌های هویت کلی مقاومت را تشکیل می‌دهند.



رهبری، آقای هاشمی یا آقای موسوی اردبیلی رهبر انقلاب می‌شدند باز هم انقلاب اسلامی سرنوشتی متفاوت با آنچه امروز دارد را تجربه می‌کرد، بنابراین شخصیت‌ها و ویژگی‌های آنان در این صحنه بسیار تعیین‌کننده است. وقتی در سوریه شخصیتی به نام حافظ اسد در رأس قدرت است که اعتقادات محکمی دارد، به آرمان‌ها پایبند است و برای حفظ کشور خود برنامه دارد، طبیعی است که سوریه تبدیل به کانون مقاومت در برابر اسرائیل و آمریکا خواهد شد.

یا در لبنان، به دلیل وجود شخصیت‌های محکمی همچون سیدحسن نصرالله یا شهید عباس موسوی، جریان مقاومت شکل گرفته و با قدرت به راه خود ادامه می‌دهد. وقتی شخصیت‌هایی که دارای استحکام و قدرت هستند رهبری جریان را به عهده می‌گیرند، آن جریان نیز پایدار باقی می‌ماند.

بنابراین در هر نقطه‌ای از جهان که نوعی مقاومت جدی در برابر غرب صورت گرفته، حتماً در رأس آن حرکت، یک رهبر با چنین ویژگی‌هایی حضور داشته است. یک عامل تعیین‌کننده دیگر در شکل‌گیری مقاومت، به خصوص برای کشورهای موجود در منطقه ما، نوع روابط تعیین‌کننده ایران با این کشورهاست. هرچا ایران روابط قوی برقرار کرده توانسته آن کشور را از سقوط حفظ کند و از سوی دیگر نیز هرچا که روابط ما به هر دلیلی ضعیف بوده، ممکن است جریان‌های مقاومت در آن کشورها حرکاتی انجام داده باشند، اما در نهایت نتیجه به کام آمریکا و اسرائیل تمام شده است. گفتنی است ایران در بسیاری از کشورهای خلیج فارس نیز تلاش‌هایی صورت داده تا نوعی هماهنگی و همکاری در آنجا ایجاد شود اما تلاش‌ها در این نقاط با استقبال مواجه نشده و طبیعتاً نتیجه این است که این کشورها پیشرفتی نکرده و در چنگال آمریکا باقی مانده‌اند.

برای مثال تا زمانی که روابط سودان با ایران قوی بود، به رغم تمام مشکلات، این کشور مستقل و منسجم باقی مانده بود و به این ترتیب توانست بحران‌هایی نظیر دارفور و جنوب را پشت سر بگذارد اما از زمانی که روابط این کشور با ایران ضعیف شد و به سمت دیگری چرخش کرد، جنوب این کشور جدا شد، درگیری و بحران در منطقه دارفور احیا شد و مشکلات سودانی‌ها افزایش پیدا کرد. بنابراین می‌توان گفت بذر مقاومت در جایی بیشتر رشد کرده که روابط ایران با آن کشور قوی‌تر بوده است.

**آیا در تبیین چگونگی شکل‌گیری مقاومت در برخی مناطق خاص، می‌توان به عوامل فرهنگی همچون مذهب نیز اشاره کرد؟**

همانطور که در دو مثال بالا ذکر کردم مسئله مقاومت کلی و جهانشمول است و نمی‌توان آن را در مذهب یا حتی جریان

بود، فرد دیگری رهبری این کشور را در دست داشت، آیا در این صورت کوبا قادر به پیش از ۴۰ سال مقاومت در برابر آمریکا بود؟ یا اینکه این وضعیت پس از ۱۰ یا ۲۰ سال از بین می‌رفت و وارد مسیر دیگری می‌شد. در این زمینه می‌توان انقلاب کوبا را با انقلاب الجزایر مقایسه کرد؛ هر دو این انقلاب‌ها تقریباً در یک محدوده زمانی به پیروزی رسیدند، انقلاب کوبا پایدار ماند و همچنان راه خود را ادامه می‌دهد در حالی که انقلاب الجزایر در حدود کمتر از پنج سال از بین رفت. علت این مسئله آن است که رهبری انقلاب الجزایر استقامت لازم برای ادامه مسیر مقاومت را نداشت.

همچنین در مورد کشور خودمان نیز می‌توان برای یک لحظه تصور کرد که به جای حضرت امام، آقای شریعتمداری رهبری انقلاب را بر عهده داشت، البته ما به مراجع بسیار احترام می‌گذاریم اما می‌توان فرض کرد به جای حضرت امام یکی از مراجع اقران ایشان رهبری انقلاب را بر عهده داشت، قطعاً در این صورت انقلاب مسیری غیر از آنچه با رهبری حضرت امام پیمود را طی می‌کرد. یا اگر در دوران فعلی، به جای مقام معظم

**بخش‌هایی از منطقه ما در طول سال‌های گذشته شاهد شکل‌گیری و تداوم جریانی بوده که امروزه تحت عنوان «مقاومت» شناخته می‌شود، از نظر شما زمینه‌های شکل‌گیری و استمرار چنین جریانی، به رغم تمام مشکلات و بحران‌هایی که برای آن ایجاد شده، چیست؟**

به طور کلی برای تبیین چرایی و چگونگی شکل‌گیری مقاومت، چند عامل اساسی را می‌توان بر شمرد. یکی از عوامل تعیین‌کننده در شکل‌گیری مقاومت در کشورها، وجود اشخاصی با اعتقادات صحیح و انگیزه قوی است که به لحاظ شخصیتی انسان‌های پیگیری هستند. البته این درست است که کشورها را ملت‌ها تشکیل می‌دهند، اما هویت کشورها توسط شخصیت‌ها به وجود می‌آید و بنابراین وجود یا عدم وجود یک نفر با چنین ویژگی‌هایی در هر کشوری بسیار تعیین‌کننده است.

برای مثال فرض کنید در انقلاب کوبا، به جای فیدل کاسترو که یک انسان قوی، ثابت‌قدم و پایبند به اعتقادات و اصول انقلاب



اگر یکی از قطعات پازل به لحاظ شکل و موقعیت دارای تفاوت‌هایی با سایر قطعات پازل بود به این معناست که جایی در پازل ندارد؟ یا اینکه اتفاقاً این قطعه در جای خاص خود در پازل قرار گرفته و اگر بخواهد مشابه سایر قطعات باشد دیگر جوابگوی نیازی که برای آن تعبیه شده نیست و در صورت فقدان این قطعه، کلیت پازل دچار نقص می‌شود ولو اینکه قطعه‌ای بسیار کوچک باشد.

در مواجهه با این مسئله ابتدا باید از خودمان پرسیم که ما برای مثال مقاومت فلسطین را برای چه منظوری می‌خواهیم؟ برای دفاع از بوسنی و هرزگوین؟ برای دفاع از مرزهای ایران؟ برای دفاع از دولت بغداد یا برای دفاع از آرمان فلسطین؟

این مسئله در مورد حزب‌الله لبنان نیز صادق است، آیا ما حزب‌الله لبنان را برای دفاع از مردم یمن و مصر می‌خواهیم، یا برای دفاع از تمامیت ارضی لبنان و محدود کردن رژیم صهیونیستی برای فعالیت در فضای لبنان یا فضای مجاور؟

فکر می‌کنم گاهی در ایران، آنچنان تمامی موضوعات را در کنار همدیگر و کلی نگاه می‌کنند که از این موضوع غفلت می‌شود که فلسفه وجودی هر قطعه از این پازل چیست. اتفاقاً در جلسه‌ای که اخیراً با چند تن از شخصیت‌های فلسطینی داشتم، این موضوع را مطرح کردم که تازمانی که برای حماس، جهاد اسلامی یا هر گروه دیگر فلسطینی، آرمان فلسطین و آزادسازی اراضی اشغالی مطرح باشد، ما آنها را از خودمان می‌دانیم و هر حمایتی که از دستمان بریاید نیز انجام می‌دهیم و کاری هم به این نداریم که موضع این گروه در فلان مسئله بین‌المللی، الزاماً با موضع ایران هماهنگ و منطبق است یا خیر؟

اما اگر زمانی، کار به مرحله‌ای برسد که یک دست این گروه‌ها قرآن و دست دیگر آنها شاخه زیتون در برابر رژیم صهیونیستی باشد، ما آنها را از خودمان نمی‌دانیم، چرا که از دید ما، مقاومت علیه اسرائیل یک ارزش غیر قابل اغماض است.

البته میان حماس و حزب‌الله، حماس و ایران یا حماس با انصارالله در یمن، اختلافاتی هست، موضع این گروه در باب تحولات مصر یا موضع ایران متفاوت است، ارتباط این گروه با ترکیه و دولت اردوغان یا ارتباط ما با این کشور اساساً متفاوت است، مناسبات حماس با دولت عربستان هیچ شباهتی با مناسبات ما و عربستان ندارد.

اما در نهایت ما حماس را در این ترازوها وزن نمی‌کنیم، توزین

تنها راه حل می‌پذیرند، البته معنای این حرف این نیست که آموزه‌های اهل بیت نادیده انگاشته شود.

**طی سال‌های اخیر و با شدت گرفتن بحران‌های نظامی و امنیتی در منطقه، شاهد تفاوت در مواضع برخی از جریان‌های مقاومت، نسبت به یکدیگر در قبال قضایایی همچون سوریه بودیم. از دید شما آیا می‌توان از مجموعه‌ای کلی به نام مقاومت سخن گفت که در آن طیف‌های مختلف احیاناً با مواضع مختلفی حضور دارند یا خیر؟**

این سؤال بسیار مهمی است، از دید من مقاومت دارای یک هویت کلی است که در ذیل آن هویت‌های جزئی وجود دارند، مجموعه این هویت‌های جزئی پازل مقاومت را شکل می‌دهند. حال این سؤال مطرح می‌شود که آیا تمام قطعات این پازل به لحاظ بزرگی و کوچکی، شکل، تأثیر و اهمیت در یک سطح هستند یا اینکه هر کدام خصوصیات مرتبط با خود را دارند؟

**قبول ندارم که مذهب به عنوان عامل اصلی مقاومت پررنگ شود به طوری که مقاومت به عنوان یک مسئله قومی و مذهبی تعریف شود.**

**در حال حاضر بسیاری از کشورهای امریکای لاتین که مسیحی هستند یا اصلاً متدین به ادیان الهی نیستند، در حوزه مقاومت به طور کلی نگاهشان به ایران است که ببینند کشور ما چه راهی را انتخاب کرده و چگونه در برابر غرب عمل می‌کند. مثال‌های بالانشان می‌دهد مقاومت یک مقوله سیاسی است در برابر غرب، امریکا، اسرائیل یا هر جریانی که در برابر ارزش‌های انسانی حرکت می‌کند.**

بنابر این هویت مقاومت پیش از هر چیز، یک هویت سیاسی است و کسانی می‌توانند در این محور قرار بگیرند که به لحاظ سیاسی به نوعی اشتراک در دیدگاه سیاسی رسیده باشند.

فکری خاصی خلاصه و محدود کرد. فیدل کاسترو یک انسان کمونیست است و جنبش وی راه کمونیسم را پیش رفته اما در عین حال، وی همواره در اعتقادات خود نسبت به کوبا و غرب مستحکم باقی مانده و مقاومت را محقق کرده، در حالی که اصلاً متدین نبوده است.

همچنین در سوریه، حافظ اسد با تکیه بر مذهب، جریان مقاومت را رهبری نکرده است.

این در حالی است که در برخی از کشورهایی که دارای اکثریت شیعه هستند، مقاومت جدی در برابر امریکا یا اسرائیل شکل نگرفته، برای مثال در آذربایجان ۹۷ درصد جمعیت شیعه هستند، اما مقاومتی در این کشور دیده نمی‌شود.

از سوی دیگر گاندی، رهبر استقلال هند، اصولاً متدین به ادیان توحیدی نیز نبود اما روی اعتقادات خود ایستادگی کرد و موفق هم شد.

بنابر این قبول ندارم که مذهب به عنوان عامل اصلی مقاومت پررنگ شود، به طوری که مقاومت به عنوان یک مسئله قومی و مذهبی تعریف شود.

در حال حاضر بسیاری از کشورهای امریکای لاتین که مسیحی هستند یا اصلاً متدین به ادیان الهی نیستند، در حوزه مقاومت به طور کلی نگاهشان به ایران است که ببینند کشور ما چه راهی را انتخاب کرده و چگونه در برابر غرب عمل می‌کند.

مثال‌های بالانشان می‌دهد مقاومت یک مقوله سیاسی است در برابر غرب، امریکا، اسرائیل یا هر جریانی که در برابر ارزش‌های انسانی حرکت می‌کند.

بنابر این هویت مقاومت پیش از هر چیز، یک هویت سیاسی است و کسانی می‌توانند در این محور قرار بگیرند که به لحاظ سیاسی به نوعی اشتراک در دیدگاه سیاسی رسیده باشند.

البته عده‌ای به مقاومت رنگ فرهنگی یا مذهبی می‌دهند که قطعاً در صورت اتخاذ چنین رویکردی دچار تناقض خواهند شد، زمانی که مقاومت با ولایت مذهب تعریف شود باید بتوان تمامی پیروان آن مذهب را در چارچوب مقاومت گنجانده، این در حالی است که ما حتی در کشور خودمان و در سطوح مسئولان ارشد، کسانی را داریم که اعتقادی به مقاومت ندارند و کمکی به بارور شدن بذر مقاومت در کشورهای منطقه نمی‌کنند.

از سوی دیگر نیز شاهد افرادی هستیم که با ما هم‌مذهب نیستند اما به طور جدی از زاویه سیاسی، مقاومت را به عنوان



حقیقی حماس در ترازوی فلسطین صورت می گیرد و حماس در آنجا خوب عمل کرده است. از دید ما حماس در خط مقاومت است، از آن منحرف نشده، و آرمانی که به دلیل آن این گروه شکل گرفته هنوز در صدر برنامه ها و اقدامات حماس قرار دارد.

**مشابه چنین اختلافاتی میان جریان های فعال در مقاومت، گاهی در داخل گروه های شیعی نیز دیده می شود، برای مثال می توان به قضایای اخیر عراق و اقدامات جریان صدر اشاره کرد. به طور کلی دیدگاه شما درباره جریان صدری ها چیست و تا چه حد می توان برای این گروه در صحنه سیاسی عراق اعتبار و نفوذ قائل شد؟**

جریان صدر یک جریان داخلی عراق است و بنابراین برای شناخت آن ابتدا باید دید در عراق چه می گذرد. خاندان صدر از گذشته در این کشور دارای نفوذ چشمگیری بوده و امروزه نیز مقتدی صدر به عنوان بارزترین شخصیت این خاندان مطرح است، کما اینکه در صحنه سیاسی عراق، دیگر خانواده ها همچون خاندان حکیم، خاندان شاهرودی و خاندان

نیست. تعداد کرسی هایی که در پارلمان عراق در اختیار این جریان هست، ۳۴ کرسی از مجموع ۲۷۵ کرسی پارلمان این کشور است و همچنین پنج وزارتخانه در اختیار آنهاست و به طور کلی وزن اجتماعی و سیاسی صدری ها در همین حد است. با توجه به مطالبی که بیان شد می توان فهمید جریان صدر در جایگاه اکثریت قرار ندارد و نه تنها معرف اکثریت جامعه عراق نبوده، بلکه معرف اکثریت جامعه شیعی این کشور نیز نیست. رفتار صدری ها در جامعه عراق عمدتاً نوعی رفتار واگرایانه بوده است، این جریان با حزب الدعوة، مجلس اعلی، دولت های شیعه عراق پس از رهایی از اشغال، تنش داشته و بنابراین همواره روابطی تنش آلود میان صدری ها و سایر جریانات شیعی برقرار بوده است و دقیقاً به همین دلیل صدری ها روند رو به نزولی را طی کرده اند، اگر شما نگاهی به قدرت این جریان طی سال های ۲۰۰۳ تا به امروز داشته باشید خواهید دید، در ابتدای این مسیر خیلی قوی تر از امروز بوده اند. امروزه هم تعداد کرسی های صدری ها در مجلس کمتر شده و هم وزارتخانه هایی که در اختیار این جریان است کاهش پیدا کرده،



به همین نسبت طیف های اجتماعی این جریان نیز تاحدودی دچار ضعف شده است. بنابراین صدری ها به تنهایی نمی توانند در عراق منشأ تحول باشند، بلکه صرفاً توانایی آن را دارند که بر قدرت تأثیر بگذارند و اگر بخواهند نقشی در جریانات داشته باشند باید حتماً به جریانات دیگری ضمیمه شوند. از سوی دیگر، ضمیمه شدن وضعیت چندان خوشایندی نیست، چرا که در چنین شرایطی، جریانی که ناچار به ضمیمه شدن است باید همواره خواسته ها و مطالبات خود را تنزل دهد تا بتواند داخل ائتلاف های موجود شود و این واقعیتی است که تا به امروز اصلاً برای صدری ها خوشایند نبوده و به همین دلیل نیز به سمت ائتلاف پایدار با هیچ جریانی نرفته اند. در قضایای اخیر، به دلیل مشکلات زیرساختی و شدید مردم عراق در زمینه خدمات اولیه، از جمله برق، بهداشت و... فضای اجتماعی عراق به شدت دچار تنش شد. باید توجه کرد که این تنش ها عمدتاً در طیف شیعه شکل گرفت چرا که در حال حاضر، اهل سنت درگیر داعش بوده و در حال تجربه وضعیت به غایت مغشوش و مخدوشی هستند، بنابراین جغرافیایی در اختیارشان نیست تا اعتراضات آنان

موضوعیت پیدا کند. در کردستان نیز به دلیل اقدامات کردها در گذشته، مشکل عمده ای در حوزه خدمات اولیه وجود ندارد، بنابراین عمده مشکلات در بخش های جنوبی و مرکزی (مناطق اصلی شیعه نشین) به چشم می آید. از سوی دیگر اخبار منتشر شده مبنی بر فساد اقتصادی گسترده مسئولان دولتی عراق نیز موجب شد زمینه اجتماعی فعال شده و به این ترتیب یک سلسله تظاهرات و تجمعات ضد فساد در این کشور ایجاد شود. به نظر من، صدری ها به این قضایا به چشم یک فرصت طلایی نگاه کردند که آنها را بدون نیاز به ائتلاف و هماهنگی با دیگران در رأس جریانات سیاسی قرار می دهد و به این ترتیب در این اعتراضات تلاش کردند نقش اساسی داشته باشند، البته این رویکرد از سوی برخی دیگر از طیف های شیعه، بنابر دلایلی مورد حمایت قرار گرفت. ایران نیز به این تحركات و اعتراضات ضد فساد به عنوان اقدامات مشکوک نگاه نکرد و در واقع به مردمی که از مشکلات زیرساختی شدید به ستوه آمده بودند، حق داد که اعتراض کنند. باید گفت صدری ها در این جریان تاحدودی موفق شدند، به هر حال آنها توانستند عنوان رهبری مبارزه با فساد در عراق را برای خود کسب کنند اما این جریان به مرور و چهره خشونت باری پیدا کرد چرا که در ابتدا تظاهرات ضد فساد در برخی اماکن برگزار می شد و پس از اندکی، تظاهر کنندگان پراکنده شده و ماجرا خاتمه پیدا می کرد. اما صدری ها با در دست گرفتن مدیریت این موج، شکلی هجومی به آن بخشیدند، منطقه سبز را گرفتند، پارلمان و دولت را تصرف کردند و رئیس پارلمان را عزل کردند به طوری که حتی حیدر العبادی با وضعیت بسیار نامناسبی ناچار به ترک پارلمان شد. پس از آن نیز صدری ها با صدور بیانیه خواستار برکناری تمام رؤسای قوا شدند، دیگر مشخص بود که با یک جریان مبارزه با فساد روبه رو نیستیم بلکه این جریان وارد مرحله ساختار برانداز شده است، بنابراین از سوی ایران و برخی دیگر از خیر خواهان تلاش هایی صورت گرفت تا این وضعیت مهار شود که تا حد زیادی نیز مهار شد، البته این بحران هنوز حل نشده اما از آن شرایطی که طی چند هفته گذشته در بغداد ایجاد شده بود، عبور کرده است. باید توجه داشته باشیم که عراق نسبتاً جامعه ای از هم گسیخته به شمار می رود.

بخش شیعی این جامعه نیز به رغم حضور حضرت آیت الله سیستانی در واقع و بر اساس آنچه در صحنه میدانی عراق مخصوصاً از سال ۲۰۰۳ تا به امروز دیده شده فاقد یک رهبری مشخص است. این مسئله به طور طبیعی هم تنش هایی را در داخل شیعیان ایجاد کرده و همچنین شیعیان را در معرض نفوذ دیگران قرار داده است به طوری که سعودی ها، اردنی ها و ترک ها در پرونده هایی ورود کرده و اقداماتی را انجام داده اند، البته یک وجه مشترک در جامعه شیعیان دیده می شود (به طور ویژه در میان نخبگان سیاسی این جامعه) مبنی بر اینکه عظمت و آینده شیعه به موجودیت جمهوری اسلامی ایران از تباط دارد، یعنی تا زمانی که جمهوری اسلامی هست، شیعه دارای عزت است و اگر این نظام نباشد تمامی شیعیان در سرتاسر دنیا دچار بحران های شدید امنیتی خواهند شد. از سوی دیگر تمام طیف های شیعه، ایران را در مواجهه با رقابت های درون شیعی، بی طرف و منصف قلمداد می کنند و بر این باورند ایران جانب هیچ گروهی را به طور انحصاری نگرفته بلکه تمامی گروه های شیعه را مورد حمایت قرار داده است. همچنین نخبگان عراق به این باور رسیده اند که تنها ایران، برای کمک به شیعیان عراقی «توانایی» و «طرح» دارد، این در حالی است که دیگران دست کم یکی از این دو خصوصیت



را ندارند. به این ترتیب جامعه شیعیان عراق، ایران را به عنوان مرجع نهایی حل بحران‌ها و درگیری‌های داخلی این کشور به رسمیت شناخته و این موقعیت در داخل عراق منحصر به ایران است و هیچ کشور دیگری نزد مردم و نخبگان عراقی از چنین موقعیتی بر خوردار نیست، به همین دلیل است که تا مشکلی در عراق به وجود می‌آید همه نگاه‌ها به سوی ایران می‌چرخد و ایران نیز وارد صحنه شده و معضل را حل می‌کند. برای مثال در همین بحران اخیر عراق، ۱۴۸ کرسی در پارلمان این کشور با محوریت صدری‌ها خواستار تغییر سران قوا بودند، اما با تلاش‌ها و پیگیری‌هایی که صورت گرفت، این رقم در ابتدا به ۱۰۷ کرسی و در نهایت به همان ۳۴ کرسی اولیه جریان صدری کاهش پیدا کرد.

این نمونه موفق از مدیریت حل اختلاف توسط ایران بود که صورت گرفت، در حالی که حرمت و احترام صدری‌ها نیز محفوظ ماند، در این مسئله رسانه‌های شیعه کنترل شدند و هیچ یک از آنها به خود اجازه نداد که صدری‌ها را به چیزی متهم کند.

**از دید من مقاومت دارای یک هویت کلی است که در ذیل آن هویت‌های جزئی وجود دارند. مجموعه این هویت‌های جزئی پازل مقاومت را شکل می‌دهند. حال این سؤال مطرح می‌شود که آیا تمام قطعات این پازل به لحاظ بزرگی و کوچکی، شکل، تأثیر و اهمیت در یک سطح هستند یا اینکه هر کدام خصوصیات مرتبط با خود را دارند**

**مسئله همسویی مواضع عربستان سعودی با رژیم صهیونیستی مسئله جدیدی نیست، اما طی سال‌های گذشته این همسویی به طور بی سابقه‌ای آشکار شده است. از دید شما وضعیت فعلی روابط آل سعود و اسرائیل چگونه است و چشم‌انداز آینده منطقه را با توجه به این موضوع چگونه ارزیابی می‌کنید؟**

اگر ما به روند شکل‌گیری آل سعود نگاهی بیندازیم، می‌بینیم پیدایش این رژیم در جهان اسلام یک پروژه بود که توسط انگلیسی‌ها کلید خورد و پس از آن تقویت شد تا مانند خنجر در قلب جهان اسلام فرو برد.

اگر از من پرسیده شود چرا فلسطین تا به امروز آزاد نشده خواهم گفت به خاطر عربستان، همچنین عربستان سعودی عامل اصلی تمامی جنگ‌ها و تعدی‌هایی است که طی دهه‌های گذشته به کشورهای اسلامی رخ داده است. فرقی نمی‌کند که نگاه ما به مسئله برج‌های دوقلو مبتنی بر یک حادثه واقعی باشد یا آن را افسانه‌ای ساخته و پرداخته آمریکایی‌ها به شمار بیاوریم، در هر دو صورت پای عربستان در میان است، امروز مشخص است که

اتباع و جریان‌های کدآم کشور برج‌های دوقلو را منفجر کردند و اینها مباحثی است که در داخل آمریکا نیز مطرح شده است، به همین دلیل بود که عادل الجبیر آمریک را تهدید به خارج کردن دلارهای عربستان از بانک‌های آمریکایی کرد که البته حتی قادر به این کار نیز نیستند و این تهدید صرفاً یک بلوف بوده است. به همین نسبت می‌توان در مورد نزدیکی اسرائیل و عربستان سعودی نیز نگاه کرد و در حقیقت با نگاهی به عملکرد گذشته این رژیم طی سال‌های گذشته به این نتیجه می‌رسیم که در هم‌تنیدگی سیاست‌های عربستان و اسرائیل بسیار بیش از آن چیزی است که رسانه‌ها امروزه تصور می‌کنند. مسئله منحصر به دیدار و هم‌نشینی دو مقام امنیتی عربستان و اسرائیل نیست بلکه این دو رژیم اساساً یک جریان مشترک به شمار می‌روند، البته من در حال حاضر نمی‌دانم که در این جریان، محوریت با وهابیت است یا صهیونیسم و این از آن رواست که میزان همسویی و در هم‌تنیدگی این دو جریان بسیار زیاد است. چشم‌انداز در این زمینه به تعبیر مذهبی، آن است که آنچه به نفع مردم است باقی خواهد ماند (ما یبق الناس) و آنچه در مسیر

گفت‌وگو می‌کنیم. ما علاقه داریم که به خاطر مردم یمن با سعودی‌ها نیز وارد یک رشته از گفت‌وگوها بشویم، اما سعودی‌ها به رغم آنکه به شکست رسیده‌اند اما هنوز در موقعیتی قرار نگرفته‌اند که از گفت‌وگو با ایران استقبال کنند، بنابراین فعلاً سعودی‌ها موضع صلبی در برابر گفت‌وگو با ایران دارند.

**روند گفت‌وگوهای میان ایران و آمریکا، طی چند سال اخیر به نوعی احیا و تقویت شده است، از دید شما آیا این مسئله بر نقش ایران در محور مقاومت تأثیری خواهد داشت؟**

اساساً گفت‌وگو و مذاکره‌ای که از سوی آمریکایی‌ها دنبال می‌شود برای آن است که مذاکره در ایران جای مقاومت را بگیرد، آمریکایی‌ها برای مقاومت راه حلی ندارند چرا که طرف مقابل آنها با حداقل امکانات ایستاده و به نتیجه نیز رسیده است. اما آنها در مذاکره راه حل دارند، چرا که استادی و تجربه دارند، می‌دانند چگونه از لحاظ سیاسی در یک پرونده جزو مد و خسوف و کسوف ایجاد کرده و در نهایت به نتیجه مطلوب خود برسند. برای مثال در مسئله برجام، در حقیقت آمریکایی‌ها

خلاف منافع مردم حرکت می‌کند در نهایت ضایع خواهد شد، در صحنه میدانی نیز ما شاهد همین حقیقت هستیم.

**آیا در حال حاضر، سطحی از گفت‌وگو و مذاکرات میان مقامات ایران و عربستان بر سر مسائل منطقه در جریان است؟**

در شکل رسمی خیر، ما در حال حاضر به لحاظ رسمی در بدترین وضعیت ارتباطی هستیم و رابطه رسمی میان این دو کشور وجود ندارد، اما در شکل غیررسمی و آنچه به سرویس‌های اطلاعاتی دو کشور بر می‌گردد، من اطلاعی ندارم که آیا میان ایران و عربستان گفت‌وگو و محرمانه‌ای در جریان است یا نه. البته ما معتقدیم برای دفاع از مردم یمن، غیر از اقدامات میدانی، نیاز به اقدامات سیاسی هم داریم، برای مثال ایجاد وحدت میان طیف‌های مختلف مردم یمن و ما باید کاری کنیم که انصار در این صحنه تنها نباشد، بنابراین گفت‌وگوهای میان ایران و شخصیت‌های مؤثر یمن بر همین اساس صورت گرفته است. از سوی دیگر، در سطح بین‌المللی نیز ایران برای حمایت از مردم یمن فعال است، مخصوصاً با روس‌ها و ترک‌ها گفت‌وگوهای را داریم و در سطح منطقه‌ای نیز با عمانی‌ها، کویتی‌ها و قطری‌ها

هیچ چیز نداده و همه چیز گرفتند، این بالاترین ثمره‌ای است که دیپلماسی می‌تواند برای یک کشور به ارمغان بیاورد. بنابراین هدف آمریکایی‌ها آن است که در داخل ایران، ما به این باور برسیم که از طریق گفت‌وگو می‌توانیم مسائل خود را حل و هزینه‌های خود را کم کنیم. در حال حاضر در مورد برخی سطوح در داخل ایران، نگرانی‌هایی به لحاظ فکری نسبت به مقاومت وجود دارد، اما در عین حال این مسئله به حدی گسترده نیست که فعلیت داشته باشد بلکه یک تهدید بالقوه است. کسانی که مذاکره را باور کرده‌اند، مقاومت را بر نمی‌تابند، کسانی که مذاکره را پذیرفتند نمی‌توانند هم‌زمان در دو میدان مذاکره و مقاومت بازی کنند. البته نمی‌گوییم مقاومت به صورت کلی اهل مذاکره نیست، کما اینکه مادر عراق یاسوریه مذاکراتی داشته‌ایم، برای مثال در سوریه برخی از مناطق از جمله حمص یا غوطه شرقی دمشق با مذاکره یا تبادل آزاد شده‌اند. بنابراین مقاومت اهل مذاکره است، اما مذاکره در چارچوب اصول، ارزش‌ها و آرمان‌ها، چرا که در این صورت مذاکرات مدیریت شده و دیگر تبدیل به اصل نمی‌شود که نیازی به نگرانی از آن باشد. مذاکره اصل نیست بلکه یک ابزار است. ■



شارمین نروانی

شارمین نروانی، تحلیلگر و نویسنده محقق ارشد سابق در کالج سنت انتونی دانشگاه اکسفورد است. او مدرک کارشناسی ارشد خود را هم در رشته‌های روزنامه نگاری و هم در رشته مطالعات خاورمیانه از «مدرسه روابط بین الملل و امور عمومی دانشگاه کلمبیا» در نیویورک دریافت کرده است. نروانی هم اکنون در لندن و بیروت اقامت دارد. مقاله او با عنوان «چگونه روایت‌ها مردم سوریه را می‌کشند» که برای اولین بار در «راشا تودی» انتشار یافت به هفت زبان دنیا ترجمه شده است. جوان گفت‌وگویی با نویسنده از طریق ایمیل به زبان انگلیسی انجام داده که ترجمه آن را تقدیم می‌کند، ترجمه مقاله نیز در ادامه ارائه خواهد شد.



شما در مقاله تان به محور مقاومت اشاره کرده‌اید. شما چگونه این محور را می‌شناسید، به عبارت دیگر تعریف شما از هویت محور مقاومت چیست؟

از دید من، اعضای اساسی محور مقاومت شامل ایران، سوریه و حزب الله می‌شود، اما به صورت مشخص در چند سال اخیر جذابیت این محور گسترش یافته و کشورهای دیگری به درجات مختلف در آن مشارکت کرده‌اند.

برای مثال عراق از لحاظ مبارزه با یک دشمن مشترک - تکفیری‌ها - اهداف امنیتی مشترکی با این محور دارد و همچنین روسیه، همه این پنج عضو در سال گذشته به طرق مختلف در جبهه‌های سوریه و عراق در مبارزه با جریان تکفیری با هم همکاری داشتند. اعضای این محور در یک جهان بینی مشترک هستند که مبتنی است بر استقلال، حق تعیین سرنوشت خود، ضدیت با امپریالیسم و پایبندی به حاکمیت قانونی که در روابط بین الملل اعمال می‌شود. بدین ترتیب جذابیت این محور حتی گسترده‌تر می‌شود و شما چین، ونزوئلا، بولیوی، آفریقای جنوبی و بسیاری از کشورهای دیگر را دارید که در این جهان بینی و چشم‌انداز سیاسی با محور مقاومت اشتراک دارند.

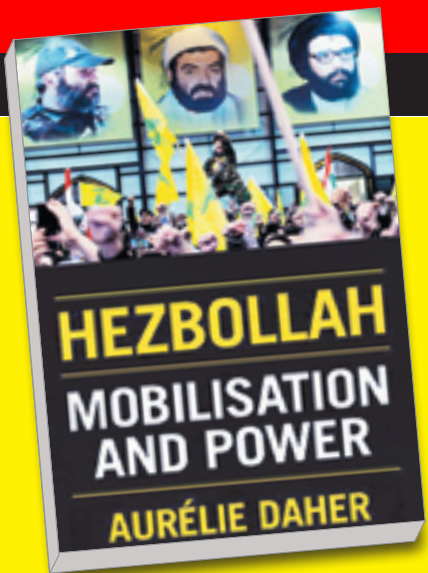
**خانم نروانی از بخشی از مقاله خود به یک قوس امنیتی اشاره کرده‌اید که از شام تا خلیج فارس امتداد می‌یابد، ممکن است در این مورد کمی بیشتر توضیح دهید.**

در سال ۲۰۱۳ من یک مقاله نوشتم که در آن همکاری امنیتی میان لبنان، سوریه، عراق و ایران را پیش بینی کردم که البته تا حد زیادی به وقوع پیوست. این دولت‌ها مجبور شدند که به یکدیگر بپیوندند، زیرا آنها با عوامل بی ثبات‌کننده و تروریسم روبه‌رو شدند که در درجه اول توسط آمریکا، انگلستان، فرانسه، عربستان سعودی، ترکیه و قطر حمایت، سازماندهی و تغذیه می‌شدند. این قوس امنیتی که زمانی توسط ملک عبدالله پادشاه اردن با اتهام فرقه‌گرایی تحت عنوان «هلال شیعی» مطرح شد و سر و صدای زیادی به پا کرد، امروز به یک واقعیت تبدیل شده است، اما نه به خاطر مسائل فرقه‌ای، بلکه به دلیل اقدامات همسایگان و قدرت‌های جهانی که به دنبال تضعیف ایران از طریق نابودی سوریه بودند. تئوری من این بود که این چهار



## زمان اعتراف به شکست در جنگ روایت‌ها





## حزب الله؛ بسیج و قدرت

کتاب حزب الله؛ بسیج و قدرت به قلم اوریلیه ظاهر در ۴ شهریور ۱۳۹۵ (۲۵ آگوست) به زبان انگلیسی منتشر خواهد شد. نویسندگان در وبسایت خود این کتاب را اینگونه توصیف می کنند؛

«پس از گذشت تقریباً ۳۰ سال از پایه گذاری حزب الله لبنان، هنوز فهم این سازمان کار سختی است؛ از بت شدن تا مورد نفرت قرار گرفتن؛ مخاطبان تعریف بسیار متفاوتی را برای این سازمان دارند؛ یک گروه تروریست اسلامی که مصمم به نابودی اسرائیل است یا نخستین مقاومت ملی عربی که تاکنون موفق به شکست نظامیان تل آویو شده، یک حزب و وطن پرست و محترم یا یک شبکه فاشیستی که همه اهرم های زندگی سیاسی لبنان را کنترل و مدیریت کرده است. حزب الله دقیقاً چیست؟ چگونه چنین نقش مهمی را در بازی خاور میانه به دست آورده؟ چگونه به آلفا و امگای سیاست لبنان تبدیل شده؟ نحوه عملکرد حزب الله به گونه ای است که به ناظران اجازه نمی دهد تا رویکرد آن را به سادگی مطالعه کنند. تضعیف آن؛ و نه مرگ کامل آن، بارها از اوایل دهه ۱۹۸۰ اعلام شده است ولی واقعیت این است که پس از ۳۰ سال موجودیت، حزب الله هرگز افزایش قدرت را در عرصه ملی و همین طور در عرصه منطقه ای متوقف نکرده است. درست مثل محبوبیت آن که امروزها مثل همیشه حمایت می شود و مورد وفاداری قرار می گیرد.

این کتاب سه هدف دارد. برای اولین بار یک تعریف جدید از حزب الله ارائه می کند، نگاهی به تاریخ حزب الله می اندازد، ساختار داخلی خیلی خوب ساخته و دامنه وسیعی از اقدامات سیاسی و اجتماعی آن را بیان می کند. این کتاب سپس روند تکامل بسیج حزب الله را تشریح می کند. در نهایت، بعدی دیگر نشان داده می شود که سیاسی است اما عمدتاً مربوط به هویت جامعه شیعیان لبنان است. از طریق مطالعه غنی و دقیق عمدتاً منابع دست اول از جمله هزار مصاحبه با اعضای حزب الله و بررسی تحولات امنیتی مهم ۱۵ سال اخیر در لبنان نویسنده ابعاد جدیدی از این سازمان برای فهم «پدیده حزب الله» و سیاست داخلی لبنان فراهم می آورد» ■

جایگاه تصمیم گیرندگان ایران بود، برنامه ریزی می کردم که ایران بال شرقی قرن آسیایی شود. یک صادر کننده اصلی و دوست قابل اعتماد برای همه کسانی که می خواهند از مدل «اقتصاد مقاومتی» قابل توجه در این کشور یاد بگیرند. من در مصر، اردن و الجزایر تدریس خواهیم کرد که چطور ما یک کشور را پس از هشت سال جنگ ویرانگر و زمانی که هر بشکه نفت هشت دلار بود مدیریت کردیم، من شیوه گسترش مراقبت های بهداشتی کارآمد در استان هایشان را آموزش خواهیم داد و برای ایجاد اقتصاد دانش بنیان راهنمایی شان خواهیم کرد.

خاور میانه نیاز دارد روی پاهای خود بایستد حتی باوجود اینکه آنها منتظرند ما دست برداریم. در این آشوب و ویرانی خاور میانه، هنوز فرصت های متعددی وجود دارد به شرط اینکه فعال و زیرک باشیم. ما می توانیم قوی تر و رقابتی تر از همیشه ظاهر شویم. آینده الان است؛ اجازه دهید آن را خودمان بنویسیم.

**شما گفته اید که محور مقاومت در تبلیغ**

**روایت های خود و مقابله با روایت های دروغ**

**رسانه های غربی ضعیف است. برای تغییر این**

**وضعیت چه باید کرد؟**

محور مقاومت نمونه قابل توجه از کارایی در منطقه است و در برابر همه نابرابری ها گام های بلند نظامی، اقتصادی و سیاسی برداشته است. اما این محور ارزش تبلیغات (propaganda) را درک نمی کند. منظور من از تبلیغات «دروغ» نیست. منظورم این است که حکومت هائیز دارند گزاره های ارزشمندشان را به صورتی ماهرانه بیان کنند. محور مقاومت در بیان آرمان هایش به مخاطبان جهانی چه اقدامی انجام داده است؟ تعداد انگشت شماری رسانه به درد نخور که توسط افراد غیر حرفه ای اداره می شوند. من زمانی که جانبداری را در گزارش های خبری و سرمقاله های می بینم، عذاب می کشم.

**جهان بینی مقاومت برای اکثریت جمعیت**

**منطقه و حتی جهان جذابیت دارد. وقتی شما**

**درباره فلسطین و استقلال حرف می زنید و وقتی**

**شما از اقتصاد دانش بنیان، مبارزه با امپریالیسم،**

**حق تعیین سر نوشت خود و عدالت... حرف**

**می زنید، چه کسی با آنها موافق نیست؟ پس چرا**

**مردم فرقه گرایی، جنگ و تروریسم را با محور**

**مقاومت همسان در نظر می گیرند؟**

اشخاصی در این میان کار خود را درست انجام نمی دهند. آنها فکر می کنند می توانند یک جنگ دفاعی راه بیندازند بدون اینکه جزئیات چرایی حق بودن و حیاتی و عادلانه بودن این جنگ را توضیح بدهند. شما نمی توانید به سخنرانی های هفتگی علی خامنه ای و حسن نصرالله برای مقابله با رسانه های غربی و ناپیانشان متکی باشید. آنها ۱۰ هزار روزنامه نگار، روزنامه و ایستگاه های تلویزیونی خود را دارند.

وقت آن رسیده است که محور مقاومت به شکست خود در جنگ روایت ها اعتراف کند. پیشرفت به معنی قبول اشتباهات و اصلاح آنها است.

محور مقاومت این مفهوم را هر روز در میدان جنگ درک می کند و تاکتیک های خود را مطابق با آن وفق می دهد. اما این محور درک نمی کند اگر در روایت ها شکست بخورد، هرگز برنده واقعی نبرد نخواهد شد. امریکایی ها در مورد پیروز شدن بر «قلب و ذهن» صحبت می کنند. آنها درست می گویند و سرمایه گذاری های سنگینی در روایت های می کنند تا اهداف استراتژیکی شان را حمایت کنند.

ما لازم نیست چرخ را از اول اختراع کنیم، فقط کافی است یک چرخ برای خودمان بگیریم. ■

کشور مجبور به همکاری نظامی برای از بین بردن تهدید امنیتی مشترک خواهند شد و با این همکاری، روابط اقتصادی و سیاسی عمیق تر شروع می شود و این مسئله به نوبه خود باعث تقویت و گسترش این گروه بندی به عنوان یک بلوک سیاسی در این منطقه خواهد شد. من معتقدم که تروریسم گسترش یافته از شام تا خلیج فارس می تواند توسط این چهار بازیگر شکست بخورد و اینکه نیروهای نظامی خارجی غیر ضروری و غیر سازنده هستند مگر اینکه صریحاً توسط این قوس امنیتی برای مبارزه با تروریسم تحت فرمان خود دعوت شوند.

هنگامی که این قوس امنیتی ثبات پیدا کند، نمونه ای برای سایر کشورهای این منطقه به ویژه برای کشورهای همسایه که بای ثباتی رویه و هستند، خواهد شد. من انتظار دارم ترکیه، اردن و مصر (و به احتمال زیاد کویت، عمان، الجزایر) به سمت ایجاد روابط قوی تر با این قوس امنیتی متمایل خواهند شد تا به صورت گسترده ای در بحران های سیاسی، اقتصادی و امنیتی منطقه ای همکاری کنند.

**شما گفته اید «ما هم اکنون فرصت های زیادی**

**برای ساختن دنیا و خاور میانه بر طبق دیدگاه**

**و منظر خودمان داریم» می توانید در مورد این**

**فرصت ها توضیح دهید؟**

با کمال میل. غرب و ناپیانش در خاور میانه نمی توانند در این جنگ علیه محور مقاومت پیروز شوند. در اصل، جنگ های فعلی تلاش نهایی خصمانه آنها برای ایجاد هژمونی شان است و آنها شکست خواهند خورد.

آنها در این راه از پول، تسلیحات و قدرت سیاسی استفاده کردند اما امروز چه چیزی عایدشان شده است؟ ترکیه به عنوان یک عضو ناتو به دلیل مداخله در سوریه با وضعیت وخیم داخلی از جمله مسئله کردها، دعوای سیاسی و جهاد بیست هارویه رو است. سعودی ها به دلیل ماجراجویی های نظامی در سوریه، عراق و یمن ورشکسته شده اند. قطر ها در دولت ۲۰۰ متر مربعی شان محدود شده اند. ایالات متحده، انگلستان و فرانسه منابع و ثروت شان را هدر می دهند در حالی که تلاش می کنند با مداخلاتی تحت عنوان «موکراسی» در عراق، افغانستان، لیبی، سوریه و جاهای دیگر خاور میانه را کنترل کنند. همه آنها هم اکنون با بازگشت تروریسم، جنگ های سیاسی داخلی و مردمی که خواهان حقوقشان هستند، روبه رو هستند. اتحادیه اروپا در حال فروپاشی است، ناتو همه موضوعیت خود را از دست داده است و فاشیسم در هر گوشه در حال ظهور است.

سوریه نقطه عطفی برای همه این مسائل بود. مسئله سوریه، چین و روسیه را به تئاتر خاور میانه کشید و یک بن بست جهانی شکل گرفت. امروز ما در آستانه یک تغییر اساسی در نظم سیاسی، اقتصادی و مالی جهان هستیم. مراکز قدرت جدید در حال ظهور هستند و قدرت های قدیمی آخرین نفس های خود را می کشند. هیچ زمان بهتری از این وجود ندارد تا از این فرصت برای تنظیم یک نظم جدید جهانی که در آن آرمان هایمان محقق شود، استفاده کنیم. چه نوع خاور میانه ای ما می خواهیم؟ راه حل فلسطین چیست؟ چگونه مشکلات اقتصادی خود را حل کنیم؟ ما دیگر نیازی به صندوق بین المللی پول، واشنگتن یا ناتو نداریم که به ما این چیزها را بگویند.

ما نیازی به خرید هواپیماهای بوئینگ برای جلب رضایت امریکایی ها نداریم. ما نیاز نداریم به مرکزی برای تولیدات غربی بشویم تا طرف آنها مورد پذیرش قرار بگیریم. اجازه بدهید یک نقش رهبری در شکل دادن به این داستان داشته باشیم. آسیا مرکز رشد بزرگ بعدی است. اگر امروز من در



در ۲۳ مارس ۲۰۱۱ در بحبوحه شروع چیزی که ما هم اکنون آن را «جنگ سوریه» می‌نامیم، دو مرد جوان به نام‌های یحیی معرهج و هابیل انیس دیوب در شهر جنوبی درعا کشته شدند. معرهج و انیس دیوب نه غیرنظامی و نه مخالف بشار اسد، رئیس‌جمهور سوریه بودند. آنها صرفاً داشتند به عنوان یک سرباز عادی به کشور خود خدمت می‌کردند. معرهج و انیس دیوب که توسط افراد ناشناس هدف قرار گرفته بودند جزو ۸۸ سربازی بودند که در اولین ماه این جنگ در سرتاسر سوریه (درعا، لاذقیه، دوما، بانیا، حمص، مودامیه، ادلب، هرستا، سویدا، تلکلاخ و حومه دمشق) کشته شدند. بنابر «کمیسون مستقل سازمان ملل برای تحقیق درباره سوریه» تا مارس ۲۰۱۲ (در اولین سال جنگ) تعداد کشته‌های نیروهای دولتی سوریه ۲ هزار و ۵۶۹ نفر بود. در همین زمان، سازمان ملل کل قربانیان ناشی از خشونت‌های سیاسی در سوریه را ۵ هزار نفر برآورد کرد. این آمار، تصویر کاملاً متفاوتی از تحولات سوریه نشان می‌دهد. [حقیقت] این جنگ به طور عامدانه چیزی جز آنچه که ما آن را از طریق تیترها می‌خواندیم بود. برابر بودن تلفات در هر دو طرف حتی نشان دهنده این مسئله است که دولت برای خنثی کردن خشونت به صورت متناسبی از نیرو استفاده کرده است. اما به مرگ دیوب و معرهج بی‌اعتنایی شد. حتی یک تیتتر رسانه‌های غربی داستان آنها و مرگ سایر سربازان را نقل نکرد. این مرگ‌ها با روایت غربی از خیزش‌های عربی و همچنین با اهداف سیاست‌گذاری دولت‌های غربی همخوانی نداشت. برای سیاست‌گذاران امریکایی، «بهار عربی» فرصت منحصر به فردی برای برکناری دولت‌های مخالف در خاورمیانه فراهم آورد. سوریه، مهم‌ترین عضو عربی محور مقاومت به رهبری ایران، هدف شماره یک قرار گرفت. در این راستا از موضوع «بهار عربی» باید به صورت فرصت طلبانه‌ای استفاده می‌شد تا در سوریه تغییر نظام (regime-change) رخ دهد و بنابراین لازم بود مردم سوریه بمیرند. «دیکتاتور» باید «مردم خودش را می‌کشت» تا بقیه ماجرا خود به خود پیش برود.



#### واژه‌ها چگونه می‌کشند

از شروع مارس ۲۰۱۱ چهار روایت کلیدی در هر رسانه غربی بارها و بارها مطرح شدند که به مرور زمان مورد پذیرش قرار گرفتند:

- دیکتاتور در حال کشتن «مردم خودش» است.
- تظاهرات «صلح‌آمیز» هستند.
- مخالفان «غیر مسلح» هستند.
- این یک «انقلاب مردمی» است.

دولت‌های طرفدار غرب در تونس و مصر به سرعت در دو ماه گذشته برکنار شده بودند و بنابراین در «چارچوب» بهار عربی، زمینه‌های تغییر رژیم‌ها در روان منطقه وجود داشت. این چهار واژه به دقت «روایت‌هایی» شکل دادند که در تونس و مصر نمود پیدا کرده بود و هم اکنون مجهز و آماده بودند تا به واسطه آنها هر دولتی را که می‌خواستند مشروعیت‌زدایی و تضعیف کنند. اما برای به کارگیری تمامی پتانسیل‌های این روایت‌ها در سوریه، سوری‌ها باید به صورت قابل توجهی به خیابان‌ها می‌آمدند و غیرنظامیان می‌بایست توسط نیروهای امنیتی بی‌رحم کشته می‌شدند. بقیه ماجرا از طریق صف وسیعی از رسانه‌های خارجی و منطقه‌ای متعدد به گفتمان «بهار عربی» به عنوان یک «انقلاب» جلوه داده می‌شد. هر چند تظاهرات در سوریه به صورتی که در تونس و مصر شکل گرفته بود، شروع



## چگونه روایت‌ها مردم سوریه را می‌کشند؟!

نشد. در ماه‌های اول جمع شدن عمدتاً صدها نفر - بعضی وقت‌ها هزاران نفر- برای ابراز نارضایتی با درجات متفاوت خودشان، شاهد بودیم. اغلب این تجمعات از یک الگوی تحریک‌پذیری مساجد تحت نفوذ وهابی در جریان نماز جمعه‌ها پیروی می‌کردند یا پس از کشتارهای محلی که منجر به تجمعات خشمگین عمومی برای تشییع جنازه می‌شد.

یکی از اعضای یک خانواده سرشناس از شهر درعا به من گفت که نوعی سردرگمی درباره اینکه چه کسانی مردم را در این شهر می‌کشند، وجود داشت؛ دولت یا دست‌های پنهان. او توضیح داد که در آن زمان شهروندان درعا دو نظر داشتند: «دیدگاه اول معتقد بودند که رژیم در حال تیراندازی به سوی مردم است تا به آنها هشدار بدهد که به اعتراضات و تجمعات خود پایان دهند. دیدگاه دیگر این بود که شبه نظامیان پنهان می‌خواهند این وضعیت ادامه پیدا کند به خاطر اینکه اگر هیچ تشییع جنازه‌ای نبود دلیلی برای تجمع مردم وجود نداشت.»

با بهره‌مندی از این واقعیت، اجازه بدهید نگاهی به این روایت‌های پنج سال جنگ سوریه بیندازیم:

ما هم اکنون می‌دانیم چندین هزار نفر از نیروهای امنیتی در سال اول کشته شدند. ما همچنین می‌دانیم که مخالفان از همان زمان شروع درگیری مسلح بودند. ما مدارکی عینی از عبور افراد مسلح به سوریه از طریق مرز لبنان در آوریل و می ۲۰۱۱ داریم. ما از شهادت ناظران بی‌طرف می‌دانیم که افراد مسلح غیرنظامیان را در اقدامی تروریستی هدف قرار می‌دادند و «تظاهرات» هیچ وقت «صلح‌آمیز» نبود. هیئت اتحادیه عرب که در اواخر ۲۰۱۱ تحقیقی طولانی در سوریه انجام داد، گزارش کرد: «ناظران هیئت در حمص، ادلب و حماه شاهد اقدامات خسوف‌آمیز علیه نیروهای دولتی و شهروندان بودند که منجر به کشته و زخمی شدن چندین نفر شده است. نمونه‌هایی از این موارد عبارت‌اند از: انفجار یک اتوبوس غیرنظامی، کشتن هشت نفر و زخمی شدن عده‌ای دیگر از جمله کودکان و زنان.»

پدر «فرانس ون در لات» کشیش هلندی که به صورت طولانی مقیم سوریه بود و در آوریل ۲۰۱۴ در حمص کشته شد، در ژانویه ۲۰۱۲ نوشت: «**تحرکات اعتراضی از همان شروع خود، صرفاً صلح‌آمیز نبودند. از آغاز، من متعزضان مسلح را دیدم که در کنار تظاهرکنندگان حرکت می‌کردند. کسانی که اول به سمت پلیس تیراندازی کردند، خیلی وقت‌ها خشونت‌های نیروهای امنیتی و امنیتی به خشونت‌های بی‌رحمانه شورشیان مسلح بود.**»

چند ماه قبل، سپتامبر ۲۰۱۱ او نوشته بود:

«از آغاز، مشکل گروه‌های مسلح وجود داشت که بخشی از مخالفان هستند. مخالفان خیابانی بیش از هر مخالفی دیگر قدرتمند هستند و این مخالفان مسلح شده‌اند و مکرراً از خشونت استفاده می‌کنند، تنها به این منظور که دولت را مقصر نشان دهند.» علاوه بر این، ما همچنین می‌دانیم در سوریه هر چیزی بود جز انقلاب مردمی. ارتش سوریه حتی پس از پوشش گسترده رسانه‌ای درباره فرار انبوه نظامیان، سالم باقی ماند. صدها هزار نفر از مردم در تظاهراتی که گزارش نمی‌شدند، برای حمایت از رئیس‌جمهور شرکت می‌کردند. مؤسسات و نهادهای دولتی و نخبگان تجاری عمدتاً به اسد وفادار باقی

ماندند. اقلیت‌ها - علویان، مسیحی‌ها، کردها، دروزی‌ها، شیعیان و حزب بعث که عمدتاً سنی است - به مخالفان نپیوستند. اکثر مناطق شهری و مراکز پرجمعیت به جز چند استثنا، زیر چتر دولت باقی ماندند. از همه مهمتر اینکه، یک انقلاب واقعی نباید اتاق‌های عملیاتی در اردن و ترکیه داشته باشد. یک انقلاب مردمی توسط قطر، عربستان سعودی، امریکا، انگلیس و فرانسه تأمین مالی و تسلیحاتی نمی‌شود.



### بذر پاشی روایت‌ها با اهداف ژئوپلیتیکی

در گزارش سالانه نیروهای ویژه ارتش امریکا درباره «جنگ نامتعارف» در سال ۲۰۱۰ آمده است:

«هدف از تلاش‌های جنگ نامتعارف امریکا بهره‌گیری از آسیب‌پذیری‌های روانی، اقتصادی، نظامی و سیاسی یک قدرت متخاصم از طریق توسعه و حفظ نیروهای مقاومت برای به سرانجام رساندن اهداف استراتژیکی ایالات متحده است. برای آینده پیش‌رو، نیروهای امریکا عمدتاً در عملیات‌های جنگی نامتعارف درگیر خواهند شد.» یک سند محرمانه وزارت خارجه امریکا متعلق به سال ۲۰۰۶ با اشاره به اینکه دولت اسد در وضعیت قدرتمندی از نظر داخلی و منطقه‌ای نسبت به سال‌های اخیر قرار دارد، پیشنهادهایی برای تضعیف آن ارائه می‌کند: «موارد زیر خلاصه ما را از آسیب‌پذیری‌های بالقوه و راه‌های ممکن برای بهره‌برداری از آنها را مطرح می‌کند.» در ادامه این سند، لیستی از آسیب‌پذیری‌های - اقتصادی، سیاسی، قومی، فرقه‌ای، نظامی و روانی - آمده و پیشنهادهایی برای بهره‌برداری از این آسیب‌پذیری‌ها مطرح شده است.

این مهم است. دکترین‌های جنگ‌های نامتعارف امریکا این فرض را مطرح می‌کند که جمعیت‌های دولت‌های رقیب معمولاً از اقلیت‌های فعالی برخوردار هستند که متعاقباً می‌توانند از دولت خود حمایت یا مخالفت کنند، اما برای موفقیت «جنبش مقاومت» باید افکار «جمعیت طبقه بی‌طرف» را علیه رهبران این جنبش سوق داد. برای جلب نظر «جمعیت طبقه بی‌طرف» جهت حمایت از شورش، دکترین جنگ نامتعارف امریکا یادآوری می‌کند که «جهت بی‌اعتبار کردن دولت، جوی گسترده از نارضایتی از طریق تلاش‌های تبلیغاتی، سیاسی و روانی ایجاد شود.» همزمان با شدت گرفتن درگیری‌ها، باید تبلیغات برای آماده‌سازی روانی جمعیت برای شورش تشدید شود.

باید یک «آشفستگی» محلی و ملی وجود داشته باشد - سازماندهی اعتصابات، تظاهرات و سایر تلاش‌ها جهت نشان دادن نارضایتی عمومی - سپس سازمان دهندگان و مشاوران، تبلیغات، مواد، پول، تسلیحات و تجهیزات خارجی وارد می‌شوند.

مرحله بعدی عملیات ایجاد «سازمان جبهه ملی» [مانند شورای ملی سوریه] و «جنبش‌های آزادی بخش» [مانند ارتش آزاد سوریه] است که بخش‌های زیادی از جمعیت را به سمت پذیرش «افزایش خشونت سیاسی و خرابکاری» سوق خواهد داد - و آموزش «فراود» گروه‌های اقدامات خرابکارانه در مراکز شهری انجام می‌دهند.»

من درباره استراتژی‌های نظامی نامتعارف تحت حمایت خارجی در سوریه در یک سالگی این بحران نوشتم - زمانی که تمامی روایت‌های رسانه‌ها مملو بودند از

اینکه «دیکتاتور مردم خودش را می‌کشد»، اعتراضات «صلح‌آمیز» هستند، مخالفان عمدتاً «غیرمسلح» هستند، «انقلاب به صورت گسترده‌ای مردمی است» و هزاران «غیرنظامی» توسط نیروهای امنیتی هدف قرار می‌گیرند. آیا همه این روایت‌ها ساخته شده بودند؟ یا لازم بود تا بعضی چیزها جعل شوند تا «درک» اکثریت طبقه میانه شکل داده شود و سپس به صورت طبیعی به سمت تغییر رژیم پیش رود؟

ما باید با این اطلاعات شگفت‌انگیز جدید چه کنیم؟ درباره اینکه چگونه جنگ‌ها علیه ما - با استفاده از مردم خودمان به مثابه سربازان پیاده نظام طرح‌های خارجی - به راه انداخته می‌شوند؟



### ایجاد «بازی» خودمان

دو طرف می‌توانند این بازی «روایت‌ها» را انجام دهند. درس اول این است که اهداف و ایده‌ها به منظور یک اثربخشی بزرگ می‌توانند ایجاد، چارچوب‌بندی و بهره‌برداری شوند. درس دوم این است که ما نیاز به ایجاد رسانه‌های مستقل و کانال‌های توزیع اطلاعات بیشتر برای بذرپاشی گزارش‌های ارزشی خودمان به صورت گسترده هستیم. دولت‌های غربی می‌توانند به ارتشی از خبرنگاران مضحک و چاپلوس جهت بمباران ما با تبلیغات شبانه‌روزی خودشان تکیه کنند. ما نیازی نداریم با آنها در تعداد یا رسانه‌ها رقابت کنیم - ما همچنین می‌توانیم استراتژی‌هایی به منظور بازدارندگی کمپین‌های دورغین آنها به کار بگیریم. روزنامه‌نگاران غربی که به صورت مرتب دروغ، اطلاعات غلط و زبان‌آور منتشر می‌کنند و زندگی مردم را در خطر قرار می‌دهند، نباید اجازه ورود به منطقه داشته باشند.

آنها خبرنگار نیستند - من ترجیح می‌دهم آنها را جنگجویان رسانه‌ای بخوانم - و آنها اصلاً لیاقت ندارند که از آزادی‌های متعلق به رسانه‌های واقعاً حرفه‌ای برخوردار شوند. اگر روزنامه‌نگاران غربی در سال اول جنگ سوریه درباره چهار روایتی که به آن اشاره شد، مورد مواخذه قرار می‌گرفتند، آیا امروز ۲۵۰ هزار سوری می‌مردند. آیا سوریه نابود می‌شد و ۱۲ میلیون سوری بی‌خانمان می‌شدند؟ یا حتی داعش وجود داشت؟

آزادی بیان؟ نه ممنوم - اگر قرار است ما به خاطر اهداف امنیت ملی کسی دیگری بمیریم آن را نمی‌خواهیم.

سوریه جهان را تغییر داد. روسیه و چین (BRICS) را وارد نزاع کرد و نظم جهانی را یکشنبه از تک قطبی به چند قطبی تغییر داد و حسی مشترک بین گروهی از دولت‌های کلیدی در منطقه ایجاد کرد که هم اکنون پشتوانه اصلی یک «قوس امنیتی» در حال طلوع از شام تا خلیج فارس را تشکیل می‌دهد.

ما هم اکنون فرصت‌های عظیمی برای بازسازی جهان و خاورمیانه بر اساس دیدگاه خودمان داریم. مرزهای جدید؟ ما آنها را از داخل منطقه خواهیم کشید. تروریست؟ ما خودمان آنها را شکست خواهیم داد. سازمان‌های مردم نهاد (NGO)؟ ما خودمان به همراه اتباع خود و بر اساس دستور کارهای خود آنها را درست خواهیم کرد. خطوط لوله؟ ما تصمیم خواهیم گرفت که آنها را کجا عبور کنند. اما بیایید ساختن روایت‌های جدید را قبل از اینکه «دیگران» بیایند تا این خلأ را پر کنند، شروع کنیم. ■



دکتر داوود عامری  
از مبانی و گفتمان مقاومت می گوید

# مقاومت

## سالم ترین جریان

## علیه تروریسم است

مبانی و گفتمان مقاومت موضوع گفت و گوی ما با دکتر داوود عامری، دبیر کل مجمع جهانی صلح اسلامی است. به اعتقاد وی مهم ترین مبانی گفتمان مقاومت ظلم ستیزی و ایستادگی در مقابل قدرت های استعماری است. آقای عامری ضمن مقایسه عملکرد محور مقاومت با ائتلاف های بزرگ بین المللی در مبارزه با تروریسم می گوید، مؤثر ترین جریان برای مقابله با تهدید تروریسم مقاومت است.



### از دید شما، اصلی ترین مؤلفه های نظری و گفتمانی جریان مقاومت چیست؟

سرچشمه گفتمان مقاومت در منطقه، خارج از همه دسته بندی ها، نوعی ظلم ستیزی و استکبار ستیزی است و به معنای دقیق تر مقابله با اشغالگری، منشأ گفتمان مقاومت است.

زمانی که رژیم صهیونیستی بخشی از جهان اسلام را برای تحقیر مسلمانان اشغال کرد، ظلم بزرگی را به کشورهای اسلامی روا داشت. فکر می کنم در آن زمان بود که به لحاظ ذهنی اتفاقی در جوامع اسلامی رخ داد، مخصوصاً پس از جنگ اعراب و اسرائیل، یعنی زمانی که عرب ها در برابر قدرت اسرائیل تحقیر شدند، رژیم صهیونیستی شروع به یک تازی، اعمال ترس، وحشت و ظلم به مسلمانان در منطقه کرد، بدون آنکه به هیچ مرجعی در دنیا پاسخگو باشد.

تمامی اینها منشأ یک اتفاق روحی در منطقه شد؛ اتفاقی که شاید در ابتدا چندان ریشه دینی نداشت، یعنی تمام انسان های آزادخواه و عدالت طلب، حتی با امکانات اندک جمع شدند و تلاش کردند در مقابل این ستمگری در منطقه مقاومت کنند، بنابراین می توان گفت ظلم ستیزی و استکبار ستیزی اولین

منابع نظری گفتمان مقاومت در منطقه است.

البته جریان مقاومت بعدها در مسیر و روند خود به لحاظ گفتمانی تکامل پیدا کرد، برای مثال، مقاومت در خلال حرکت و مبارزه خود در منطقه علیه نظام ظلم و سطر، به تدریج رنگ دین به خود گرفت و امروزه دینمدارانه عمل می کند.

اما اگر بخواهیم در مورد منشأ گفتمان مقاومت در منطقه تمرکز کنیم باید بگوییم اصلی ترین مؤلفه آن، ظهور جریان مقاومت علیه رژیم صهیونیستی، دفاع از اسلام و مسلمانان و ایستادگی در برابر عریه کشی های یک ظالم است، اما این جریان در مسیر خود هم نظریه گفتمانی خود را کامل کرده و هم در حوزه عمل، توانسته خود را تعالی بدهد.

### از دید شما جبهه مقاومت تا چه حد در مواجهه با تهدید جدید تروریسم در منطقه موفق عمل کرده است؟

محور مقاومت در فتنه اخیر با یک تهدید بزرگ مواجه شد، اما معروف است که می گویند بزرگی جریان ها و انسان ها وابسته به این است که چگونه می توانند تهدیدها را تبدیل به فرصت کنند، با توجه به این مسئله فکر می کنم جبهه مقاومت و رزمندگان آن در این صحنه به خوبی توانستند در مواجهه با تهدید تروریسم به وظیفه خود عمل کنند؛ تهدیدی که البته هنوز هم وجود دارد و ضرر های فراوانی به کشورهای اسلامی،

هویت و چهره اسلام در سطح جهان وارد کرده است.

اما نباید فراموش کرد، فرصت هایی نیز در دل این تهدید نهفته بود که جبهه مقاومت از آنها استفاده کرد؛ برای مثال مقاومت در همین دوران نشان داد که سالم ترین جریان مبارز و مقاوم علیه مخالفان اسلام است و از اصیل ترین جریانات اسلامی در منطقه به شمار می رود که به معنای واقعی علیه ناامنی و تروریسم مبارزه می کند. نقش مقاومت در مبارزه با تروریسم زمانی پررنگ تر می شود که آن را با اقدامات ائتلاف های بزرگ جهانی که در ظاهر برای مبارزه با تروریسم به منطقه آمده اند مقایسه کنیم، مقایسه ای که به همگان ثابت می کند مؤثر ترین جریان برای مبارزه با تروریسم در منطقه جبهه مقاومت است.

جبهه مقاومت در بستر این تهدید بزرگ در ابعاد مختلف تکامل پیدا کرد، البته این مانع از بررسی و مشاهده محیط های تهدید پیرامون مقاومت نمی شود.

یکی از فرصت هایی که جبهه مقاومت در خلال مقابله با تهدید تروریسم پیدا کرد این بود که توانست صداقت خود را به دنیا نشان دهد، امروزه انسان های آزادی خواه که وابسته به جریان های ثروت و قدرت نیستند، می دانند جبهه مقاومت هزینه داده و ایثار می کند تا بتواند از کشورها و هویت اسلامی دفاع کند و زمینه را برای اقامه صلح در منطقه فراهم نماید.



## وضعیت عملی و میدانی جبهه مقاومت را در حال حاضر چگونه ارزیابی می کنید؟

یکی از اتفاقاتی که در مسیر تحولات منطقه طی دوران اخیر رخ داده، تلاش برای انحراف مبارزه مسلمانان است؛ تا پیش از این، جریان های اسلامی در غرب آسیا به سوی نوعی تجمع و اتحاد در حرکت بودند تا تبدیل به یک قدرت مبارزاتی در ابعاد مختلف شوند، نه تنها قدرتی مسلحانه بلکه حتی فکری، فرهنگی و... به طوری که برخی اوقات رگه هایی از وحدت و انسجام اسلامی در منطقه محسوس و مشهود بود.

در آن زمان گفتمان ضد صهیونیستی گفتمان برتر در سطح منطقه بود، اگر به یاد بیاوریم، همه کشورهای منطقه و حتی برخی جریانات در اروپا و امریکا تبدیل به عناصر ضد صهیونیستی شده بودند و این مسئله برای صهیونیسم بین الملل و رژیم صهیونیستی یک خطر بزرگ به شمار می رفت، در چنین شرایطی بود که تلاش کردند فتنه ای را وارد کشورهای اسلامی کنند تا به این ترتیب مسیر حقیقی مسلمانان منحرف شود، مسیری که منبع و شالوده اصلی آن جبهه مقاومت بود و می توانست برای دشمنان اسلام خطر آفرین باشد.

جبهه مقاومت از دید آنها یک جریان بزرگ بود که باید مدیریت و با آن مقابله می شد، بنابراین تلاش کردند گفتمان غالب ضد صهیونیسم را به اصطلاح به درون جهان اسلام برگردانند و بنابراین یک استراتژی جدید در دستور کار آنان قرار گرفت؛ استراتژی ای که محور اصلی آن بازگرداندن خط مبارزه از اسلام با صهیونیسم به اسلام با اسلام بود.

به این ترتیب جریان های انحرافی در محیط های داخلی کشورهای اسلامی تحت عنوان رقیب یا معارضه جبهه مقاومت پدید آمد؛ جریان هایی که اسم اسلامی دارند و اعضای آنان را نیز مسلمانان تشکیل می دهند.

در پی اتخاذ این سیاست جدید، خط مبارزه گم شد؛ اگر دقت کنید خواهید دید چند سالی است که خط مبارزه اسلامی در منطقه گم شده است، جبهه مقاومت برای آنکه پیکان اصلی خود را به سمت مبارزه با صهیونیسم بگیرد، ناچار به دفع یک فتنه جدید است و در پرتو این روند، صهیونیست ها به راحتی در حال پیگیری جنایات خود هستند، بنابراین فکر می کنم آنچه طی چند سال اخیر در غرب آسیا شاهد آن بوده و هستیم مبتنی بر این استراتژی جدید از سوی صهیونیسم است.

## موقعیت فعلی جبهه مقاومت، نزد افکار عمومی و همچنین جامعه نخبگی جهان را چگونه ارزیابی می کنید؟

جبهه مقاومت نشان داده که عدالت خواه است و به معنای واقعی کلمه وابسته به یک کشور و حتی یک مذهب خاص نیست، و به همین دلیل توانسته آزادی خواهان، عدالت طلبان و نخبگان جهانی را به سوی خود جذب کند.

البته ممکن است امروزه به دلیل فضای حاکم بر افکار عمومی که به خصوص در بعضی کشورهای اروپایی و امریکایی وجود دارد، برخی از این نخبگان عقاید خود را اظهار نکنند، اما آثار، مقالات و اظهارات بسیاری از آنان در سطح جهانی را رصد کرده و این جریان ها را می شناسیم، مطالب مختلفی که در رسانه های دنیا مطرح و منتشر می شود نشان می دهد که نخبگان بسیار زیادی علاوه بر توده های مردم موقع لزوم، به اندیشه و طرز نگاه و عمل مقاومت دید مثبت پیدا کرده اند که این مسئله در نوع خود یک فرصت برای آینده مقاومت به شمار می رود.

بر این اساس، آیا می توان انتظار اقبال یا حتی نوعی همکاری نهاد های سیاسی - حقوقی در

## سطح بین المللی را با جبهه مقاومت داشت؟

امروزه مراکز تصمیم گیری در دنیا قائم به افراد نیستند، بسیاری از این مراکز در سطح جهانی متوجه حوزه های ثروت و قدرت هستند، به عبارت دیگر امروزه جریان های ثروت و قدرت بر مراکز تصمیم گیری دنیا تأثیر گذاری زیادی دارند.

البته ممکن است در میان همین افراد مؤثر و مسئول در سطح نهادهای بین المللی عده ای وجود داشته باشند که در حوزه خصوصی خود به حقانیت و مشروعیت مقاومت اعتراف می کنند، اما در هنگام تصمیم گیری قادر به اتخاذ تصمیمات همسو با آرای شخصی خود نیستند، چرا که بعضی مراکز تصمیم گیری مهم در سطح جهان (اگر نگوییم تمام آنها) تا حد بسیار زیادی تحت نفوذ قدرت های بزرگ و صهیونیسم بین المللی هستند.

برای مثال می توان به همین اتفاقی که اخیراً رخ داد اشاره کرد،

دیدگاه ها و عقاید نظام سلطه به سایر کشور ها و ملت ها به شمار می رود، اما مشاهده می کنید که دولتمردان امریکایی هم در چنین شرایطی، تحت فشار لابی صهیونیسم قرار دارند. بنابراین باید بدانیم بسیاری از مراکز تصمیم گیری در دنیا حتی برای اتخاذ یک تصمیم یا اظهار نظر درست نیز آزاد و مستقل نیستند.

این مسئله علاوه بر آنکه نشان دهنده وضعیت فعلی مناسبات بین المللی است، یکی از جدی ترین تهدیدها برای صلح جهانی نیز به شمار می رود، من امیدوارم در پی بیداری که در میان نخبگان دنیا رخ داده و در حال افزایش است، به تدریج عقلا، حکما و نخبگان بر امور دنیا حاکم شده و جای صاحبان زر و قدرت را بگیرند تا امور دنیا در اختیار صاحبان دانش و حکمت قرار بگیرد، اگر روزی چنین شود و صاحبان حکمت و عقل جای صاحبان زر و زور را بگیرند شاهد از بین رفتن بسیاری از



آسیب های فعلی در سطح جهانی خواهیم بود. البته این به آن معنا نیست که از چنین ابزارهایی استفاده نشود، اما نمی توان خیلی به آنها امید بست، در هر صورت، مادر حوزه بصیرت سازی و ایجاد آگاهی در میان نخبگان جهان باید به طور مستمر به تلاش و مجاهدت خود ادامه دهیم.

## آیا جبهه مقاومت نیز تاکنون، هدف جریان سلطه برای نفوذ بوده است؟ در این صورت عملکرد آن را در مواجهه با این تهدید چگونه ارزیابی می کنید؟

بله، تا آنجا که من مطالعه کرده ام نظام سلطه تلاش های جدی برای نفوذ در محور مقاومت انجام داده است.

جبهه مقاومت مانند هر جریان دیگری که ممکن است در سطح جهان با فشار مواجه باشد، در مقاطع گوناگون با چنین فشارهایی روبه رو بوده و تلاش های فراوانی شده که در جریان مقاومت تغییر رفتار ایجاد کنند، به طوری که روح انقلابی گری را از این جبهه بگیرند یا بتوانند روی افراد و چهره های این جبهه نفوذ کرده و تغییراتی را تحمیل کنند.

جالب است بدانید که پیش از شکل گیری جریان های تکفیری در سوریه، برخی قدرت های بزرگ بارها تلاش کرده اند سران حکومت این کشور را که به جبهه مقاومت نزدیک بود متماایل به غرب کنند و در این راه، وعده و وعیدهای فراوانی به آنان دادند، اما مسئولان کشور سوریه به ماندگار ماندن در جبهه

زمانی که سازمان ملل متحد (که باید مرجع امنیت و اقامه صلح در جهان باشد، به عبارت دیگر نهادی که دست کم روی کاغذ حافظ صلح و امنیت جهان است) اعتراف می کند یکی از مهم ترین تصمیمات خود را به دلیل تهدید یک کشور مبنی بر عدم حمایت مالی و پولی به ناچار تغییر داده، مشخص است که تا چه حد به اعتبار چنین مراکز اطمینان بخش در سطح بین المللی لطمه وارد می شود.

در همین مورد ما شاهد بودیم که سازمان ملل به عنوان مرجع بین المللی اعتماد کشورهای جهان به چه میزان صدمه خورده، به هر حال سازمان ملل متحد سال های متمادی تلاش کرده میان ملت ها و دولت ها برای خود اعتماد سازی کند، اما اتفاقاتی از این دست حتی موجب اعتماد زدایی می شود.

می توان در این زمینه مثال دیگری نیز مطرح کرد، همانطور که می دانید امریکا قصد داشت گزارشی را در مورد یکی از بزرگ ترین حوادث قرن فاجعه ۱۱ سپتامبر منتشر کند، حادثه ای که زمینه ساز تحولاتی بزرگ در سطح جهانی شده بود، به طوری که حداقل دو جنگ بزرگ را با خود در پی داشت. امریکا حتی در انتشار گزارش موضوعی با این سطح از اهمیت ناچار شد ملاحظات بسیار زیادی را رعایت کند و آنطور که پیداست حتی در خصوص افشای برخی موارد نیز تهدید شده است.

نکته جالب در این زمینه آن است که امریکا، مرکز تحمیل



مقاومت علاقه‌مند بوده و به مقاومت اعتقاد داشتند، بنابراین اصلت خود را حفظ کردند، البته در برخی مواقع نیز بعضی گروه‌های مقاومت در منطقه در برابر این فشارها دچار تفاوت در دیدگاه شده‌اند، اما به طور کلی با توجه به فرهنگ خوبی که در جبهه مقاومت و مبارزین این جبهه وجود دارد، الحمدلله اکثریت این جریانات تا به امروز اصلت و استقامت خود را حفظ کرده و کمترین میزان تأثیرپذیری را از خود نشان داده‌اند.

### از دید شما، مهم‌ترین خطراتی که در حال حاضر از ناحیه نظری و گفت‌وگویی متوجه جبهه مقاومت است، چیست؟

برای بررسی مهم‌ترین خطراتی که متوجه گفت‌وگو و فرهنگ مقاومت در منطقه است می‌توان به چند نکته اشاره کرد.

یکی از خطراتی که همواره این جبهه را تهدید کرده و حتی امروز هم به عنوان یک تهدید بالفعل به شمار می‌آید، تلاش دشمنان برای انحراف جهت‌گیری‌های عمومی جبهه مقاومت است، در این مسیر مشکلات متعددی نیز برای خط مقاومت ایجاد کرده‌اند، برای مثال می‌دانیم که تمامی جریان‌های مقاومت در منطقه مابه‌طور مرتب تحت فشار هستند، البته از دید من این تلاش‌ها تا به امروز توفیق چندانی کسب نکرده، اما به هر حال این خطری است که تا پیش از این بوده و امروزه نیز وجود دارد. دومین خطری که به نظر می‌رسد جبهه مقاومت را تهدید می‌کند، فراموشی هدف اصلی است، جبهه مقاومت یک هدف اصلی داشت، ظلم‌ستیزی و مقابله با صهیونیسم، در حالی که امروزه به نظر می‌رسد صهیونیست‌ها کاملاً در منطقه به فراموشی سپرده شده‌اند، رژیم صهیونیستی با خیال راحت به جنایات خود در فلسطین ادامه می‌دهد، اما جبهه مقاومت در گیر جای دیگری است، این یکی از مهم‌ترین خطراتی است که جبهه مقاومت را تهدید می‌کند و امروزه نیز با آن درگیر هستیم.

سومین خطر، فراموشی مبانی و خاستگاه‌ها در جبهه مقاومت است، به هر روی، جبهه مقاومت جریانی اسلامی و عدالت‌خواه است که هدفی بزرگ تحت عنوان مبارزه با ظلم (که اصلی‌ترین تجلی آن رژیم صهیونیستی است) دارد.

اگر جبهه مقاومت هر یک از این مبانی یا اصول دیگری را که شکل‌دهنده هویت این جریان است، نادیده گرفته یا به آنها بی‌توجهی کند، قطعاً دچار مشکل خواهد شد و بنابراین فراموشی خاستگاه‌ها و مبانی نیز تهدید بزرگی برای جبهه مقاومت به شمار می‌رود.

چهارمین خطری که نه تنها جبهه مقاومت بلکه تمامی کشورهای اسلامی را نیز تهدید می‌کند، غرب‌زدگی است، غرب تلاش گسترده‌ای می‌کند تا فرهنگ خود را به جریان‌ها و کشورهای اسلامی نفوذ دهد، باید بدانیم اگر فرهنگ غرب در جایی حاکم شده، اساساً نمی‌توان از آن محیط انتظار مقاومت و مبارزه داشت، در حقیقت این جریان‌ها در صورت غرب‌زدگی از درون استحاله می‌شوند.

پنجمین خطری که جبهه مقاومت و کشورهای اسلامی را تهدید می‌کند، فتنه‌بزرگ تکفیر تروریسم است؛ تروریسمی که اکنون بر چسب اسلامی هم دارد، مانند داعش. این تهدید در حال حاضر موفق شده که جبهه مبارزه اسلام با صهیونیسم را تبدیل به مبارزه اسلام با اسلام کند و این دقیقاً همان چیزی است که صهیونیست‌ها به دنبال آن هستند، این مسئله نیز یک تهدید بزرگ برای جبهه مقاومت به شمار می‌رود، البته تهدیدهای دیگری نیز قابل طرح و بررسی است اما آنچه بیان کردم بخشی از مهم‌ترین خطراتی است که در حال حاضر جبهه مقاومت و گفت‌وگو فرهنگی آن در منطقه را تهدید می‌کند، البته نباید فراموش کنیم که جریان‌های بزرگ همواره در معرض تهدیدهای جدی قرار دارند و اتفاقاً چنین جریان‌هایی در بستر تهدید رشد کرده و بالغ می‌شوند، اما به هر روی ما نباید در این زمینه غفلت کنیم.

### با توجه به اینکه در پی نزاع‌های داخلی کشورهای اسلامی، نوعی حاشیه امن برای اسرائیل ایجاد شده، آیا می‌توان انتظار حملات نظامی گسترده این رژیم به حریم کشورهای اسلامی از جمله لبنان یا سوریه را داشت؟

رژیم صهیونیستی بارها حمله مستقیم به سرزمین‌های اسلامی از جمله لبنان را تجربه کرده است، فکر می‌کنم دیگر تصورات و توهمات گذشته در میان سران رژیم صهیونیستی مطرح نیست، به عبارت دیگر، جرئت و خیال پردازی‌های گذشته که باعث می‌شد فکر کنند به راحتی می‌توانند به هر کشور اسلامی حمله کرده و به اهداف خود برسند، در میان سران آنها وجود ندارد.

صهیونیست‌ها امروز به خوبی می‌دانند جریانی در مقابل آنها وجود دارد که با اراده، مصمم و صاحب ظرفیت‌ها و توانمندی‌های مبارزاتی و اثرگذاری است، بنابراین به

نظر من چنین ریسکی نخواهند کرد.

همانطور که می‌دانید رژیم صهیونیستی دوباره به لبنان حمله کرده که در هر دو مرتبه شکست خورده و لطمه هویتی بزرگی را متحمل شده است، البته با نگاهی تاریخی به اقدامات و مواضع این رژیم می‌توان فهمید که بسیاری از مواقع تصمیمات عاقلانه‌ای اتخاذ نکرده و بنابراین ممکن است خارج از تمام این برآوردها و محاسبات منطقی، صهیونیست‌ها دست به یک ماجراجویی بزنند اما نتیجه این ماجراجویی قطعاً به زیان آنها خواهد بود.

### تحلیل شما از رابطه و نسبت جامعه جهانی با جبهه مقاومت چیست، این رابطه چگونه است و چگونه باید باشد؟

نظام سلطه و صهیونیسم بین‌الملل برای مهار اسلام، فتنه‌ای بزرگ را در کشورهای اسلامی وارد کرده، برای آن نهاد ساخته و پس از آن نیز بخش‌هایی از سرزمین‌های اسلامی را اشغال کرده‌اند، اقداماتی که در خلال آن، ظلم فراوانی به ملت‌های منطقه تحمیل شده است.

این حوادث در زمان خود موجب شد نوعی غیرت اسلامی در بخش‌های عربی منطقه ما شکل بگیرد، غیرتی که در پی آن همگی برای مبارزه بسیج شدند، اما به دلیل عدم انسجام میان کشورهای اسلامی و همچنین حمایت‌های گسترده از رژیم صهیونیستی، در نهایت شکست خورد، شکستی که در حقیقت آنان را تحقیر کرد. بنابراین، ظلم، تحقیر و سرکوب مسلمانان باعث ظهور اندیشه‌ای نوین در منطقه شد، به هر حال در برابر هر کششی یک واکنش منطقی وجود دارد، این واکنش ممکن است ابتدا موضع دفاعی داشته باشد، اما در مسیر تکامل خود، تبدیل به یک محیط کنشگری می‌شود و به نظر من محیط کنشگری مقاومت، از این مبدأ شکل پیدا کرد.

همانطور که می‌دانید این محیط مردمی است نه دولتی، البته پس از انقلاب اسلامی، جبهه مقاومت در مسائل متعددی از جمهوری اسلامی الهام گرفته اما متکی به جریان‌های مردمی است.

جمهوری اسلامی از آنجا که همواره ظلم ستیز و طرفدار مظلومان بوده، از چنین گروه‌های مردمی حمایت می‌کند و در مقابل نیز گروه‌های مردمی مقاومت که جمهوری اسلامی را صاحب ایده‌های بزرگ مقاومتی می‌دانند، از آن به تناسب موقعیت خود الگوبرداری می‌کنند، پس بدون شک، الهام بخشی جمهوری اسلامی در منطقه یک واقعیت انکارناشدنی است، اما این مسئله به جذابیت انقلاب اسلامی مربوط می‌شود.

برخی اوقات از نفوذ جمهوری اسلامی در منطقه سخن به میان می‌آید، از دید من باید در این زمینه مراقب و هوشیار بود و دانست آنچه در حال نفوذ است در حقیقت جذابیت انقلاب اسلامی است. به بیان دیگر در انقلاب اسلامی جذابیتی وجود

برخی اوقات از نفوذ جمهوری اسلامی در منطقه سخن به میان می‌آید، از دید من باید در این زمینه مراقب و هوشیار بود و دانست آنچه در حال نفوذ است در حقیقت جذابیت انقلاب اسلامی است. به بیان دیگر در انقلاب اسلامی جذابیتی وجود دارد که ملت‌های منطقه را به خود جذب کرده است، آنها احساس می‌کنند که با الگوبرداری از مدل انقلاب اسلامی می‌توانند احقاق حق کرده و هویت و آزادی خود را حفظ کنند





دارد که ملت‌های منطقه را به خود جذب کرده است، آنها احساس می‌کنند که با الگوبرداری از مدل انقلاب اسلامی می‌توانند احقاق حق کرده و هویت و آزادی خود را حفظ کنند.

پس به خوبی می‌توان فهمید که این رابطه و نسبت، مبتنی بر منطق است که نمی‌توان خیلی با آن مقابله کرد، اگر با چنین نگاهی ریشه‌های شکل‌گیری و علل روابط گروه‌های مقاومت در سطح منطقه با یکدیگر را بشناسیم، بسیاری از حرکات و اقدامات آنان را در سیر تکاملی خود بهتر درک خواهیم کرد.

#### آیا جبهه مقاومت منحصر به جریانی نظامی-امنیتی است یا می‌توان برای آن ابعاد غیر نظامی نیز قائل شد؟

به نظر من امروزه جبهه مقاومت و توده‌های مقاوم در منطقه، صرفاً محدود به بعد مبارزات مسلحانه نمی‌شوند، بلکه مقاومت دارای ابعاد مختلفی است که باید به آنها توجه کرد، چرا که ارزشمند است.

برای مثال بعد فرهنگی جبهه مقاومت، بسیار قابل توجه است، به گونه‌ای که در حال حاضر روح و فرهنگ مقاومت در سطح منطقه شاید بیش از سایر ابعاد این جریان حرف برای گفتن دارد.

همانطور که می‌دانید دشمنان مقاومت در سطح منطقه ده‌ها برابر این جبهه، تسلیحات، امکانات و پول در اختیار دارند، بنابراین عامل برتری بخش مقاومت در این صحنه، فرهنگ و اراده مقاومت در میان ملت‌هاست، امری که بسیار با ارزش است و به جبهه مقاومت امکان برتری می‌دهد.

بعد دیگر جبهه مقاومت که بسیار ارزشمند است و قابل تأمل به حساب می‌آید، بعد اجتماعی است، امروزه جبهه مقاومت محدود به برخی عناصر خاص مبارز نیست، بلکه این جبهه دارای یک سرمایه اجتماعی بزرگ است.

این سرمایه روز به روز در حال افزایش است، هر قدر که نظام صهیونیسم بین‌الملل و جریانات معارضه تلاش کنند مقاومت را بکوبند، قطعاً سرمایه اجتماعی جبهه مقاومت بیشتر خواهد شد و تلاش‌های آنان نتیجه معکوس خواهد داد.

از سوی دیگر ابعاد قدرت دفاعی جبهه مقاومت نیز امروزه با گذشته بسیار متفاوت است، در حال حاضر ابعاد دفاعی مقاومت یک دستاورد بی‌نظیر را نشان می‌دهد که با اقدامات خود در سطح منطقه، جهانیان را حیرت‌زده کرده است.

بعد دیگر در جبهه مقاومت بعد مدیریتی است. امروزه جبهه مقاومت دارای ابعاد هوشمند و برتری در حوزه مدیریت است، چرا که در مسیر تاریخی خود بالغ شده و حوادث مختلفی را دیده، به طوری که امروزه یک جریان خودساخته و قوی است که به راحتی می‌تواند روی پای خود بایستد و این همان چیزی است که مقاومت را تبدیل به آنچه امروز می‌بینیم کرده است؛ یک فرهنگ بزرگ در غرب آسیا.

در گذشته جریان مقاومت صرفاً یک بعد محلی داشت در حالی که امروزه دارای ابعاد

بین‌المللی بوده و نگرش‌های بین‌المللی بر آن حاکم است.

جبهه مقاومت جریانی مردمی، اصیل و مردم پایه است که می‌تواند به صلح و امنیت جهان کمک کند، بنابراین باید توسط مراکز تصمیم‌گیری دنیا، به خصوص جریان‌های نخبگی جدی گرفته شود و حمایت شود، اگر جریان‌های نخبگی و دستگاه‌های تصمیم‌ساز در دنیا به دنبال اقامه صلح هستند باید بدانند صلح و عدالت متاعی است که در جبهه مقاومت به راحتی یافت می‌شود و این می‌تواند کمک بزرگی برای آنها باشد.

به عبارت دیگر جبهه مقاومت می‌تواند مهم‌ترین جریان صلح‌ساز در منطقه باشد، پس باید از این فرصت استفاده کنند.

جبهه مقاومت بزرگ‌ترین جریان امنیت‌ساز در منطقه است، همان کیمیایی که امروزه بسیاری از کشورهای دنیا در جست‌وجوی آن به سر می‌برند.

جبهه مقاومت امروزه می‌تواند با کمک کشورهای جهان، محیط‌های امنیتی منطقه را به راحتی کنترل و از این طریق به امنیت جهان کمک کند، بنابراین باید به این صحنه منطقی تر نگاه شود.

من به عنوان شخصی که حداقل سال‌ها مطالعات صلح در دنیا را بررسی کرده‌ام می‌توانم ادعا کنم که جبهه مقاومت جریانی اصیلی است که واقعاً می‌تواند در اقامه صلح و عدالت در منطقه کمک کرده و مؤثر واقع شود، بنابراین باید توسط مجامع جهانی از آن استقبال شود.

#### برخلاف همکاری‌های سیاسی-امنیتی مثبتی که میان کشورهای مسلمان منطقه در جریان است، جای خالی تعاملات اقتصادی میان این کشورها به شدت احساس می‌شود، از دید شما علت چیست؟

جبهه مقاومت و کشورهای همسایه این جبهه، دارای ظرفیت‌های اقتصادی خوبی هستند، البته جریان‌های تروریستی با چالش‌هایی که طی این چند سال در منطقه ایجاد کردند، مانع از آن شده‌اند که کشورهای اسلامی در تعامل با یکدیگر به نوعی منطق ارتباطی مناسب در حوزه روابط اقتصادی برسند تا از این طریق بتوانند به ایجاد رفاه ملت‌های منطقه کمک کنند، اما این ظرفیت‌ها موجود است.

اگر ما ابتدا بتوانیم در کنار یکدیگر امنیت را به منطقه بازگردانیم، آن وقت اقتصاد هم می‌تواند جریان سالمی پیدا کند و امروز اولویت در منطقه ما ساخت امنیت پایدار است، امری که صرفاً توسط کشورهای منطقه و جبهه مقاومت می‌تواند ایجاد شود. اگر معضل امنیتی منطقه حل شود، کشورهای مسلمان می‌توانند در کنار یکدیگر مشکلات متعددی از جمله اقتصاد را حل کنند.

همانطور که می‌دانید، ضرباتی که در اثر فعالیت جریانات تروریستی به منطقه غرب آسیا وارد شده، صرفاً محدود به حوزه‌های امنیتی، سیاسی یا اقتصادی نمی‌شود، برای مثال می‌توان به آسیب‌های زیست‌محیطی، چالش‌های جمعیتی، بهداشتی و... که طی سال‌های گذشته به این منطقه وارد شده اشاره کرد.

بدون شک تمامی این آسیب‌ها محصول مداخله قدرت‌های بزرگ، کم‌توجهی برخی از کشورهای اسلامی و همچنین فتنه تکفیر و تروریسم در منطقه است که قطعاً با همگرایی کشورهای اسلامی در منطقه قابل حل است.

#### با تأملی در فضای رسانه‌ای منطقه به نظر می‌رسد جبهه مقاومت تا حدودی در بعد رسانه‌ای دچار ضعف و ناکارآمدی است، آیا این ادعا را می‌پذیرید و در این صورت راه حل رفع این نقصان را چه می‌دانید؟

این حرف درستی است، امروز یکی از ابعاد جنگ، جنگ روایت‌هاست، این جنگ باورساز، افکارساز، فرهنگ‌ساز و اراده‌ساز است. البته نمی‌توان گفت جبهه مقاومت منفعل بوده است، بلکه جبهه مقاومت در این زمینه ابتکاراتی داشته، در برخی مواقع نیز بر دشمن فائق آمده، البته باید به صورت جدی تقویت شود. در این زمینه جبهه مقاومت باید دانش خود را افزایش داده، تکنیک‌های جدید را بشناسد، ابزارهای خود را توسعه دهد و سرمایه‌گذاری مناسب‌تری تدارک ببیند. تمامی این اقدامات شرايطی را فراهم می‌کند که قادر باشیم از ظرفیت‌های حقیقی خود در این حوزه به طور مطلوب استفاده کنیم. من بارها شاهد بودم که در همین چند سال اخیر چگونه در برخی مواقع ما مغلوب جریان‌سازی‌های روانی و رسانه‌ای گروه‌های معارض و قدرت‌نمایی حوزه روانی و اجتماعی حریفان در میدان شده‌ایم، این موارد بی‌شک نیازمند اهتمام و سرمایه‌گذاری‌های جدی در این زمینه است. جبهه مقاومت بدون شک نیازمند تقویت بعد تبلیغاتی و رسانه‌ای خود است، البته نباید از مجاهدان این عرصه که با دست خالی کارهای بزرگی کرده‌اند غافل بود بلکه باید آنها تقویت شوند. ■



جریان مقاومت بعدها در مسیر و روند خود به لحاظ گفتمانی تکامل پیدا کرد، برای مثال، مقاومت در خلال حرکت و مبارزه خود در منطقه علیه نظام ظلم و سلاطه، به تدریج رنگ دین به خود گرفت و امروزه دینمدارانه عمل می‌کند



وینسا بیلی، فعال انگلیسی انگیزه‌های خود از سفر به غزه را بازگو می‌کند

# می‌خواهم بخشی از مقاومت باشم

هنوز با یاد صدای اذان صبح از مساجد غزه که تنها صدا پس از توقف بمباران‌ها بود، بغضم می‌گیرد

هیچ وقت زیبایی‌هایی آن پسر افراموش نخواهم کرد. او طینت زیبایی هم داشت. چیز دیگری که با این ماجرا ترکیب شد و مرا به شدت تحت تأثیر قرار داد، اتفاقات بعد از جنگ بود؛ بعضی از دوستانم سراغ پدر و مادرهایی رفتند که فرزندان را اینگونه از دست داده بودند. همه آنها اذعان داشتند روزی که فرزندان کشته شدند، آنها می‌دانستند که اینگونه خواهد شد، همه آنها این را می‌دانستند؛ به همین خاطر در آن روز کارهای متفاوتی انجام می‌دادند. به شکل دیگری با یکدیگر حرف می‌زدند، همدیگر را در آغوش می‌گرفتند گویی که این آخرین لحظه از زندگی‌شان است. همه آنها از قبل می‌دانستند که فرزندان خواهند رفت.

حوادث و اتفاقات بسیاری بود که من شاهد آنها بودم. اما این حادثه، من را شخصاً با خانواده حمید درگیر کرده بود، به مراسم ختم او رفتم و با پدر و مادر، دوستان و خانواده‌اش صحبت کردم. این اتفاق واقعاً مرا شوکه کرده بود. برایم سؤال بود که چگونه چنین کودکی می‌تواند به این راحتی کشته شود.

قبل از اینکه به غزه بروید، قطعاً تصویری از آنجا داشتید، تصویری که رسانه‌های کشورتان به شما داده بودند یا چیزهایی که از اطرافیان حتی پدرتان یاد گرفتید. وقتی برای اولین بار به آنجا رفتید و از نزدیک شاهد وقایع و اتفاقات آنجا بودید، چه تفاوت‌هایی بین این دو تصویر پیدا کردید؟ تصویری که از قبل از ورود به آنجا داشتید و تصویری که با حضور در آنجا به دست آوردید؟

در این مورد چیزی از پدرم به یاد ندارم. اما یک بار از کسی شنیدم، وقتی قصد سفر به غزه را دارید، با اندیشه ایجاد صلح و آرامش به آنجا می‌روید، اما صلح همیشه وجود دارد و تنها چیزی که می‌بینید صلح و آرامش است. غزه شهر فوق‌العاده‌ای است. هیچ چیز نمی‌تواند شما را برای رفتن به آنجا آماده کند. قطعاً چیزهایی که در رسانه‌های اصلی گفته می‌شود نیز نمی‌تواند شما را برای رفتن به آنجا آماده کند، اما باید بدانید که زیبایی و صمیمیت غزه را هیچ جای دیگری نخواهید یافت. من شخصاً آن را هیچ جای این جهان پیدا نکردم. سادگی در مهمان‌نوازی، پاکی و زیبایی نفس مردم که از سال‌های رنج جنگ و اشغال نشنیده گرفته است در غزه به عینه وجود دارد. توصیف غزه خیلی مشکل است.

چون شما از انگلستان آمده‌اید و با فضای ذهنی خاصی که در انگلستان وجود دارد پیش از اینکه ورود کنید به فلسطین از طریق نوشتن تصاویر تلویزیونی و ماهواره و نوشتن فلسطین را فهمیده بودید، می‌خواهم بدانم دنیایی که رسانه‌های غربی برای ملت انگلیس و غرب و کل دنیا ساخته‌اند با تصاویری که در واقعیت وجود دارد، چه تفاوتی وجود دارد؟

آنها معمولاً ساعت ۵ صبح بعد از طلوع آفتاب بمباران را متوقف می‌کردند و سکوت کاملاً فراگیر می‌شد. سپس صدای اذان از مسجدی به مسجدی دیگر به گوش می‌رسید. صدای اذان طوری بود که گویا تنها صدا در غزه همین صدا بود. هنوز هم وقتی به این موقعیت فکر می‌کنم بغضم می‌گیرد.

به نظر من، این صدای مبارزه طلبی بود؛ هر کاری که رژیم صهیونیستی با این مردم انجام دهد، روحیه آنها را نمی‌تواند تخریب کند. این یک تجربه ساده نبود، بلکه تجربه ارتباط با خداوند، یک وجود و قدرت برتر بود. بعد به این نتیجه رسیدم که زندگی ما و آنها در دستان اوست و هیچ کس و هیچ چیز نمی‌تواند در آن اختلال ایجاد کند. بعد از اینکه این احساس را پیدا کردم، دیگر نمی‌ترسیدم؛ زیرا همه اینها نیرو و قدرت اسرائیل بود. قدرتی که هیچ‌گونه ایدئولوژی و آینده‌نگری در آن نیست و نهایتاً خود آن را تخریب خواهد کرد. بنابراین وقتی شمال این حس را پیدا می‌کنید دیگر ترسی نخواهید داشت.

**در رفت و آمدهایی که به غزه داشتید، قطعاً صحنه‌هایی دیدید، تجربیاتی داشتید و شرایطی را تجربه کردید. می‌توانید آنها را برای ما توصیف کنید؟**

اتفاقات بسیاری در آنجا رخ داد که همگی آنها برای من، قبل از شروع بمباران اتفاق افتاده بود. شبی از ماه نوامبر، برای فیلمبرداری به منطقه حائل نزدیک خان یونس رفته بودیم. تانک‌ها و بالگردهای اسرائیلی آنجا را گرفته بودند و در حالی که فیلمبرداری می‌کردیم بالگردهایی را دیدیم که از بالای سرمان رد شدند؛ بعد صدای شلیک گلوله آنها را شنیدیم. مجبور شدیم به نزدیک‌ترین روستا فرار کنیم. آنجا پسر بچه‌ای ۱۳ ساله به اسم حمید بوققه را دیدیم که همراه دوستانش فوتبال بازی می‌کرد. آنها با گلوله شراپنل به او شلیک کردند (گلوله شراپنل، گلوله‌ای معمولی نیست). او را به سرعت به بیمارستان رساندند و متوجه شدند قسمتی از قلب او مورد اصابت گلوله قرار گرفته بود و متأسفانه دکترها نیز نتوانستند نجاتش دهند.

**برای من مهم‌ترین موضوعی که لازم است مردم نسبت به آن آگاهی پیدا کنند، اهمیت محور مقاومت است که شامل ایران، حزب الله، سوریه و فلسطین است. بنابراین، فقط فلسطین و سوریه و یمن مهم نیستند، بلکه تمام محور مقاومت مهم هستند**

پدر و وینسا بیلی مشاور ارنست بوین وزیر خارجه وقت انگلیس در دهه ۴۰ بود. بنا به گفته خودش بعد از فوت پدرش در سال ۲۰۰۱، به تمام اسناد محرمانه، نامه‌ها و خاطرات او دسترسی پیدا کرد و از آنجا بود که ماجراجویی خود را در سفر به غزه و فلسطین آغاز کرد. با بیلی درباره انگیزه‌ها و تجربیات خود در غرب آسیا، بویژه در غزه به گفت و گو نشستیم.



**انگیزه شما از خطر کردن و رفتن به غزه چه بود؟**

من خطر و تهدیدی برای خودم نمی‌دیدم. خطر را مردمی که هفت روز هفته و ۲۴ ساعت روز در آن موقعیت هستند، احساس می‌کنند. من انتخاب کردم و خودم را در آن موقعیت قرار دادم اما آنها این انتخاب را ندارند. بنابراین اگر همراه آنان با اتحاد و همبستگی، در مقابل بی‌عدالتی‌هایی که از سوی دولت من (انگلیس) بر آنان تحمیل شده است، نتوانم ایستادگی کنم، واقعاً هیچ کاری نکردم. اگر من نتوانم همراه این مردم در فلسطین، یمن، سوریه یا عراق ایستادگی کنم، اهمیتی ندارد، اما بی‌عدالتی‌ها و زندگی‌ای که از آن رنج می‌برند به سبب دولت من و امریکاست.

بنابراین دیگر انتخابی ندارم و مجبورم در کنار این مردم بایستم و تا حدی که ممکن است، باید بخشی از این مقاومت باشم.

**ما از این جهت می‌گوییم خطر که شما به طور غیرقانونی و از طریق مصر به این مناطق سفر کردید، درست است؟**

بله، من از طریق تونس به غزه رفتم. من نگرشی دارم که اگر کاری درست باشد، باید آن را انجام دهم. حتی اگر هم ترسیده باشم، چاره‌ای نیست، البته من خیلی شجاع نیستم (با خنده) در واقع این شجاعت از درون من به وجود نیامده بود بلکه آن را از مردمی داشتم که آنها را می‌دیدم و با آنها صحبت می‌کردم. این شجاعت، واقعی است، اما کاری را که انجام دادم، شجاعت نمی‌دانم، در واقع آن را وظیفه‌ای می‌دانم که نسبت به این مردم داشتم. حتی زمانی که آنها را نمی‌بینم، خود را در قبال آنها مسئول می‌دانم. این یک وظیفه و تعهد است و من معتقدم اگر همه ما محدودیت‌های ذهنمان را از بین ببریم می‌توانیم چیزهای زیادی را در دنیا تغییر دهیم.

**زمانی که شما غزه بودید دقیقاً زمان جنگ هشت روزه بود، هیچ وقت نمی‌ترسیدید که وسط این جنگ هستید؟**

بله، اوایل جنگ کمی ترسیده بودم، اما بعداً دیدم کار دیگری نمی‌توانم انجام دهم و چاره‌ای نیست. شما نیز چنین موقعیتی را در کشور خودتان تجربه کرده‌اید. روح انسان خیلی قوی است، وقتی به این نکته برسید دیگر ترسی نخواهید داشت؛ زیرا ترسیدن، روحیه را خراب می‌کند. صبح دومین روز یکی از جنگ‌ها بود که رژیم صهیونیستی بمباران را متوقف کرده بود.



شما نیز وجود دارد.

### منظور تان از مردمی که بیدار می‌شوند چه مردمی هستند؟ مردمان آمریکایی یا اروپایی؟

مردم آمریکایی نسبت به این مسائل اهمیتی نمی‌دهند. مشکل آمریکایی‌ها این است که خودشان را از دیگران مستثنای جدا می‌دانند. آنها به همه چیز از جنبه آمریکایی آن نگاه می‌کنند و خود را برتر می‌دانند به همین دلیل نمی‌توانند فرهنگ دیگر کشورها را هضم کنند و در نتیجه جهانی تک قطبی را طلب می‌کنند. اما اروپایی‌ها کمی متفاوت هستند. اروپایی‌ها تجربه اشغال کردن و اشغال شدن را دارند، تاریخی طولانی‌تر دارند، بنابراین موقعیت‌ها را بهتر درک می‌کنند؛ ولی لزوماً نشانگر بیداری آنها نسبت به این مسائل نیست، اما به هر حال مردم اروپایی نسبت به آمریکایی‌ها آگاه‌تر شده‌اند. من دوست ندارم از مردم آمریکایی در مورد حکومت‌شان نگویم، اما آنها همیشه رئیس‌جمهورهایی را انتخاب می‌کنند که همواره به دنبال قدرت‌طلبی هستند.

### در راستای مسئله بیداری مردم اروپایی که ذکر کردید، سال گذشته رهبر انقلاب اسلامی دو نامه خطاب به جوانان غربی و اروپایی نوشتند، آیا این نامه‌ها مورد استقبال قرار گرفتند و مؤثر بودند؟

آنها نامه‌های زیبا و فوق‌العاده‌ای هستند و من در وب‌سایتم آنها را منتشر کردم. صحبت‌های سید حسن نصرالله و نامه‌های آیت‌الله خامنه‌ای بسیار پر معنی و همیشه بهترین و منطقی‌ترین مطالبی هستند که در اختیار مردم غرب قرار می‌گیرد، اما در مورد تأثیر آنها بر مردم، فکر نمی‌کنم آنها به طور گسترده‌ای بین رسانه‌های اصلی منتشر شدند؛ زیرا همان طور که می‌دانید ایران و حزب‌الله در رسانه‌های غرب هیچ وقت خوب به تصویر کشیده نمی‌شوند. من در مورد تأثیر آن نامه‌ها بر جوانان اروپایی مطمئن نیستم؛ اما شاید میان چند جامعه بیدار اروپایی تأثیر گذار بوده است.

این جوامع می‌دانند که سعودی‌ها نفوذ زیادی به جامعه مسلمان اروپایی داشته‌اند. به همین خاطر، من خواهان بیشتر چنین نامه‌هایی از طرف ایران و انتشار آنها در اروپا هستم. ما به این نامه‌ها نیاز داریم. باید صدای کشورهای مثل ایران، سوریه، فلسطین، عراق و لیبی به گوش ما برسد. از آنها می‌خواهیم که صدایشان را بالا ببرند، زیرا آنها شنیده خواهند شد و برای من و کسانی مانند من کافی نیستند. ■

سوریه و یمن مردم را آگاه کنم. این را هم بگویم که رسانه‌های رسمی مقاله‌های من را منتشر نمی‌کنند.

تصویری که ما از فرهنگ غرب داریم، این است که آن چیزی که گفتمان غالب است و مسائلی را که قبول ندارد، کنار می‌زند. سؤال اینجاست، در غرب تفکراتی مثل شما چقدر در حال گسترش است که مثلاً یک انسان غربی عدالت واقعی و واقعیت موجود را در خاورمیانه یا در فلسطین ببیند. واقعیت این است که گلوله‌های اسرائیلی شلیک می‌شوند و بچه‌های فلسطینی می‌میرند. این واقعیت را چقدر انسان‌های غربی مثل خودتان می‌دانند؟ آیا این تفکر در حال گسترش است؟

نخست اینکه، جدایی فلسطین از سوریه و یمن و دیگر کشورهای منطقه کار مشکلی است؛ زیرا آنها به یکدیگر وصل هستند. اگر مقاومت در سوریه شکست بخورد، این شکست روی فلسطین نیز تأثیر خواهد گذاشت. فلسطین نیز بر سوریه تأثیر می‌گذارد. پس نمی‌توان آنها را از هم جدا دانست. دوم اینکه، من معتقدم گروه‌های کوچک فلسطینی علیه سوریه به کار گرفته شده‌اند. من همیشه برای ترویج اتحاد بین سوریه و فلسطین تلاش کرده‌ام؛ زیرا اتحاد برای هر دو کشور بسیار مهم است. در مورد سؤال‌تان باید بگویم، مردم در حال بیدار شدن هستند. آنها انتخاب می‌کنند و آگاه می‌شوند. این موضوع پیچیده است و در یک لحظه نمی‌توان در مورد آن اظهارنظری داشت، اما در کل به نظر من، آنها چشم خود را به این مسائل باز کرده‌اند.

آنها نسبت به چند جنبه از جنگ و درگیری‌ها در خاورمیانه آگاه هستند، اما نسبت به درگیری‌های جهانی دیگر آگاهی ندارند. به هر حال، برای من مهم‌ترین موضوعی که مهم است مردم نسبت به آن آگاهی پیدا کنند، اهمیت محور مقاومت که شامل ایران، حزب‌الله، سوریه و فلسطین است. بنابراین، فقط فلسطین و سوریه و یمن مهم نیستند، بلکه تمام محور مقاومت مهم هستند؛ زیرا زمانی که مردم نسبت به این محور آگاهی پیدا و درک می‌کنند، خواهند یافت که این مقاومت علیه خصومت، اشغال، تسخیر و استعمار است و اینکه این مقاومت در زور و بازو نیست، بلکه مقاومت در ذهن و افکار است. ما می‌دانیم، تمام آن مردم مورد ظلم واقع شده‌اند و مستعمره بوده‌اند، بنابراین مهم‌ترین چیزی که مردم باید نسبت به آن آگاهی پیدا کنند، وجود چنین مقاومتی است. این موضوع به مذهب یا فلسفه‌ای مربوط نمی‌شود، بلکه یک نوع مفهوم آزادی است که در کشور

سؤال ساده‌ای است، جواب ساده‌ای نیز دارد. هر جایی که جنگ باشد، به عبارت دیگر هر جایی که اسرائیل علیه غزه جنگ و خشونت برپا می‌کند، همیشه در اطلاعاتی که در مورد غزه داده می‌شود، اغراق وجود دارد. اما به محض اینکه جنگ تمام می‌شود، هیچ رسانه‌ای دیگر در مورد غزه صحبت نمی‌کند. اسرائیلی‌ها رسانه‌های انگلیسی و حتی فرانسوی را تحت کنترل خود در آورده‌اند. برای مثال شبکه بی‌بی‌سی در انگلستان، تحت تأثیر اسرائیل است. اگر آنها برنامه‌ای علیه اسرائیل تولید کنند، متوقف خواهد شد. بنابراین موقعیت‌ها همیشه از جنبه اسرائیلی‌ها به نمایش گذاشته می‌شوند نه از جنبه فلسطینی‌ها. برای مثال، زمان جنگ هشت روزه ۲۰۱۴، گزارشگری به نام جان اسنوا همین شبکه داشتیم که به غزه رفت و از آنجا گزارشی صادقانه تهیه کرد، اما به محض اینکه جنگ تمام شد، همه چیز ناپدید شد و چیزی از آن گزارش ندیدیم. بنابراین این رسانه‌ها تا جایی که ممکن است، از بی‌رحمی اسرائیلی‌ها چشم‌پوشی می‌کنند و چون بیشتر مردم از درگیری بین اسرائیل و فلسطین آگاهی کامل ندارند، برای مثال فقط حماس را می‌بینند که در حال شلیک موشک است و اسرائیلی‌ها هیچ تصویری ندارند و در حال دفاع از خود هستند. بنابراین این گونه رسانه‌ها همیشه طرف اسرائیل را می‌گیرند.

### شما می‌توانستید از طریق شناختی که از فلسطین و غزه پیدا کرده بودید، آن را به مردم کشور تان منتقل کنید یا در NGOهایی فعالیت کنید. با توجه به سکوت رسانه‌ها، به عنوان یک مخاطب میدانی، آیا توانسته‌اید ارتباط اجتماعی ایجاد کنید و این دیدگاه‌هایی را که از آنجا کسب کردید، از طریق فرهنگی غرب این منتقل کنید؟ آیا فرصت‌هایی برای فعالیت‌هایی اجازه را می‌دهد که شما چنین فعالیت‌هایی داشته باشید؟

من به روش‌های مختلفی در این زمینه فعالیت کرده‌ام؛ مقاله نوشته‌ام، عکس گرفته‌ام، با چند سازمان در این مورد صحبت کرده‌ام و کنفرانس‌هایی را در اروپا و خارج از اروپا برگزار کردم. همیشه در مورد موقعیت فلسطین صحبت کرده‌ام، اما در حال حاضر بیشتر فعالیت من در حوزه ژورنالیستی است. مقاله‌هایم را در رسانه‌های مستقل منتشر کرده‌ام، با شبکه‌های مستقل انگلیسی و فرانسوی کار کرده‌ام تا در مورد موقعیت فلسطین،

# مقاومت به عنوان عقیده‌ای قائم به خود

حمزه الخنسا، نویسنده  
و روزنامه‌نگار لبنانی



برای مدت بسیار طولانی، موضع حقیقی حاکمان عربستان سعودی، نسبت به جنبش‌های آزادی خواهانه عربی و به طور کلی جریان‌های مقاومت در منطقه، دست کم در سطح رسانه‌ای، مبهم و ناآشکار باقی مانده بود. دستگاه دیپلماسی رسانه‌ای این کشور، طی سالیان گذشته، همواره تلاش کرده بود مواضع واقعی خود را علیه ماشین جنگ و کشتار رژیم صهیونیستی، در قالب بیانیه‌ها و نشست‌های خبری پنهان کند. اما آنچه طی چندماه اخیر توجه همه را به خود جلب کرد، صرفاً صراحت عربستان در بیان مواضع واقعی این کشور در قبال مقاومت است؛ موضعی که به صراحت، تمامی جریان‌های مقاومت، از حزب الله گرفته تا جهاد اسلامی و حتی حماس را گروه‌های افراطی و ساخته و پرداخته ایران برمی‌شمارد، گروه‌هایی که هدف از وجود آنها، گسترش آشوب و ناامنی در سطح منطقه است!

بنابراین کاملاً مشخص است که خاندان سعودی، وارد مرحله جدیدی از پروژه مخاصمه و شیطنت علیه مقاومت شده است، به طوری که صرفاً با پیگیری رسانه‌های کشورهای حاشیه خلیج فارس یا تمامی پایگاه‌های رسانه‌ای مورد حمایت مالی عربستان سعودی در سطح منطقه، به وضوح می‌توان تلاش‌های مدیریت شده این رسانه‌ها را برای پوشاندن جامه فرقه‌گرایی مذهبی بر تن جریان‌های مقاومت مردمی در لبنان، فلسطین، یمن و عراق مشاهده کرد. سعودی‌ها با تمرکز بر حمایت‌های مادی و معنوی ایران از ملت‌های منطقه و حقوق آنان، در تلاش برای القای این مطلب به مخاطبان خود هستند که جریان‌های مقاومت از اساس، برای اجرای طرح‌های فرقه‌گرایانه از سوی ایران در منطقه مأمور شده و فعالیت می‌کنند.

البته تلاش برای تخریب چهره مقاومت و فرقه‌ای نشان دادن آن، تنها بخشی از این پروژه است، از سوی دیگر، ماشین رسانه‌ای عربستان سعودی، در حرکت هدفمند دیگری نام مقاومت را به گروه‌ها و مجموعه‌هایی می‌چسباند که از سوی این کشور با پول، سلاح و فتوا مورد حمایت قرار گرفته تا طرح‌های سعودی امریکایی را در کشورهای همچون یمن و سوریه به مرحله اجرا برسانند.

این در حالی است که جریان مقاومت هیچ گاه حرکتی شیعی، سنی یا مسیحی نبوده و شعله‌های آن هرگز محصور در چارچوب‌های معین عقیدتی و مذهبی نبوده است، این البته دقیقاً مطلبی است که آل سعود در تلاش است تا اولاً آن را انکار کرده یا نادیده گرفته و ثانیاً عکس آن را برای افکار عمومی از طریق دستگاه رسانه‌ای خود اثبات نماید.

این ادعا که مقاومت، از اساس حرکتی مذهبی است که

منجر به افزایش تنش‌های فرقه‌ای و در نهایت گسترش آشوب در تمام منطقه می‌شود، در تناقض آشکار با بنیان و مسیر اصلی مقاومت است؛ مقاومتی که از زمان آغاز اشغال سرزمین‌های عربی توسط صهیونیست‌ها شکل گرفت و ملت‌های فلسطین، لبنان، اردن، سوریه و مصر را بر آن داشت تا سلاح به دست گرفته و با دشمن متجاوز به مقابله بپردازند.

در حقیقت جریان مقاومت به عنوان واکنشی از سوی ملت‌های منطقه به اشغال و سرقت سرزمین‌های آنان پدید آمد. البته این تعدی تاریخی به جغرافیا و حقوق ملت‌های عربی و مسلمان، از همان آغاز مورد حمایت و پشتیبانی خاندان حاکم در عربستان قرار گرفت؛ خاندانی که با دستان استعمار در قلب سرزمین‌های عربی اسلامی، یعنی مکه و مدینه مستقر شده است، بنابراین بسیار طبیعی است که مقاومت‌های مردمی، نظامی، فکری و فرهنگی، پروژه‌های کاملاً مختلف و مغایر با پروژه تعریف شده از سوی جریان سعودی وهایی برای آینده منطقه باشد.

لبنان، چندی پیش شاهد برگزاری دهمین یادواره پیروزی مقاومت بر دشمن صهیونیستی در جولای ۲۰۰۶ بود، یادواره‌ای که هر ساله در آن، تصویر مقاومت به عنوان تفکر و اراده‌ای قائم به خود برای همگان نمایان می‌شود، تصویری که هر ساله قدرتمندتر از گذشته به نمایش گذاشته می‌شود.

در آن زمان، تمامی لبنانی‌ها، صرف نظر از نژاد، مذهب یا حتی گرایش‌های سیاسی و ایدئولوژیک، به طور یکپارچه برای دفاع و حمایت از خواهران و برادران خود که در پی تجاوز دشمن صهیونیستی از خانه‌های خود آواره شده بودند به صحنه آمدند و شرايطی را خلق کردند که در اثر آن مقاومت به هیچ وجه منحصر به یک جریان و گروهی خاص نماند، بلکه احزاب و گروه‌های سیاسی عقیدتی مختلفی از جمله جنبش آزاد ملی یا حرکت مرده، با اقدامات خود، ترجمانی برای فرهنگ مقاومت در مواضع

**مقاومت، به عنوان مفهوم و ایده برحق که بر اساس بنیان‌ها و اصول روحانی و انسانی شکل گرفته، در معرض تلاش‌های جدی برای نابودی یا انحراف اساسی از راه اصلی خود یا اقدامات گسترده برای تبدیل و تقلیل گوهر و فلسفه وجودی چنین حرکتی به نمونه‌های منحرف و بدترکیبی همچون پیاده نظام سعودی در یمن است**

سیاسی خود ایجاد کردند، امری که در نوع خود کمک بزرگی برای مقاومت نظامی در جبهه‌ها به شمار می‌رفت. شعله‌های فروزان مقاومت مسلحانه، امروزه و پس از سالیان سال، از طریق نسل‌ها و سازمان‌ها و گروه‌های مقاومت متعدد، همچون میراث ارزشمندی در دستان حزب الله لبنان قرار گرفته است، میراثی که طی سال‌های گذشته، سازمان‌های ملی، عقیدتی و مدنی بسیاری را در خود داشته و تجربه کرده است.

نام‌های شهدا، فرماندهان و اسطوره‌های مقاومت، همچنان بزرگ‌ترین شاهد بر این مدعا است که جریان مقاومت فکر و ایده‌ای است که تا به امروز، تمامی تلاش‌ها برای منحصر کردن آن در اسلوب فرقه‌گرایی یا انحراف به وادی افراطی‌گری را ناکام گذاشته است.

شهادتی همچون لولا عبود، سناء محیدلی، جمال ساطی، میشل صلیبا، خاد علوان، طونی ابوغانم، سمیر القنطار، سلاح غندور و بلال فحس یا اسرای آزاده‌ای همچون سهی بشاره و بسیاری دیگر، کسانی هستند که از هر چه داشتند گذشتند تا در راهی واحد، علیه دشمنی واحد ایستادگی کنند.

این روش و مسیر البته از اولین روزی که مقاومت آغاز شده تا به امروز به همان شکل اولیه، با قدرت بیشتر ادامه یافته است، به طوری که هم‌اکنون نیز فرزندان مقاومت اسلامی، از جمله حزب الله، گردان‌های مقاومت لبنانی، حزب ملی سوری و... به ایستادگی علیه پروژه تکفیری‌ها که با پول، سلاح و فتوا از سوی عربستان سعودی حمایت می‌شود پرداخته‌اند، پروژه‌ای که از اساس در ادامه برنامه‌های اسرائیل در خاور میانه تعریف و اجرا شده است.

آنچه امروز شاهد هستیم عبارت است از رویارویی مقاومت، به عنوان حق مطلق در برابر تروریسم تکفیری به عنوان باطل مطلق، و نکته مهم در این میان آن است که هر دو جبهه، شامل جریان‌های مختلف و مبارزان شیعه، سنی، دروزی، علوی و مسیحی هستند.

جای هیچ تعجبی نیست که مقاومت، به عنوان مفهوم و ایده برحق که بر اساس بنیان‌ها و اصول روحانی و انسانی شکل گرفته، در معرض تلاش‌های جدی برای نابودی یا انحراف اساسی از راه اصلی خود یا اقدامات گسترده برای تبدیل و تقلیل گوهر و فلسفه وجودی چنین حرکتی به نمونه‌های منحرف و بدترکیبی همچون مقاومتی که پیاده نظام نیروهای تجاوزگر امریکایی و سعودی در یمن است، یا مقاومتی که پیرو سیاست‌های سعودی، انگلیسی و امریکایی است، قرار گیرد.

در حالی که چنین تلاش‌هایی هیچ گاه شعله مقاومت را خاموش نخواهد کرد، شعله‌ای که همواره فروزان باقی مانده و هر لحظه شراره‌های آن، به واسطه قدرتی که از برحق بودن و مشروعیت مقاومت صادر می‌شود، فروز می‌گردد، چرا که اگر این جریان، از همان لحظات اولیه شکل‌گیری روشی برحق و جامع و شامل نسبت به همه گرایش‌های موجود نبود، تا به امروز حتی به شکلی قوی‌تر و شجاعانه‌تر باقی نمانده و استمرار پیدا نمی‌کرد. ■

ترجمه: سیاوش فلاح‌پور





گفت و گو با مجتبی امانی، رئیس دفتر سابق حفاظت منافع ایران در قاهره

# مجموعه پیچیده منافع و عقاید علت حضور ما در منطقه است

اساساً چرا باید در منطقه حضور داشته باشیم این یک سؤال ساده‌ای است که خیلی‌ها آن را مطرح می‌کنند و به نظر می‌رسد بخشی از جامعه نه تنها از عوام مردم بلکه خواص نیز در این زمینه تردیدهایی دارند. مجتبی امانی رئیس دفتر سابق حفاظت منافع ایران در قاهره با تشریح شاخص‌های هویتی انقلاب اسلامی و همچنین تهدیدهای پیرامونی ایران می‌گوید ما ناچار هستیم در منطقه حضور داشته باشیم.



**سؤالی که الان مطرح است، نقش و نفوذ ایران در منطقه خاورمیانه است و اینکه چرا جمهوری اسلامی باید در منطقه حضور فعالانه‌ای داشته باشد؟**

اولین موضوعی که در این باره مطرح می‌شود، ماهیت انقلاب اسلامی ایران است. انقلاب اسلامی ایران بر اساس ظلم‌ستیزی و دفاع از مظلومان بنا نهاده شده و دارای اهتمام به امور مسلمین است. همه این مسائل هم در اصل اسلام مورد اشاره قرار گرفته است و هیچکس در مورد آن شک و شبهه‌ای ندارد. ما به عنوان مسلمان باید به امور مسلمین اهتمام داشته باشیم و این موضوع یعنی «دفاع از مظلومان» و حتی «کمک به نهضت‌های آزادیبخش» در قانون اساسی ایران تجلی پیدا کرده است.

در واقع، در نظام جمهوری اسلامی یک نوع دیدگاه اسلامی انسانی به تحولات منطقه وجود دارد. در چشم‌انداز ایران اسلامی هم قرار است که ایران یک کشور قدرتمند در منطقه باشد. یک جریان استعماری و استکباری در دنیا وجود دارد که می‌خواهد هر صدای مخالف و هر صدایی را که به مظلومان کمک می‌کند، از بین ببرد و این ماهیت استعمارگران است که در شرق و غرب وجود دارد. کشورهای غربی و حامیان‌شان که قدرت بیشتری را در اختیار دارند، سعی می‌کنند تا قطب ثروتمندی در دنیا ایجاد شود که مظهر آن خودشان باشند و یک قطب فقیر هم وجود داشته باشد که همواره منابع و ثروت‌های فقرا باید به سمت آنها سرازیر شود و این نگاهی است که علاوه بر غرب در بلوک شرق هم

وجود داشت. غرب تحت عنوان لیبرالیسم و آزادی اقتصاد و افکار، شرق هم تحت عنوان سوسیالیسم و کمونیسم، البته بلوک شرق الان فرو پاشیده است، ولی غرب همچنان به روش‌های استعمارگری خود ادامه می‌دهد. ما در طول سالیانی که نظام جمهوری اسلامی شکل گرفته است، شاهد هستیم که کشورهای دیگر در مجموع یک کاهش ثروت دارند و غربی‌ها افزایش ثروت دارند.

زمانی که انقلاب در ایران رخ داد، غربی‌ها نگاهشان این بود که ایران باید از انقلاب و صدور آن دست بکشد و ایران مطیع و تحت فرمان غرب باشد، همانگونه که در دوره قبل از انقلاب بود. این مسئله با توجه به اصول اسلام و انقلاب و منش ایرانی در تضاد بود. غربی‌ها می‌خواستند که مثل همیشه کشورهای دیگر را تضعیف کنند و این مسئله در زمان شاه وجود داشت و در دوره قاجار بیشتر نمود داشت. یعنی کشورهای قدرتمند سرزمین‌ها را کوچک و منابع را غارت می‌کردند و امکان رشد به کشورهای دیگر نمی‌دادند که روش استعماری و استکباری است. در واقع، یک نظریه‌ای در انقلاب‌ها وجود دارد که به اعتقاد غربی‌ها زمانی که این انقلاب‌ها شروع می‌شود یک دوره‌ای را از کودکی به بازگوشی و شرارت می‌گذرد و سپس مطیع می‌شود و حتی آنها ایزاری هم دارند که به خیال خودشان می‌توانند انقلاب‌ها را کنترل کنند.

پس از انقلاب اسلامی، غربی‌ها گروه‌های منافقین را ایجاد کردند تا انقلاب را منحرف و ایران را تجزیه کنند. جنگ هشت ساله را به ایران تحمیل کردند و تحریم‌های گسترده علیه کشورمان اعمال کردند و توطئه و ترورهای زیادی را انجام دادند تا به ایران این پیام را برسانند که از صدور انقلاب و آرمان‌های انقلابی دست بکشد. یک بخش مهمی از انقلابی‌گری این است که خودمان را موظف به حمایت از مظلومان می‌دانیم و یکی از نمونه‌های بارز دفاع از مظلومان، حمایت از مردم فلسطین در مقابل رژیم صهیونیستی است.

در همین رابطه، موضوع به امنیت ما هم ارتباط پیدا می‌کند، امریکایی‌ها و کسانی که نگاه استکباری دارند، سعی می‌کنند سایر کشورها را تضعیف و درگیری‌هایی را در داخل کشورها ایجاد کنند و جنگ‌های قومیتی را تقویت و آنها را تجزیه کنند، مثل توطئه‌های که الان در خاورمیانه شکل گرفته است و

امریکایی‌ها از ابتدا به دنبال این بودند که کشور عراق را به سه بخش تقسیم کنند و الان در نظر دارند منطقه‌ای را برای حکومت داعش در غرب عراق و شرق سوریه درست کنند و به تصور خودشان ارتباط ایران با محور مقاومت را قطع کنند و سپس این دولت جدیدی که تشکیل می‌شود، دچار مشکلات مرزی با همسایگان خواهد بود و در آینده هم متداخل منافع به وجود می‌آید که معمولاً به جنگ‌های خونین تبدیل می‌شود و قدرت و جایگاه آن کشور را به چالش می‌کشد



بیشتر کشورها در داخل با یکدیگر در حال نزاع هستند. امریکایی‌ها از ابتدا به دنبال این بودند تا کشور عراق را به سه بخش تقسیم کنند و الان در نظر دارند تا منطقه‌ای را برای حکومت داعش در غرب عراق و شرق سوریه درست کنند و به تصور خودشان ارتباط ایران با محور مقاومت را قطع کنند و سپس این دولت جدیدی که تشکیل می‌شود، دچار مشکلات مرزی با همسایگان خواهد بود و در آینده هم تداخل منافع به وجود می‌آید که معمولاً به جنگ‌های خونین تبدیل می‌شود و قدرت و جایگاه آن کشور را به چالش می‌کشد. بنابراین، موضوع هم از دیدگاه اسلامی و هم از دیدگاه تلاش برای بقا و همچنین از لحاظ امنیتی دارای اهمیت هستند.

بنابراین، ما ناچار هستیم خودمان را حفظ کنیم و دامنه تحرکاتمان را محدود به داخل نکنیم و یک مجموعه در هم پیچیده‌ای از منافع و عقاید در این باره ما را این باره ما را وادار می‌کند تا در منطقه حضور داشته باشیم. به جریان‌های مقاومت در منطقه کمک کنیم تا امریکایی‌ها و غربی‌ها در داخل منطقه حد و حدودشان را بشناسند و تصور نکنند در هر گوشه‌ای از منطقه که بخواهند توطئه کنند و امنیت ما را به خطر بیندازند و برادر کشی و جدال ایجاد کنند، ما سکوت می‌کنیم و باید جلوی اینگونه اقدامات را بگیریم. یک بحثی گاهی اوقات مطرح می‌شود که ما برای دفاع از امنیت خودمان به سوریه و عراق عازم شده‌ایم، اما این مطلب بخشی از حقیقت است. چیزی که ما را وادار به حضور در منطقه می‌کند، مسئله امنیت ما نیست، چرا که نیروهای دیگری از ملیت‌های مختلف در منطقه حضور دارند و ریشه‌های این نزاع به توطئه‌ای که غربی‌ها علیه اسلام و کشورهای منطقه طراحی کردند، برمی‌گردد. نیروهای ایرانی، پاکستانی، عراقی و افغانی در سوریه و عراق حضور دارند و با تکفیری‌ها مبارزه می‌کنند، همچنانکه در گروه‌های تروریستی نیز افرادی از ملیت‌های مختلف حضور دارند. اینگونه نیست که در این مسئله امنیت برای ما مهم باشد و اینکه به نظر برخی افراد ما خاکیز امنیتی خودمان را در مرزهای سوریه و عراق ایجاد کردیم. مسئله این است که آیا ما باید اینجا بنشینیم و رضایت بدهیم که گروه‌های تروریستی و جنایتکار با فتوایی که در مورد مجاز بودن قتل انسان‌ها صادر می‌کنند و مخالف همه دستورهای اسلامی و دینی است، در عراق و سوریه حاکم شوند و مردم این کشورها در معرض این ظلم و ستم قرار گیرند؟ ما نمی‌توانیم چشم خود را روی این جنایات ببندیم. حتی افرادی که به جبهه‌های نبرد با تکفیری‌ها اعزام می‌شوند به اصرار خودشان ثبت‌نام می‌کنند و راهی سوریه و عراق می‌شوند و نظام جمهوری اسلامی هیچ تلاشی در این زمینه انجام نمی‌دهد و افرادی که به سوریه و عراق رفته‌اند، بر اساس وظیفه دینی خودشان اقدام کرده‌اند و برای این کار عقیده

ما ناچار هستیم خودمان را حفظ کنیم و دامنه تحرکاتمان را محدود به داخل نکنیم و یک مجموعه در هم پیچیده‌ای از منافع و عقاید در این باره ما را وادار می‌کند تا در منطقه حضور داشته باشیم. به جریان‌های مقاومت در منطقه کمک کنیم تا امریکایی‌ها و غربی‌ها در داخل منطقه حد و حدودشان را بشناسند و تصور نکنند در هر گوشه‌ای از منطقه که بخواهند توطئه کنند و امنیت ما را به خطر بیندازند و برادر کشی و جدال ایجاد کنند، ما سکوت می‌کنیم و باید جلوی اینگونه اقدامات را بگیریم

خالصانه می‌خواهد تا دور از وطن و برای تأمین امنیت و آسایش دیگران در کشور دیگری مبارزه کرد.

### با گذشت نزدیک به چهار دهه از انقلاب اسلامی آیا لازم است که ما همچنان روحیه انقلابی خودمان را حفظ کنیم؟

هر انقلابی که از مسئله انقلابی‌گری خارج شود، مهری بر پایان خودش زده است. اینکه برخی کشورهای استعماری می‌گویند ایران باید رفتارهایش عادی شود و به قول اعراب از انقلابی‌گری به نظام متعامل با نظام بین‌الملل تبدیل شود، یک فریب است. آنها چگونه دست از وحشی‌گری خودشان بر نمی‌دارند و جنایات زیادی را در منطقه مرتکب می‌شوند و از ما انتظار دارند که رفتار خود را تغییر دهیم. اخیراً مشخص شد که در سازمان ملل، خارج شدن عربستان سعودی از لیست سیاه بر اساس طمع و پولی بوده است که سعودی‌ها به سازمان ملل می‌دهد. در مقابل این وحشی‌گری مدرن ما باید انقلابی‌گری خود را حفظ کنیم. همه می‌دانند که صدام حسین، دیکتاتور معدوم عراق به ایران حمله کرد، ولی در مقابل این جنایت سکوت کردند؛ چرا که تصورشان این است که ایران تجزیه خواهد شد و ثروت‌های ایران از بین خواهد رفت تا قدرتش تضعیف شود و از این رو، در مقابل این اقدامات باید انقلابی‌گری کنیم. ما باید اصول انقلابی خودمان را حفظ کنیم و آن را سرلوحه کار قرار دهیم، چون در یک نظام عادلانه جهانی زندگی نمی‌کنیم. زمانی که نظام عادلانه نیست و جنایات در منطقه رخ می‌دهد و هیچ سازمان بین‌المللی توانایی جلوگیری از آن را ندارد و کشوری به نام عربستان خود را مجاز می‌داند که در امور منطقه دخالت کند و جنایت‌هایی را مرتکب شود، نمی‌توان انتظار داشت که انقلابی‌گری را کنار گذاشت. عمر انقلاب‌ها اینگونه نیست که برای شروع و پایان انقلاب محدوده زمانی خاصی قائل باشیم. هر انقلاب به وسعت، فکر و عقایدی که دارد در تاریخ نفوذ می‌کند. انقلاب اسلامی نیز مرتبط با اصول اسلام یعنی دفاع از مظلومان و کرامت انسان پایه‌گذاری شده است و از نظر غربی‌ها اینها انقلابی‌گری است و به نظر آنها باید این اقدامات را کنار بگذاریم تا مطیع آنها باشیم.

### برخی از مردم معتقدند که وقتی مادر داخل کشور مشکلات زیادی داریم، چرا به جای اینکه این هزینه‌ها را در داخل انجام دهیم تا وضع مردم بهبود پیدا کند، این هزینه‌ها را در خارج از مرزها انجام می‌دهیم، آیا ارتباطی بین دو مسئله وجود دارد؟

در مورد این موضوع غلو شده است. اخیراً سخنانی از سید حسن نصرالله، دبیر کل حزب‌الله لبنان مطرح شده است که در رسانه‌ها بیشتر بزرگنمایی شد. حزب‌الله لبنان از سوی غرب و متحدان منطقه‌ای آن تحت فشار است و به همین خاطر، سید حسن نصرالله در مقام احتجاج با دیگران و در پاسخ به اقدامی که غربی‌ها و عربستان سعودی به دنبال آن هستند که منابع مالی و تعاملات بانکی حزب‌الله را مسدود کنند، این سخنان را مطرح کرد. نصرالله خطاب به غرب و سعودی‌ها که تصور می‌کنند اگر تعاملات بانکی حزب‌الله در خارج محدود شود، حزب‌الله نابود خواهد شد، گفت که منابع مالی این گروه از سوی ایران تأمین خواهد شد و مشکلی در این زمینه وجود ندارد.

موضوع مهمی در پاسخ به این تفکر وجود دارد و اینکه چطور ما در امور شخصی خودمان معتقد هستیم که باید نان شب‌مان را با همسایه تقسیم کنیم و کسی که از همسایه خود خبر نداشته باشد، مسلمان نیست و در تعلیم اسلامی کمک به دیگران سفارش شده است و حتی در برخی مواقع مثل دفاع از مظلومان واجب است که کمک کنیم و کسی که در این راه کشته شود، شهید محسوب می‌شود، اما برخی افراد که می‌گویند پول ایران باید برای مردم ایران هزینه شود، این تفکر مخالف اصول اسلامی است. از سوی دیگر، کسانی هم هستند که مشکلات داخل ایران را بیش از حد بزرگنمایی می‌کنند، برخی مردم منطقه علاوه بر نیازهای مالی، مشکل امنیتی در کشورشان دارند و نیاز به کمک دیگران دارند و هر کشوری که اسلامی است باید به آنها کمک کند. به طور خلاصه، در میزان کمک ما به دیگران و مشکلات داخلی کشور بزرگنمایی می‌شود و کسانی که این تفکر را دارند، قصد دارند این نماد انقلابی‌گری ایران را که کمک به هموعان و دفاع از مظلومان است، تخریب کنند و این هم در چارچوب عادی‌سازی روابط و ترک کردن اصول انقلابی‌گری انجام می‌شود. ■





مذاکرات سازش و محور مقاومت در گفت و گو با دکتر حسین شیخ الاسلام، کارشناس مسائل خاورمیانه

## تروریسم به محور مقاومت شلیک می کند و هدف مذاکره تسلیم رسمی فلسطین است

می دیدند که شاه، اسرائیل و آمریکا با یکدیگر همکاری می کنند و هیچ تفاوتی بین آنها وجود ندارد. مواضع جمهوری اسلامی ایران هم از لحاظ اسلامی که بیت المقدس قبیله اول مسلمین معرفی شده است و هم از منظر سیاسی، یعنی ظلم ستیزی و جنایتی که رژیم صهیونیستی علیه مردم ایران و فلسطینی ها انجام داده، مطرح هستند.

پیش از انقلاب از نظر اسلامی و مردمی ما در مقابل رژیم صهیونیستی موضع داشتیم و آن هم در مقابل ما، بعد از انقلاب این رژیم علیه کشور ما توطئه می کند و ما مبارزه می کنیم. اسرائیل بر اساس آرمان و خاستگاه خود می خواست از نیل تا فرات پیشروی کند و دو خط آبی در پرچم رژیم صهیونیستی نیز بیانگر همین مسئله است. با پیروزی انقلاب و رهبری امام خمینی (ره) و بیعت مقاومت با امام و انتفاضه فلسطین، پیشروی های اسرائیل کاهش یافت و رفته رفته از مناطقی که اشغال کرده بود عقب نشینی کرد. در سال ۲۰۰۰ از لبنان عقب نشینی کرد و در ۲۰۰۵ از غزه عقب نشینی کرد و الان در کرانه باختری دیوار حائل کشیده است و به این معنی است که از یک طرف دیوار به طرف دیگر دیوار می خواهد برود.

جبهه غربی - صهیونیستی نشستند و فکر کردند که برای مقابله با جمهوری اسلامی و مقاومت که با پیروزی انقلاب شکل گرفت چه راهکارهایی باید اتخاذ کرد. در سال ۲۰۰۶ که اسرائیل به لبنان حمله کرد تا با حزب الله مقابله کند و حتی قصد داشتند «خاورمیانه بزرگ» ایجاد کنند، در این مسیر شکست خوردند. پس از اینکه شکست خوردند فردی به نام «مارتین ایندک» که دو بار سفیر آمریکا در اسرائیل بود، در سال ۲۰۰۶ یک سخنرانی در استرالیا انجام داد و در این همایش صراحتاً می گوید که برای پیروزی در برابر مقاومت هیچ راهی نداریم که جنگ شیعه و سنی راه بیندازیم و متحد سنی برای خودمان ایجاد کنیم چون از حزب الله شکست خورده بودند و از آن زمان روی جریان تکفیری کار کردند و به خصوص پس از حوادث تونس که جرقه شروع بیداری اسلامی در منطقه شد و پس از آن به کشورهای دیگری مثل مصر و لیبی هم کشیده شد، برنامه های خودشان را عملی کردند.

پس از کشتن اسامه بن لادن، رهبر سابق القاعده توسط نیروهای آمریکایی در پاکستان، هیلاری کلینتون، وزیر خارجه وقت آمریکا در کمیته روابط خارجی کنگره می گوید که ما القاعده را ایجاد کردیم و خودمان باید با آن بجنگیم. وقتی

مسئله فلسطین که برای دهه ها آرمان اصلی جهان اسلام بود با تشکیل گروه های تروریستی توسط جبهه صهیونیستی - غربی در منطقه و به راه انداختن جنگ داخلی در کشورهای اسلامی، می رود که به دست فراموشی سپرده شود. دکتر حسین شیخ الاسلام، کارشناس مسائل خاورمیانه می گوید: «رژیم صهیونیستی و متحدانش با ایجاد تروریسم سعی دارند توجهات را از فلسطین منحرف و با تجزیه کشورهای اسلامی، محور مقاومت را در منطقه نابود کنند.»



الآن با رشد قارچ گونه تکفیری ها در منطقه به نظر می رسد آرمان و مسئله فلسطین در سال های اخیر به دست فراموشی سپرده شده است و جبهه استکبار و صهیونیسم تلاش می کنند با تقویت تکفیری ها افکار عمومی را از توجه به فلسطین منحرف کنند و در این میان همکاری هایی بین غرب، صهیونیست ها و حتی برخی کشورهای عربی وجود دارد. تا جایی که سید حسن نصرالله، دبیر کل حزب الله لبنان نیز بارها به فراموشی مسئله فلسطین اشاره و آن را خطری بزرگ برای جهان اسلام توصیف کرده است. به نظر شما هدف از منحرف کردن توجهات به مسئله فلسطین چیست؟

از اول پیروزی انقلاب اسلامی، هم به خاطر نظرات امام خمینی (ره) درباره نابودی رژیم صهیونیستی و اینکه این رژیم سمبل ظلم و اشغالگری در منطقه است و هم به خاطر اعتقادات ملت ایران، مخالفت صهیونیست ها با ایران شروع شد. روز ۲۲ بهمن واقعاً در ایران هرج و مرج وجود داشت و وقتی انقلاب پیروز شد ما گفتیم امروز ایران آزاد شد، فردا نوبت فلسطین است و این شعارها در قلب مردم بود و الان هم هست. انقلابیون ایران آن روز به دفتر حفاظت اسرائیل در تهران حمله کردند و خودجوش آن را گرفتند که الان دفتر حفاظت فلسطین است. مردم از محمدرضا شاه متنفر بودند و شاه هم با اسرائیل رابطه نزدیکی داشت و حتی در شکنجه انقلابیون، تربیت نیروهای ساواک و حتی خرید تسلیحات پیشرفته همکاری می کرد. مردم از این مسئله اطلاع داشتند و

«مارتین ایندک» که دو بار سفیر آمریکا در اسرائیل بود در سال ۲۰۰۶ یک سخنرانی در استرالیا انجام داد و در این همایش صراحتاً می گوید که برای پیروزی در برابر مقاومت هیچ راهی نداریم که جنگ شیعه و سنی راه بیندازیم و متحد سنی برای خودمان ایجاد کنیم





در عراق دموکراسی نوپا تأسیس شد و نشان داد که جمعیت‌های کرد، عرب، شیعه و سنی می‌توانند با هم به صورت مسالمت‌آمیز زندگی کنند، پادشاهی سعودی از این مسئله نگران شد چرا که دموکراسی در عراق را برای ادامه حیات پادشاهی موروثی خود تهدید می‌دانست.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی رژیم‌های پادشاهی عرب از انقلاب ایران ترسیدند و به سمت اتحاد با اسرائیل و غرب رفتند تا جلوی این انقلاب را بگیرند. پس از تشکیل دولت شیعه در عراق نیز عربستان از القاعده این کشور گروهی به اصطلاح دولت اسلامی ایجاد کرد و زمانی که بحران سوریه شروع شد القاعده عراق با القاعده سوریه جمع شدند و گروه داعش را تشکیل دادند. هدف اصلی داعش جنگ در داخل جامعه اسلامی است و قبل از این اولویت جهان اسلام مسئله فلسطین بود ولی با ایجاد این گروه‌ها اولویت فلسطین کنار رفت و درگیری‌ها در جوامع اسلامی شکل گرفت و این همان چیزی است که اسرائیل می‌خواهد. برای اینکه اسرائیل از ابتدا به دنبال تقسیم سرزمین‌های اسلامی بوده تا با تجزیه کشورهای منطقه امنیت خود را بیشتر تضمین کند. همه این مسائل به اسرائیل کمک می‌کند تا با بهره‌برداری از اوضاع ناامن منطقه، کشورها را بر اساس مذهب، قومیت و ملیت و نژادها تقسیم کند.

### مسئولیت جهان اسلام و به خصوص ایران در مقابل این اقدامات مخربانه چیست و چه تلاش‌هایی باید صورت گیرد تا مسئله فلسطین بار دیگر به کانون توجهات بین‌المللی بازگردد؟

مشکل قضیه این است که درگیری‌ها در جوامع اسلامی تبدیل به فرهنگ شده است. مثلاً یک تروریست وقتی وارد یک مسجد می‌شود بدون اینکه فکر کند که افراد داخل آن چه کسانی هستند خود را منفجر می‌کند و معتقد است که با کشتن انسان‌های بی‌گناه به بهشت می‌رود. مقابله با این تفکر و فرهنگ نمی‌تواند فقط نظامی و تشکیلاتی باشد. اگر قرار است این مقابله موفق شود باید فرهنگی باشد و باید بتوانیم ذهن و افکار آنها را تغییر دهیم. آنها خشونت را در فرهنگ نهاده‌اند و این راه درستی نیست. ما باید یک گفت‌وگو گسترده‌ای در ارتباط با معرفی اسلام اصیل در مقابل اسلام تکفیری در جهان اسلام ایجاد کنیم. چون اسلام تکفیری به نفع آمریکا، اسرائیل و پادشاهان عربی بوده است و آنها هزینه‌های زیادی در این راه صرف و اسلام مخصوص خودشان را تبلیغ کردند. اسلام تکفیری به خلافت اعتقاد دارد و به ملت اعتقادی ندارد و این تئوری برای خود حامیان تروریست‌ها نیز مشکل‌ساز شده است. پادشاهان عرب معتقد هستند که همه قدرت در دستان پادشاه قرار دارد و هیچ کس نمی‌تواند در مقابل آن اعتراض کند. دستور پادشاه دستور الهی است و مردم باید آن را اجرا کنند و همین تفکر است که پایه تفکر تکفیری را تشکیل داده است. پول‌های سعودی در سراسر مدارس دنیا برای تبلیغ این نوع تفکر هزینه شده است، زیرا به ادامه حکومت پادشاهی خودش کمک می‌کند اما سعودی‌ها پیش‌بینی نکرده بودند که تکفیری‌ها روزی ادعای خلافت کنند و در مقابل حامیان‌شان بایستند. وقتی تکفیری‌ها ادعای خلافت کردند برای پادشاهی سعودی و دیگران مشکل‌ساز شدند ولی تا قبل از آن غربی‌ها هم تروریست‌ها را کمک می‌کردند و همه تسلیحات و امکانات و اعزام افراد به سوریه از طرف غرب انجام می‌شد. یعنی غرب موافق این کار بود ولی وقتی داعش غیر قابل کنترل شد سعی کردند با آن مقابله کنند هر چند که در جدی بودن مقابله با تروریست‌ها هم تردیدهایی وجود دارد و آنها می‌خواهند از تکفیری‌ها به عنوان ابزاری برای فشار به کشورها استفاده کنند.

همانطور که مستحضر هستید برخی کشورهای مرتجع عربی تحت رهبری عربستان سعودی ریشه به تیشه اسلام می‌زنند و در همسویی با رژیم صهیونیستی و کشورهای غربی توجه خود را به حمایت از تروریست‌ها متمرکز کرده‌اند و اصلاً واکنشی به جنایات گسترده رژیم صهیونیستی در فلسطین نشان نمی‌دهند و در مقابل این جنایات سکوت کرده‌اند. به گونه‌ای که خود فلسطینی‌ها از ادعای آن می‌کنند که امروز سخت‌ترین شرایط را در طول تاریخ نهضت خود دارند، چرا که کشورها و ملت‌های عربی توجهی به فلسطین ندارند. حتی بنیامین نتانیاهو، نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی بارها از همکاری با اعراب سخن گفته و اخیراً مدعی شده است که حکام عرب در سرکوب انتفاضه فلسطین با اسرائیل همکاری می‌کنند. چرا اعراب به ویژه عربستان سعودی به سوی همکاری با رژیم صهیونیستی رفته و در مقابل مسئله فلسطین سکوت اختیار کرده‌اند؟



مشکل قضیه این است که درگیری‌ها در جوامع اسلامی تبدیل به فرهنگ شده است. مثلاً یک تروریست وقتی وارد یک مسجد می‌شود بدون اینکه فکر کند که افراد داخل آن چه کسانی هستند خود را منفجر می‌کند و معتقد است که با کشتن انسان‌های بی‌گناه به بهشت می‌رود. مقابله با این تفکر و فرهنگ نمی‌تواند فقط نظامی و تشکیلاتی باشد. اگر قرار است این مقابله موفق شود باید فرهنگی باشد و باید بتوانیم ذهن و افکار آنها را تغییر دهیم

پیش از انقلاب اسلامی، ساختار سیاسی ایران و کشورهای عربی پادشاهی بودند و با آمریکا و اسرائیل در یک جبهه قرار داشتند. ملت ایران نظام شاهنشاهی را سرنگون کردند و به همین خاطر با از بین رفتن یکی از متحدانشان آنها در یک جبهه واحد علیه ایران قرار گرفتند و الان به هم نزدیک‌تر شدند، چرا که یک نیروی فعالی می‌خواهد آنها را نابود کند. این نیروی فعال یعنی جمهوری اسلامی که می‌خواهد اسرائیل را نابود کند نظریه‌اش اسلامی است و از طرفی نظریه‌اش مردمی و بر پایه دموکراسی است که این نظریه می‌تواند عربستان را نابود کند. نظریه جمهوری اسلامی که تمدن جدید اسلامی است خطری برای غرب به شمار می‌رود. به خصوص که تابعیت و پیروی غیر از خدا را قبول ندارد و الان تبدیل به یک قدرت شده است و آنها علیه این نیرو متحد شده‌اند. جنگ تحمیلی علیه ایران را امریکایی‌ها طراحی کردند، پادشاهان عرب پولش را تأمین کردند و صدام حسین، دیکتاتور مخلوع عراق اجرا کرد.

در طول زمان پادشاهان عرب ناچار شدند برای مقابله با ایران با اسرائیل بیشتر متحد شوند و در جنگ ۳۳ روزه ۲۰۰۶، وزیر خارجه عربستان اعلام کرد که اقدام حزب‌الله لبنان نوعی ماجراجویی است. الان هم روابط عربستان و اسرائیل علنی‌تر شده است و این مسئله در برجام بیشتر آشکار بود. سعودی‌ها برای مقابله با برجام پول‌های زیادی هزینه کردند و اینکه چگونه این پول‌ها را هزینه کنند، صهیونیست‌ها به آنها نشان دادند. چون صهیونیست‌ها سیاست داخلی امریکا را به خوبی می‌شناسند و در این میان باهم هماهنگ بودند تا از تصویب آن در کنگره امریکا جلوگیری کنند که در این راه نیز شکست خوردند.

### آیا بای‌مهری و پشت کردن کشورهای عربی به مردم فلسطین، مقاومت گروه‌های اسلامی در سرزمین‌های اشغالی تضعیف خواهد شد یا اینکه این گروه‌ها قوی‌تر از گذشته به مبارزات خود علیه اشغالگران ادامه خواهند داد؟

کشورهای عربی از اول تشکیل جنبش‌های مقاومت فلسطین از آنها حمایت نکردند و این جنبش‌های اسلامی با پیروزی انقلاب اسلامی ایران متولد شدند. جنبش‌های اسلامی فلسطین اول با نام اخوان المسلمین فعالیت می‌کردند و شعارشان «اسلام هو الحل» بود یعنی راه حل اسلام است. فتحی شاقی، بنیانگذار جهاد اسلامی فلسطین در زندان‌های اسرائیل کتابی می‌نویسد با نام «خمینی هو الحل» یعنی راه حل روش خمینی است و این نشان می‌دهد که این گروه‌ها از انقلاب تأثیر پذیر هستند. جنبش حماس هم پس از انقلاب قدرت گرفته و در جبهه ایران مقابل اسرائیل و امریکا قرار می‌گیرد. هر چند این گروه‌ها برخی مواقع فکر می‌کنند که پادشاهان عربی قابل اعتماد هستند چرا که این کشورها برای اینکه اوضاع فلسطین را کنترل کنند پول‌هایی را به فلسطینی‌ها می‌دهند اما در اصل گروه‌های فلسطینی همیشه در جبهه ما



بوده‌اند. جنبش‌های فلسطین اعتقاد داشتند که باید اسرائیل را نابود کرد و ایران نیز معتقد به همین تفکر است. فلسطینی‌ها در میدان نبرد با اسرائیل بودند و ما هم می‌توانستیم به آنها اسلحه و آموزش بدهیم. هیچ کس در دنیا به جنبش حماس سلاح و آموزش نمی‌دهد و تنها ایران این کار را انجام می‌دهد پس حماس نمی‌تواند از ایران دوری کند. از طرفی، ایران هم به دنبال نابودی اسرائیل است و تنها کسانی می‌توانند در میدان بجنگند که به این مسئله اعتقاد داشته باشند مثل حزب‌الله، جهاد اسلامی و حماس.

**باتوجه به اینکه اختلافاتی بین جنبش حماس با ایران و حزب‌الله بر سر بحران سوریه وجود دارد و از آنجا که برای تقویت اضلاع محور مقاومت در مقابل رژیم صهیونیستی باید این اختلافات حل شوند، ایران چگونه می‌تواند این اختلافات را مدیریت و بار دیگر نیروهای مقاومت را در اوضاع پر آشوب و بحرانی منطقه متحد کند؟**

هر چه زمان می‌گذرد مشخص می‌شود که همه این اتفاقات در منطقه توطئه هستند. جنبش حماس در ابتدا فکر می‌کردند که تروریست‌ها واقعاً کسانی هستند که می‌خواهند دولت اسلامی تشکیل دهند و نمی‌دانستند که تکفیری‌ها از کجا تأمین می‌شوند. وقتی دیدند که اسرائیل به تروریست‌ها کمک می‌کند و وقتی مشاهده کردند که در داخل غزه داعشی‌ها برای آنها در دسر ایجاد کردند، متوجه ماجرا شدند که تروریست‌ها تأسیس شده‌اند تا اختلافاتی در داخل جوامع اسلامی ایجاد و حتی غزه را تضعیف کنند و کم‌کم متوجه شدند که در محاسبات خودشان دچار اشتباه شده‌اند.

**در حالی که برخی کشورهای غربی طرح تشکیل دو دولتی در سرزمین‌های اشغالی را مطرح کرده‌اند اما نتانیاهو بارها گفته است که تل‌آویو قصد ندارد قدس را با فلسطینی‌ها تقسیم کند. حتی فدریکا موگرینی، مسئول سیاست خارجی اتحادیه اروپا در نشست اخیر مذاکرات صلح فلسطین در پاریس، هشدار داد امیدها به توافق اسلو، توافق امضا شده بین تشکیلات خودگردان و رژیم صهیونیستی در سال ۱۹۹۳ در حال نابودی است. با این اوصاف آیا امیدی به نتیجه بخش بودن مذاکرات صلح فلسطینی‌ها با رژیم صهیونیستی وجود دارد؟**

اصلاً مذاکرات سازش برای حل احقاق حقوق فلسطینی‌ها نیست نتیجه‌بخش باشد. این مذاکرات توسط قدرت‌های غربی انجام می‌شود که پشتیبان اسرائیل هستند و حتی روسیه هم ضد اسرائیلی نیست. مذاکرات برای این انجام می‌شود که اسرائیل پیش‌روی و سرکوب کند تا در میز مذاکرات از فلسطینی‌ها امتیاز بگیرد و دو طرف زندگی مسالمت‌آمیز با هم داشته باشند

تا امنیت اسرائیلی‌ها بیشتر تضمین شود. چون چیزی که برای آنها خطر است این است که اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها نتوانند در این سرزمین با هم زندگی کنند و این خطر الان ایجاد شده است. در حال حاضر یک زن و جوان فلسطینی با چاقو به شهر کنشینان صهیونیست حمله می‌کند و این خطر و تهدیدی برای آنهاست.

در سال‌های ۱۹۴۸ و ۱۹۶۷ صدها هزار نفر از فلسطینی‌ها از اراضی اشغالی اخراج شدند و الان تعدادی در این مناطق زندگی می‌کنند و درگیری‌ها سبب ناامنی برای صهیونیست‌ها می‌شود و شهر کنشینان از ترس حمله احتمالی فلسطینی‌ها با نگرانی زندگی می‌کنند و همواره از اینکه در خیابان یک فلسطینی به آنها حمله کند واهمه دارند. این انتفاضه سوم که شکل گرفته است ویژگی‌اش این است که نظریه‌های سازش را بی‌اساس کرده است. مذاکره برای این بود که تسلیم فلسطین رسمی شود و برتری اسرائیل را امضا کند و حالا که کسی به مذاکرات نمی‌رود، خود کشورهای عربی دست به کار شده‌اند. پادشاهی‌های عربی هیچ وقت دلسوز مسئله فلسطین نبودند و از این مسئله به عنوان ابزاری برای چانه‌زنی در مقابل غرب استفاده می‌کنند.

**اکنون مسئله مهمی که در مذاکرات صلح خاور میانه مطرح است، این است که تا چندی پیش امریکا نقش میانجی در مذاکرات را برعهده داشت اما از اوایل سال ۲۰۱۶، فرانسه این نقش را برعهده گرفته است و آخرین دور مذاکرات بین فلسطینی‌ها و صهیونیست‌ها نیز در پایتخت فرانسه برگزار شد. دلیل تغییر میانجیگری از امریکا به فرانسه چیست؟ در حالی که فرانسه در گذشته مخصوصاً دوره «ژاک**

**شیراک» رئیس‌جمهور سابق این کشور نقش مخربانه‌ای در مذاکرات صلح داشت؟**

باتوجه به اینکه امریکایی‌ها درگیر انتخابات ریاست جمهوری هستند و نمی‌توانند در مذاکرات حضور پیدا کنند، فرانسه‌ها از این فرصت استفاده کردند تا بهره‌برداری سیاسی کنند و به دنبال حل مسئله فلسطین نیستند و همه دنبال منافع سیاسی خودشان هستند تا از اسرائیل و کشورهای پادشاهی عربی امتیاز بگیرند.

**پس از جنگ ۵۱ روزه غزه و پیروزی مقاومت اسلامی فلسطین در مقابل جنگ ظالمانه رژیم صهیونیستی، نفوذ و قدرت جنبش حماس علاوه**

**بر غزه بین ساکنان کرانه باختری نیز افزایش یافته است و به همین خاطر محمود عباس، رئیس تشکیلات خودگردان به جای همکاری با گروه‌های مقاومت در غزه به سمت وگرایبی با آنها پیش می‌رود؟ چرا محمود عباس راه سازش با رژیم صهیونیستی را در پیش گرفته است؟**

تفکرات محمود عباس همان تفکراتی است که اسرائیلی‌ها به دنبال آن هستند. محمود عباس فردی سازشکار است و تفکراتش تسلیم در برابر اسرائیل است و حتی با مبارزات فلسطینی‌ها علیه اسرائیل مخالف است و معتقد است که از طریق مبارزه نمی‌توان به اشغالگری پایان داد و تنها باید مذاکره کرد. اسرائیلی‌ها از مقاومت ترس و واهمه دارند و به دنبال مذاکره هستند و چون پشتیبانی بین‌المللی دارند همیشه نتیجه مذاکرات به نفع آنها بوده است. محمود عباس به طور علنی با سرویس‌های اطلاعاتی رژیم صهیونیستی علیه گروه‌های مقاومت حماس و جهاد اسلامی همکاری اطلاعاتی می‌کند. عباس ابزار و آلت دست اسرائیلی‌ها شده است و فرامین آنها را اجرا می‌کند و حتی سرویس‌های اطلاعاتی تشکیلات خودگردان به مدارس می‌روند و افرادی را که چاقو حمل می‌کنند خلع سلاح می‌کنند که مبادا این اشخاص به اسرائیلی‌ها حمله کنند. محمود عباس با این تفکر که مقاومت راه به جایی نمی‌برد به جای مبارزه با اسرائیلی‌ها با خود مردم فلسطین مقابله می‌کند و بهترین فرد برای تأمین منافع رژیم صهیونیستی است و جزء مقاومت نیست. ■

**اصلاً مذاکرات سازش برای حل احقاق حقوق فلسطینی‌ها نیست که نتیجه‌بخش باشد. این مذاکرات توسط قدرت‌های غربی انجام می‌شود که پشتیبان اسرائیل هستند و حتی روسیه هم ضد اسرائیلی نیست**





## روز قدس

# تنها تریبون همه عقاید مقاومت

کاترین شاکدم

روز قدس، رویدادی بزرگ و جهانی است که به حقوق و آزادی فلسطینیان

اختصاص یافته است. آیت‌الله خمینی، این روز جهانی را در سال ۱۳۷۹ میلادی بنیان کرد تا ملت‌ها و جوامع را در بیان انزجار از یک ملت ظالم متحد کند. خارج از بحث محکومیت ظلم رژیم صهیونیستی و گمان آنها مبنی بر اینکه سرزمین فلسطین برای «مردم انتخاب شده اسرائیل» آماده شده است، روز قدس در واقع تریبونی است برای کسانی که اتحاد، عدالت و آزادی‌شان مهم‌تر از هر اختلافی است که ما را از یکدیگر جدا کرده است. بعد از یک ماه روزه بودن و بازگشت و توبه، ۱/۶ میلیارد مسلمان سرتاسر جهان، در آخرین جمعه از ماه مبارک رمضان مهم‌ترین اصل اسلام یعنی «مقاومت» را در این روز بازگو می‌کنند. روز قدس فراتر از یک ایده است؛ در واقع یک نوع بیانیه‌ای است علیه امپریالیسم و زیرمجموعه آن یعنی استعمارگرایی، سرمایه‌داری بی‌قید و بند، نژادپرستی و...

روز قدس واژه‌ای مناسب برای اعتراض علیه یهود نیست. این روز برای از بین بردن فرقه‌ای خاص نیز به وجود نیامده و قطعاً برای اظهار خون‌خواهی نیز گمارده نشده است. آنهایی که هنوز چنین اقدامات ستمکارانه‌ای را حمایت می‌کنند، نیت آیت‌الله خمینی را کج فهمیده‌اند. درست است که من از اندیشه‌های بنیانگذار انقلاب ایران آگاهی ندارم، اما با اعتماد به نفس کامل می‌توان تصور کرد که این مرد حامی ظلم و ستم نبوده است؛ مردی که مردم را علیه قوانین مستبدانه شاه به قیام دعوت کرد تا

دموکراسی از دست رفته‌شان را بازگرداند.

ممکن است با نظام سیاسی ایران موافق نباشید اما این نظام با اراده عموم مردم خلق شده است؛ اراده‌ای که با مقاومت عجیب شده است. مقاومت مفهومی انقلابی دارد. اینقدر انقلابی است که قدرت‌های جهانی دوست دارند ما آن را غیرقانونی، نامشروع و از لحاظ سیاسی و اجتماعی ناخوشایند بدانیم. در جامعه «جهانی‌ساز» ما، مخالفت با مقاومت نمی‌تواند وجود داشته باشد زیرا زمانی که از مقاومت صحبت می‌شود، ممکن است مقاومت در برابر نظام اجتماعی، سلطنت استبدادی یا حتی بی‌عدالتی‌های اقتصادی برداشت شود. این روزها مقاومت با مخالفت و البته با شورش و آشوب ظاهراً

## مسئله فلسطین مفهوم

## بی‌عدالتی را به یک سمبل

## تبدیل کرده است. در جهانی

## که از خشونت و دشمنی به

## ستوه آمده است، روز قدس حق

## مقاومت علیه آنهارا به رسمیت

## می‌شناسد. این روز از حق

## جهانی ما برای ایستادگی علیه

## استبدادگرایی دفاع می‌کند

برابر شده است که این مقاومت را دولت دموکراتیک ما نمی‌تواند داشته باشد.

با تمام انحرافات رسانه‌ها و تلاش سیاستمداران برای غیرقانونی معرفی کردن روز قدس، فقط به این دلیل که در این روز علیه ظلم و ستم قیام می‌شود، اما هنوز میلیون‌ها نفر سرتاسر جهان سالانه وقت و انرژی خود را برای این منظور صرف می‌کنند زیرا می‌دانند که این راه درست است. متیو افورد، عضو گروه «دوستان محافظه‌کار اسرائیلی» در ماه ژوئن، به پلیس متروپولیتن پیغام داد: تظاهرات سالانه قدس «عضای اصلی حوزه» مرا بسیار مضطرب کرده است، البته به نظر من این جمعیت مخالف فعالیت‌های تروریستی هستند. روز قدس برای من نیز خیلی مهم است. چرا؟ زیرا تنها رویدادی است که بدون هیچ‌گونه پیش‌نیاز و انتظاری سالانه، وحدت و اتحاد مردم را افزایش می‌دهد؛ مردمی از نژادها و مذاهب مختلف مسیحی، یهودی، کمونیست، جامعه‌گر، آزادیخواه، مسلمان، سیاه یا سفید. روز قدس جامعیت و عمومیتی را به وجود آورده است که هم طراوت و هم جذابیت خاص خود را دارد.

حرف‌های من دیگر کافی است. بگذارید آنچه که دیگران در مورد روز قدس می‌گویند را برای شما بازگو کنم.

رابی جیکاب ویس، به عنوان یک یهودی و رهبری مذهبی در اولین روز ماه جولای به من گفت که او کاملاً متقاعد شده تا از فلسطینیان حمایت کند: «خارج از بحث ایستادگی با فلسطینیان علیه ظلم و بی‌عدالتی‌ها که مجبور بوده‌اند سالیان دراز تحمل کنند، وظیفه من این است که علیه این خشونت‌ها صحبت و اعتراض کنم. روز قدس فریاد نیازمندی برای وحدت علیه ستمگری است. چطور می‌توانیم این رویداد را حمایت نکنیم؟»

علی ملاح، یک فعال حقوق بشر در کانادا است که در این مورد نوشته: «روز قدس مثالی آشکار از وحدت در چهره غیرمتوازن ظلم است. روز قدس تکریمی برای وحدت و همبستگی است و مردم نه تنها از فلسطینیان بلکه از تمام بی‌عدالتی‌ها فریاد می‌زنند.»

رئیس کمیسیون حقوق بشر اسلامی انگلستان، مسعود شجره بهترین تعریف را از روز قدس داشته است.

او در این مورد می‌گوید: «مسئله فلسطین مفهوم بی‌عدالتی را به یک سمبل تبدیل کرده است. در جهانی که از خشونت و دشمنی به ستوه آمده است، روز قدس حق مقاومت علیه آنها را به رسمیت می‌شناسد. این روز از حق جهانی ما برای ایستادگی علیه استبدادگرایی دفاع می‌کند. این روز همچنین تنها تریبونی است که شامل همه نژادها، عقیده‌ها و هر مکتب سیاسی است.» مردم همچنان رژه می‌روند و رژه خواهند رفت تا روز قدس را به عنوان ندای جهانی برای عدالت در مورد ستم‌دیدگان ثبت کنند.

آیت‌الله خمینی فرموده‌اند: «روز قدس روزی جهانی است. روزی نیست که فقط اختصاص به قدس داشته باشد. روز مقابله مستضعفین با مستکبرین است.» برای کسانی که با بردن نام بزرگ آیت‌الله خمینی از لحاظ سیاسی حساس می‌شوند، یادشان باشد که چهره‌های برجسته دیگر مانند نلسون ماندلا همچنین در مورد دفاع از فلسطین صحبت کرده‌اند. ■

منبع: New Eastern Outlook





# سلیمانی سایه ندارد!

نفر از مردم تلاش کرده‌اند عکسی از سلیمانی بگیرند اما متوجه شده‌اند همه کسانی که در اطراف وی حضور دارند در تصویر مشاهده می‌شوند اما جایی که سلیمانی می‌ایستد خالی است یا یک فرش ایرانی دستبافت به چشم می‌خورد. این یکی دیگر از توانایی‌های کلیدی سلیمانی است هر چند این مسئله تبدیل به مشکل می‌شود زمانی که او تلاش می‌کند پاسپورت جدید بگیرد یا به عکس جدیدی نیاز دارد.

همچنین همان تحلیلگران غربی که پشت صحنه اطلاعات ایران را دنبال می‌کنند می‌گویند تصویر سلیمانی در اینه نیز نمی‌افتد. رسانه‌های ایرانی این مسئله را به تواضع افسانه‌ای سلیمانی نسبت می‌دهند. علاوه بر این افسانه، می‌گویند «سلیمانی سایه ندارد» که به دلیل زخمی شدن و زنده ماندن در جنگ ایران و عراق در دهه ۱۹۸۰ میلادی است. نکته طنز اینجاست که بیشترین واژه‌ای که برای توصیف سلیمانی به کار گرفته می‌شود «سایه» است!

سلیمانی فرماندهی نیروی قدس را ۱۵ سال قبل به عهده گرفت و از آن زمان او سعی کرده است خاورمیانه را به نفع ایران شکل دهد و به مثابه یک مذاکره کننده قدرت و یک نیروی نظامی کار می‌کند: انهدام رقیبان، تسلیح متحدان و برای یک دهه مدیریت شبکه‌ای از گروه‌های مسلح که صدها نفر از آمریکایی‌ها را در عراق کشته‌اند. آینده، برای این مرد برتر که خطرناک‌ترین سلاح ایران در مرحله حساس تاریخی خاورمیانه است، چه در نظر گرفته؟ یعنی زمانی که رقابت‌های قدیمی منطقه را به سمت یک رؤیایی آخر زمانی پیش می‌برد و کل منطقه در لبه پرتگاه غیرقابل تصور قرار گرفته است که نقشه جغرافیای سیاسی منطقه را برای چندین دهه آتی از نو ترسیم خواهد کرد. این بسیار مهم است که این نوشتار با این سوالات پیچیده و مناسب در همین جا پایان یابد. ■

برای بهتر فهمیدن قدرت افسانه‌ای سلیمانی ما باید به خوبی دفتر چه خاطرات وی در روز ۱۷ آگوست را بررسی کنیم. در این روز، پس از بیدار شدن برای نماز در خانه کوچک، محرمانه و محقر خود در تهران، سلیمانی صبحانه همیشگی خود را صرف کرد که شامل چای شیرین، ماست و معجون محرمانه‌ای است! این معجون! توسط دانشمندان ایرانی آموزش دیده غربی جهت مقابله با دیابت تهیه شده است. شاید یکی فکر کند که او باید چای شیرین را از رژیم غذایی خود حذف کند اما این مسئله باعث می‌شود از درک پیچیدگی این مرد ناتوان باشیم.

بنا بر گفته شاهدان قابل اعتماد، سلیمانی چند ساعت قبل از سازماندهی یک ضد حمله در یکی از حومه‌های دمشق دیده شد. این حمله به اندازه‌ای برای سلیمانی مهم بود که شخصاً در آن شرکت می‌کند و نشان می‌دهد که تا چه حدی سوریه برای ایران مهم است. اما این داستان اینجا پایان نمی‌یابد. درست در همان زمان یک منبع قابل اعتماد دیگر قسم خورد که قاسم سلیمانی را در بغداد دیده است که در حال هماهنگی یک حمله با شیعیان محلی علیه پیشروی داعش به سمت پایتخت عراق بود.

تحلیلگران غربی که پشت صحنه سایه اطلاعاتی ایران برای چندین دهه را پیگیری می‌کنند موافق هستند که سلیمانی توانایی این را دارد که همزمان در دو مکان متفاوت حضور داشته باشد و این یکی از توانایی‌های حیاتی او است. سلیمانی در اوایل حرفه خود این مهارت را به دست آورد و برای سال‌ها آموزش دید تا بتواند همزمان در دو مکان متفاوت حاضر شود.

چیزی که باعث می‌شود تا سخت بتوان داستان ۱۷ آگوست را تأیید کرد این است که تصویر سلیمانی را نمی‌توان عکاسی کرد به ویژه به وسیله دوربین‌های معمولی. صدها

کارل شارو به عنوان یکی از سرشناس‌ترین طنزپردازان سیاسی شناخته می‌شود. صفحه توئیتر وی محبوبیت زیادی در میان ناظران بین‌المللی و مردم عادی دارد. شارو که در لبنان بزرگ شده هم اکنون مقیم انگلیس است. یکی از تأثیرگذارترین و معروف‌ترین نوشته‌های وی درباره قاسم سلیمانی است. شارو در این نوشتار آورده است:

یک غروب گرم تابستانی بود که بوی مأموران امنیتی در بازار بزرگ تهران پیچید و همزمان صدای موزن از فاصله‌ای دور به گوش می‌رسید که مومنان را برای نماز مغرب دعوت می‌کرد. گروهی که به نظر می‌رسید مقامات رسمی هستند به آرامی از میان جمعیت عبور می‌کردند. برای یک چشم معمولی هیچ چیز غیرعادی درباره این مردان میانسال وجود نداشت اما چشم عادی نتوانست مهم‌ترین اسلحه ایران در جنگ علیه امریکا و نوچه‌های رقت انگیز آن را شناسایی کند؛ قاسم سلیمانی.

قاسم سلیمانی فرمانده سپاه قدس، شاخه ویژه سپاه پاسداران جمهوری اسلامی ایران یکی از شخصیت‌هایی است که باعث لرزش توأم با شوق خبرنگاران و تحلیلگران خارجی می‌شود همچنان که آنها تلاش می‌کنند داستان‌های خارق‌العاده درباره قدرت‌های افسانه‌ای او بنویسند.

سلیمانی که توسط دوستان، دشمنان و آشنایان خود به «قاسم سوپرمنی» [مرد برتر] معروف است به نماد ظرفیت‌های اطلاعاتی، افسانه‌ای، مرموز و پشت صحنه ایران تبدیل شده است. مهم‌ترین دلیلی که باعث شده تا سلیمانی به این مرحله برسد این است که او هیچ کدام از این داستان‌هایی را که درباره‌اش منتشر می‌شوند، تکذیب نکرده و صادقانه سکوت کرده است.



کارشناس مسائل منطقه عیار مقاومت را محک می‌زند

# مقاومت در کوره بحران‌ها عیار خود را بالا برد

محمد حسن جعفرزاده  
احمد زارعتن، کارشناس  
مسائل منطقه و معاونت  
پژوهشی مؤسسه

اندیشه‌سازان نور در گفت‌وگو با ما با تعریفی گسترده از مفهوم مقاومت معتقد است بحران‌های اخیر در سوریه، عراق و یمن منجر به خالص شدن جریان مقاومت شده و عیار آن را افزایش داده است.



**مفهوم و مبانی مقاومت ریشه قرآنی و دینی دارد و فراتر از همه، مقاومت یک مفهوم انسانی است ما با مقاومت به دنبال چه هستیم؟**

برای پاسخ به این سؤال باید یک بحث اندیشه‌ای و گفتگویی داشته باشیم و منظور خود را از مقاومت مشخص کنیم و بدانیم این مقاومت با چه هدفی و برای مبارزه با چه چیزی مطرح شده است.

مفهوم مقاومت یک مفهوم قرآنی است. خدا در قرآن می‌فرماید: «الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ» یعنی «کسانی که گفتند پروردگار ما خدای واحد است، سپس در این راه استقامت کردند.» یا اینکه خداوند در سوره هود پیامبر را مخاطب قرار داده است: «فاستقم كما أمرت و من تاب معك» یعنی «پس همان گونه که به تو فرمان داده شد مقاومت کن و کسانی که با تو به سوی خدا آمدند نیز باید استقامت کنند.»

بنابراین مشخص می‌شود که استقامت و پایداری باید به امر خدا، در راه خدا و علیه هر چه غیر خداس است صورت گیرد. در

علاوه بر مبانی دینی، فطرت انسان نیز او را به سمت مقاومت سوق می‌دهد. فطرت انسان، عدالت خواه و ظلم ستیز است. هیچ انسان آزاده‌ای حاضر به پذیرش ظلم، تجاوز و اشغال‌گری نیست و با آن مقابله می‌کند. جنبش‌های آزادی‌بخش در سراسر جهان بر اساس این نیاز فطری شکل گرفته‌اند بنابراین پذیرش ظلم و تجاوز عدول از فطرت و ارزش‌های انسانی می‌باشد.

اگر اسلام و حکومت اسلامی را دال مرکزی گفتمان انقلاب اسلامی در نظر بگیریم «مقاومت» یکی از دال‌های شناور گفتمان انقلاب اسلامی است و همین عامل باعث پیروزی انقلاب اسلامی شد. این دال شناور بعدها در مقابل توطئه‌های براندازانه و جنگ تحمیلی باعث بقا و استمرار انقلاب شد و به دلیل آنکه دشمنی‌ها کماکان در اشکال مدرن‌تر و متنوع‌تر ادامه دارد مقاومت نیز باید ادامه داشته باشد.

**آیا وجود محوری به نام محور مقاومت در منطقه یک ادعاست یا اینکه وجود خارجی دارد؟**

وقتی مجموعه‌ای از قدرت‌های شیطانی با انقلاب اسلامی و گفتمان آن دشمنی و مخالفت می‌کنند طبیعی است که لازم است یک مجموعه منسجم منطقه‌ای برای مقابله با این دشمنی‌ها تشکیل شود. همانطور که خداوند در قرآن می‌فرماید «قاتلوا المشركين كافة كما يقاتلونكم كافة» یعنی با مشرکان به صورت یکپارچه و دسته جمعی بپیکار کنید همان گونه که آنها با شما به صورت دسته جمعی پیکار می‌کنند.

قرآن مصادیق غیر خدا «طاغوت» نامیده شده است. پس همیشه یک مرزبندی مشخص و یک رویارویی دائمی بین جبهه حق و جبهه باطل در جهان وجود دارد. وظیفه ما در این رویارویی دائمی چیست؟ وظیفه ما صبر، پایداری و مقاومت است. همه آیات جهاد در قرآن برای تقویت جبهه حق و صیانت از آن در مقابل جبهه باطل آمده است و خداوند به کسانی که در این راه پایداری و مقاومت کنند بشارت نصرت و هدایت و امدادهای غیبی داده است.

در تعالیم اسلامی، مقاومت فقط در جنبه‌های نظامی موضوعیت ندارد بلکه در ابعاد فرهنگی، تبلیغی، اقتصادی و سیاسی نیز مطرح است. به عنوان نمونه، اقتصاد مقاومتی که مورد تأکید مقام معظم رهبری قرار دارد بر مقاومت در عرصه اقتصاد مبتنی است، یعنی از سوی دشمن یک حمله‌ای به نام تحریم‌های اقتصادی و بانکی آغاز شده است و ما باید در این عرصه هم مقاومت کنیم و هم اقتصاد خود را مقاوم کنیم. یکی از مصادیق برجسته مقاومت در قرآن، مقاومت در مقابل فتنه‌ها و مبارزه با آنها می‌باشد. آیه «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً» یا آیه «وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ» و آخرجهوم من حیث اخرجوكم و الفتنه اشد من القتل» درباره مقابله با فتنه‌ها می‌باشد. در آیه اخیر تأکید شده است «و هر کجا بر ایشان دست یافتید آنها را بکشید و از همان جا که شما را بیرون رانند آنها را بیرون کنید چرا که فتنه از قتل بدتر است.» قرآن بر ضرورت مقاومت تأکید و تصریح می‌کند که اگر عده‌ای در مقابل جبهه باطل مقاومت نکنند، فساد، زمین را فرا می‌گیرد: «لَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ»



جبهه مشترک برای مقابله با دشمنی‌ها می‌تواند به صورت خود به خود یا به صورت سازماندهی شده تشکیل شود. اما آنچه در این میان مهم است، اتفاق نظر درباره موضوع مقاومت است. یعنی اینکه جبهه مشترک قرار است در مقابل چه چیزی مقاومت کند. در حال حاضر موضوع مقاومت و آن چه که اعضای جبهه مشترک مقاومت درباره مقاومت علیه آن اتفاق نظر دارند عبارت است از: آمریکا، رژیم صهیونیستی و گروه‌های تروریستی - تکفیری.

بر این اساس می‌توان گفت محور مقاومت یک موجودیت حقیقی و واقعی است و متشکل از تمام کشورها و جنبش‌هایی است که با سیاست‌های آمریکا در منطقه مقابله می‌کنند، رژیم صهیونیستی را مشروع نمی‌دانند و در جهت آزادی قدس شریف تلاش می‌کنند. همچنین با توجه به گسترش تروریسم تکفیری در منطقه، یکی از اهداف اصلی محور مقاومت، مقابله با گروه‌های تروریستی و تکفیری است.

**شما به ظهور و گسترش گروه‌های تروریستی - تکفیری در منطقه اشاره کردید. با توجه به اینکه در حال حاضر محور مقاومت بیشتر توان و انرژی خود را صرف مقابله با این گروه‌ها می‌کند آیا دشمنان دیگر محور مقاومت، مثل آمریکا و رژیم صهیونیستی دارای حاشیه امن نشده‌اند؟**

بین اهداف گروه‌های تروریستی - تکفیری و آمریکا و رژیم صهیونیستی نمی‌توان فاصله و مرزی قائل شد. در اینکه محور مقاومت در حال حاضر توان خود را صرف مقابله با گروه‌های تروریستی - تکفیری کرده است تردیدی وجود ندارد اما این گروه‌ها در واقع آمریکا و رژیم صهیونیستی را نمایندگی می‌کنند. بعد از اشغال عراق و افغانستان توسط آمریکا و محقق نشدن اهداف آمریکایی‌ها در اشغال این دو کشور به رغم صرف هزینه‌های هنگفت، دگرگونی نظامی آمریکایی‌ها به سمت جنگ‌های کم شدت و نیابتی گرایش پیدا کرد. داعش و النصره در حال حاضر خواسته یا ناخواسته مجری سیاست‌های آمریکا و صهیونیسم در سوریه و عراق هستند.

امریکا و رژیم صهیونیستی از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی تاکنون به دنبال ضربه زدن به جمهوری اسلامی و متحدان و علاقه‌مندان آن در منطقه بوده‌اند و در حال حاضر گروه‌های تروریستی - تکفیری چنین نقشی را ایفا می‌کنند. بنابراین اگر محور مقاومت با تروریسم تکفیری در سوریه و عراق مقابله می‌کند در واقع در حال مبارزه با آمریکا و رژیم صهیونیستی است.

**اگر مقابله با رژیم صهیونیستی هدف مشترک اعضای محور مقاومت است و این محور حول این هدف مشترک سازمان یافته است چرا گروه‌های مقاومت فلسطینی مانند حماس، نسبت به محور مقاومت واگرایی پیدا کرده‌اند؟**

واگرایی گروه‌هایی مانند حماس، به معنای انحراف آنها از اصل مبارزه با رژیم صهیونیستی نمی‌باشد. جنگ ۵۱ روزه در اوج بحران سوریه علیه حماس آغاز شد؛ یعنی زمانی که برخی از اعضای حماس علیه سوریه و نقش ایران و حزب‌الله در سوریه موضع‌گیری و از معارضین مسلح حمایت کرده بودند. این موضع‌گیری‌های منفی موجب نشد که رژیم صهیونیستی دست از سرکوب حماس در غزه بردارد و از

جنگ علیه این گروه منصرف نشود. ضمن آنکه جمهوری اسلامی ایران و حزب‌الله کماکان از گروه‌های مقاومت فلسطینی حمایت می‌کنند و شاخه نظامی حماس در جریان جنگ ۵۱ روزه از نقش ایران در استمرار مقاومت در غزه تشکر کرد.

مشکل حماس در عدول از آرمان آزادی فلسطین نیست بلکه ناشی از عدم تحلیل درست حوادث منطقه است. برخی از دوستان ما در محور مقاومت، تحولات سوریه را در راستای تحولات کشورهای عربی مانند مصر، لیبی و تونس تحلیل می‌کنند در حالی که این طور نیست. مقام معظم رهبری فرمودند جمهوری اسلامی ایران در هر جنبش یا حرکتی که دارای سه ویژگی «مردمی بودن»، «اسلامی بودن» و «ضدامریکایی و ضدصهیونیستی بودن» باشد، حمایت می‌کند. تحولات سوریه فاقد هر سه ویژگی است. اولاً مردمی نیست چون اکثریت نسبی مردم از این اقدامات حمایت نمی‌کنند. بعد از آغاز بحران در سوریه، چهار

گروه‌ها یا کشورهایی که در محور مقاومت تعریف می‌شدند و در مسئله سوریه از محور مقاومت فاصله گرفتند دچار اشتباه استراتژیک شدند. حوادث سوریه نه برای استقرار دموکراسی در سوریه یا حمایت از آزادی و حق تعیین سرنوشت، بلکه برای ضربه زدن به محور مقاومت رخ داده است. بعد از پیروزی حزب‌الله در جنگ ۳۳ روزه، رژیم صهیونیستی کمیته‌ای متشکل از ۸۰ نفر از شخصیت‌ها و کارشناسان نظامی، اطلاعاتی، سیاسی و امنیتی را مأمور بررسی علل پیروزی حزب‌الله در این جنگ کرد. این کمیته که به کمیته وینوگارد مشهور شد، کمک‌های نظامی و لجستیکی سوریه را عامل اصلی پیروزی حزب‌الله معرفی کرد. بر این اساس اسقاط نظام سوریه از همان زمان کلید خورد.

مشکل دوستان ما این است که دست آمریکا و رژیم صهیونیستی را در حوادث و بحران‌های اخیر نمی‌بینند و تحلیل درستی از شرایط و اوضاع منطقه ندارند، اما



با‌رغم این اختلاف‌نظرها و اختلاف مواضع، نمی‌توان گفت حماس از محور مقاومت خارج شده است زیرا کماکان به همراه جنبش جهاد اسلامی، علیه رژیم صهیونیستی مبارزه می‌کند.

**بحران سوریه و عراق چه تأثیری بر محور مقاومت گذاشته است؟**

اساساً بحران‌سازی در منطقه، طرح اصلی نظام سلطه و صهیونیست‌ها برای ضربه زدن به محور مقاومت می‌باشد. وقتی بررسی می‌کنیم می‌بینیم که بحران‌ها یکی پس از دیگری در جغرافیای مقاومت به وجود می‌آیند. آنها در سوریه، عراق، لبنان و یمن آشوب و جنگ به وجود می‌آورند تا محور مقاومت را در درون جغرافیای خود زمین‌گیر کنند. به نظر من برنده اصلی همه این حوادث و بحران‌ها رژیم صهیونیستی است. در حال حاضر مسئله فلسطین که زمانی مسئله اصلی جهان اسلام بود به حاشیه رانده شده

انتخابات در این کشور برگزار شده است و در هر چهار انتخابات بیش از ۵۰ درصد واجدان شرایط شرکت کرده‌اند و به پشار اسد و نمایندگان حامی نظام سوریه رأی داده‌اند. همچنین مردمی نیست زیرا در حال حاضر دهها هزار جنگجوی خارجی در صفوف معارضین وارد شده‌اند و علیه نظام سوریه می‌جنگند.

ثانیاً اسلامی نیست زیر اسلام اجازه تکفیر مسلمانان و قتل عام آنها را نمی‌دهد. اسلام خشونت بیش از حد و وحشی‌گری در جنگ را جایز نمی‌شمارد. گروه‌هایی که در حال حاضر در سوریه به نام اسلام علیه نظام می‌جنگند از معارف و تعلیمات اسلام حقیقی چیزی نمی‌دانند.

ثالثاً معارضین مسلح علاوه بر اینکه هیچ اقدام مؤثری علیه آمریکا و رژیم صهیونیستی انجام نداده‌اند کاملاً در راستای منافع آنها عمل می‌کنند. داعش و النصره تاکنون حتی یک گلوله به سمت اسرائیل شلیک نکرده‌اند.



است. محور مقاومت هم ناچار است از کبان خود در مقابل تروریسم تکفیری دفاع کند. سیاست کلان آمریکا و نظام سلطه این است که منطقه غرب آسیا خصوصاً کشورهای هم‌پیمان در محور مقاومت آشوب‌زده باقی بمانند تا فرصت و مجالی برای مبارزه با رژیم صهیونیستی پیدا نکنند. به‌رغم این چالش بزرگ که برای محور مقاومت به وجود آمده بحران‌های اخیر دستاوردهای بزرگی نیز برای محور مقاومت داشته‌اند. من معتقدم در طی بحران‌های اخیر در عراق و خصوصاً سوریه، محور مقاومت خالص تر شده است یعنی اینکه یکسری ریزش‌ها اتفاق افتاد و مرز بین جبهه حق و باطل شفاف‌تر و مشخص‌تر شد. مثلاً دو سه سال پیش، سودان یکی از حامیان محور مقاومت قلمداد می‌شد، اما ناگهان تغییر رویه داد و علیه جمهوری اسلامی ایران و سایر اعضای محور مقاومت موضع‌گیری کرد. علت آن هم دلارهای نفتی عربستان بود. البته نمی‌توان گفت سودان طرفدار اسرائیل شده است اما می‌توان گفت که تحت شرایط جدید، دچار نوعی انحراف از مسیر شده است و در این انحراف از مسیر دلارهای نفتی عربستان نقش

مسیری که سپاه و نهادهای انقلابی در ایران طی کردند حرکت می‌کند. امام خمینی فرمودند که جنگ تحمیلی صدام علیه ایران دارای برکات بسیاری بوده است. یکی از برکات آن، افزایش قدرت نظامی جمهوری اسلامی و توسعه ساختارهای نظامی به ویژه در نهاد سپاه بود. اگر جنگ اتفاق نمی‌افتاد، سپاه تا این حد رشد نمی‌کرد. البته این حرف به معنای جنگ‌طلب بودن نیست بلکه منظور من این است که ما در جنگ تحمیلی، تهدیدها را به فرصت‌ها تبدیل کردیم، الان حزب الله نیز در چنین شرایطی قرار دارد. بحران سوریه باعث شده است که سازمان و تون رزمی حزب الله چند برابر شود و معنویت و روحیه جهاد و شهادت‌طلبی در آن افزایش یابد. در حال حاضر حزب الله توانایی عملیات‌های آفندی را دارد و می‌تواند پس از تصرف زمین سیطره خود را بر آن حفظ کند. حزب الله تجربه انواع جنگ اعم از کلاسیک، نامنظم، چریکی، شهری و غیره را پیدا کرده است. این وضعیت موازنه قدرت را در منطقه به نفع حزب الله و به ضرر رژیم صهیونیستی تغییر داده است. بنابراین می‌توان گفت طی بحران‌های اخیر، محور مقاومت به‌رغم همه ریزش‌ها، هم به لحاظ کمی و هم به لحاظ کیفی

می‌کند ولی در معادلات راهبردی دشمن محسوب نمی‌شود، زیرا اساساً عربستان سعودی ظرفیت دشمنی با ایران را ندارد. عربستان سعودی فاقد بنیان‌ها و زیرساخت‌های اساسی قدرت می‌باشد. اولاً در داخل فاقد مشروعیت است و ثانیاً در خارج فاقد نفوذ و عمق استراتژیک است. به همین دلیل ناچار است در داخل از طریق تزریق پول یا سرکوب و در خارج از طریق دیپلماسی دلار، وجهه خود را ترمیم کند. عربستان سعودی به‌رغم حمایت آمریکا و برخی از کشورهای منطقه، با اینکه بیش از یک‌سال است که از تجاوز نظامی‌اش به یمن می‌گذرد هنوز نتوانسته جنبش انصارالله را شکست دهد یا تون نظامی آن را تضعیف کند. قطعاً چنین کشوری در قواره رویارویی با جمهوری اسلامی نیست. ما دشمن اصلی خود را آمریکا می‌دانیم و تمام راهبردهای نظامی و امنیتی در جمهوری اسلامی برای مبارزه با این قدرت اهریمنی طراحی شده است. عربستان صرفاً در حد یک ابزار و آلت دست و مجری طرح‌های آمریکا در منطقه، در محاسبات راهبردی در نظر گرفته می‌شود.

## اتفاق واژه هلال شیعی به محور مقاومت با چه هدفی صورت می‌گیرد؟

گفتمان محور مقاومت، گفتمان جذاب و پرنفوذی است. هیچ مسلمانی نمی‌گوید که من با اشغال فلسطین توسط صهیونیست‌ها موافقم یا اینکه حاضر کشورم تحت سلطه آمریکا باشد. نفوذ گفتمان مقاومت – که برآمده از گفتمان انقلاب اسلامی است – در جوامع اسلامی، نظام سلطه، رژیم صهیونیستی و رژیم‌های مرتجع منطقه را به وحشت انداخته است به همین دلیل تلاش می‌کنند واقعیت‌ها و حقایق محور مقاومت را وارونه جلوه دهند و از طریق پادگفتمان‌ها و گفتمان‌های رقیب مبانی گفتمان مقاومت را تضعیف یا تحریف کنند.

واژه هلال شیعی برای محور مقاومت جعل شد تا بگویند اولاً محور مقاومت یک محور کاملاً شیعی است و ثانیاً ایران از طریق این محور شیعی می‌خواهد سنی‌ها را شیعه کند و امپراطوری خود را گسترش دهد. هدف آنها در نهایت آن است که بگویند محور مقاومت اساساً وجود خارجی ندارد و آرمان فلسطین، بهانه ایران برای افزایش نفوذ خود در منطقه است. هدف دیگر آنها، ایجاد درگیری شیعه – سنی است. درگیری‌های مذهبی و مشغول کردن جهان اسلام به مسائل و مشکلات درونی، منافع آمریکا و رژیم صهیونیستی را تأمین می‌کند و رژیم‌های ورشکسته و مرتجع عربی نیز در این فضای غبار آلود امکان بقا پیدا می‌کنند. اما واقعیت آن است که محور مقاومت یک محور کاملاً شیعی نمی‌باشد.

حماس و جهاد اسلامی و سایر گروه‌های مقاومت فلسطینی، سنی مذهب هستند و اساساً در گفتمان انقلاب اسلامی، تفاوت‌های قومی و مذهبی اصالت ندارد. مقام معظم رهبری فرمودند جمهوری اسلامی ایران از هر کس که در مسیر آزادی قدس شریف فعالیت کند حمایت می‌کند. این «هر کس» شامل غیرمسلمان‌ها نیز می‌شود. به عنوان نمونه، در لبنان، حزب الله متحدان مهمی از جریان‌های مسیحی دارد که در قالب ائتلاف هشت مارس از سلاح مقاومت حمایت می‌کنند. پس در محور مقاومت، مسائل مذهبی و قومی اصالت ندارد و صرفاً حمایت از آرمان‌های مقاومت یعنی مقابله با رژیم صهیونیستی و آزادی قدس شریف، ملاک و شاخص وفاداری به محور مقاومت می‌باشد. ■



رشد کرده است و خالص تر شده است. مکر دشمنان ما در آینده گریبان خودشان را خواهد گرفت. رویش‌های جدید در محور مقاومت موازنه قدرت را به نفع محور مقاومت تغییر داده است. علاوه بر این همبستگی محور مقاومت نیز افزایش یافته است. بعد از شهادت سردار الله دادی و جهاد مغنیه و تعدادی از همراهان آنها در جنوب سوریه، سید حسن نصر الله گفت: خون ایرانی و خون لبنانی در خاک سوریه در هم آمیخته شد. این جمله معنای عمیقی دارد و حاکی از افزایش پیوند روحی و معنوی و انسجام درونی اعضای محور مقاومت است.

**شما دشمنان محور مقاومت را آمریکا، رژیم صهیونیستی و گروه‌های تروریستی-تکفیری معرفی کردید. با توجه به اقدامات مخرب عربستان سعودی چرا به این کشور اشاره نکردید؟**

عربستان سعودی در منطقه علیه جمهوری اسلامی شرارت

برجسته‌ای دارد. در مقابل این ریزش‌ها، رویش‌های زیادی داشته‌ایم. ظرفیت‌های بالقوه بسیاری وجود داشتند که این ظرفیت‌ها در حال حاضر به فعلیت رسیده‌اند. برادران عراقی، افغانستانی، پاکستانی و یمنی به عنوان نیروهای جدید مقاومت در کنار نیروهای ایرانی و لبنانی در خط مقدم مبارزه با پیاده نظام آمریکا، صهیونیسم و ارتجاع منطقه به خوبی نقش آفرینی می‌کنند. بحران امنیتی عراق باعث شد حشدالشعبی به عنوان یک نیروی بزرگ و قدرتمند مردمی و اعتقادی به وجود آید. جنبش‌ها و نیروهای وفادار به محور مقاومت در کشورهای مختلف یکی پس از دیگری ظهور کردند و بالیدند و در عرصه مبارزه با تروریسم خوش درخشیدند.

حزب الله لبنان نیز از یک قدرت ملی به قدرتی منطقه‌ای تبدیل شد و با حضور در سوریه، موازنه را به نفع نظام سوریه تغییر داد. به نظرم حزب الله در شرایط بحرانی در همان

# مقاومت و امپریال کلاسیک روسی

کنان روشن اوغلو \*



زمانی که روسیه عملیات‌های خود را در خاورمیانه آغاز کرد، طرفداران و مخالفان روسیه هر دو گروه یک سؤال واحد را پیش می‌کشیدند: روسیه برای چه در سوریه حضور دارد؟ و البته طبیعتاً هر گروه با توجه به نوع نگرش به روسیه و ماهیت مسئله سوریه پاسخ مناسب با دیدگاه خود را ارائه می‌داد. طرفداران روسیه عملیات‌های مسکو را در راستای مبارزه با روسیه با تروریسم قلمداد می‌کردند و چنین می‌گفتند که روسیه در صدد است تا پیش از آنکه ترور داعش از طریق شمال قفقاز وارد روسیه شود، سعی دارد تا ریشه‌اش را در سوریه بخشکاند. اما مخالفان پوتین او را متهم به تلاش برای به دست آوردن سوریه و ایجاد فضایی برای بقای به زور اسد در حاکمیت متهم می‌کردند. واقعیت آن است که همه این تحلیل‌های گفته شده و تحلیل‌هایی که ناگفته مانده، همگی تقریباً صحیح هستند، اما اگر بخواهیم دلیل حضور روسیه در سوریه را به سادگی توضیح دهیم در یک کلمه خلاصه می‌شود: منافع. پوتین تلاش دارد تا از میدان سوریه برای حمایت از یک متفق خود یعنی بشار اسد (خاندان اسد) از دوران شوروی دوستی قابل توجهی با روس‌ها دارند، جلوگیری از حضور و عملیات تروریست‌های تکفیری در روسیه، آزمودن سلاح‌های جدیدی که تاکنون در صحنه جنگ حقیقی مورد استفاده قرار نگرفته است، فروش بیشتر سلاح‌های تولیدی، تبدیل کردن روسیه به عنوان یک بازیگر فعال بین‌المللی و مجبور کردن طرف‌های غربی به نشست‌ن پشت میز مذاکره با روسیه، یعنی طرف‌هایی که از جنگ اوکراین تاکنون از صحبت با روسیه خودداری می‌کردند، استفاده کند. تمام اینها را می‌توان با یک کلمه توضیح داد و آن هم منافع است.

باید اعتراف کنم که روسیه با حضور در سوریه اگرچه نه کامل اما به بسیاری از این اهداف خود توانست دست یابد. این منافع برای هر دولت فرمانطقه‌ای که دارای خوی سلطه‌گری است، وجود دارد و زمانی که در نظر داشته باشیم روسیه یک دولت امپریال کلاسیک است، فهم این مسئله برایمان آسان تر خواهد شد.

با این پیشفرض‌ها ارائه کردن حضور روسیه در سوریه به عنوان حمایت سوریه از جبهه مقاومت را که از سوی برخی متدینین و طرفداران جبهه مقاومت در کشورهای مختلف اسلامی بروز کرد، در خوشبینانه‌ترین حالت می‌توان یک خودفریبی بنامیم. روسیه اگر از دولت سوریه حمایت می‌کند، اگر به صورت ضمنی از حزب‌الله حمایت می‌کند، اگر از دولت بغداد در برابر داعش حکایت می‌کند، هیچ کدام از این فعالیت‌ها را نباید بر اساس مفاهیم دینی یا اندیشه‌های معنوی مورد ارزیابی قرار داد؛ روسیه تنها به فکر منافع خود است.

منافع روسیه در جهان و خصوصاً در خاورمیانه دچار تعارض با منافع غرب شده است و اکنون در یک فرآیند طبیعی منافع روسیه با مواضع جبهه مقاومت دچار تطابق شده است و این راز همراهی روسیه با این جبهه است، اما باید در نظر داشت که منافع روسیه نیز مانند بسیاری از کشورهای جهان هیچ‌گاه در یک خط ابدی تداوم نداشته و نخواهد داشت. باید در نظر داشت که اگر منافع روسیه اقتضا کند، این کشور می‌تواند فردا با نیروهای دیگری در خاورمیانه همراهی کند.

آشکارترین مثال این تعارض را می‌توان در مسئله اسرائیل دید. در ۲۹ اکتبر سال ۱۹۴۷ بر خلاف انتظار همه اتحاد جماهیر شوروی با طرح تقسیم اراضی فلسطین به دو کشور و ایجاد اسرائیل رأی مثبت داد. دلیل اینکه کسی انتظار این سرعت عمل را در قبول کردن نداشت، این

بود که آن زمان هم هر کسی می‌دانست که تأسیس اسرائیل یک طرح غربی است و علی‌القاعده حکومت شوروی باید برای در دست داشتن حمایت‌های جهان عرب علیه این طرح و تقسیم اراضی فلسطین می‌شد، اما آنچه رخ داده بود، خلاف آنچه فرض می‌شد، بود و نماینده شوروی به ایجاد اسرائیل رأی مثبت داد. این مسئله می‌تواند دلایل مختلفی داشته باشد. از جمله اینکه شوروی نمی‌خواست تمام پل‌های بین خود و لابی جهانی یهودی را از بین ببرد. از طرف دیگر شوروی هم مانند غربی‌ها نیاز داشت که آتش جنگ در خاورمیانه مشتعل باشد؛ چراکه دولت‌های بزرگ برای حضور و تأثیرگذاری در مناطق جغرافیایی مختلف شدیداً نیازمند فاکتور جنگ در آن منطقه هستند. از سوی دیگر همچنین مانند بسیاری از کشورهای غربی در روسیه نیز برای صدها سال یهودیان حضور فعال در سیاست جامعه داشته‌اند و در آن سال‌ها یهودیان در طبقات قدرت شوروی حضور داشتند و طبیعتاً امکان تأثیرگذاری آنها بر این رأی مثبت بسیار قابل توجه است.

این روابط هنوز هم تداوم دارد. باید قید کنم که اکنون در هیئت حاکمه روسیه، در میان تجار درجه اول روس و افراد تأثیرگذار سیاسی تعداد قابل توجهی از افراد یهودی وجود دارند که همه آنها طرفدار اسرائیل دارای روابط عمیقی با لابی‌های یهودی در دنیا هستند. با توجه به همین مطلب است که روسیه همواره روابط صمیمی و عمیق خود را با روسیه حفظ کرده و تداوم داده است. باید یادآوری کرد که چند هفته پیش نتانیاهو نخست‌وزیر اسرائیل در سفر خود به روسیه از پوتین خواسته است تا اجازه پرواز هواپیماهای اسرائیلی بر فراز اراضی سوریه و لبنان را صادر کند. این اطلاعات را زئیف الکین یکی از وزرای اسرائیلی حاضر در جلسه بیان کرده و توضیح داده است که نتانیاهو و پوتین دارای روابط دوستانه‌ای با یکدیگر هستند که در این دیدار نتانیاهو تلاش کرد تا از این رابطه دوستانه برای اسرائیل کمال استفاده را بکند.

باید توضیح داد که از نوامبر ۲۰۱۵ پس از آنکه ترکیه یکی از هواپیماهای گشتی روسیه را اساقط کرد، در حومه لاذقیه سیستم هجوم هوایی اس ۴۰۰ را مستقر کرده است که این سامانه موشکی امکان پرواز هواپیماهای اسرائیلی را نیز محدود کرده است. پیش از این، هواپیماهای اسرائیل به راحتی بر فراز اراضی سوریه پرواز می‌کردند و فعالیت‌های اطلاعاتی لازم خود را در مورد تأسیسات نظامی و فنی سوریه انجام می‌دادند که در نتیجه همین پروازها، اسرائیل توانست پس از مدت‌ها پیگیری یکی از افسران عالی‌رتبه حزب‌الله را به شهادت برساند. اگر چه وزیر اسرائیلی در مورد پاسخ پوتین به درخواست نتانیاهو توضیحی نداده است، اما نقل این درخواست خود نشان می‌دهد که این موضوع یکی از اساسی‌ترین موضوعات سیاست اسرائیل است.

برخی منابع خبری از تدارک آمادگی‌های مختلف توسط اسرائیل برای آغاز یک جنگ علیه حزب‌الله خبر می‌دهند و تحرکات اخیر هم نشان می‌دهد که اسرائیل با استفاده از شرایط موجود منطقه در پی گرفتن یک انتقام تاریخی از حزب‌الله است. اسرائیل متوجه است که اگر از فرصت فعلی استفاده نکند، با آرام شدن شرایط سوریه دیگر امکان عملیات علیه حزب‌الله در دست خواهد رفت. در مقابل چنین عملیات گسترده‌ای علیه حزب‌الله، اصلی‌ترین مشکل سیستم هجوم موشکی روسیه در منطقه است.

باید منتظر بود و دید اگر هواپیماهای اسرائیلی در هفته‌های آینده به گشت‌زنی‌های گسترده در آسمان لبنان و سوریه پرداختند، این یعنی اینکه پوتین نظر مساعدی به درخواست نتانیاهو داده است، اما اینکه پوتین به این درخواست چه پاسخی خواهد داد هم باز وابسته به یک چیز است و آن هم منافع روسیه. باید دید که در چه حالتی منافع روسیه اقتضای پاسخ مثبت یا منفی را خواهد داشت. ■

\* نویسنده و روزنامه‌نگار ترکیه‌ای





انیس نقاش از تحولات پیش روی مقاومت سخن می گوید

# پرونده جولان به نفع مقاومت باز شد

سیاوش فلاح پور

انیس نقاش، چریکی با سابقه است که گفتنی های بی پایانی از مهم ترین تحولات نظامی امنیتی خاور میانه طی دهه های گذشته از جمله از روزهای اولیه شکل گیری حزب الله لبنان در خاطر آتش دارد. نقاش امروز در قامت یک تحلیل گر، با همان دغدغه ها و حساسیت های روزگار پیشین، تحولات منطقه را پیگیری می کند. با او به زبان عربی درباره تحولات منطقه گفت و گو کردیم که متن ترجمه شده این گفت و گو در اختیار شماست.



**آیا ممکن است در صورت ادامه روند فعلی ناامنی ها و جنگ های متعدد در سطح کشور های مسلمان منطقه، مسئله فلسطین به حاشیه رانده شده و منجر به تقویت امنیت رژیم صهیونیستی شود؟**

اساساً مسائل اخیر منطقه و تمامی این توطئه ها با هدف به حاشیه راندن و در نهایت فراموشی قضیه فلسطین صورت می گیرد.

نباید فراموش کنیم که مشکل اصلی عربستان سعودی با ما ارتباطی به قضایای مذهبی و شیعه و سنی ندارد، چرا که اکثریت مردم ایران در زمان حکومت شاه نیز شیعه بودند. عربستان با تعداد قابل توجه شهروندان شیعه خود، در صورتی که گرایشی به سیاست های ضد استکباری ایران نداشته باشند نیز کاری ندارد به طوریکه حتی با برخی از شیعیان کشورهای همچون عراق و بحرین نیز ارتباط و تعامل دارد، بنابراین مشکل اصلی عربستان با ایران و مقاومت را نه در مسائل مذهبی و شیعه و سنی، بلکه در جای دیگری باید جست و جو و ریشه یابی کرد.

از دید حاکمان این کشور، هر آن کس که شعار مرگ بر امریکا و مرگ بر اسرائیل سر دهد، تهدیدی برای امنیت ملی عربستان به حساب می آید و در حقیقت عربستان نسبت به این شعارها حتی از امریکا و اسرائیل نیز حساس تر است.

اگر توجه کنیم خواهیم دید موقعیت امریکا و اسرائیل برای حاکمان عربستان سعودی نسبت به هر مسئله دیگری از اهمیت بیشتری برخوردار است، چرا که امنیت این کشور به طور کامل وابسته به موقعیت و استقرار آنهاست و در صورتی که موقعیت امریکا و اسرائیل در منطقه و یا سطح جهانی دچار ضعف و لغزش شود، آینده عربستان نیز در هاله ای از ابهام قرار خواهد گرفت، پس طبیعی است که عربستان نسبت به هر کشور یا جریانی که علیه امریکا و اسرائیل موضع گیری کند، دشمنی داشته باشد.

بنابراین دست به ایجاد آشوب و تشنج در منطقه زده تا از

این طریق، مسئله اصلی که همان آزادسازی سرزمین های اشغالی است به فراموشی سپرده شود.

این حساسیت مخصوصاً طی سال های اخیر و پس از مشهود شدن دستاوردهای میدانی مقاومت در صحنه منطقه بسیار تشدید شده است؛ پیش از آغاز جنگ ۳۳ روزه اسرائیل علیه لبنان، عربستان سعودی حتی احتمالی برای موفقیت مقاومت در دفاع از امنیت لبنان در نظر نمی گرفت، بنابراین خود آنها یکی از طرف هایی بودند که با جدیت از اسرائیل خواستند چنین حمله ای را آغاز کند؛ طبق اطلاعات موجود جنگ ۳۳ روزه رژیم صهیونیستی علیه مردم لبنان به درخواست مشترک امریکا و برخی دولت های عربی به ویژه عربستان آغاز شد و از ابتدا مورد نظر خود اسرائیل نبود.

اما آنچه در صحنه میدانی و روی زمین رخ داد عبارت بود از موفقیت مقاومت، به طوری که آنها فهمیدند، مقاومت لبنان حتی نسبت به گذشته نیز قوی تر شده است!

از آن زمان حساسیت و نگرانی عربستان سعودی و همچنین صهیونیست ها نسبت به مقاومت دوچندان شد، چرا که از دید آنها، مقاومت از این پس از حالت تدافعی خارج شده و اکنون حتی امید به نابودی اسرائیل دارد!

در نتیجه این افزایش نگرانی ها، راهبرد کلی که از سوی طرف مقابل اتخاذ شده، مشغول کردن مسلمانان در سوریه و عراق و سایر کشورها به درگیری با یکدیگر و کشتارهای گسترده و طولانی مدت است، تا اسرائیل بتواند در آرامش به حیات سیاسی خود ادامه دهد.

در این راه نیز سرمایه های هنگفت خرج کرده و تبلیغات گسترده ای را سازماندهی کرده اند، همانطور که می دانید، بیش از ۸۰ درصد رسانه های جهان عرب در اختیار سعودی ها قرار دارد که شامل شبکه های خبری، روزنامه ها، سایت ها و... می شود.

**شمارش معکوس برای شکست معارضه در سوریه آغاز شده و از هم اکنون می توان نشانه های آن را به وضوح دید، از لحظه ای که بحران سوریه به طور کامل و غیرقابل بازگشت خاتمه یابد، شمارش معکوس برای نابودی اسرائیل آغاز خواهد شد و علت حضور مقاومت در جولان نیز چیزی جز این مسئله نیست**

از زمان آغاز بحران سوریه تا کنون، رژیم صهیونیستی چندین عملیات در منطقه جولان انجام داده، آیا می توان گفت جنگ داخلی سوریه، منجر به افزایش حضور امنیتی اسرائیل در این منطقه شده است؟

مسئله جولان و شرایط حاکم بر آن، حساسیت زیادی برای هر دو طرف پیدا کرده که روز به روز نیز در حال افزایش است، بررسی عملکرد نظامی و امنیتی اسرائیل نشان می دهد که آنها در حال حاضر به شدت در مورد امنیت جولان احساس نگرانی و خطر می کنند، چرا که اکنون خود صهیونیست ها در این منطقه حضور نظامی گسترده ندارند و صرفاً با پشتیبانی از بخش هایی از معارضه در تلاش برای ایجاد آشوب و همچنین کنترل شرایط هستند.

بنابراین می توان گفت آنچه طی این مدت در جولان رخ داده و می دهد نه تنها هیچ سودی برای اسرائیل نداشته بلکه برعکس، این مسئله به نفع مقاومت تمام شده چرا که اکنون این جبهه میان ما و آنها گشوده شده است، نیروهای بین المللی منطقه را ترک کرده اند و هیچ آتش بسی برقرار نیست، پس صهیونیست ها به درستی احساس نگرانی کرده اند چرا که هر لحظه ممکن است درگیری های جدی میان مقاومت و اسرائیل در جولان از سر گرفته شود.

در حال حاضر مقاومت در جولان مستقر است؛ سمیر قطار نیز که به دست صهیونیست ها در این منطقه ترور شد برای سفر توریستی به آنجا نرفته بود، بلکه علت حضور وی در جولان تشکیلاتی و عملیاتی بود و اسرائیل نیز به خوبی از این مسئله آگاه است و به همین دلیل دست به ترور در این منطقه می زند.

سمیر قطار به عنوان مبارزی قدیمی علیه صهیونیست ها که سال ها نیز در زندان های آنان به سر برده بود ترور نشد، بلکه این سردار مقاومت و همچنین تمامی همراهان او در چارچوب پیشبرد برنامه مهمی در جولان حضور داشتند، برنامه ای که اسرائیل به شدت از آن وحشت دارد و به همین دلیل برای جلوگیری از آن مرتب دست به ترور و عملیات می زند.

دقت کنید، شمارش معکوس برای شکست معارضه در سوریه آغاز شده و از هم اکنون می توان نشانه های آن را به وضوح دید، از لحظه ای که بحران سوریه به طور کامل و غیرقابل بازگشت خاتمه یابد، شمارش معکوس برای نابودی اسرائیل آغاز خواهد شد و علت حضور مقاومت در جولان نیز چیزی جز این مسئله نیست.

بنابراین مقاومت به حضور خود در جولان ادامه داده و آن منطقه را رها نخواهد کرد.

ترکیه با عذر خواهی از روسیه روابط خود را با این کشور بهبود داده است و در همین حال شاهد چرخش در سیاست خارجی آنکارا نسبت به بحران سوریه هستیم، به نظر شما



فراوانی دارد و از سوی دیگر نیز بسیار زمانبر خواهد بود. با توجه به تمامی این نشانه‌ها، فکر می‌کنم در آینده نزدیک، علائم مثبتی در مرز ترکیه و سوریه مشاهده خواهد شد.

در حال حاضر نشانه‌های یک تعامل سیاسی جدی میان ترکیه و روسیه برای کاهش تنش‌ها در سوریه نمایان شده است، این تعامل در صورت تکمیل، می‌تواند مقدمه‌ای برای دست یافتن به راه‌حل سیاسی و در نهایت مبارزه هر دوطرف با تروریسم باشد.

بدون شک، ترکیه باید در این راه، اقدامات جدی از خود نشان داده و گام‌های مثبت بردارد تا طرف روسی را قانع به پیشبرد همکاری کند، این گام‌های مثبت شامل چه اقداماتی می‌تواند باشد؟ برای مثال اعطای اطلاعات کاربردی در مورد تروریست‌های چپنی یا از یک که به طور همزمان علیه امنیت ملی روسیه و سوریه مشغول فعالیت هستند.

اگر ترکیه چنین گام‌های جدی‌ای بردارد و حرکات مثبتی از خود نشان دهد، می‌توان حدس زد روسیه همکاری‌هایی را با ترکیه در جهت محدود کردن فعالیت کردها در مرزهای این کشور انجام خواهد داد.

قطعاً تداوم چنین همکاری به نفع هر دو طرف خواهد بود و من از بابت تغییر مواضع ترکیه خوشحال هستم چرا که ترکیه کشوری مهم در منطقه است.

این کشور از یک سو، قطبی سنی در جهان اسلام به شمار می‌رود که فعالیت‌های آن به هیچ وجه مانند پایگاه دیگر اهل سنت یعنی عربستان، ناظر به تشدید اختلافات مذهبی و فرقه‌ای میان مسلمانان نیست و از سوی دیگر تمامی راهبردهای منطقه‌ای این کشور بر مبنای محاسبات عقلانی و برداشت دولتمردان ترکیه از سود و زیان آنهاست، در حالی که در مورد عربستان، ما با کشوری مواجه هستیم که

و از سوی دیگر می‌بیند این بحران هیچ ضربه اقتصادی، سیاسی و حتی امنیتی جدی‌ای به عربستان و قطر وارد نکرده است و از آنجا که ترکیه بیش از این تحمل فشارهای فعلی را ندارد، بنابراین خواهان تغییر مواضع خود در منطقه است.

از دید من، نتیجه این تغییرات برای حلب مثبت خواهد بود، چرا که اگر ترکیه مرز خود را به روی تروریست‌ها به طور کامل ببندد، دست مقاومت برای کنترل این منطقه بازتر خواهد بود و می‌توان به سرعت شمال حلب را پاکسازی کرد.

همانطور که می‌دانید تاکنون چندین بار ارتش سوریه و نیروهای مقاومت در شمال حلب پیشروی‌های جدی داشته‌اند، اما طرف مقابل با استفاده از مرز ترکیه، با ورود چندین هزار تروریست با اسلحه و امکانات، مجدداً توانسته مواضع از دست رفته را در اختیار بگیرد.

بنابراین ادامه این روند از یک سو هزینه‌های مالی و جانی

**مسئله جولان و شرایط حاکم بر آن، حساسیت زیادی برای هر دو طرف پیدا کرده که روز به روز نیز در حال افزایش است، بررسی عملکرد نظامی و امنیتی اسرائیل نشان می‌دهد که آنها در حال حاضر به شدت در مورد امنیت جولان احساس نگرانی و خطر می‌کنند**

## چه عواملی باعث شده تا ترکیه دست به چنین تغییراتی در سیاست‌های خود بزند؟

علت این امر آن است که ترکیه دیگر مطمئن شده به اهداف خود در سوریه نخواهد رسید. آنکارا از یک سو می‌بیند که تا این لحظه، هیچ یک از وعده‌ها و برنامه‌ریزی‌های بلند مدت عربستان سعودی و قطر در صحنه میدانی سوریه محقق نشده است، فراموش نکنیم که آنها وعده‌هایی بسیار بزرگ از جمله براندازی نظام سوریه در کمتر از سه ماه را به متحدان خود داده بودند، این در حالی است که امروز و با گذشت پنج سال از آغاز این بحران، همچنان درگیر جنگ در سوریه هستند.

از سوی دیگر ترکیه با این واقعیت کنار آمده که ادامه روند فعلی و هزینه‌های سنگین سیاسی اقتصادی آن برای عربستان سعودی و قطر اصلاً اهمیت ندارد.

اما برای خود ترکیه وضع به گونه دیگری است، این کشور به لحاظ امنیت داخلی، جهانگردی، روابط سیاسی و اقتصادی با روسیه و... دچار آسیب‌های جدی شده است، طبق اطلاعاتی که من در اختیار دارم ترکیه از بابت مشارکت در بحران داخلی سوریه، متحمل ۶۲ میلیارد دلار خسارت شده است.

سایه این خسارت بزرگ بر بخش‌های مختلف اقتصاد ترکیه از جمله تجارت، سرمایه‌گذاری و همچنین کاهش فعالیت‌های پیمانکاران دولتی و غیردولتی به وضوح دیده می‌شود.

این در حالی است که در برآورد این خسارت، فقدان تراکم مالی حاصل از ورود گردشگران به این کشور حساب نشده است، همانطور که می‌دانید، تا پیش از تشدید بحران اخیر میان آنکارا و مسکو، سالانه بین ۵ تا ۶ میلیون توریست روسی وارد ترکیه می‌شدند.

می‌توان گفت اردوغان متوجه هزینه‌های سنگینی که سیاست‌های منطقه‌ای او بر ترکیه تحمیل کرده شده است

تصمیمات راهبردی آن اساساً عاقلانه و منطقی نیست! اردوغان یک سیاستمدار عملگرا و قابل مذاکره است، زمانی که احساس کند هزینه‌های یک تصمیم بیش از حد معمول شده، حاضر است وزرا و حتی سیاست‌های خود را تغییر دهد، در حالی که عملکرد حاکمان عربستان سعودی به نوعی جنون آمیز است.

### موقعیت فعلی کشورهای حاشیه خلیج فارس در قبال بحران‌های منطقه‌ای و همچنین صف‌کشی برخی از این کشورها در مقابل ایران را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

با نگاهی به عملکرد عمومی کشورهای خلیج فارس در خصوص بحران‌های منطقه از جمله سوریه، می‌توان این کشورها را به دو گروه تقسیم کرد، یک گروه از این کشورها مانند عمان و تا حدودی کویت مواضع نسبتاً عاقلانه‌ای را اتخاذ می‌کنند، اما گروه دیگر که شامل اکثریت کشورهای حاشیه خلیج فارس می‌شوند، عمدتاً به دنبال آشوب و ایجاد نزاع‌های مذهبی و طائفه‌ای هستند که در رأس این گروه، عربستان سعودی قرار دارد.

در حال حاضر، تمرکز اصلی گروه دوم بر جنگ یمن است که تا به امروز هزینه بسیار سنگینی از لحاظ نظامی و اقتصادی برای این کشورها در بر داشته است و اگر وضعیت جنگ یمن به همین ترتیب ادامه یابد، تشنج در حوزه خلیج فارس به ویژه بحرین افزایش خواهد یافت. فکر می‌کنم در حال حاضر راهبرد عمومی این کشورها دستیابی به دو هدف عمده است؛ هدف اول این که شیعیان خلیج فارس هیچ‌گونه رابطه‌ای با ایران نداشته باشند و این قطع ارتباط صرفاً متوجه جهت‌گیری‌های سیاسی نخواهد بود بلکه حتی در مسائلی مانند خمس و زکات و به طور کلی مرجعیت نیز اجرا خواهد شد. زمانی که ارسال خمس و زکات از سوی شهروندان شیعه این کشورها به مراجع ایران ممنوع شود، در حقیقت یعنی ارتباط با مراجع شیعی ممنوع شده است و این دقیقاً نتیجه مورد نظر آنهاست چراکه، حتی به دنبال قانونی کردن تصمیمات خود نیز هستند.

هدف دیگر کشورهای تندرو در خلیج فارس تشدید فرقه‌گرایی و جنگ‌های مذهبی در سطح منطقه به هر قیمت است.

برای فهم بهتر آنچه مورد نظر سعودی‌هاست و همچنین اراده‌ای که در این زمینه دارند، می‌توان مثال شیخ زکری را مطرح کرد. این روحانی شیعه در نیجریه به نوعی نماینده ایران و حتی ولی فقیه در آن کشور بود و فعالیت‌های او به نوعی موجب تقویت و توسعه فکری، هنری و تشکیلاتی موقعیت شیعیان نیجریه شده بود، اما این حرکت فکری - فرهنگی در پی سیاست‌های سعودی و برخی همپیمانان این کشور در خلیج فارس عملاً با یک نسل‌کشی روبه‌رو شد!

جالب اینجاست آنچه در نیجریه رخ داد حتی محرمانه نیز نبود، ارتش نیجریه از عربستان سعودی پول گرفته و در پی آن دست به چنین کشتاری زده است، یعنی عملاً عربستان سعودی ارتش یک کشور را برای دامن زدن به فرقه‌گرایی و توقف حرکت شیعیان خریده است.

ایسن برنامه با اعدام شیخ نمر ادامه پیدا کرد، روحانی شیعه‌ای که از نظر نمایندگی تفکرات شیعی و نزدیکی به ایران جایگاهی مشابه شیخ زکری در عربستان سعودی داشت و اتفاق فکر این کشورها در حال حاضر به دنبال تداوم این سیاست با اقدامی مشابه درباره شیخ عیسی قاسم در

بحرین است.

بنابراین عربستان سعودی و در کنار آن کشورهایمانند امارات و بحرین با چنین تحولاتی درصدد ارسال این پیام به شیعیان منطقه هستند که شما اصولاً حق ندارید هیچ‌گونه ارتباطی با ایران و ولایت فقیه داشته باشید؛ به عبارت دیگر این اقدامات نوعی اعلان جنگ رسمی از سوی سعودی‌هاست و ادامه چنین سیاست‌هایی از سوی آنها تبعات بسیار خطرناکی برای تمامی منطقه و البته قبل از آن برای خود سعودی‌ها خواهد داشت، چراکه تمامی این سیاست‌ها عبارت است از: تجاوز به حقوق اجتماعی و دینی شهروندان مسلمان منطقه.

برای مثال تمامی مسیحیان لبنان با رم و پاپ در ارتباط هستند، هیچ‌کس نمی‌تواند از آنها بخواهد روابط خود را با پایگاه دینی متعلق به آنها قطع کنند، چراکه این مسائل دینی است و به کسی ارتباطی ندارد!

### همانطور که می‌دانید، ناامنی در بخش‌های مختلف لیبی به ویژه حوزه‌های نفتی این کشور، از جمله عوامل مؤثر در تمایل داعش برای حضور در لیبی بوده است، حال با توجه به نزدیکی این کشور به سواحل جنوبی اروپا، وضعیت آینده این منطقه را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

بله، همانطور که ذکر کردید، مسئله لیبی از اساس بر سر نفت بود، حتی براندازی حکومت قذافی نیز به نوعی جنگ نفتی بود. جالب است بدانید امیر قطر که در



## اردوغان يك سياستمدار عملگرا و قابل مذاکره است، زمانی که احساس کند هزینه‌های يك تصميم بيش از حد معمول شده، حاضر است وزرا و حتی سياست‌های خود را تغيير دهد، در حالی که عملکرد حاکمان عربستان سعودی به نوعی جنون آمیز است

گذشته از دوستان صمیمی قذافی بود، ناگهان به یکی از سرسخت‌ترین دشمنان وی بدل شد، علت این امر نیز آن بود که قراردادی میان شرکت توتال فرانسه و لیبی وضع شده بود، امیر قطر تمایل داشت تا با ورود به این قرارداد ۳۰ درصد از سود آن را در اختیار بگیرد، این مسئله با مخالفت جدی قذافی روبه‌رو شد که منجر به تخاصم میان قطر و لیبی شد، حتی مخالفت فرانسوی‌ها با قذافی نیز بر سر عدم اجازه او به دسترسی آنها به سایر چاه‌های نفتی این کشور بود.

به این ترتیب همه این کشورها برای افزایش منافع اقتصادی خود تصمیم گرفتند تا با حذف قذافی، لیبی را در اختیار خود درآورند، ولی با آنچه در عمل انجام دادند، لیبی تبدیل به اصلی‌ترین منبع مهاجران غیرقانونی به اروپا شده است. هر روز هزاران نفر از مرزهای دریایی این کشور عازم اروپا می‌شوند؛ امری که به یک معضل جدی برای این قاره تبدیل شده است؛ معضلی که در بزنگاه‌های مختلف از جمله انتخابات خروج انگلیس از اتحادیه اروپا خود را نشان داد.

به عبارت دیگر، در پی حجم بی‌سابقه مهاجرت‌های غیرقانونی از طریق لیبی به اروپا، آینده اقتصادی و امنیتی این قاره نامشخص و نگران‌کننده شده است و این نتیجه برنامه‌ای است که همین کشورها برای لیبی طراحی و اجرا کردند! چرا که در زمان حکومت قذافی، لیبی یک کشور مستقر و با ثبات بود که چنین تهدیداتی را متوجه کشورهای اروپایی نمی‌کرد.

### در پایان، اگر امکان دارد برای ما خاطره‌ای از شهید مصطفی بدرالدین و خصوصیات وی بفرمایید.

در مورد حاج مصطفی بدرالدین و البته به طور کلی تمامی مجاهدان حزب‌الله باید بگویم، او یک جوان ۱۶ ساله بود که وارد تشکیلات شد و در کنار من آموخت که اسلحه و جنگ چریکی چیست، مصطفی و مجاهدین دیگر مانند او نه تحت آموزش‌های سروسری‌های بزرگ اطلاعاتی قرار گرفته و نه به مدرسه‌های مشهور نظامی در جهان رفته بودند، اما همین جوانان ۱۶ و ۱۷ ساله، به گونه‌ای پیشرفت کردند که سال‌ها بعد، از جمله مهم‌ترین رهبران نظامی در سطح بین‌المللی به حساب آمدند؛ رهبرانی که بود و نبودشان در تحولات منطقه تأثیرگذار است.

این جوان‌ها با اراده تاریخی و بی‌نظیر خود و در مقایسه با دشمن، بدون هیچ امکاناتی در مقابل اسرائیل ایستادند و به نتایج تاریخی هم دست یافتند، این مسئله هرگز فراموش‌شدنی نیست.

امثال حاج مصطفی امروزه به الگویی برای جوانان تبدیل شده‌اند و الحمدلله در حال حاضر صدها نفر مانند حاج عماد مغنیه و مصطفی بدرالدین در صفوف مجاهدان حزب‌الله حضور داشته و آماده جهاد هستند.

از جمله روحیات خاص حاج مصطفی که هیچ‌گاه نمی‌توانم از یاد بپرسم این بود که به رغم مجروحیت، از به نمایش گذاشتن نشانه‌های آن همواره ابا داشت و حتی به گونه‌ای حرکت می‌کرد که کسی از مجروحیت و جانبازی وی باخبر نشود.

او کسی نبود که به محض مجروحیت جدی، جهاد را برای خود تمام شده ببیند و دست از فعالیت‌های جهادی بردارد، او راه خود را تا آخر با همان عزم و اراده اولیه ادامه داد و این برای من خیلی با اهمیت است. ■





## ایران و مقاومت فلسطینی در گذرگاه بحران سوریه

محمد صادق کوشکی



تا قبل از شروع بحران سوریه گروه‌های مقاومت فلسطینی به سوریه به عنوان عقبه و یک پایگاه پشتیبانی و یک مرکز نگاه می‌کردند. به صورت کلی، گروه‌های فلسطینی به چند دسته تقسیم می‌شوند: دسته اول، گروه‌های ملی گرا و چپ گرا هستند، هر چند

تعداد این گروه‌ها خیلی زیاد هستند اما حضور جدی و مؤثری در مقاومت فلسطین مخصوصاً در دهه اخیر نداشتند اما حضور سیاسی پررنگی در کرانه باختری و به صورت کمتر در غزه دارند و البته به سوریه هم حضور پررنگی داشتند. این گروه‌ها به طور جدی از دولت سوریه استفاده می‌کردند، پشتیبانی می‌شدند، امکانات و بودجه می‌گرفتند و پایگاه داشتند. این گروه‌ها از گذشته تا به امروز موضعشان در قبال سوریه حمایت بوده است. بنابراین گروه‌های ملی گرای فلسطینی و گروه‌های چپ گرا، مثل جبهه دموکراتیک آزادی بخش که تعدادشان زیاد است، اما اعضای کمی دارند و از لحاظ نظامی هم خیلی نفوذ و ظهور جدی ندارند اما از لحاظ سیاسی و دیپلماتیک مؤثر و پر تعداد هستند، اینها کاملاً به دولت سوریه وابسته‌اند و از این دولت حمایت می‌کنند. در میان گروه‌های چپ گرا و ملی گرا فقط سازمان آزادی بخش فلسطین است که ارتباطی با سوریه نداشت و کلاً در سرزمین‌های اشغالی مستقر است. دسته بعدی گروه حماس است، می‌دانیم که حماس نفوذ خوبی در غزه دارد یعنی قوی‌ترین گروه در غزه است، همین طور در کرانه باختری هم صاحب نفوذ است و در سوریه هم پایگاه داشت. دفتر مرکزی حماس تا قبل از بحران در سوریه بود و در اردوگاه‌های فلسطینی نشین مثل یرموک حضور جدی داشتند و حتی صاحب پادگان آموزشی بودند و نیرو در آنجا مستقر کرده بودند. همین طور گروه جهاد اسلامی فلسطین که دفتر مرکزی‌شان در سوریه قرار داشت و رابط پشتیبانی آنها با جمهوری اسلامی سوریه بود. حماس و جهاد اسلامی کمک‌هایی که احياناً از سوی جمهوری اسلامی یا از سایر نقاط می‌گرفتند از طریق سوریه بود. حماس هم همین طور، یعنی بخش عمده‌ای از کمک‌ها را از طریق سوریه دریافت می‌کرد، اما زمانی که بحران سوریه آغاز شد، اولین گروهی که در این بحران ورود کرد، اخوانی‌های سوریه بودند و بعد گروه‌های دیگری مانند تکفیری‌ها و سلفی‌ها اضافه شدند. ورود اخوانی‌های سوریه که سال‌ها سرکوب شده بودند به

صحنه آغاز بحران همزمان با موج بیداری اسلامی بود و سابقه منفی که بین حماس و دولت سوریه وجود داشت، چرا که از نظر حماس دولت سوریه دولت اسلامی نبود، بلکه یک دولت بعثی بود و گرایش دینی نداشت در حالی که حماس گرایش دینی داشت. این مسئله ذهنیت منفی در بین سران و بدنه حماس ایجاد کرده بود، با وجود این حماس قبل از بحران با دولت دمشق کار می‌کرد، چون پایگاهی غیر از سوریه نداشت و دولت‌های دیگر حاضر نبودند پشتیبانی و امکانات بدهند.

زمانی که اخوانی‌ها در سوریه شورش را آغاز کردند، یک همذات پنداری و یک نزدیکی بین حماس و این شورشیان اخوانی سوریه ایجاد شد، چرا که بخش عمده‌ای از حماس هم در واقع اخوانی هستند. این عوامل زمینه‌ای برای لغزش حماس ایجاد کردند و این گروه جانب شورشی‌ها را گرفت.

عوامل دیگری هم پیش آمد که باعث تنش بین حماس و سوریه شد: از جمله چرخش سبزی که ترکیه نشان و وعده‌های کمک مالی که قطر انجام داد. همچنین تلقی دفتر سیاسی حماس در روز اول این بود که مصر دست اخوانی‌هاست، تونس و لیبی هم گرایش اخوانی دارند، ترکیه هم اخوانی‌ها حاکم هستند و اگر سوریه هم دست اخوانی‌ها بیفتد یک سرزمین بزرگ اخوانی از ترکیه تا لیبی ایجاد می‌شود. در نتیجه این توهم و سایر عواملی که به آن اشاره شد، دفتر سیاسی حماس از سوریه خارج شد و به ترکیه انتقال یافت و رهبران سیاسی این جنبش کاملاً در کنار سیاست‌های ترکیه قرار گرفتند و از تروریست‌ها حمایت کردند.

این اقدامات حماس به تدریج موجب سردی رابطه دفتر سیاسی حماس با جمهوری اسلامی ایران شد. پس هر چقدر بحران سوریه عمیق‌تر شد، شکاف بین حماس از یک سو و جمهوری اسلامی و سوریه از سوی دیگر عمیق شد.



### تفکیک شاخه سیاسی و نظامی حماس

با وجود این، ما باید بین موضع بخش نظامی حماس یعنی کتائب عزالدین قسام و بین شاخه سیاسی حماس و دفتر سیاسی حماس که دست خالد مشعل بود، تفکیک قائل شویم.

شاید بیش از یک میلیون نفر فلسطینی ساکن سوریه داشتیم که بعضی‌هایشان حتی تابعیت سوریه را گرفته بودند، بعضی‌هایشان به عنوان آواره در اردوگاه‌های موجود در سوریه زندگی می‌کردند که مهم‌ترین اردوگاه یرموک در جنوب دمشق بود که در آنجا حماس پایگاه مهمی داشت، حتی نیروی نظامی داشت و این نیروها مسلح بودند. بخشی از نیروهای حماس که در سوریه مستقر بودند، رفتند و در کنار تروریست‌های شورشی علیه دولت سوریه مشغول جنگ شدند و طبیعتاً موضع مخالفی با جمهوری

اسلامی پیدا کردند، اما شاخه نظامی حماس که در غزه مستقر بود، رسماً به دفتر سیاسی حماس مخصوصاً در جریان جنگ ۵۰ روزه اعلام کرد که حامی اصلی ما جمهوری اسلامی است، ما با حزب الله کار می‌کنیم و موضع ما موضعی است که هیچ کسی غیر از ایران نمی‌تواند به ما کمک نظامی تسلیحاتی بکند. در واقع گردان‌های عزالدین قسام شاخه نظامی حماس به خالد مشعل و دوستانش اعلام کردند اگر شما با جمهوری اسلامی مشکل دارید و می‌خواهید با قطر و ترکیه دوست شوید به خودتان مربوط است، اما ما در کنار جمهوری اسلامی باقی می‌مانیم؛ حتی در جنگ ۵۱ روزه حملات تشکر از جمهوری اسلامی را در سراسر غزه به چهار زبان یعنی انگلیسی، فارسی، عربی و عبری نوشتند. بعضی شخصیت‌های مهم حماس مثل محمودالزهار اعلام کردند در کنار جمهوری اسلامی می‌مانند و گفتند ما طرفدار ترکیه و قطر نیستیم و در بحران سوریه ورود نکردند، اما خالد مشعل و ابومرزوق و حتی اسماعیل هنیه کنار ترکیه، قطر و تروریست‌ها ایستادند که اوج این ماجرا حضور خالد مشعل در سال ۲۰۱۳ در غزه بود که وارد استادبوم غزه شد و سخنرانی کرد و با پرچم «ارتش آزاد» دور افتخار زد.

اینگونه اقدامات خالد مشعل باعث شد روابط بین جمهوری اسلامی و همینطور حزب الله با بخش سیاسی حماس تیره شود، اما به تدریج با گذشت زمان مخصوصاً در طول ۲۰۱۵-۲۰۱۴ حماس متوجه اشتباه خود شده است، از یک طرف بخش سیاسی حماس در قطر با محدودیت‌های جدی روبه‌رو شد و از طرف دیگر مرسى سقوط کرد. وضعیت لیبی نامشخص شد، گرایش اخوانی تونس در انتخابات شکست خورد، بحران سوریه به بن بست رسید و ترک‌ها هم متوجه اشتباهاتشان شدند. اینجا بود که دفتر سیاسی حماس متوجه شد کلاه سرش رفته که رابطه خود را با جمهوری اسلامی تیره کرده است؛ چرا که قطر و ترکیه کشورهایی نیستند که از او در برابر اسرائیل حمایت کنند. وقتی حماس متوجه اشتباه خود شد از ۲۰۱۴ اعلامت‌هایی برای آشتی به جمهوری اسلامی فرستادند تا دوباره رابطه را بازسازی کنند. جمهوری اسلامی هم اجازه داد به تدریج برگردند. جهاد اسلامی موضع خیلی هماهنگ‌تری با جمهوری اسلامی و سوریه داشت، وقتی که بحران سوریه آغاز شد، جهاد اسلامی موضع مداخله جویانه در بحران سوریه نگرفت و رابطه دوستانه‌اش را با جمهوری اسلامی حفظ کرد و این رابطه دوستانه کماکان تا به امروز هم وجود دارد و نتیجه این شد که برخلاف حماس که در این بحران ضرر کرد و به نوعی اعتبار خودش را هم پیش جمهوری اسلامی هم پیش حزب الله هم دولت سوریه با پایین آورد، جهاد اسلامی خوشبختانه در این بازی خطرناک وارد نشد، وفادار به جمهوری اسلامی ماند و موقعیت و جایگاه خودش را حفظ کرد. ■



# داعش در گوشه رینگ مقاومت

سیاوش فلاح پور



طی ماه‌ها و به ویژه هفته‌های اخیر، رسانه‌ها و سایر نهاد‌های ناظر بر تحولات منطقه، اخبار گوناگونی را پیگیری و منتشر می‌کنند که وجه مشترک اغلب آنها تنها یک چیز است؛ شکست‌ها و عقب‌نشینی‌های متعدد داعش.

شهرها و استان‌هایی که زمانی به سادگی و عمدتاً در نتیجه نفوذ و ضعف در ساختارهای امنیتی سوریه و عراق به سیطره این گروه تروریستی درآمده بودند، طی این روزها یکی پس از دیگری آزاد می‌شود و مجدداً پرچم دولت‌های عراق و سوریه در آنان به اهتزاز در می‌آید.

استمرار این روند به حدی بوده که برای بسیاری از ناظران و تمامی کسانی که اخبار منطقه را پیگیری می‌کنند، مدت‌هاست یک سؤال مشترک ایجاد شده: آیا داعش، دست کم در حوزه عراق و سوریه رو به نابودی است؟

رمادی، تکریت، سنجار، موصل، فلوجه، رقه، تدمر، کوبانی و تل ابیض، نام راهبردی‌ترین شهرها و مناطقی است که همگی در حدود بیش از یک سال گذشته تحت سیطره داعش بودند.

اکنون اما، از فهرست بالا، تنها رقه و موصل باقی مانده که تا این لحظه به طور کامل سقوط نکرده‌اند.

به این ترتیب، تروریست‌های داعش با از دست دادن این مناطق، از یک سو بخش عمده‌ای از محورهای ارتباطی با حامیان خود (به طور ویژه ترکیه) را از دست داده و از سوی

دیگر نیز ناگزیر به تمرکز و در نتیجه محصور شدن در مناطق از هم گسیخته تحت سیطره خود هستند.

قطع محورهای ارتباطی داعش با مرزهای خارجی سوریه، این گروه را از یک سو در دریافت کمک‌های نظامی و لجستیکی که تا پیش از این عمدتاً از طریق مرز ترکیه انجام می‌شد، با مشکلات جدی مواجه کرده و از سوی دیگر نیز دست آن را در فروش نفت که تبدیل به اصلی‌ترین منبع درآمد این گروه شده بود، بسته است.

این در حالی است که طی همین روزها، حرکت موازی جریان‌های مقاومت مردمی برای فتح منصوره و رسیدن به دریاچه اسد در شمال سوریه از یک سو و حرکت نیروهای کرد برای فتح منبج از سوی دیگر، ادامه دارد تا به این ترتیب آخرین منافذ ارتباطی و تغذیه داعش توسط ترکیه نیز مسدود شود.

برای تبیین علل ناکامی و شکست‌های سریالی داعش در عراق و سوریه، به ویژه طی یک سال اخیر، می‌توان به طور کلی به چهار دلیل اشاره کرد:

## ۱- کاهش حمایت‌های منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای

داعش از ابتدای شکل‌گیری، از حمایت‌های مالی، نظامی و اطلاعاتی برخی کشورهای منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای برخوردار بوده است، البته این امر منحصر به داعش نیست، بلکه سایر جریان‌های تروریستی فعال در منطقه را نیز شامل می‌شود.

تاکنون اسناد قابل توجهی در مورد استفاده این گروه

تروریستی از تجهیزات نظامی و فنی کشورهایی همچون عربستان سعودی، امارات، قطر، ترکیه و... در قالب فیلم، عکس و حتی گزارش‌های سازمان‌های اطلاعاتی یا حقوق بشری غربی منتشر و نزد افکار عمومی قرار گرفته است.

این بخش از کمک‌ها، که شاید بتوان نام آن را حمایت سخت نامید، طی یک سال اخیر و در پی محدود شدن راه‌های ارتباطی داعش با کشورهای نظیر ترکیه و اردن، به حداقل ممکن تنزل یافته است.

بخش دیگر حمایت برخی کشورهای منطقه از این گروه تروریستی، شامل کمک‌های مالی گسترده می‌شود، کمک‌هایی که حالا و با افزایش حساسیت نهاد‌های بین‌المللی و همچنین رسانه‌ای، با موانع بسیار جدی روبه‌رو شده است.

طی هفته‌های گذشته، هیلاری کلینتون، نامزد اصلی حزب دموکرات آمریکا برای انتخابات ریاست جمهوری این کشور، در سخنانی کم‌سابقه، با ذکر نام عربستان سعودی، قطر و کویت، از آنان خواست تا مانع حمایت مالی شهروندانشان از گروه‌های تروریستی شوند.

این سخنان پیش از هر چیز، بهترین دلیل برای وجود چنین حمایت‌هایی از سوی کشورهای حاشیه خلیج فارس به گروه‌های تروریستی به ویژه داعش است.

عادل الجبیر، وزیر خارجه عربستان، یک روز پس از اظهارات کلینتون آن را سخنانی صرفاً انتخاباتی خوانده بود که توسط کاندیداها برای کسب رأی مطرح می‌شود.



هرچند واکنش الجبیر، تاحدودی صحیح است اما نمی توان دست کم از حساسیتی که بر مسئله حمایت مالی از داعش در سطح بین المللی برای افکار عمومی ایجاد شده چشمپوشی کرد؛ حساسیتی که یک کاندیدای ریاست جمهوری امریکا که از قضا روابط نزدیکی هم با لابی سعودی در این کشور دارد را ناچار به اتخاذ چنین موضعی کرده است.

## ۲- حمایت های نظامی فرامنطقه ای برای مبارزه با داعش

ائتلاف بین المللی مبارزه با داعش، به رهبری امریکا شامل بیش از ۴۰ کشور می شود که عمدتاً از طریق هوایی و گاهی در عملیات محدود زمینی به مواضع داعش در عراق و سوریه حمله می کنند، علاوه بر این ۳۴ کشور اسلامی نیز به رهبری عربستان، از ۱۴ دسامبر ۲۰۱۵ به طور جداگانه حملات هوایی را علیه داعش آغاز کرده اند.

اما نباید اشتباه کرد، بی شک طرف های فرامنطقه ای در وارد کردن ضربه به موقعیت و ساختار داعش در عراق و سوریه نقش جدی داشته اند، اما مراد از طرف های فرامنطقه ای، ائتلاف های مذکور نیستند، بلکه حضور نظامی گسترده روسیه است. ائتلاف های امریکا و عربستان، به گواه اکثریت ناظران تحولات منطقه، دستاورد ملموسی در تضعیف موقعیت داعش نداشته اند و این در حالی است که حتی نشانه هایی از اقدام این ائتلاف ها در راستای اهدافی خلاف آنچه در ظاهر برای آن تشکیل شده اند نیز وجود دارد. ناکارآمدی ائتلاف های امریکا و عربستان، زمانی بیشتر نزد افکار عمومی آشکار شد که پس از سپتامبر ۲۰۱۵ و ورود نظامی روسیه به کارزار مبارزه با داعش، تنها ظرف چند هفته، عقب نشینی های جدی از سوی این گروه تروریستی در سوریه رخ داد.

حملات هوایی و موشکی مکرر، پشتیبانی توپخانه ای از مواضع ارتش سوریه و نیروهای مقاومت، سیطره اطلاعاتی و به هلاکت رساندن چندین فرمانده شاخص نیروهای تروریستی در سوریه از طریق حملات هوایی، از جمله دستاوردهای آشکار و ملموس روسیه در نبرد با داعش و سایر جریانات تروریستی است.

## ۳- وحدت ملی و کاهش اختلافات سیاسی

در ژوئن ۲۰۱۴ و در زمانی که داعش در مدت زمان اندکی، بخش های گسترده ای در خاک عراق، از انبار تا موصل را به اشغال خود درآورد، صحنه سیاسی این کشور شاهد یکی از پیچیده ترین بحران های خود دست کم بعد از حمله نظامی امریکا در سال ۲۰۰۳ بود.

شدت این درگیری های جناحی و حزبی به حدی بود که حتی پس از حمله آشکار داعش نیز از حجم آن کاسته نشد و طرف های درگیر همچنان مصرانه بر تمامی مطالبات حزبی و جناحی خود بدون توجه به شرایط امنیتی خطرناکی که در پی حملات داعش ایجاد شده بود، پافشاری می کردند.

به طوری که بر خلاف پیشروی های شهر به شهر و استان به استان تروریست های داعشی، نیروهای سیاسی عراق، در تمامی حوزه ها، از پارلمان گرفته تا تجمعات خیابانی، مشغول زد و خورد و تسویه حساب با یکدیگر بودند.

البته این شرایط با کناره گیری به موقع مالکی از نخست وزیری و مدیریت صحنه سیاسی عراق، تا حدود زیادی مهار شد و به تدریج و در پی افزایش چشمگیر تهدیدات داعش، نوعی یکپارچگی در صفوف بیشتر جریان های سیاسی ریشه دار عراق دیده شد.

به این ترتیب و با به حاشیه رانده شدن اختلافات شدید میان

احزاب و گروه های مؤثر در صحنه سیاسی عراق، از یک سو جریانی که از اساس خواهان زمین گیر شدن دولت و ادامه پیشروی های داعش بود در اقلیت قرار گرفته و برای افکار عمومی این کشور تا حد زیادی شناخته شد و از سوی دیگر نیز تمرکز لازم میان نیروهای نظامی و امنیتی عراق برای مقابله با تهدیدات تروریستی ایجاد شد.

تجربه دو سال اخیر و ضرورت وحدت سیاسی در مقابله با تهدیدات نظامی و امنیتی در عراق به حدی احساس شده و مورد پذیرش عمومی جریانات حاضر در این کشور قرار گرفته که حتی در پی حوادث اخیر در بغداد که منجر به اقتحام منطقه سبز و پارلمان عراق توسط هواداران جریان صدر شد، درخواست حیدر العبادی نخست وزیر شیعه این کشور مبنی بر توقف اعتراضات تا زمان پاکسازی کامل فلوچه به سرعت مورد استقبال افکار عمومی این کشور قرار گرفت. این عامل در سوریه و به دلیل تمرکز پررنگ تر قدرت، به مراتب بیشتر از عراق دیده می شود.

به عبارت دیگر، در سوریه، سازماندهی عمومی نیروهای سیاسی و دولتی برای مقابله با داعش و سایر جریانات

**بدون شك داعش به عنوان  
بزرگ ترین تهدید امنیتی حال  
حاضر در خاور میانه، جبهه های  
منطقه ای علیه ملت ها تشکیل  
داده است که نمی توان با آن  
در قالب های محدود و تعریف  
شده دولت- ملت روبه رو شده و  
مقابله کرد بلکه این امر نیازمند  
تشکیل جبهه های منطقه ای به  
موازات داعش برای مهار و در  
نهایت غلبه بر آن است و این  
نعمتی است که به برکت وجود  
مقاومت در اختیار مردم منطقه  
قرار دارد**

تروریستی، مانند عراق نیازمند مدیریت مستمر تنش های سیاسی میان گروه ها و احزاب مختلف نیست، بلکه صرفاً پاکسازی صحنه سیاسی این کشور از عناصر نفوذی، به طور طبیعی منجر به وحدت و هماهنگی جریان های فعال در این کشور شده است.

## ۴- مقاومت

با نگاهی واقع گرایانه به آنچه طی دست کم پنج سال اخیر بر این منطقه گذشته است، نمی توان حضور و حرکت محور مقاومت در صحنه مبارزه علیه داعش و تروریسم را به سادگی در ردیف سایر عوامل فوق الذکر برشمرد.

هرچند که هر سه عامل مذکور قطعاً در عقب نشینی ها و شکست های داعش در عراق و سوریه نقش داشته اند، اما با توجه به واقعیت های میدانی، به جرئت می توان گفت در صورت عدم حرکت جدی محور مقاومت، عوامل دیگر به تنهایی توان مقابله با سازمانی همچون داعش را نداشتند.

به بیان دیگر، عواملی همچون کمک های سیاسی نظامی طرف های خارجی یا وحدت ملی و سیاسی، شروط لازم برای مهار داعش به شمار می روند اما شرط کافی برای مقابله و نابودی این گروه تروریستی، قطعاً نقش آفرینی محور مقاومت بوده است.

بدون شک داعش به عنوان بزرگ ترین تهدید امنیتی حال حاضر در خاور میانه، جبهه های منطقه ای علیه ملت ها تشکیل داده است که نمی توان با آن در قالب های محدود و تعریف شده دولت- ملت روبه رو شده و مقابله کرد بلکه این امر نیازمند تشکیل جبهه های منطقه ای به موازات داعش برای مهار و در نهایت غلبه بر آن است و این نعمتی است که به برکت وجود مقاومت در اختیار مردم منطقه قرار دارد.

امروزه داعش نه در برابر دو ارتش سنتی و کلاسیک عربی بلکه علیه جبهه های پویا و مردمی به امتداد منطقه قرار دارد که متشکل از مجاهدان عراقی، ایرانی، سوری، لبنانی و... است و این مسئله ای است که قطعاً از توقعات و پیش بینی های حامیان و طراحان پروژه داعش به دور مانده چرا که برای آن راه حلی در دست ندارند.

محور مقاومت از یک سو با توانایی بسیج بی سابقه و گسترده نیرو (که بارزترین تجلی آن اقبال عمومی مردم عراق به فتوای جهاد آیت الله سیستانی بود) و از سوی دیگر مدیریت فوق العاده سیاسی نظامی این نیروها که عمدتاً توسط قلب محور مقاومت یعنی ایران صورت می گیرد، توانسته همزمان در چندین محور به طور پیوسته علیه داعش و سایر گروه های تروریستی حاضر در عراق و سوریه پیشروی کرده و مناطق عمده ای را بازپس گیرد. ■





# قطار بی توقف انقلاب بحرین

سعودی و رژیم‌های دیگر به درخواست منامه برای تأمین امنیت مراکز و تأسیسات راهبردی وارد شده‌اند به توجیه دخالت نظامی آل سعود پرداخت. از آن زمان تاکنون، نظامیان اشغالگر سعودی و اماراتی به آل خلیفه در سرکوب انقلابیون کمک کرده و مرتکب جنایات مختلف شده و حتی از کمک‌رسانی نیروهای پزشکی و امدادی به مجروحان تظاهرات مردمی جلوگیری کردند. یحیی الحدید از مبارزان بحرینی به گوشه‌هایی از جنایات نظامیان اشغالگر سعودی در بحرین اشاره کرده است، اینکه جنایات آنها همه قشرهای جامعه را در بر گرفته و حتی بیماران را هم مستثنی نکرده، چراکه متجاوزان بارها به بیمارستان‌ها و مراکز بهداشتی بحرین حمله کرده‌اند، حتی مقدسات اسلامی همچون مساجد و حسینیه‌ها هم از آتش کینه آل خلیفه و سعودی‌ها در امان نبوده است و مدعیان خدمت به حرمین شریفین حتی قرآن‌ها را آتش زدند. سعود الفیصل، وزیر خارجه سابق سعودی با درخواست از کشورهای غربی برای لغو منع فروش تسلیحات به آل خلیفه تا لحظه مرگ خود از خدمت به این رژیم و مشارکت در سرکوب مردم بحرین دریغ نکرد. سعود الفیصل با طرح ادعاهایی همچون «روبه‌رو شدن پادشاهی بحرین با چالش‌ها و اقدامات خصمانه متعدد که با تحریک بر خنق قدرت‌های منطقه‌ای صورت گرفته و ضربه زدن به حاکمیت پادشاهی و دخالت در امور داخلی‌اش را در دستور کار قرار داده که بر امنیت ملی و امنیت کشورهای عضو شورای همکاری» بر ضرورت تقویت توانمندی نظامی و امنیتی رژیم آل خلیفه با تکیه بر صادرات تسلیحات غربی‌ها تأکید کرده است.

طرح اتهامات ساختگی همچون ارتباط انقلابیون با ایران و پرونده‌سازی برای آنها با هدف توجیه سرکوب اعتراضات مسالمت‌آمیز مردم به مهم‌ترین شیوه و رویکرد آل خلیفه تبدیل شده است که آخرین مورد آن سلب تابعیت از روحانی مبارز آیت‌الله شیخ عیسی قاسم بود که حمد بن عیسی آل خلیفه دیکتاتور حاکم بر بحرین این حکم ظالمانه و مغایر با تمام قوانین بین‌المللی را امضا کرد تا مقدمات تبعید این عالم برجسته را فراهم کنند، اما حلقه زدن هزاران بحرینی بر گرد منزل آیت‌الله عیسی قاسم و تأکید کفن پوشان بحرینی بر اینکه دژ خیمن آل خلیفه و سعودی برای رسیدن به رهبرشان باید از روی نعش آنها عبور کنند، به چالش بزرگی برای رژیم و حامیانش تبدیل شده است. حلقه زدن مردم بحرین بر دور رهبر برجسته خود شیخ عیسی قاسم این حقیقت را نشان می‌دهد که مردم به خوبی به عمق توطئه آل خلیفه پی برده‌اند و اگر در موضوع ظالمانه سلب تابعیت این روحانی برجسته، سکوت و سهل‌انگاری کنند دود آن قبل از همه به چشم آنها خواهد رفت و رژیم حاکم بر بحرین و حامیانش برای تشدید اقدامات سرکوبگرانه و اخراج ساکنان اصلی و جایگزین کردن مزدوران

اکثریت مردم بحرین بیش از پنج سال است که مبارزات مسالمت‌آمیز خود را برای دستیابی به حقوق مشروع و تضییع شده خود آغاز کرده‌اند و با وجود گسترش موج سرکوبگری و خفقانی که آل خلیفه با پشتیبانی نظامیان اشغالگر سعودی به راه انداخته، همچنان به جنبش فراگیر خود ادامه می‌دهند تا به گفته حسن قمبر، فعال رسانه‌ای بحرینی، جنبش مسالمت‌آمیز مردم بحرین که بیش از پنج سال از آن می‌گذرد به کابوسی برای آل خلیفه و حامیان سعودی و غربی‌اش تبدیل شود. هنوز یک ماه از ۱۴ فوریه ۲۰۱۱ یعنی آغاز اعتراضات گسترده مردم بحرین نگذشته بود که صدای گوشخراش تانک‌ها و نفربرهای اشغالگران سعودی و اماراتی، زنگ خطر را برای مردم منامه و دیگر مناطق جزیره کوچک بحرین به صدا درآورد که باید علاوه بر مقابله با رژیم آل خلیفه، در برابر نظامیان متجاوز سعودی و اماراتی سینه سپر کرده و از آلمان‌های انقلاب خود دفاع کنند.

دخالت نظامی آشکار عربستان و برخی رژیم‌های عربی دیگر در بحرین برای سرکوب جنبش صلح‌آمیز مردم این کشور در حالی با چراغ سبز مدعیان دروغین دفاع از حقوق بشر به ویژه آمریکا صورت گرفت که تنها جرم آنها درخواست برای پایان ظلم و ستمگری آل خلیفه علیه اکثریت مردم بحرین و برقراری عدالت و برابری و انتخاب دولت و پارلمان منتخب و مردمی بود.

به اعتقاد مبارزان بحرینی، اگر دخالت نظامی آل سعود و دیگر رژیم‌های عربی نبود، بی‌شک پایه‌های لرزان رژیم‌های آل خلیفه در همان سال اول جنبش مردمی متلاشی می‌شد و سقوط می‌کرد.

از آن سال، روز ۱۵ مارس لحظه ورود اشغالگران سعودی به عنوان روز سیاهی در تاریخ بحرین ثبت شد و مردم بحرین به شیوه‌های مختلفی خشم و انزجار خود را از سعودی‌ها ابراز می‌کنند که در پنجمین سال اشغالگری، بحرینی‌ها با خاموش کردن چراغ‌های منازل و فروشگاه‌ها در شهرها و روستاهای مختلف، اعتراض خود را به ادامه حضور نظامیان سعودی در کشورشان به جهانیان نشان دادند.

مردم شرق عربستان هم در حمایت از مردم بحرین، دخالت نظامی رژیم آل سعود در این کشور را محکوم کرده و خواستار خروج فوری اشغالگران شدند.

البته حکومت سعودی و برخی رژیم‌های عربی حاشیه خلیج فارس دخالت نظامی خود در بحرین برای سرکوب قیام مردم این کشور را تحت پوشش نیروهای به اصطلاح سپر جزیره توجیه و ادعا کردند نظامیان شان به درخواست حکومت آل خلیفه عازم بحرین شده‌اند، ادعایی که درباره جنگ ویرانگرشان علیه ملت یمن هم تکرار کرده و مدعی شدند هدف از این جنگ بازگرداندن مشروعیت یعنی بازگرداندن مزدورشان، عبدربه منصور هادی به قدرت است. رژیم آل خلیفه هم با ادعای اینکه نظامیان

خارجی گستاخ تر خواهند شد.

مردم بحرین که بیش از پنج سال است با وجود همه فشارها و محدودیت‌ها و سرکوبگری و اشغالگری یک قدم هم عقب‌نشینی نکرده‌اند، به این اطمینان رسیده‌اند که تنها با مقاومت، فداکاری و جانفشانی می‌توانند از این پیچ تاریخی عبور کنند و با سرنگون کردن رژیم ظالم و فاسد، پیروزی نهایی دست یابند. مردم بحرین که تمام محاسبات آل خلیفه و مهم‌ترین حامی‌شان یعنی رژیم آل سعود را با مقاومت و ایستادگی مثال‌زدنی خود برهم زده و این رژیم‌های سرکوبگر را به چالش کشیده‌اند، با پافشاری بر ادامه تحصن و تجمع در اطراف محل اقامت شیخ قاسم نشان داده‌اند که هرگز اجازه عملی کردن توطئه شوم آل خلیفه و سعودی‌های حامی این رژیم را نخواهند داد، حتی دستور اخیر شاه بحرین بر منع سخنرانی‌ها و فعالیت‌های دینی و مذهبی و فعالیت سیاسی تأثیری بر عزم مردم و ادامه مبارزات آنها نگذاشته است. انقلاب ۱۴ فوریه ۲۰۱۱ مردم بحرین که همچنان ادامه دارد، یک تجربه مهم و نقطه عطف در تاریخ این جزیره کوچک به شمار می‌رود و این جنبش مسالمت‌آمیز سه حقیقت اساسی را نمایان کرد. اول اینکه، بقای رژیم آل خلیفه فقط به حمایت خارجی و به ویژه رژیم آل سعود وابسته است و عناصر درونی برای حفظ حیات خود را ندارد. دوم اینکه این انقلاب سبب شد نقاب از چهره واقعی مدعیان دروغین دفاع از حقوق بشر و دموکراسی و در رأس آنها امریکایی‌ها کنار رود و سومین حقیقت و عامل این است که ماهیت منافقانه و نقش حکومت آل سعود و تلاش آن برای مهار و سرکوب هر انقلاب یا ممانعت از شعله‌ور شدن آتش هر گونه جنبش اعتراضی برای ملت‌های منطقه و آزادخواهان جهان آشکار شد. نقاب از چهره واقعی مدعیان دروغین دفاع از حقوق بشر و دموکراسی و به ویژه امریکایی‌ها برداشته شد و سوم اینکه نقش حکومت سعودی و تلاش آن برای سرکوب هر انقلابی یا جلوگیری از بروز هر گونه جنبش اعتراضی در منطقه آشکار شد، این رژیم چنین تحرکاتی را تهدید واقعی برای جایگاه و منافع خود می‌داند. اشغالگری و دخالت نظامی مستقیم آل سعود برای خاموش کردن آتش انقلاب مردم بحرین یکی از مهم‌ترین موانع به ثمر نرسیدن مبارزات مسالمت‌آمیز مردم بوده است علاوه بر آن باید به فتنه‌افکنی سعودی‌ها میان مردم بحرین و تلاش برای رودررو قرار دادن آنها از طریق دامن زدن به مسائل مذهبی و اتهام‌زنی به آنها از جمله اتهام بی‌اساس ارتباط انقلابیون با خارج و ادعای دخالت ایران در مسائل داخلی بحرین اشاره کرد که به گفته حسن مرقوق، دبیر کل تجمع اتحاد دموکراتیک بحرین، این ادعاها و اتهامات بی‌اساس است، چرا که جنبش مردم بحرین کاملاً داخلی است و هیچ ارتباطی با خارج نداشته و گزارش بیسویی (کمیتة تشکیل شده از سوی حکومت) هم این مسئله (عدم دخالت ایران در مسائل داخلی بحرین) را تأکید کرده است.

عصام المنامی از رهبران ائتلاف جوانان انقلاب ۱۴ فوریه بحرین با اشاره به دست داشتن آل سعود در جنایات تروریستی در کشورهای مختلف منطقه از جمله بحرین بر ضرورت تروریستی قلمداد شدن این رژیم و برخورد با مهم‌ترین حامی تروریست‌های تکفیری تأکید کرد.

به اعتقاد انقلابیون بحرینی، رژیم آل سعود تنها طرفی به شمار می‌رود که به امنیت و ثبات بحرین ضربه می‌زند، زیرا نظامیان سعودی به مزدوران آل خلیفه در سرکوب مردم بحرین که تنها جرم‌شان در خواست برای بازپس‌گیری حقوق مشروع یعنی حق تعیین سرنوشت و تعیین نظام سیاسی جدید است، کمک می‌کنند.

از نظر انقلابیون، آل سعود به سبب اشغال بحرین، مسئول ریختن خون مردم و هتک حرمت مقدسات از جمله تخریب مساجد و حسینیه‌هاست.

سیدحسن نصرالله، دبیر کل حزب‌الله لبنان که از مهم‌ترین حامیان مردمی انقلاب مسالمت‌آمیز مردم بحرین به شمار می‌رود بارها در سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های مختلف خود به حمایت از مردم بحرین پرداخته و جنایت آل خلیفه و سرکوبگران سعودی را محکوم کرده است. وی آل سعود را مانع اساسی حل سیاسی بحران‌های منطقه به ویژه در بحرین و هدف این رژیم بر ادامه سیاست‌های ویرانگرش در منطقه را تشدید بحران‌ها اعلام کرده بود. سعید الشهبانی از فعالان بحرینی هم بر ضرورت برخورد قاطعانه جامعه جهانی با رژیم‌های آل خلیفه و آل سعود و کمک به ملت‌های بحرین و عربستان برای تعیین سرنوشت خود و رهایی از این حاکمان ظلم و جور تأکید کرده است.

ایمان شمس‌الدین، تحلیلگر عرب، رفتارها و اقدامات سرکوبگرانه آل خلیفه در برابر مردمی که همچنان به مسالمت‌آمیز بودن تحرکات خود پایبند هستند، را تأکیدی بر این حقیقت می‌داند که آنچه بر بحرین حاکم است، یک قبیله و رژیم قبیله‌ای است. وی به تشدید سرکوب و تنش آل خلیفه و در پیش گرفتن سیاست‌های افراط‌گرایی و انتقام‌جویی قبیله‌ای علیه هر کس که با دستورات شیخ قبیله یعنی دیکتاتور بحرین

مخالفت کند، اشاره کرد و گفت این رژیم ابتدا شیخ علی سلمان (رهبر الوفاق) را به سبب مخالفت با ابتکارات متزلزل و شکننده حکومتی بازداشت کرد در حالی که وی همواره بر مسالمت‌آمیز بودن جنبش مردمی تأکید کرده است، آل خلیفه آنگاه جمعیت الوفاق به عنوان بزرگ‌ترین جمعیت سیاسی اکثریت مخالف خود را منحل کرد.

حاکمان بحرین آنگاه نبیل رجب حقوقدان بزرگ و مخالف این رژیم را بازداشت کردند که این فعال بحرینی به حمایت قاطعانه از انقلاب مردمی پرداخته بود. آل خلیفه همچنین زینب الخواجه دیگر فعال مبارز را از سرزمین مادی‌اش اخراج کرد تا به زعم خود جامعه بحرین را از هر صدای حقوقی مؤثر داخلی خالی کند و هیچ شاهد قدرتمندی بر ادامه نقض حقوق بشر از سوی این رژیم وجود نداشته باشد، رژیمی که به حمایت‌های نامحدود آل سعود و ناوگان‌های نظامی امریکا و انگلیس در بحرین پشتگرمی دارد و این مدعیان دروغ‌گو در ازای حضور نظامی در بحرین چشمان خود را به روی اقدامات سرکوبگرانه و نقض فاحش حقوق بشر بسته‌اند.

رژیم آل خلیفه آنگاه نماز جمعه را از شرط اساسی خود با منع ایراد خطبه‌های سیاسی خالی کرد، یعنی نمازی نباشد که ابعاد آگاهی بخشی و اصولی و پافشاری بر حقوق شهروندی داشته باشد. آل خلیفه حتی به منابع و جوامع شرعی مردم بحرین که اعتبار فقهی در مذهب شیعه دارد دست‌درازی کرد و در آخرین اقدام جنایتکارانه خود تبلیغ شیخ عیسی قاسم، روحانی برجسته بحرینی را با هدف اخراج وی سلب کرد.

در شرایطی که آل خلیفه بر فضای سرکوب و خفقان افزوده است، مردم بحرین روز جهانی قدس را هم با صلابت بیشتری بر گزار و بر همبستگی کامل خود با ملت مظلوم فلسطین تأکید کردند. ادامه اعتصابات و تجمع پرشور مردم بحرین در اطراف محل اقامت شیخ عیسی قاسم، طرح‌ها و نقشه‌های شوم آل خلیفه را به شکست می‌کشاند و یک فرصت تاریخی برای چیدن میوه‌های انقلاب ۱۴ فوریه ۲۰۱۱ به شمار می‌رود که نشانه‌های آن در جمعه اخیر نمایان شد جایی که مردم بحرین با برگزاری تظاهرات موسوم به جمعه فداکاری که طی آن شعار سرنگونی آل خلیفه در جای‌جای این کشور طنین‌انداز شد، بر ادامه جنبش مسالمت‌آمیز خود تأکید کردند، تظاهراتی که با حمله مزدوران

آل خلیفه در برخی مناطق و غرق شدن این مناطق در گازهای سمی همراه شد. هفته‌ها از اعتصاب و تجمع هزاران بحرینی پرشور و کفن پوش در اطراف منزل آیت‌الله عیسی قاسم که این روزها به نماد انقلاب مردم تبدیل شده می‌گذرد، مردمی که علماً آنها را همراهی می‌کنند و تأکید کرده‌اند هرگز از جای خود تکان نخواهند خورد و در برابر تهدیدهای اردوگاه آل خلیفه و آل سعود و همدستان آنها تسلیم نخواهند شد و تا پیروزی جنبش مسالمت‌آمیز خود صحنه مبارزات را ترک نخواهند کرد.

ادامه پافشاری مردم بر انقلاب و ترک نکردن محل اقامت شیخ عیسی قاسم نشان داد که تهدیدهای آل خلیفه و محاصره نظامی این منطقه هیچ سودی برای رژیم نداشته و سبب مرعوب شدن اعتصاب‌کنندگان نشده است. تمام‌امیدی که آل خلیفه به آن تکیه کرده، این است که همپیمانان غربی‌اش به ویژه امریکا و انگلیس همچنان در کنارش بمانند، اما حلقه زدن هزاران بحرینی بر گرد رهبر شجاع خود در الدراز و ادامه مقاومت و ایستادگی آنها سبب آشفته شدن و به هم خوردن محاسبات آل خلیفه شده است و همین مسئله سبب روی آوردن آنها به تشدید محاصره محل اعتصاب و آتش زدن تمام برگ‌های خود برای وادار کردن مردم و علما به ترک میدان شده ولی این اقدامات سرکوبگرانه هیچ سودی برای رژیم نداشته و فراخواندن علما و بازداشت شهروندان از جمله زنان بی‌په‌په بوده که این حوادث کارآمد بودن اعتصاب مردم در منطقه الدراز و مقدمه‌چینی برای مرحله آتی در چیدن محصول انقلاب و نبرد تمام‌عیاری را نشان می‌دهد که به گفته انقلابیون، نبرد وجودی و دفاع از هویت و اصالت در برابر جنگ رژیم وارداتی علیه اکثریت مردم قلمداد می‌شود. ■

## نقاب از چهره واقعی مدعیان دروغین دفاع از حقوق بشر ودموکراسی به ویژه امریکا برداشته شد و نقش حکومت سعودی و تلاش آن برای سرکوب هر انقلابی یا جلوگیری از بروز هرگونه جنبش اعتراضی در منطقه آشکار شد. این رژیم چنین تحرکاتی را تهدید واقعی برای جایگاه و منافع خود می‌داند



# راهکارهای ابتکاری مقاومت مقابل صهیونیست‌ها

مقام معظم رهبری:

«من قلباً متأسفم ما (دنیای اسلام) که باید همه نیروی خودمان را صرف کنیم برای مقابله با توطئه رژیم صهیونیستی و این حرکتی که علیه قدس شریف و مسجد الاقصی انجام دادند که همه دنیای اسلام را با یستی به حرکت در آورد، امروز ناچاریم به گرفتاری‌هایی که استکبار در درون دنیای اسلام به وجود آورده مشغول بشویم... مسئله اصلی، مسئله رژیم صهیونیستی است، مسئله اصلی مسئله قدس است، مسئله اصلی، مسئله قبله اول مسلمین مسجد الاقصی است. اینها مسائل اصلی است.»



## تحولات راهبردی در وضعیت مقاومت و

### رژیم صهیونیستی

رژیم صهیونیستی در سال‌های ۲۰۰۶، ۲۰۰۹، ۲۰۱۲ و ۲۰۱۴ میلادی جنگ‌های همه جانبه‌ای را به برخی ارکان مهم و پیشانی جبهه مقاومت تحمیل کرد که بیانگر افزایش تعداد این حملات است؛ با وجود این، این رژیم مطمئن می‌شود که قادر به تحقق اهداف خود در این زمینه نیست. در عین حال، پیامدهای این جنگ‌ها در سطح بین‌المللی موجب افزایش فشار روانی به این رژیم شده است.

طرح دیدگاه‌های ضد صهیونیستی در جوامع غربی و رشد چشمگیر آن به عنوان یک مطالبه نخبگی و عمومی در جهان غرب بر اساس منطق «چراغی حمایت غرب از رژیم صهیونیستی» یا «افزایش هزینه‌های امنیتی رژیم صهیونیستی برای غرب» موجب شد تا افاق بلندمدت حیات و موجودیت رژیم صهیونیستی با اتهامات بیشتری در جهان غرب مورد توجه قرار گیرد.

وقوع تحولات بیداری اسلامی در برخی کشورهای عربی و اسلامی موجب افزایش نگرانی‌های رژیم صهیونیستی شده است؛ چرا که مسئله فلسطین در حال تبدیل شدن به یک مطالبه جدی در انقلاب‌های حداقلی این کشورهاست. در این راستا، تحولات سوریه و عراق و رشد جریان‌های تکفیری و داعش ضمن آنکه موجب انحراف در اهداف اصلی بیداری اسلامی شد، از سوی دیگر به حاشیه رفتن اولویت فلسطین و مقابله با توسعه طلبی‌های رژیم صهیونیستی نزد ملت‌های مسلمان منطقه شده است.

در آخرین جنگی که رژیم صهیونیستی با فرصت طلبی از تحولات جدید منطقه علیه مقاومت فلسطینی موسوم به جنگ ۵۱ روزه انجام داد، به رغم طولانی شدن جنگ، مقامات و نهادهای مسئول این رژیم اعتراف کردند قادر به پیروزی در این جنگ نیستند. بنابراین ناچار شدند به آن خاتمه دهند و از بروز یک فاجعه سیاسی داخلی جلوگیری کنند.

پیروزی‌های جبهه مقاومت فلسطین در جنگ ۵۱ روزه غزه موجب شد تا مردم فلسطین اراده و انگیزه بیشتری برای مقابله با رژیم صهیونیستی پیدا کنند.

مقاومت به عنوان یک سرمایه استراتژیک است و این امر به عنوان یک پیش‌نیاز جدی برای تحرک در پرونده فلسطین ضرورت دارد.

در این راستا، برخی از فرضیه‌هایی که امروزه معطوف به مسائل فلسطین شکل گرفته عبارتند از:

۱- رفتارهای تحریک‌آمیز جدید رژیم صهیونیستی در سرزمین‌های اشغالی به دلیل مشکلات درونی جهان اسلام بسیار افزایش یافته است.

۲- رژیم صهیونیستی به دنبال تسلط کامل بر قدس در شرایط جدید است.

۳- جبهه مقاومت از ظرفیت‌های قابل توجهی برای به استیصال کشاندن رژیم صهیونیستی برخوردار است.

۴- امکان شکل‌گیری شیوه‌ها و نسل جدید مقاومت در کرانه باختری برای به انفعال کشاندن مواضع رژیم صهیونیستی وجود دارد.

در گزارش حاضر تلاش خواهد شد ضمن واکاوی ابعاد و چگونگی بهره‌برداری‌های رژیم صهیونیستی از شرایط منطقه در سرزمین‌های اشغالی، چالش‌ها و در عین حال برخی ظرفیت‌های جبهه مقاومت برای فرصت‌آفرینی‌های جدید در مقابل این رژیم مورد توجه قرار گیرد.

امروزه تحولات جدید فلسطین و صحنه رویارویی جبهه مقاومت با تجاوزگری‌های رژیم صهیونیستی به شدت تحت تأثیر تحولات منطقه به ویژه رشد و گسترش جریان‌های افراطی و تکفیری و پیامدهای آن قرار گرفته، به طوری که کیفیت و مرزهای جبهه مقاومت در مقابل رژیم صهیونیستی امروزه با تغییرات جدی همراه شده و به نظر می‌رسد رژیم صهیونیستی بیشترین سوءاستفاده را از شرایط کنونی منطقه نموده است. اگر چه جبهه مقاومت نیز که مهم‌ترین حلقه حمایتی از مردم فلسطین محسوب می‌شود، با توسعه و گسترش دادن عرصه‌های حضور و نفوذ خود توانسته است چشم‌اندازهای تیره و تاریکی را برای آینده بلندمدت امنیتی این رژیم ایجاد کند.

با وجود این، نباید از این واقعیت تلخ غفلت کرد که رژیم صهیونیستی با بهره‌برداری از شرایط کنونی در حال اعمال بیشترین تهدیدات و فشارها بر مقاومت فلسطینی است و به همین دلیل جبهه مقاومت و جهان اسلام نیازمند اتخاذ راهکارهای جدید و ابتکاری برای به عقب راندن مواضع رژیم صهیونیستی است.

در خصوص جمهوری اسلامی ایران نیز به نظر می‌رسد نیازمند آسیب‌شناسی جدی در مورد وضعیت جبهه



– مقاومت حزب الله لبنان با ورود به عرصه های جغرافیایی جدید موفق به خلق مؤلفه های قدرت جدید در مقابل رژیم صهیونیستی شده است.

– رژیم صهیونیستی آشوب زدگی اخیر منطقه را که در نتیجه رشد گروه های تروریستی تکفیری به وجود آمده به عنوان فرصت راهبردی برای تحمیل و تحقق «دکترین امر واقع» در سرزمین های اشغالی به خصوص در مورد قدس و مسجدالاقصی مورد توجه قرار داده است.



#### چرایی رفتارهای تحریک آمیز رژیم صهیونیستی

بعد از جنگ ۵۱ روزه غزه، تجاوزات رژیم صهیونیستی به مسجدالاقصی که با حمایت نیروهای نظامی و امنیتی و با شدت زیادی و به بهانه برگزاری مراسم عبادی و بازسازی عبادتگاه ها صورت گرفت موجب شد تا مسجدالاقصی به کانون درگیری های فلسطینی ها با نیروهای امنیتی تبدیل شود. صهیونیست ها در مدت چند هفته اخیر اقدام به تشدید موانع امنیتی در اطراف مسجدالاقصی شده و حکومت خودگردان فلسطینی نیز اعتراضات فلسطینی ها را با واکنش های سرکوبگرانه پاسخ می دهد. از جمله اقدامات رژیم صهیونیستی که بیانگر اراده مقامات این رژیم برای تحریک فلسطینی ها است عبارتست از:

۱- اعمال شرط سنی برای فلسطینی ها جهت ورود به مسجدالاقصی  
۲- بستن ۲۴ ساعته مسجدالاقصی که در تاریخ فلسطین برای اولین بار اتفاق افتاد.

۳- حملات مکرر شهر کنشینان به مسجدالاقصی

۴- موج دستگیری فلسطینی ها توسط دستگاه های امنیتی

۵- دستور حکومت صهیونیستی برای ساخت ۲ هزار شهرک جدید در قدس

۶- تصویب طرح «دولت یهود» توسط کابینه این رژیم

بنابراین رفتارهای تحریک آمیز رژیم صهیونیستی در شرایط کنونی که ممکن است هزینه های امنیتی این رژیم را بالا ببرد، بسیار معنادار است.

به همین دلیل این فرضیه قوت یافته که رژیم صهیونیستی به دنبال تسلط کامل بر مسجدالاقصی بر پایه استفاده از اصل دکترینی «امر واقع» می باشد و برخی کارشناسان معتقدند دلیل اصلی تن دادن رژیم صهیونیستی به انجام این ریسک به خاطر آن است که احساس می کند در حال از دست دادن «زمان» می باشد. به عبارت دیگر، رفتارهای این رژیم به دلیل رشد نیروها و فرایندهای افراطی و به نوعی ناظر بر توسعه نگرانی های امنیتی رژیم صهیونیستی است.



#### وضعیت مردم و جبهه مقاومت فلسطین

در حال حاضر جامعه فلسطینی برای نشان دادن واکنش جدی نسبت به اقدامات تجاوزگرانه رژیم صهیونیستی با چالش های زیر مواجه است:

– فقدان رهبری مناسب

– عدم توجه جهان اسلام

– رفتارهای خیانتکارانه برخی کشورهای عربی

– موفقیت نسبی رژیم صهیونیستی در متفرق کردن مردم سرزمین های اشغالی

– وضعیت معیشتی و اقتصادی نامناسب مردم بیت المقدس شرقی

– شرایط سخت غزه به دلیل بسته بودن گذرگاه رفح

به رغم مشکلات و محدودیت های بسیاری که مردم فلسطین در ابعاد داخلی و خارجی با آن مواجه اند، اما به نظر می رسد واکنش های اخیر آنان حاوی پیام های خاص و جدی باشد از جمله اینکه کیفیت عملیات های استشهادی اخیر فلسطینی ها بیانگر آن است که یک نیروی جدید غیرساختاری و تشکیلاتی در درون سرزمین های فلسطین در حال ظهور است. ■

## چگونه مقاومت دو شهر سرنوشته سوریه را رقم زد

### نگین مقاومت؛ نبل و الزهرا

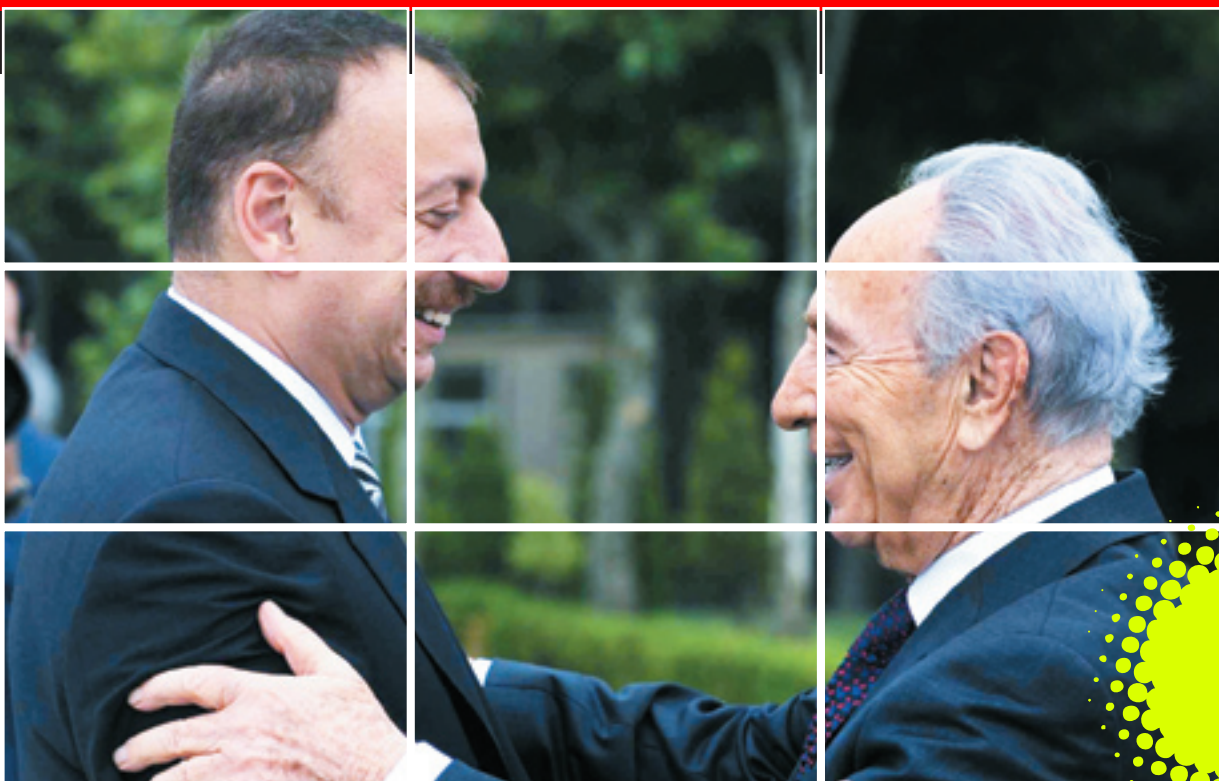
داستان ایستادگی شهرک های نبل و الزهرا در شمال سوریه را باید نگین افتخارات محور مقاومت دانست. این شهرک ها در ۲۰ کیلومتری شمال غرب حلب و ۴۰ کیلومتری مرزهای ترکیه قرار دارند و به دلیل اینکه روی منطقه مرتفع واقع شده اند بر اغلب مناطق غربی حلب به ویژه بر بزرگراهی که این شهر را به مرز ترکیه وصل می کند اشراف دارند. این بزرگراه در واقع مهم ترین مسیر کمک رسانی به مراکز گروه های مسلح از مرز ترکیه به شهر حلب محسوب می شود و درست اهمیت استراتژیکی نبل و الزهرا در اینجا مشخص می شود چراکه شکست حصر این دو شهر همزمان به معنای تسلط نیروهای مقاومت بر گلوگاه گروه های تروریستی خواهد بود و در نتیجه محاصره شهر حلب.

گروه های مسلح در جولای ۲۰۱۲ موفق شدند اکثر مناطق حومه شمالی حلب را به کنترل خود در آورند به جز نبل و الزهرا. بدیهی بود کنترل این مناطق به دست جمعیتی که طرفدار محور مقاومت و دولت سوریه محسوب می شوند، غیر قابل قبول و مانند خاری در گلوئی گروه های مسلح و حامیان خارجی آنها بود. تسلط گروه های مسلح بر این مناطق همچنین به معنای تسلط کامل آنها بر بخش غربی حومه شهر حلب بود که در نتیجه آن، هرگونه برنامه ریزی دولت برای بازپس گیری کامل شهر حلب را در آینده با مشکل جدی مواجه می کرد و از همه مهم تر سقوط این دو شهر که آن هم به دست شبه نظامیان جبهه النصره شاخه سوری القاعده که ماهیت تکفیری دارد، همزمان به معنای قتل عام هزاران نفر بود.

اما پس از شکل گیری اتحاد نظامی بین روسیه و ایران در سوریه نقشه نبرد حلب همانند سایر محورهای دیگر جنگ در این کشور دچار دگرگونی شد. نیروهای دولتی سوریه و متحدانش در آبان ماه سال گذشته دو عملیات تهاجمی را در جنوب حلب شروع کردند. عملیات اول متمرکز به سمت شرق بود که عمدتاً در کنترل داعش قرار دارد و هدف اولیه و مهم آن شکست حصر فرودگاه هوایی کوپریس بود. این عملیات در ۱۰ نوامبر با رسیدن نیروهای مقاومت به این فرودگاه پایان یافت. از آن زمان نیروهای ارتش سوریه از این فرودگاه به عنوان مرکزی برای انجام حملات زمینی علیه داعش در قسمت شرقی حلب مورد استفاده قرار داده اند. عملیات تهاجمی دوم به سمت مناطق تحت کنترل گروه های مسلح در غرب حلب و به سمت ادلب متمرکز بود که هدف اصلی آن شکست حصر نبل و الزهرا عنوان شد. این هدف روز چهارشنبه ۱۴ بهمن ماه ۱۳۹۴ با رسیدن اولین نیروهای محور مقاومت محقق شد.

با قرار گرفتن گلوگاه حلب در چنگ مقاومت، سایت های نزدیک به مخالفان گزارش دادند که در این مسیر هر جنبه های در تیررس نیروهای طرفدار دولت سوریه قرار دارد و علناً ارتباط آنها با مرز ترکیه قطع شده است. این دستاورد نظامی بنابر گفته ناظران مهم ترین پیروزی دولت سوریه در طول پنج سال گذشته است. ارون لوند تحلیلگر مسائل سوریه در مؤسسه بروکینگز که به داشتن روابط نزدیک با گروه های مخالف معروف است، در آستانه شکست حصر نبل و الزهرا در صفحه توئیتر خود نوشت: «بشار اسد هم اکنون تنها چند کیلومتر برای رسیدن به اولین هدف جنگی خود فاصله دارد؛ قطع کردن حلب از ترکیه.» ■





کارشناس آذربایجان از سرطان صهیونیسم در شمال ایران می گوید

# تل آویو آذربایجان را موازنه‌ای در مقابل مقاومت می‌خواهد

آذربایجان و هم خود صهیونیست‌ها شمار یهودیان در آذربایجان را بعضاً بالا اعلام می‌کنند. مقامات اسرائیلی بعضاً رقم ۳۰ هزار نفر و حتی بیشتر را برای یهودیان در جمهوری آذربایجان اعلام می‌کنند. ولی می‌توان براساس قرائن پذیرفت که حدود ۱۵ تا ۱۶ هزار نفر یهودی در جمهوری آذربایجان زندگی می‌کنند. البته شمار زیادی از یهودی‌ها به فلسطین اشغالی مهاجرت کرده‌اند که آنها هنوز هم به جمهوری آذربایجان رفت‌وآمد دارند.

به صورت کلی یهودیان آذربایجان به سه دسته تقسیم می‌شوند؛ اول، یهودی‌های کوهستانی، اینها بخش غالب یهودی‌های آذربایجان هستند. دوم، یهودی‌های اشکنازی که جمعیت کوچک‌تری حدود ۳،۲ هزار نفر هستند و سوم یهودیان گرجی هستند که شمارشان بالا نیست.

این چند گروه یهودی در جمهوری آذربایجان حضور دارند و در واقع به عنوان یک پایگاهی برای پیشبرد سیاست‌های رژیم صهیونیستی در جمهوری آذربایجان عمل می‌کنند. مشخصاً مرکزیتی در شمال جمهوری آذربایجان دارند به نام روستای قرمزی قصبه در شهرستان قبا که خود صهیونیست‌ها می‌گویند ۵

الان در دنیا مهم‌ترین نیروی مقابله‌کننده با رژیم صهیونیستی و اهداف توسعه‌طلبانه‌اش ایران است و سایر گروه‌ها و دولت‌هایی که با ایران مرتبط هستند و در قالب محور مقاومت گرد هم آمده‌اند. اسرائیل در صدد مقابله با این محور مقاومت است و به نحای مختلف می‌خواهد ایران را مهار و محاصره کند. به خاطر همین در زمینه مهار و محاصره ایران، روی جمهوری آذربایجان که تا ۲۰۰ سال پیش جزئی از ایران بوده و الان هم بر اثر این جدایی ۲۰۰ ساله مسائل خاصی با ایران دارد، حساب باز کرده تا بتواند از این طریق در مقابل محور مقاومت اقداماتی انجام دهد. علاوه بر این ما به پیشینه تاریخی می‌توانیم اشاره کنیم؛ از زمانی که جنبش خطرناک صهیونیسم در اواخر قرن نوزدهم شکل گرفته، یکی از مراکز مهمی که مورد توجه صهیونیسم بوده، منطقه قفقاز و به خصوص باکو و جمهوری آذربایجان بوده است که در آن موقع، هنوز نه جمهوری آذربایجانی و نه مسائل فعلی در کار بود.

## چقدر یهودی‌ها در آذربایجان فعال هستند؟

جمعیت یهودیان در جمهوری آذربایجان حدود ۱۵ تا ۱۶ هزار نفر است. هر چند هم دولت جمهوری

نفوذ صهیونیسم در کشورهای اسلامی بیش از هر چیزی در سمت شمال ایران نمود یافته است. برهان حشمتی، کارشناس مسائل آذربایجان در تمامی ساختارهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آذربایجان نسبت به رشد سرطان صهیونیسم در همسایه شمالی هشدار می‌دهد.



## نفوذ اسرائیل در آذربایجان را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

نفوذ اسرائیل در جمهوری آذربایجان به صورت چند لایه است، از نفوذ فکری - فرهنگی و غیرمادی گرفته تا نفوذ سیاسی - نظامی و نفوذ در ساختارهای امنیتی و اقتصادی و بخش‌های زیربنایی اقتصاد از کشاورزی گرفته تا ارتباطات و فناوری اطلاعات همه را شامل می‌شود. اسرائیلی‌ها بعد از اینکه فروپاشی شوروی اتفاق افتاد منطقه قفقاز و آسیای مرکزی را به عنوان هدف ویژه تلقی کردند که در این میان روی آذربایجان حساب جداگانه‌ای باز کردند.

## چرا آذربایجان برای اسرائیلی‌ها هدف ویژه محسوب می‌شود؟





جاه طلبانه دارد.

### به نظر تان این اهداف جاه طلبانه دولت آذربایجان چیست؟

دولت جمهوری آذربایجان ادعای «آذربایجان بزرگ» را دارد. ما تعارفی در این زمینه نداریم یعنی در برنامه‌های تاریخی، فرهنگی، این مسئله را اعلام می‌کنند. دولت جمهوری آذربایجان، تجمعات نمادینی تحت عنوان «گردهمایی سراسری آذربایجانی‌های دنیا» در باکو برگزار می‌کند که هر پنج سال یک بار برگزار می‌شود. همچنین، همه ساله یک روز تحت عنوان «روز همبستگی آذربایجانی‌ها دنیا» در ۳۱ دسامبر برگزار می‌نمایند که در این مناسبت‌ها، اهداف جاه طلبانه‌شان را آشکار می‌کنند. در گردهمایی‌هایی که در این مناسبت‌ها برگزار می‌کنند، از کشورهای مختلف افرادی را تحت عنوان آذری‌های دنیا معرفی می‌کنند و نشان می‌دهند که اینها سعی دارند در کل دنیا رهبری آذری‌های دنیا را به عهده بگیرند. مقامات باکو به صراحت اعلام می‌کنند در شکل دادن به «دیسپورای آذری» در دنیا، از تجربه یهود و سازمان‌های صهیونیستی استفاده می‌کنیم.

### آیا انگیزه‌های آذربایجان از همراهی با اسرائیل به این موارد محدود می‌شود یا موارد دیگری را هم شامل می‌شود؟

بله، درباره بحران قره‌باغ می‌گویند ما می‌خواهیم از کمک‌های اسرائیل برای اینکه اراضی قره‌باغ را از ارمنستان باز پس بگیریم استفاده کنیم و به خصوص امسال بعد از آن درگیری‌ای که در ماه آوریل بین آذربایجان و ارمنستان رخ داد، تبلیغات گسترده‌ای به راه انداختند که ما با سلاح‌هایی که اسرائیل در اختیار ارتش جمهوری آذربایجان قرار داد، توانستیم برتری نسبی در مقابل ارمنستان به دست بیاوریم و چند پارچه کوچک از اراضی اطراف قره‌باغ را از نیروهای ارمنی پس بگیریم. در این زمینه به مردم القا می‌کنند هیچ کشوری به جمهوری آذربایجان کمک نمی‌کند و تنها کمک‌های اسرائیل بود که به ما این برتری را داد که بتوانیم این چند تکه اراضی را از ارمنی‌ها پس بگیریم و با همین هم ارتش بزرگی در قفقاز می‌سازیم که نهایتاً خواهیم توانست قره‌باغ را پس بگیریم.

غیر از این، از نظر اقتصادی تصورشان براین است که ارتباط با اسرائیل چه در بخش فناوری نظامی چه در

نیز به عنوان «سال چندفرهنگ گرای» در جمهوری آذربایجان نامگذاری شده است، سوءاستفاده بسیاری می‌کنند و جمهوری آذربایجان را به عنوان مدلی از تساهل دینی معرفی می‌نمایند که یهودستیزی در آن وجود ندارد و صهیونیست‌ها این کشور را همانند وطن خود احساس می‌کنند و باید به این افتخار کرد مقامات رژیم صهیونیستی در سفرهایشان به باکو تأکید می‌کنند وجود روستایی مثل «قرمزی قیصه» باعث وجاهت برای جمهوری آذربایجان در جهان غرب و خارج است. بنابراین شاهد هستیم که صهیونیست‌ها از این طریق یک نفوذ سرطانی خیلی گسترده‌ای در عرصه فرهنگی جمهوری آذربایجان پیدا کرده‌اند.

### انگیزه‌های دولت آذربایجان در همراهی با اسرائیل چیست و چرا باکو تا این حد زمینه‌های نفوذ صهیونیست‌ها را فراهم می‌آورد؟

تصور دولت جمهوری آذربایجان این است که با ارتباطی که با سازمان‌های یهود و صهیونیستی پیدا می‌کند می‌تواند از لابی این سازمان‌ها در غرب استفاده کند و اهدافش را از آن طریق تأمین کند. یعنی مشخصاً اعلام می‌کنند که ما قصد داریم از طریق نفوذ لابی یهودی، جمهوری آذربایجان را به دنیا بشناسانیم و اعلام کنیم که ما یک ملت و کشوری هستیم که در قفقاز نقش رهبری را به عهده دارد. البته اهداف دولت آذربایجان صرفاً شناساندن جمهوری آذربایجان نیست، بلکه اهداف

**اسرائیل در صدد مقابله با محور مقاومت است به خاطر همین در زمینه مهار و محاصره ایران، روی جمهوری آذربایجان که تا ۲۰۰ سال پیش جزئی از ایران بوده و الان هم بر اثر این جدایی ۲۰۰ ساله مسائل خاصی با ایران دارد، حساب باز کرده**

هزار نفر جمعیت دارد و مدام این را در تبلیغات خود تکرار می‌کنند که بزرگ‌ترین منطقه مسکونی است که خارج از اسرائیل و خارج از فلسطین اشغالی با تمامیت جمعیتی یهود وجود دارد. یعنی غیر از فلسطین اشغالی که شهرها و شهرک‌های یهودی با جمعیت کامل یهودی شکل گرفته در کل دنیا این «قرمزی قیصه» در جمهوری آذربایجان است که یهودیان توانستند بدون اینکه هیچ فرد دیگری از ادیان دیگر در آنجا حضور داشته باشد، برای خود سکونتگاه کاملاً یهودی ایجاد کنند. همچنین بزرگ‌ترین مرکز آموزشی یهودی‌ها در منطقه قفقاز و بلکه در حوزه شوروی سابق، در باکو با کمک مالی دولت جمهوری آذربایجان احداث شده است. تعداد کنیسه‌های یهودیان در جمهوری آذربایجان با کمک‌های مالی دولت جمهوری آذربایجان به بیش از شش کنیسه رسیده است. مشخصاً دو کنیسه در باکو با کمک مالی دولت جمهوری آذربایجان ساخته شده است. با اینکه یهودیان خودشان تمکن مالی بالایی دارند ولی از پول خودشان برای ساخت کنیسه در آذربایجان هم استفاده نمی‌کنند، کنیسه‌ها را با پول دولت جمهوری آذربایجان ساختند.

آنچه مشخص است «نفوذ فکری»، یک بعد حضور اسرائیل در جمهوری آذربایجان است که سال به سال هم گسترده‌تر می‌شود و افکار مقامات و اعضای هیئت حاکمه سیاسی و دست‌اندرکاران رسانه‌ای و اقتصادی و مالی جمهوری آذربایجان را تسخیر می‌کند. علاوه بر خود یهودیانی که از سابق در جمهوری آذربایجان بوده‌اند و الان تقریباً تمامشان تحت تأثیر صهیونیست هستند، سازمان‌هایی مثل سخنتو اسرائیل در جمهوری آذربایجان نمایندگی دارد و فعال است و همچنین طرح ماشاوا اسرائیل در جمهوری آذربایجان فعال است و کادر بومی مورد نیاز اسرائیل را در ساختارهای مختلف اقتصادی، تجاری، تولیدی و فرهنگی جمهوری آذربایجان تربیت و جای گذاری می‌کند. بسیاری از مقاماتی که الان در ادارات جمهوری آذربایجان سرکار هستند در این دوره‌های طرح ماشاوا اسرائیل آموزش داده شده‌اند.

غیر از این از عوامل دیگر، شما می‌دانید هویت جمهوری آذربایجان با موسیقی عجین است و موسیقی یکی از عناصر هویتی تشکیل دهنده این کشور است و از این نظر هم اسرائیل خیلی کار گسترده‌ای در جمهوری آذربایجان انجام داده است و از موسیقی برای تحکیم پایه‌های نفوذ خود در این جامعه بهره می‌گیرد. اگر یادتان باشد سال ۲۰۱۱ میلادی به یکباره اعلام شد «الدار و نگار»، خواننده‌های جمهوری آذربایجان در مسابقه «یوروویژن» که مسابقه ویژه اروپایی‌هاست برنده شدند و طبق قواعدی که این مسابقه یوروویژن دارد کشوری که برنده می‌شود، میزبان سال بعد این مسابقه می‌شود. سال ۲۰۱۲ جمهوری آذربایجان به عنوان میزبان یوروویژن ۲۰۱۲ در نظر گرفته شده بود و بعد از اینکه این اتفاق افتاد، اسرائیلی‌ها خودشان فاش کردند دو خواننده آذربایجانی که برنده یوروویژن ۲۰۱۱ شدند در دوره‌های آموزشی رایزنی فرهنگی سفارت اسرائیل در باکو تربیت شده بودند.

همچنین صهیونیست‌ها از طریق مفاهیمی مثل تساهل دینی و چند فرهنگ گرایی که سال ۲۰۱۶



بخش فناوری ارتباطات و اطلاعات، فناوری پیشرفته وارد آذربایجان می‌کند. در این زمینه البته اسرائیل خیلی کار کرده، در فناوری نظامی الان پهپادهای اسرائیلی در آذربایجان تحت عنوان تولید مشترک، تولید می‌شوند. از جمله، چند سال پیش دیدیم پهپاد اسرائیلی که علیه ایران به کار گرفته شده بود، چند سال پیش از نخجوان پرواز کرده بود که در نطنز و در نزدیکی تأسیسات هسته‌ای ایران، توسط سپاه سرنگون شد و معلوم شد که این پهپاد جاسوسی متعلق به اسرائیل بوده و از نخجوان جمهوری آذربایجان پرواز کرده است. تقریباً می‌توان گفت بخش ارتباطات و فناوری اطلاعاتی جمهوری آذربایجان تماماً در اختیار اسرائیلی‌ها قرار دارد. یعنی «وزارتخانه ارتباطات و فناوری‌های پیشرفته» جمهوری آذربایجان از مراکز نفوذ مستقیم اسرائیل است. شبکه‌های تلفن موبایل جمهوری آذربایجان تحت کنترل افرادی است که با اسرائیل مرادوات خیلی نزدیک دارند. مشخصاً شرکت تلفن همراه «باکسل» متعلق به اسرائیل است. این حیطه‌هایی است که آذری‌ها ادعا می‌کنند از طریق همکاری با اسرائیل می‌خواهند به توسعه اقتصادی و صنعتی برسند. اسرائیل تحت پوشش همکاری در زمینه‌های ارتباطی و تلفن همراه و همکاری در ایجاد مزارع کشاورزی در نزدیکی ایران نیز پایگاه جاسوسی و استراق سمع خود را در جمهوری آذربایجان مستقر کرده است. همچنین کنترل‌های امنیتی در فرودگاه‌ها و مبادی ورود و خروج جمهوری آذربایجان در کنترل سازمان‌های به اصطلاح امنیتی اسرائیل است.

**انگیزه‌های دولت آذربایجان بر اساس آنچه شما گفتید کاملاً مشخص است اما وضعیت جامعه آذربایجان را در این باره چگونه ارزیابی می‌کنید؟**

نظام سیاسی آذربایجان سکولار و وابسته به صهیونیسم است. ولی بحث جامعه فرق می‌کند و به نظر من نباید فریب تبلیغات را خورد که جامعه آذربایجان و مردم را نیز به طور کامل سکولار معرفی می‌کند. درست است در این کشور کمونیسم ۷۰ سال حاکمیت داشته و بی‌خدایی و الحاد توسط کمونیست درس داده می‌شد و از همان ابتدای ورود

به مدرسه و قبل از مدرسه یاد می‌دادند که خدایی وجود ندارد. این تبلیغات جزء اهداف کمونیست بود و اعلام می‌کردند دین افیون توده‌هاست. جمهوری آذربایجان هم جزئی از شوروی بوده و این تبلیغات ایدئولوژیک علیه دین و برای دین‌زدایی انجام شده بود و به هر حال مؤثر هم بوده است. ولی خوشبختانه شاید یکی از بهترین و امیدوارکننده‌ترین مراکز مسلمانان در حوزه شوروی سابق که می‌توانیم بگوییم عقاید و باورهای دینی‌اش تا حد زیادی حفظ شد، همین جمهوری آذربایجان است، چه بسا بقیه جمهوری‌های مسلمان شوروی سابق به این اندازه پایبند و معتقد به مبانی اسلامی و شیعی نیستند. این در حالی است که ۷۰ سال دین منکوب شده، علما سرکوب و شهید شدند یا به سبیری تبعید شدند، کتاب‌های دینی و قرآن سوزانده و مساجد را تعطیل و تخریب کرده بودند هنوز هم مشابه این موارد در جمهوری آذربایجان جریان دارد. شوروی برای اینکه دین و عقیده شیعه را از بین ببرد، همه کار انجام داده بود اما تنها جایی که مانده بود و ماشین سرکوب و ویرانگری الحاد کمونیستی نتوانست آنجا را فتح کند، قلوب مردم جمهوری آذربایجان بود که مردم توانسته بودند در قلب‌های خود ریشه‌های تشیع را حفظ کنند و پس از فروپاشی شوروی، این ریشه‌ها دوباره شروع به جوانه زدن و شکوفا شدن کردند. به همین دلیل، بلافاصله بعد از فروپاشی شوروی می‌بینیم که یک جنبش خیلی قوی اسلام‌خواهی و احیای تشیع در جمهوری آذربایجان شکل گرفت و پیشگام اصلی این جنبش حاج‌علی اکرام

**آنچه مشخص است «نفوذ فکری»، یک بعد حضور اسرائیل در جمهوری آذربایجان است که سال به سال هم گسترده‌تر می‌شود و افکار مقامات و اعضای هیئت حاکمه سیاسی و دست‌اندرکاران رسانه‌ای و اقتصادی و مالی جمهوری آذربایجان را تسخیر می‌کند**

علی‌زاده‌ناردانی بود. این جنبش اواخر عمر شوروی شکل می‌گیرد. حاج علی اکرام در کتاب خاطرات خود می‌نویسد که چگونه با مشاهده بازگشت امام خمینی (ره) به ایران از طریق تلویزیون تصمیم گرفتیم مرجع تقلیدمان را که در آن زمان آیت‌الله خویی بود تغییر بدهیم و امام خمینی را به عنوان مرجع تقلید خودمان انتخاب کنیم

**الان وضعیت این جنبش چگونه است؟ هنوز زنده است یا نه؟**

بله، جنبش اسلام‌خواهی مردم جمهوری آذربایجان هنوز زنده است. به رغم اینکه با افزایش نفوذ اسرائیل در جمهوری آذربایجان و سرکوبگری شدید دولت جمهوری آذربایجان صدمات و لطامات خیلی شدیدی به این جنبش وارد شده و پراکندگی زیادی در این جنبش به وجود آمده و یک رهبری واحد شکل نگرفته است، اما این جنبش همچنان بالنده است. همچنان گروه‌های اسلام‌گرا و هیئت‌های مذهبی به طور پراکنده، متعدد و پرتنوع در جمهوری آذربایجان فعالند و همین پراکندگی هم شاید یکی از آفات این جنبش باشد، ولی به هر حال وجود دارد و همین تنوع و تکثر نیز مانع از آن می‌شود که دولت سرکوبگر وابسته به صهیونیسم بتواند این جنبش را به طور کامل از بین ببرد. همین ایام ماه رمضان را در نظر بگیرید. همه ساله در ماه رمضان، بر اساس سیاست‌های صهیونیستی، دولت جمهوری آذربایجان اقداماتش را علیه فرهنگ اسلامی و سبک زندگی شیعی در این کشور خیلی تشدید می‌کند. ما در همین ایام می‌بینیم همه ساله مسابقات موسیقی آن هم به شکل خیلی ابتدایی در باکو و سایر مناطق جمهوری آذربایجان برگزار می‌شود و شبکه‌های تلویزیونی باکو بسج می‌شوند که اذهان و افکار مردم را از روزه‌داری و حال و هوای ماه رمضان به سمت جشنواره‌های موسیقی و سایر موارد منحرف کنند، اما به رغم این هجمه تبلیغات گسترده که دولت باکو به راه می‌اندازد، باز وقتی به مساجد آذربایجان می‌رویم می‌بینیم که مساجد پر است از مردم مشتاق، آن هم قشر جوان و نوجوان. بنابراین خط سیر فرهنگی - دینی مردم جمهوری آذربایجان در جهتی برخلاف خط مشی فرهنگی دولت این کشور قرار دارد. اینکه این تضاد میان مردم و نظام حاکم به کجا خواهد انجامید و کدام نیرو برنده خواهد شد، سؤالی است که اذهان همه را به خود مشغول کرده است. آیا دولت که همه امکانات حاکمیتی دستش است و از حمایت و هدایت صهیونیسم هم برخوردار است، برنده خواهد شد یا نیروی شیعی جامعه که برخلاف رویه فرهنگی دولت به سمت اسلام و احیای اسلام و تشیع پیش می‌رود، برنده خواهد شد؟ مردم جمهوری آذربایجان در سال‌های آینده جواب این سؤال را مشخص خواهند کرد. بنابراین، به نظر



## به صهیونیسم چالشی جدی برای ایران محسوب می شود؛ ما چگونه می توانیم با این چالش ها مقابله کنیم؟

یک مزیت نسبی که ایران در جمهوری آذربایجان دارد این است که بدنه جامعه شیعه است و این کشور تا ۲۰۰ سال پیش جزو همین مملکت بوده است. از نظر دینی، مذهبی، رفتاری، زبانی، عادات و رسوم، خوراک، طرز فکر و سبک زندگی، جمهوری کنونی آذربایجان در واقع دنباله آذربایجان ایران است. اگر ما در زمان قاجار در مقابل حملات نظامی روسیه تزاری شکست نمی خوردیم و آن عهدنامه های ننگین «گلستان» و «ترکمانچای» بسته نمی شد، الان جایی که امروزه جمهوری آذربایجان نامیده می شود، باید یکی از استان های ایران می بود. این مزیت نسبی ایران است یعنی بدون اینکه تلاش خیلی زیادی صورت بگیرد، مردم جمهوری آذربایجان به ایران پیوند دارند. در اواخر عمر شوروی و در زمان فروپاشی آن، باوجود خطرهایی که از ناحیه ارتش سرخ وجود داشت مردم جمهوری آذربایجان به رود ارس می زدند و به محض اینکه به این طرف ارس به خاک ایران می رسیدند، برای خاک بوسه می زدند؛ یعنی تا این حد عشق و علاقه وجود دارد، یعنی بستر کاملاً برای اینکه ایران آنجا حرفی برای گفتن داشته باشد، مساعد است.

**با وجود این مزیت به نظر می رسد ایران عرصه را در آذربایجان به رقیب های خود واگذار کرده است، شما دلیل این مسئله را چه می دانید؟**

اشتباهاتی در رویکرد خود ایران به جمهوری آذربایجان اتفاق افتاده به خصوص در سه، چهار سال اخیر بروز کرده که این اشتباهات و سهل انگاری و ساده سازی ماهیت پیچیده روابط با باکو، در تضعیف نقش و نفوذ ایران در جمهوری آذربایجان تأثیر گذار بوده است. ما از نظر دیپلماسی دچار یک وادادگی شدید در مقابل جمهوری آذربایجان هستیم. یعنی ایران ظاهراً هیچ هدفی که خودش تعیین کند در این منطقه ندارد و با یک انفعال آشکار، اهدافی را که دیگران و مشخصاً هیئت حاکمه جمهوری آذربایجان برایش در

این منطقه تعریف و تعیین می کنند، دنبال می کند که خیلی تعجب آور است. ما در بحث دیپلماسی و روابط اقتصادی این را شاهد هستیم یعنی ایران نیروی فعال و محرکی در جمهوری آذربایجان نیست. مشخصاً باکو توانسته است به تهران بقبولاند که باید روابط ایران با جمهوری آذربایجان را به حوزه تجاری و اقتصادی محدود کند و سایر بخش ها نیز تابعی از این بخش باشند.

این تحول منفی در رویکرد به جمهوری آذربایجان، تأثیرش را روی بقیه ابعاد فعالیتی ایران در جمهوری آذربایجان از جمله تبلیغات رسانه ای و دینی نیز گذاشته است. باید توجه کرد که در جمهوری آذربایجان، همیشه محدودیت بوده و سال به سال هم تشدید شده است. اما ما وقتی می بینیم که نفوذ صهیونیست ها در این منطقه سال به سال تقویت می شود ما هم نباید جا بزنیم و دچار وادادگی شویم و در یک اشتباه استراتژیک برای مقابله با نفوذ اسرائیل در جمهوری آذربایجان، دست دوستی به عوامل محلی اسرائیل در باکو بدهیم. بله، نفوذ اسرائیل در جمهوری آذربایجان زیاد شده، ولی چرا نفوذش زیاد شده است؟ در لبنان که کنار گوش اسرائیل است، چه طور همان اسرائیل نتوانست غلبه خودش را به ایران تحمیل کند، ولی در جمهوری آذربایجان که کنار گوش ماست نتوانست غلبه خودش را به ما تحمیل کند؟ این سؤال است که مطرح است و کسانی که دست اندر کار هستند باید پاسخ بدهند. ■

من برخلاف تبلیغات صهیونیستی و القائات نظام سیاسی حاکم بر جمهوری آذربایجان، نمی توان گفت که جامعه جمهوری آذربایجان کاملاً سکولار است. نه، اتفاقاً ما در ایام محرم و مناسبت های مذهبی می بینیم که قشر دیندار جامعه روز به روز در حال گسترش و بزرگ شدن است، محجبه ها و تعداد نمازخوان ها در حال بیشتر شدن و گسترش است.

**اجازه بدهید به پدیده وهابیت که به یکی از بحران های اصلی جهان امروز تبدیل شده در جامعه آذربایجان نیز بپردازیم، با توجه به اینکه اکثریت جمعیت آذربایجان شیعه هستند وهابیت به عنوان آلت دست صهیونیسم و سلفی گری چه جایگاهی در این کشور دارد؟**

سلفی گری و وهابیت نیز در جمهوری آذربایجان بسیار فعال است. یعنی هر نیرویی که بتواند با شیعه در جمهوری آذربایجان مقابله کند، فعال شده است. فرقه سلفی در جمهوری آذربایجان هیچ زمینه تاریخی ندارد. بر اساس تحقیقات تاریخی که در جمهوری آذربایجان انجام شده، این سرزمین، ساکنان اهل تسنن داشته است، ولی هیچ گاه فرقه سلفی نداشته است. ولی بعد از فروپاشی شوروی یک فرقه سلفی درست شده که در واقع وهابی است، یعنی با پول عربستان و امارات و کویت در نتیجه فعالیت ها و پول خرج کردن های بنیادهای به اصطلاح خیریه وهابی شکل گرفته است.

دولت جمهوری آذربایجان هم در ابتدای شکل گیری سلفی گری و وهابیت، با این جریان همکاری کرد و الان هم در قالب روابط سیاسی و دیپلماتیک با عربستان سعودی و امارات متحده عربی در این زمینه همکاری می کند. در آن زمان، برای اینکه به اصطلاح نفوذ و قدرت شیعه را در جمهوری آذربایجان بالانس کند، به خصوص در زمان حیدر علی اف، زمینه های مساعد و شرایط فوق العاده ای را برای وهابی ها فراهم کردند و مسجد در اختیار آنها گذاشتند؛ مسجد متعلق به شیعیان در باکو را در اختیار افرادی گذاشتند که در عربستان تحصیلات وهابی دیده بودند. اینها اسم مسجد را عوض کردند و مسجد ابوبکر نام گذاشتند و این مسجد، تبدیل به پایگاه اجتماعی سلفی گری یا وهابیت شد. این افراد شروع کردند به عضو گیری و با استفاده از پول های عربستان سعودی و سایر دولت های حاشیه خلیج فارس توانستند عضو گیری کنند و بالاخره این نیروی مالی و پولی تأثیر خود را روی طبقات فقیر و همچنین بخش هایی از طبقه مرفه در جمهوری آذربایجان گذاشت و حتی موفق شدند از خود هیئت حاکمه افرادی را به وهابیت جذب کنند و بعضاً گفته می شود که حتی بچه های مقامات سرشناس دولتی در باکو، وهابی شده اند.

**به هر حال این سیاست های آذربایجان به ویژه نزدیکی آن**

**بخش ارتباطات و فناوری اطلاعاتی  
جمهوری آذربایجان تماماً در اختیار  
اسرائیلی ها قرار دارد. یعنی  
«وزارتخانه ارتباطات و فناوری های  
پیشرفته» جمهوری آذربایجان  
از مراکز نفوذ مستقیم اسرائیل  
است. شبکه های تلفن موبایل  
هم تحت کنترل افرادی است که با  
اسرائیل مراودات خیلی نزدیک دارند**



# آرایش میدانی نبرد در سوریه

امیر حامد آزاد

پنج سال جنگ در سوریه، مبتنی بر جزئیات، روندها و الگوهایی است که به واسطه

دقت و دسته‌بندی آنان، می‌توان به تحلیل صحیح و تشریح و تبیین استراتژی‌ها پرداخت. متن پیش رو تلاش کرده تا به رغم پیچیدگی‌ها و جزئیات گیج‌کننده در جبهه نبرد سوریه، تاجای ممکن به تلخیص و ساده‌سازی آنها بپردازد و در خلال روندسازی از این جزئیات به تشریح استراتژی‌های قابل فهم از کنش ارتش سوریه و نیروهای مقاومت در میدان نبرد بپردازد. طبیعتاً چنین تبیین و تحلیلی مبتنی بر درک نگارنده از چارچوب‌های مشروح است.

ارزیابی‌های موجود قبل از بحران ۲۰۱۱ نشان می‌داد که ارتش سوریه به دلیل ترکیب مذهبی در صورت آغاز یک جنگ داخلی، تنها قادر به استفاده از ۶۵ الی ۷۵ هزار نفر از استعداد نیروهای خود برای طراحی و اجرای عملیات‌های تهاجمی زمینی است که عمده آنها جمعی نیروهای گارد ریاست جمهوری، نیروهای ویژه و زرهی لشکر چهارم بودند. بر این اساس به طور منظم بخش عمده نیروهای دارای درجه و پرونده خدمت در ارتش از جامعه اهل سنت و رده‌های فرماندهی از افسران علوی تشکیل شده بودند که بی‌اعتمادی بین طرفین باعث شده بود تا از نقل و انتقال آنان بین استان‌های دیگر پرهیز شود و این استعداد تنها در محل‌های نزدیک به خانه خود مشغول به خدمت باشند.

بنابراین استعداد عملیاتی ارتش سوریه حتی قبل از آغاز بحران به طور میانگین معادل یک چهارم تا یک سوم استعداد ۲۲۰ تا ۳۰۰ هزار نفری ارتش سوریه بود که از سال ۱۹۷۶ در قالب ۱۳ لشکر خدمت می‌کردند. این در حالی است که به رغم آنکه ۹ لشکر از این تعداد، ذیل مرکز فرماندهی سه سپاه خدمت می‌کردند، اما در عمل همه فرماندهی لشکرها به شخص رئیس‌جمهور پاسخگو بودند. همچنین هشت لشکر (شامل چهار تیپ در هر لشکر) از این تعداد نیز نیروهای زرهی و مکانیزه بودند که به نسبت سه به یک در هر لشکر ترکیب شده بودند. استعداد تقریبی هر یک از این لشکرها معادل ۱۵ هزار نفر بود و هنگ‌های لشکر توپخانه نیز در برگیرنده ۱۵۰۰ نفر نیرو بود که در گردان‌های ۵۰۰-۳۰۰ نفره تقسیم شده بودند.

سپاه اول

از میان سه سپاه ارتش سوریه، سپاه اول در خط مقدم با اسرائیل خدمت می‌کرد که جغرافیای استقرار آن استان قنيطرة هم‌مرز با تپه‌های جولان تا استان در عادر مرز اردن است. در این میان تیپ‌های پیاده ۶۱ و ۹۰ در منطقه جولان و لشکر پنجم مکانیزه امنیت مرزهای اردن را تأمین می‌کنند. در بخش شرقی دمشق تا جبل‌دروز نیز نیروهای لشکر یازدهم نیروی مخصوص استقرار دارند و لشکر هفتم مکانیزه هم بخش غربی دمشق را از شمال جولان در جبل‌هرمون محافظت می‌کند. لشکر نهم زرهی نیز وظیفه پشتیبانی از لشکرهای مکانیزه در ضد حملات را بر عهده دارد.



سپاه دوم

فلسفه تشکیل سپاه دوم از ابتدا حفاظت از مناطق حضور ارتش سوریه در جنوب لبنان بود. این سپاه که متشکل از لشکر یکم زرهی و دهم مکانیزه بود با خروج از لبنان در سال ۲۰۰۵، وظیفه حفاظت از مرزهای سوریه با این کشور را عهده‌دار شد که خط دوم دفاعی در مقابل هجوم احتمالی اسرائیل نیز بود. تا قبل از شورش ۲۰۱۱، یک هنگ سبک پیاده از لشکر ۱۴ نیروی مخصوص، وظیفه شناسایی در مناطق کوهستانی دمشق را بر عهده داشت و لشکر یکم زرهی نیز وظیفه حفاظت از بخش جنوب پایتخت در ایستگاه الکسوه را بر عهده گرفت.



سپاه سوم

سپاه سوم موظف به دفاع داخلی و تقویت جبهه مقابله با اسرائیل بود. بر این اساس مرکز فرماندهی لشکر ۱۱ زرهی موظف به تأمین امنیت مرکز سوریه بود. همچنین لشکر سوم زرهی وظیفه تأمین امنیت شمال دمشق را بر عهده داشت که مرکز نقل آن پایگاه قطیفه بود. علاوه بر این لشکرهای ۱۷ و ۱۸ سوریه، مستقل از ساختار سپاه‌های سه‌گانه عمل می‌کردند و به ترتیب وظیفه تأمین امنیت شرق و شمال سوریه را عهده‌دار بودند.



لشکر چهارم زرهی و گارد ریاست جمهوری

با توجه به دلایل ذکر شده دولت مرکزی با آغاز بحران در سوریه انکای خود برای دفاع از حکومت را روی نیروهای نخبه‌نظیر گارد ریاست جمهوری و لشکر چهارم زرهی قرار داد که در واقع تنها بخش عملیاتی و قابل اعتماد محسوب می‌شدند. بخش عمده

**در فرایند فرسایش توان ارتش، کار تاجایی پیش‌رفت که تا مارس**

**۲۰۱۴، هر سرباز ارتش سوریه،**

**در مقابل دو تا پنج نیروی معارض**

**می‌جنگید. در حالی استعداد**

**۷ الی ۸ هزار نفری عراقی‌ها،**

**افغانی‌ها و پاکستانی‌ها در کنار**

**۴ تا ۵ هزار نیروی حزب الله تنها**

**تثبیت‌کننده وضع موجود بود که**

**سقوط موصل، بار دیگر موازنه**

**را به ضرر مقاومت و ارتش سوریه**

**تغییر داد**

لشکر چهارم زرهی در واقع نیروهای موسوم به گروهان‌های دفاع بودند که بعد از کودتای نافرجام ۱۹۸۴، ابتدا ذیل پرچم لشکر ۵۶۹ زرهی و یک سال بعد تحت عنوان لشکر چهارم زرهی سازماندهی شده بودند. استعداد آنها معادل یک سوم نیروی زمینی ارتش سوریه و شامل ۱۲ گردان نخبه زرهی، نیروی ویژه و توپخانه بود. همچنین لازم به ذکر است که ۹۰ درصد از این نیروها علوی تبار و از بین قبایل وفادار به حافظ اسد استخدام شده بودند.

در واقع لشکر چهارم زرهی که به تبع تقسیمات رایج در ارتش شامل سه تیپ زرهی و یک تیپ مکانیزه بود در زمان آغاز شورش ۲۰۱۱ در حکم نیروی اضطرابی و نقطه اتکای بشار اسد عمل کرد. لذا رئیس‌جمهور ضمن حفظ ترکیب این لشکر با افزودن نیروهای ویژه به ساختار آن، استعداد لشکر چهارم زرهی را به بیش از حد متعارف گسترش داد که ۸۰ درصد نسبت مذهبی آنها را علوی‌ها شکل می‌دادند. مرکز ثقل لشکر چهارم زرهی پایگاه ترکیبی المژه در جنوب دمشق و نقطه عطف وظایف آن مقابله با تهدیدات داخلی بود و در ابتدای بحران در نقاط حساس اطراف پایتخت با هدف خنثی کردن هرگونه کودتا و هجوم احتمالی اسرائیل مستقر شد.

گارد ریاست جمهوری به عنوان دومین مرکز ثقل دفاعی دمشق در سال ۱۹۷۶ تأسیس شده بود و بعدها ویژگی معادل یک گردان زرهی پیدا کرد. این ساختار بعد از ۱۹۸۴ با افزوده شدن تعدادی از نیروهای گروهان‌های منحل شده دفاعی تقویت شد. گارد ریاست جمهوری با آغاز بحران در سال ۲۰۱۱، با استعدادی معادل سه تیپ مکانیزه و دو تیپ امنیتی خدمت می‌کرد که اتفاقاً فرماندهی آن بر عهده مناف طلاس سنی بود که در جولای ۲۰۱۲ از کشور گریخت. مرکز ثقل گارد ریاست جمهوری در اطراف منطقه ریاست جمهوری در دمشق و پایگاه قاسیون در شمال پایتخت است که همانند لشکر چهارم زرهی، نقاط حساس اطراف کمر بند دمشق را برای جلوگیری از کودتای احتمالی در کنترل خود گرفته است. لذا به طور کلی می‌توان گفت این دو بخش، تنها نیروهای قابل اعتماد بشار اسد بودند که برای حفاظت کمر بند شمالی و جنوبی دمشق تقسیم وظیفه کردند.



واقعیت‌ها و استراتژی‌ها

شواهد عینی نشان می‌دهد که استعداد ارتش سوریه در آغاز بحران و جنگ داخلی، توانمندی مکانیزه و زرهی استوار بوده است، حال آنکه جنگ داخلی در سوریه، نبردی چریکی و شهری بود زیرا برای حفظ زمین در آن، حداقل نیاز به یک تیپ پیاده نظام است. عملکردی که در واقع تیپ‌های زرهی ارتش سوریه را تقریباً فاقد کارایی کرده بود. البته به نظر می‌رسد باید درباره علل ناتوانی ارتش سوریه در حفظ زمین با استراتژی احتمالی ارتش برای عقب‌نشینی، توضیحات مختصری ارائه داد. این وضعیت در حالی است که تا سال ۲۰۱۴، استعدادی معادل ۱۷۵-۱۵۰ هزار نفر از ارتش سوریه نیز به دلایلی نظیر مرگ و میر، پیوستن نیروها به مخالفان و فرار از خدمت، مضمحل شده بود. این واقعیتی بود که «بشار اسد»، رئیس‌جمهور سوریه نیز روز ۲۶ جولای ۲۰۱۵،



از آنان را منتسب به القاعده و داعش کرده بود. این در حالی است که بر اساس تخمین کارشناسان سازمان ملل متحد، استعداد نیروهای شورشی در جبهه جنوب حدود ۲۵ هزار نفر و استعداد نیروهای جبهه النصره در این جبهه حدود ۲ هزار نفر ارزیابی شده بود که حکایت از تمرکز نبردها به سمت دمشق داشت. بنابراین در فرایند فرسایش توان ارتش، کار تا جایی پیش رفت که تا مارس ۲۰۱۴، هر سرباز ارتش سوریه (شامل همه نیروهای فعال)، در مقابل دو تا پنج نیروی معارض می جنگیدند. در حالی استعداد ۷ الی ۸ هزار نفری عراقی ها، افغانی ها و پاکستانی ها در کنار ۴ تا ۵ هزار نیروی حزب الله در جبهه جنوب، دمشق، حلب و لاذقیه، تنها تثبیت کننده وضع موجود بود که سقوط موصل، بخش هایی از استان انبار و دیالی در ژوئن ۲۰۱۴، بار دیگر موازنه را به ضرر مقاومت و ارتش سوریه تغییر داد. با تهدید شدید کمر بند امنیتی بغداد و عتبات عالیات و صدور فتوای جهاد توسط آیت الله سیستانی، حدود ۱۰۰۰ نفر از استعداد ۳ الی ۴ هزار نفری عراقی ها به کشور خود بازگشتند که پیش از آن عمدتاً در جبهه جنوبی دمشق حضور داشتند.

این کمبود چنان محسوس بود که تا روز ۱۲ ژوئن ۲۰۱۴، ۱۰۰۰ نیروی حزب الله لبنان برای پر کردن خلأ حضور نیروهای عراقی به محدوده سیده زینب اعزام شدند. هر چند به سختی می توان درباره تأثیر نیروهای عراقی در جبهه سوریه تا قبل از ژوئن ۲۰۱۴ قضاوت کرد، اما به هر حال جبهه جنوبی از ماه آگوست تا پایان ماه اکتبر ۲۰۱۴ شاهد تحولات گسترده ای بود که با اجرای هشت عملیات مشترک معارضین و جبهه النصره در دو محور «قنطره» و «غوطه شرقی» رخ داد. سقوط «حمیدیه»، «مجدولیه» و «تبع الصخر» در حومه «قنطره»، در روز ۲۷ آگوست و تسخیر «دیرالعدس»، «تل المال»، «کفرنساج» و «تبع الصخر» در روز چهارم سپتامبر در همان استان، روند شکست هایی بود که تا روز ۴ اکتبر با سقوط «تل الحاره» و «الحاره» ادامه یافت. سقوط «زمرین» و ایست و بازرسی های «الرباعی» در روز ششم اکتبر و تسلط معارضین بر نقاط ایست و بازرسی در «ام المیدان»، «معصره»، «کازیات» و نقطه مرزی «نصیب» نیز دنباله ای از همین روند بودند.

البته روند حاکم بر جبهه جنوب از ماه مارس ۲۰۱۵ در جبهه شمال نیز تکرار شد. بر این اساس، طی روزهای ۲۷ مارس و ۲۶ آوریل ۲۰۱۵، ادلب و بخش هایی از جسر الشغور در حومه جنوب این استان به دست نیروهای ارتش آزاد و جبهه النصره (اتاق

هسته هایی از حزب الله لبنان و گروه های شبه نظامی شیعه که از عراق به سوریه عزیمت می کردند رو به تحول و تکامل گذاشت. هر چند جریان ملی گرای عراق، نظیر صدر و بخش هایی از حوزه نجف با حضور عراقی ها در سوریه مخالف بودند، اما آیت الله حائری فتوای جهاد در سوریه را صادر کرد و با فتوای آیت الله شیخ قاسم طایبی گروه مشابه دیگری به نام تیپ ابوالفضل العباس (تشکیل عراق) شکل گرفت که نتیجه آن علاوه بر حضور تیپ های فاطمیون (افغان ها) و زینبیون (پاکستانی ها)، سازماندهی حداقل ۲۷ گروه عراقی تا سال ۲۰۱۶ بود که علاوه بر جبهه عراق در سوریه نیز می جنگیدند.

اما با وجود این، سازماندهی در جبهه مقابل نیز ادامه داشت. در واقع باید گفت از آغاز جنگ داخلی در سوریه، حدود ۶ هزار گروه مسلح فردی و شورای نظامی در سوریه شناسایی شدند که به مرور زمان، شبکه ای در حال تغییر از هزار گروه بندی خاص را تشکیل داده اند. جان کری، وزیر امور خارجه امریکا در گزارش روز ۴ سپتامبر ۲۰۱۳ به کنگره، تعداد مخالفان را بین ۷۰ تا ۱۰۰ هزار نفر ارزیابی کرده و حدود ۲۵-۱۵ درصد

## از اواخر ۲۰۱۲، بقاع اهل بیت علیهما السلام در سوریه و به خصوص مرقد حضرت زینب سلام الله علیها به عنوان یکی از اهداف مورد حمله، در دستور کار گروه های تکفیری قرار گرفت و بدین ترتیب با تسری جنگ به حوزه مذهب، فصل پارادایمی جدیدی در دگرگین دفاعی محور مقاومت ایجاد شد که جنبه فراملی به آن مبحث جدید

در یک سخنرانی زنده تلویزیونی به عنوان علل عدم حضور ارتش سوریه در تمام بخش های کشور بیان کرد. با این وصف ارتش سوریه بر اساس جبر، استراتژی خود را با عقب نشینی از مناطق شمالی (کردی) و شرقی (دیرالزور) به تمرکز بر جبهه شمال غرب (حلب، حما، ادلب و لاذقیه)، مرکز (حمص و دمشق) و جنوب (درعا، سویدا و قنطره) تغییر داد. به خصوص اینکه استراتژی داعش رو به بغداد و در مقابل استراتژی معارضین سوریه و جبهه النصره به سمت دمشق گرایش داشت که خود یک شاخص مهم برای تغییر اولویت های ارتش محسوب می شد.



### آغاز پارادایم دفاعی فراملی در سوریه

فرایند عقب نشینی ارتش سوریه از روز ۲۰ جولای ۲۰۱۲ از مناطق کردی در استان حسکه و حلب آغاز شد و تا ماه سپتامبر به شهرهای مرزی و نفتی بو کمال و میادین در استان دیرالزور تسری پیدا کرد و در نهایت با سقوط رقه در روز چهارم مارس ۲۰۱۳ به نقطه اوج خود رسید. این در حالی است که تا اواخر سال ۲۰۱۲، بقاع اهل بیت علیهما السلام در سوریه و به خصوص مرقد حضرت زینب سلام الله علیها به عنوان یکی از اهداف مورد حمله، در دستور کار گروه های تکفیری قرار گرفت و بدین ترتیب با تسری جنگ به حوزه مذهب، فصل پارادایمی جدیدی در دگرگین دفاعی محور مقاومت ایجاد شد که جنبه فراملی به آن می بخشید.

بر همین اساس کمیته ای به نام سازماندهی ملی برای دفاع از سیده زینب از آگوست ۲۰۱۲ آغاز به کار کرد که مرکز ثقل آن، عراقی های مقیم سوریه (تیپ ابوالفضل العباس) بودند. این ساختار در واقع دنباله ای از کمیته های دفاع ملی بود که توسط نیروهای مردمی در سوریه در شهرهایی مثل دمشق، حلب و حمص تشکیل شده بودند و عمده استعداد این بخش از نیروها که بین ۶۰ تا ۱۰۰ هزار نفر برآورد می شد، در حفظ امنیت محله ها و پست های ایست و بازرسی به کار گرفته می شدند. به کارگیری این نیروها در مناطق مسکونی شان به عنوان یک مشوق خدمتی باعث شده بود که این استعداد، قابلیت نقل و انتقال به نقاط بحرانی را نداشته باشد، چنانکه به غیر از موارد استثنایی، حداکثر کاربرد این نیروها، استقرار در نقاط ایست و بازرسی در فاصله ۱۲۰۰ کیلومتری حلب تا دمشق بود.

بنابراین از ژانویه ۲۰۱۳، استراتژی مقاومت با آغاز حضور





عملیات جیش الفتح سقوط کرد.



#### نیروی هوایی و چالش منطقه امن

علاوه بر این، روز ۲۹ جولای ۲۰۱۵، اتفاقی در جبهه شمال غرب رخ داد که حکایت از آغاز یک روند خطرناک دیگر داشت. در این روز نیروهای ائتلاف، مواضع جبهه النصره در حومه ادلب را هدف قرار دادند که به معنی عبور از خطالرأس حلب و ورود به منطقه عملیاتی ادلب بود. تسری حملات نیروهای ائتلاف به جبهه شمال غرب پیام مهمی برای ارتش و نیروی هوایی سوریه داشت که با اظهارات «الیستر بسکی» سخنگوی شورای امنیت ملی دولت امریکا در روز دوم آگوست ۲۰۱۵ کامل شد. بر این اساس وی اعلام کرد که برای اطمینان از موفقیت نیروهای معتدل سوری آموزش دیده توسط پنتاگون در انجام مأموریت، گام‌های لازم را انجام خواهد داد که شامل آتش دفاعی برای دفاع از آنها در انجام مأموریتشان خواهد بود. البته منظور بسکی دفاع از نیروهای معتدل در مبارزه با داعش بود که به تازگی از سوی جبهه النصره مورد حمله قرار گرفته بودند، اما این سخنان با برداشت «موس» رسانه‌ای، بدین مفهوم تعبیر شد که امریکا به هر مانعی در مقابل نیروهای معتدل سوری حمله خواهد کرد که البته شامل حال نیروی هوایی سوریه نیز خواهد شد. علاوه بر این از روز ۲۲ جولای ۲۰۱۵، «داوود اغلو» نخست‌وزیر وقت ترکیه نیز اعلام کرده بود عملیات نظامی بر ضد داعش در شمال سوریه یک منطقه حائل طبیعی برای آوارگان سوری ایجاد خواهد کرد. رجب طیب اردوغان رئیس‌جمهور ترکیه، روز اول آگوست ۲۰۱۵ در خلال سفر خود به چین صریحاً به انگیزه ترکیه از ایجاد منطقه امن در شمال سوریه اشاره کرد. بنابر این ارتش سوریه، علاوه بر مشکلات موجود با یک دردرسر جدید روبه‌رو شده بود. در واقع باید گفت تنها بخشی از ارتش سوریه که تا آن مقطع، با تمام توان به خدمت ادامه می‌داد نیروی هوایی بود.

بر اساس آمار ثبت شده از ۱۲۰ اکتبر ۲۰۱۴ تا ۲۰ نوامبر ۲۰۱۵، نیروی هوایی سوریه طی ۱۳ ماه عملیات هوایی، ۴۲۲۳۴ سورتی پرواز رزمی منجر به حمله بر فراز مناطق جنگی در این کشور انجام داده بود. پیش از این آمار منتشر شده از سپیده دم ۱۲۰ اکتبر ۲۰۱۴ تا پایان روز ۲۰ مارس ۲۰۱۵، نشان می‌داد که نیروی هوایی سوریه ۱۰۲۶۳ عملیات هوایی در خاک این کشور انجام داده است. بنابر این نیروی هوایی سوریه، ۳۱۹۷۱ عملیات هوایی خود طی این بازه زمانی ۱۳ ماهه را در ۹ ماه بعد از ماه

مارس انجام داده بود که نشان دهنده انجام ۳۵۵۳ عملیات در هر ماه (معادل ۱۱۹ عملیات در هر روز) بوده است. این در حالی است که نیروی هوایی سوریه طی شش ماه از ۱۲۰ اکتبر ۲۰۱۴ تا ۲۰ مارس ۲۰۱۵، به طور متوسط ۱۷۱۰ عملیات در هر ماه انجام داده بود که متوسط روزانه آن معادل ۵۷ عملیات در هر روز بوده است. بر این اساس باید گفت آمار حملات هوایی سوریه از ماه مارس تا نوامبر ۲۰۱۵، به دو برابر افزایش یافته بود. همچنین نیروی هوایی سوریه بعد از سقوط‌های پیاپی در ادلب، طی ۳۰ روز ماه جولای ۲۰۱۵، ۶۶۷۳ سورتی پرواز رزمی، منجر به حمله انجام داده بود که حکایت از افزایش نرخ چهار برابری (۳-۹۰) حملات هوایی داشت. بنابر این تنها نیروهای سر حال ملی در سوریه، اسکادران‌های هوایی بودند.



#### ورود روس‌ها

در حالی خطر ایجاد یک منطقه حائل یا پرواز ممنوع می‌توانست موازنه میدانی را به طور جدی علیه مقاومت تغییر دهد که در روز ششم آگوست ۲۰۱۵ فاکس نیوز به نقل از دو منبع اطلاعاتی غرب از سفر روز ۲۴ جولای سرلشکر قاسم سلیمانی فرماندهی نیروی قدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به مسکو با هدف دیدار با سرگی لاوروف و ولادیمیر پوتین خبر داد که نتایج آن از

**در حالی خطر ایجاد یک منطقه حائل یا پرواز ممنوع می‌توانست موازنه میدانی را به طور جدی علیه مقاومت تغییر دهد که فاکس نیوز از سفر روز ۲۴ جولای سرلشکر قاسم سلیمانی به مسکو با هدف دیدار با سرگی لاوروف و ولادیمیر پوتین خبر داد که نتایج آن از ماه سپتامبر ۲۰۱۵ نمایان شد**

ماه سپتامبر ۲۰۱۵ نمایان شد. هر چند روس‌ها تحویل تسلیحات سنگین به ارتش سوریه را از روز ۱۵ ژوئن ۲۰۱۵، آغاز کرده بودند اما این نقل و انتقال از روز ۴ سپتامبر ۲۰۱۵ با تریبیری نظامی در فرودگاه «بازل اسد» در بندر لاذقیه، به طور فزاینده‌ای افزایش یافت. روز ۱۵ سپتامبر، ولادیمیر پوتین، تلویحاً از آغاز فعالیت‌های جدید روسیه در سوریه خبر داد و این فعالیت‌ها از روز ۳۰ سپتامبر ۲۰۱۵، با انجام عملیات‌های هوایی روزانه رسماً آغاز شد. با این وصف ورود روس‌ها مجدداً موازنه را در جبهه برقرار کرد و جوزف دانفورد رئیس ستاد مشترک ارتش امریکا در جلسه روز ۲۷ اکتبر ۲۰۱۵ با کمیته خدمات نظامی کنگره امریکا، تصمیم به ایجاد منطقه پرواز ممنوع را به دلیل ایجاد چالش بزرگ امنیتی و حقوقی و ایجاد انحراف مبارزه با داعش از مسیر اصلی از سوی دولت مردود اعلام نمود.

با ورود روس‌ها و بعد از تثبیت وضعیت امنیتی عراق، نیروهای عراقی بار دیگر، مجدداً به طور سازمان یافته به جبهه سوریه بازگشتند که هدف از آن آزاد کردن اراضی باقیمانده در استان ادلب و حلب بود و با پشتیبانی هوایی مضاعف روس‌ها انجام می‌شد. نیروی هوایی روسیه به طور متوسط با ۵۰ عملیات رزمی و حمله به ۷۷ هدف تاکتیکی در روز، از منظر آمار، حجم اهداف مورد اصابت را ۶۵-۶۰ درصد افزایش داده بود، اما به هر حال به دلایل متعدد نظیر افزایش کمک‌های لجستیک به معارضین از مرکز ترکیه، پیشرفت با کندی صورت می‌گرفت. عبور حدود ۲ هزار نیرو، ۱۲۰ تن تجهیزات و ۱۲۰ خودروی نظامی در هفته، تنها بخش‌های قابل احصایی بود که روس‌ها اطلاعات آن را بر اساس تصاویر هوایی و اطلاع خبرچین‌ها منتشر کردند.



#### روس‌ها و هنجارها

علاوه بر این کنش روس‌ها نیز نشان می‌داد که به سرعت در حال هماهنگ کردن خود با هنجارهای بین‌المللی در حملات هوایی هستند. بر این اساس روسیه و ایالات متحده امریکا در روز ۲۲ فوریه ۲۰۱۶، به صورت یک بیانیه مشترک به صورت یک جانبه، ترتیبات فرایند ترک مخاصه با معارضین سوری را اعلام کردند. در حالی که ایالات متحده امریکا هیچ فعالیت محسوسی در این رابطه نشان نداد یا حداقل آن را اعلام نکرد، روسیه این روند را با انتقال یک گروه ۵۰ نفره به پایگاه حمیم لاذقیه از روز ۲۴ فوریه آغاز کرد. بدین ترتیب اجرای ترک مخاصه بر اساس اعلام قبلی از ساعت صفر روز ۲۷ فوریه با هماهنگی مستقیم و روزانه روس‌ها



با اتاق عملیات واشنگتن در امریکا و امان در اردن، کلید خورد. با این وصف روسیه با تغییر استراتژی عملیاتی خود در سوریه، از روز ۱۵ مارس، خروج عمده گروه هوایی خود از سوریه را آغاز کرد و این روند تا روز ۱۷ مارس، کامل شد. در نهایت وزارت دفاع روسیه تا روز اول آوریل ۲۰۱۶، به غیر از پشتیبانی محدود هوایی، عمده فعالیت‌های خود را بر امور مهندسی و پاکسازی اراضی آلوده در تدمر متمرکز نمود اما نتیجه اقدام دوجانبه روسیه و امریکا چیزی جز تغییر دوباره موازنه به نفع معارضین نبود.

ژنرال سرگی رودسکوی، فرمانده ستاد کل نیروهای مسلح روسیه روز ۲۷ می ۲۰۱۶، با ارائه گزارش عملکرد گروه روسی مستقر در پایگاه حیمیم روسیه به این نکته اشاره داشت که به رغم درخواست روسیه از ایالات متحده امریکا برای کار با گروه‌های میانه رو به منظور جداسازی قلمرو خود از جبهه النصره، اما عملاً چنین اتفاقی رخ نداده و این در حالی است که امریکا از روسیه می‌خواهد تا مناطق حضور مختلط این گروه‌ها را هدف قرار ندهند. فرمانده ستاد کل نیروهای مسلح روسیه بر این نکته تأکید کرد که چنین مسامحه‌ای باعث شده تا فرایند مبارزه با جبهه النصره عملاً ناکارآمد بماند و این در حالی است که این گروه با معارضین معتدل در حلب و ادلب همکاری دارد و از سوی آنان سلاح و تجهیزات دریافت می‌کند که در نتیجه این روند، موفق شدند مجدداً بر مناطق العیس، خان طومان و الزباد در جنوب حلب مسلط شوند و حمله به شیخ مقصود در شمال این شهر را ادامه دهند.



#### روندهای جاری

بررسی شواهد عینی نشان می‌دهد استراتژی نظامی ارتش سوریه مبتنی بر روندی از واکنش‌ها به ترکیبی از اجبارهای گریز ناپذیر در میدان نبرد به شرح زیر بوده است:

۱- انطباق جغرافیای جنگ با مناطق تمرکز جمعیتی که پایگاه اجتماعی شورش را شکل می‌دادند. ۲- ناتوانی رزمی ارتش سوریه به دلیل بی‌اعتمادی به ترکیب مذهبی حاکم بر بخش عمده آن. ۳- کاهش توان رزمی اسمی به دلیل پیوستن بخشی از بدنه ارتش به شورش و تلفات جنگ. ۴- ناتوانی از تسلط بر جبهه نبرد چریکی و شبه‌ری به دلیل ویژگی‌های رزمی ارتش سوریه. ۵- ورود عوامل مداخله‌گر نظیر آغاز جنگ در عراق، کنش دولت‌های خارجی. ۶- احتمال تشکیل منطقه پرواز ممنوع و فشل سازی توان نیروی هوایی. در واقع به نظر می‌رسد ویژگی‌های فوق ترسیم‌کننده استراتژی نظامی ارتش سوریه و

مقاومت از ابتدای بحران و ورود آن به مرحله جنگ داخلی تاکنون بوده که نتایج زیر را دربر داشته است:

۱- ورود نبرد از فاز ملّی به فراملّی ۲- تثبیت نسبی شرایط به واسطه وارد کردن روس‌ها به معادلات نبرد ۳- ایجاد شکست پیاپی موازنه‌ها بر اساس این خطّ تحلیلی به نظر می‌رسد آنچه در آینده جبهه نبرد قابل پیش‌بینی است، حرکت حکومت مرکزی سوریه و مقاومت به تثبیت موقعیت اراضی تحت کنترل برای ترسیم آینده سیاسی سوریه به شرح زیر خواهد بود:

#### مناطق تحت کنترل ارتش سوریه

۱- نیل و الزهراء (حلب) ۲- بشکوی و حندرات (حلب) ۳- فرودگاه کویرس (حلب) ۴- فرودگاه‌های نیرب و حلب (حلب) ۵- کارخانجات نظامی سفیره (حلب) ۶- فوعه و کفریا (ادلب) در محاصره ۷- لاذقیه ۸- جورین (سهل الغاب) ۹- تل نصریه (حومه شمال غرب حما) ۱۰- قمحنا (حومه شمال غرب حما) ۱۱- فرودگاه نظامی حما ۱۲- پایگاه تیپ ۴۷ و تل قر تل (جنوب حما) ۱۳- طرطوس ۱۴- شهر حمص تا فرودگاه طلیس (تی-۴) (حفاظت شده) ۱۵- شمال غرب دمشق تا فرودگاه صیقل (حفاظت شده) ۱۶- فرودگاه بین‌المللی دمشق ۱۷- صمنین (حومه دمشق) ۱۸- اززع (حومه دمشق) ۱۹- استادیوم درعا ۲۰- فرودگاه دیر الزور و پایگاه تیپ ۱۳۷ (در محاصره) ۲۱- حسکه (حفاظت شده) ۲۲- فرودگاه قامشلی (حفاظت شده)

#### مناطق تحت کنترل مشترک ارتش سوریه و حزب الله

۱- قصیر ۲- بیروود ۳- زبدانی ۴- جماریا ۵- منطقه و فرودگاه مزه ۶- سیده زنب

#### مناطق که افزایش فعالیت نیروهای روس در آن مشاهده شده است

۱- بندر لاذقیه ۲- فرودگاه باسل اسد ۳- پایگاه نیروی دریایی طرطوس ۴- صلفه (سهل الغاب) ۵- شهر حمص ۶- فرودگاه بین‌المللی دمشق

بنابر این باید گفت تمامی استان‌های لاذقیه و طرطوس، بخش عمده استان‌های حما، حمص و دمشق و بخش‌های محدودی از استان‌های قنيطرة، درعا و سویدا، مناطقی است که نیروهای زمینی ارتش سوریه و حزب الله لبنان، به شکل متمرکز کنترل آنها را در دست خود دارند. مناطق تحت کنترل حکومت سوریه، شامل بخش غربی کشور می‌شود که به دریای آزاد و خاک لبنان و مرزهای سرزمین‌های اشغالی راه دارد و از طریق بزرگراه اصلی ام-۵ و راه‌های متصل به آن به هم وصل می‌شوند. بنابر این محدوددهای حیاتی است که به نظر می‌رسد استراتژی نظامی

حکومت سوریه بر مبنای حفظ آن به هر قیمت ممکن، استوار شده است.



#### زیر پوست نبرد

در واقع باید گفت به رغم جریان نبرد در تمام جبهه‌ها، اما جبهه جنوبی، وضعیت باثبات‌تری را تجربه می‌کند. این روندی است که از ژانویه ۲۰۱۶، به واسطه برقراری آتش‌بس موقت (هذنه) بین حکومت مرکزی و گروه‌های معتدل کوچک در کمربند اطراف دمشق آغاز شده است. این روندی است که دکتر علی حیدر وزیر مصالحه ملی روز ۱۶ ژانویه ۲۰۱۶، آن را ناظر به تخلیه مناطق از گروه‌های تروریستی به عنوان بنیان آغاز روند مصالحه ملی قلمداد کرده بود که به کل سوریه تسری خواهد یافت. او در مورد آتش‌بس در حجارا الاسود (طرح خروج داعش) اذعان کرده بود که این طرح در بیلا، یلدا، بیت‌سحم تا دیابیه و از یک سو تا حسینییه و از سوی دیگر تا تضامن و اردوگاه یرموک گسترش خواهد یافت. البته حفاظت از این مناطق به نیروهای شورشی مسلح سپرده می‌شود که در این طرح شرکت می‌کنند. این در حالی است که در جبهه شمال غرب و غرب، روند ضعفی روبه تکامل است که قابل تأمل می‌نماید. این روند در روز ۱۷ می ۲۰۱۶ در حالی آغاز شد که مجمع عمومی شورای ائتلاف معارضین سوریه، دکتر جواد ابوحطیب را به عنوان، سومین رئیس دولت موقت سوریه برگزید. اما نکته حائز اهمیت در این میان این بود که ابوحطیب روز ۲۰ می، برای اولین بار بعد از آغاز بحران، به ادلب سفر کرد و با نمایندگان شوراهای محلی ادلب، حما و حلب برای انتخاب وزرای کابینه یک دولت تکنوکرات و غیرحزبی به منظور خدمت‌رسانی به مردم مناطق آزاد شده از کنترل حکومت تشکیل جلسه داد. طی اتفاقی قابل تأمل دیگری، عبدالرحمن الحاج وزیر آموزش دولت موقت با حضور در دانشگاه حلب، آن را راه‌اندازی نمود. حاج در یک سخنرانی که به طور زنده از رسانه‌های تصویری ویدیویی در شبکه‌های اجتماعی پخش می‌شد: تقسیم اداره دانشگاه حلب به دو گروه تحت کنترل رژیم اسد و دولت موقت خبر داد. لذا تأملی بر روندهای جاری بر دو جبهه شمال و جنوب، حکایت از این واقعیت دارد که زیر پوست نبرد، جریانی در حال شکل‌گیری است که با تسلط بر زمین، ممکن است در آینده احتمالی مذاکرات سیاسی نقش مهمی در تغییر موازنه به واسطه مشروعیت‌زدایی از حکومت مرکزی سوریه بازی کند. ■



ژنرال امین حطیط، تحلیلگر مسائل راهبردی از آینده سوریه سخن می گوید

# تجزیه سوریه راهبرد اصلی غرب در حمایت از تروریسم بود

اساس این الگو، امریکا با همکاری و مشورت روسیه به سمت تشکیل کانتون‌ها یا ایالت‌هایی پنج‌گانه پیش می‌رود که به ترتیب عبارتند از: ایالت کردی، ایالت علوی، ایالت دروزی و دو ایالت سنی که جمعاً پنج ایالت را بر اساس سیستم فدرالیسم تشکیل می‌دهند.

این الگوها همگی از اهداف و برنامه‌های امریکا در سوریه هستند که در مسیر اجرایی شدن آنها گام برمی‌دارد. اما در خصوص طرح‌ها و برنامه‌های دولت سوریه باید گفت که دولت سوریه تمامی طرح‌ها و الگوهای ذکر شده در ذیل طرح امریکا در آینده سوریه را رد می‌کند. در واقع دولت سوریه با تکیه بر قدرت ارتش خود و همچنین همپیمانان نظامی‌اش در مسیر مقابله با طرح‌های امریکا از جمله تجزیه سوریه و برقراری فدرالیسم گام برمی‌دارد.

لذا به طور کلی می‌توان گفت که از یک سو طرح امریکا مبنی بر تجزیه سوریه یا سیطره کامل بر خاک این کشور وجود دارد و از طرف دیگر طرح دولت یکپارچه که از سوی دولت سوریه مطرح می‌شود.

بنده معتقدم بازگشت دولت سوریه به جایگاه قبل از شروع بحران یا جنگ در این کشور امری بسیار دشوار است اما اینکه کدامیک از طرح‌های فوق (طرح امریکا یا طرح دولت سوریه) در آینده این کشور عملی خواهد شد، باید گفت اجرایی شدن هر یک از این طرح‌ها به شرایط میدان بازی می‌گردد و هر یک از این دو بازیگر بتواند منطق خود را در میدان بر دیگری غالب سازد، آن بازیگر می‌تواند طرح خود (دولت یکپارچه یا دولت تجزیه شده) را بر آن تحمیل کند.

بالتبع اگر دولت سوریه شکست بخورد، امریکا یکی از طرح‌های خود شامل دولت فدرالیسم، یا کنفدرالیسم یا تجزیه پنج‌گانه را در سوریه عملی خواهد ساخت و اگر هم دولت سوریه پیروز شود، به طور حتم دولت این کشور یکپارچه خواهد ماند.

این نکته را باید مدنظر داشت که در حال حاضر ناتو به دنبال تجزیه کشور سوریه و ایجاد پایگاه در آن است؛ این روزها این گفته نیز رد و بدل می‌شود که فرانسه به دنبال ایجاد یک پایگاه نظامی در منطقه عین العرب هم‌مرز با ترکیه است.

**ژنرال حطیط! کشور ترکیه در کجای این معادله قرار دارد؟**

در مورد کشور ترکیه و رویکرد آن در قبال طرح‌های امریکا باید گفت که این کشور مخالف تجزیه سوریه و ایجاد کانتون‌های کردی در شمال سوریه است چرا که به محض تشکیل یک کانتون یا ایالت کردی در شمال سوریه در مناطق هم‌مرز با ترکیه، این مسئله بر وحدت داخلی ترکیه تأثیر خواهد گذاشت، به همین خاطر در حال حاضر شاهد یک درگیری پنهان بین ترکیه و امریکا هستیم و محور اصلی این نزاع با درگیری همان محور کردی و آینده کردها در آینده سوریه است. ترکیه با هر گونه استقلال کردهای سوریه در قالب تجزیه،



موفق می‌شود با سیطره بر اوضاع سوریه، این کشور را به طور کامل از خط محور مقاومت دور سازد یا اینکه به سمت تقسیم یا تجزیه سوریه پیش خواهد رفت.

امریکا در طرح تجزیه کشور سوریه سه فرمول یا الگو را مدنظر دارد: الگوی نخست امریکا همان الگوی سودان است که بر این اساس سوریه به دو بخش شمالی و جنوبی تقسیم می‌شود. الگوی دوم فدرالیسم اداری است، در واقع امریکا با هدف تجزیه سوریه به سمت الگوی فدرالیسم صوری پیش خواهد رفت که ظاهر امر فدرالیسم است اما در واقع امر، اوضاع به سمت کنفدرالیسم پیش می‌رود، درست همانند آنچه امروز در کردستان عراق شاهد آن هستیم که در آن اقلیم کردستان از مؤلفه‌ها و فاکتورهای اساسی قدرت برخوردار است و مستقل از دولت مرکزی عمل می‌کند.

اما فرمول سوم اجرای فدرالیسم به معنای واقعی آن است. بر

ورود نیروهای کشورهای عضو ناتو همچون امریکا، فرانسه و انگلیس به خاک سوریه و رفتن امریکا به سمت کردها با اعلام حمایت نظامی و امنیتی از آنها که منجر به ایجاد یک تنش پنهان بین ترکیه و امریکا شد، بر پیچیدگی تحولات سوریه و چشم‌انداز آن افزوده است، بر همین اساس به منظور درک درست آینده این کشور و سناریوهای پیش رو، مصاحبه‌ای با ژنرال بازنشسته لبنانی و تحلیلگر مسائل راهبردی امین حطیط به زبان عربی صورت گرفته که متن برگردان فارسی آن در اختیار خوانندگان است.



**با توجه به اشراف جناب‌عالی به تحولات نظامی و سیاسی سوریه، شما آینده این کشور را در سایه تشدید درگیری‌های نظامی بین گروه‌های تروریستی و دولت مرکزی از یک طرف و ورود بازیگران غربی به سوریه از طرف دیگر چگونه پیش‌بینی می‌کنید و چه سناریوهای را برای آینده این کشور متصور می‌شوید؟**

در حال حاضر اوضاع کشور سوریه در یک شرایط خطرناکی واقع شده است چرا که شرایط کنونی به عنوان شرایط ماقبل مرحله پایانی قلمداد می‌شود، به خصوص بعد از آنکه نیروهای امریکایی، انگلیسی و فرانسوی (با به عبارت دیگر نیروهای ناتو) وارد خاک سوریه شدند و علاوه بر این نیروهای ترکیه نیز در کنار این سه کشور حضور پیدا کردند.

نکته دوم اینکه امریکا در شرایط فعلی حاضر به بازگشت نظام سوریه به دوران ماقبل از بحران و تحقق دوباره ثبات در آن نیست و بر همین اساس می‌توان گفت طرح امریکا برای آینده کشور سوریه در یکی از این دو طرح خلاصه می‌شود: یا امریکا

**هر گونه نظام حاکمیتی در چارچوب تجزیه، فدرالیسم یا کنفدرالیسم به طور حتم بر آینده سوریه و نوع رویکرد آن نسبت به محور مقاومت تأثیر خواهد گذاشت که در بهترین حالات نقش دولتی بی‌طرف و در بدترین وضعیت به دشمن محور مقاومت تبدیل بشود**





فدرالیسم، کنفدرالیسم و حتی ایجاد منطقه خودگردان در شمال سوریه مخالف است. علت اصلی این نگرانی ترکیه هم به کردهای خود کشور ترکیه بازمی‌گردد که در حال حاضر این کردها در یک انزوای داخلی قرار دارند و نه از لحاظ قومی و نه از لحاظ زبانی به رسمیت شناخته نمی‌شوند و از حقوق توسعه‌ای نیز برخوردار نیستند و به طور کلی در یک محاصره امنیتی قرار دارند و به همین خاطر هر گونه پیروزی برای کردهای سوریه باعث تحریک کردهای ترکیه خواهد شد، به همین خاطر در حال حاضر مقامات دولتی و امنیتی ترکیه، مسئله سوریه و ممانعت از تجزیه این کشور را به عنوان یکی از مسائل امنیت ملی ترکیه قلمداد می‌کنند چراکه این مسئله به وحدت و یکپارچگی ترکیه آسیب وارد می‌کند.

به نظر بنده اگر یک حاکم خردمند و عاقل در ترکیه وجود داشت، باید در شرایط فعلی به سمت هماهنگی و تعامل با دولت سوریه با حمایت و پشتیبانی جمهوری اسلامی ایران پیش می‌رفت تا هر سه در مسیر سرنوشتی طرح امریکا یعنی تجزیه سوریه گام بردارند چراکه یک همگرایی و اشتراک منافع بین هر سه طرف در مخالفت با تجزیه سوریه وجود دارد.

**شما آینده گروه‌های تروریستی از جمله جبهه النصره و احرار الشام و همچنین جیش الاسلام را که بیشتر عناصر آنها از خود کشور سوریه هستند، چطور ارزیابی می‌کنید؟**

اولاً این گونه گروه‌ها و سازمان‌ها به راحتی امکان مهارشان وجود دارد، به خصوص زمانی که طرف متجاوز به سوریه تصمیم بگیرد این سازمان‌های تروریستی بر چیده شوند. بنده هیچ گونه قدرتی برای این سازمان‌ها جهت استمرار و بقا نمی‌بینم، به خصوص زمانی که امریکا تصمیم به محاصره آنها بگیرد. این نکته مهم را باید مدنظر داشت که هر سازمان یا گروهی برای استمرار و بقا نیازمند سه عنصر مهم است: نخست: عنصر انسانی (جذب نیرو) دوم: عنصر مادی (منابع مالی) و سوم: عنصر خارجی که بر آن تکیه می‌کند. آینده هر سازمان یا گروه مسلحی به این سه عنصر بستگی دارد. عنصر انسانی همواره با کمبود مواجه است اما عنصر مادی به شرایط وقت بستگی دارد و عنصر خارجی نیز در گرو سیاست کشورهای منطقه است. اگر عربستان و ترکیه همچنان در حمایت و پشتیبانی مالی از این گروه‌ها پیرو و مطیع

سیاست‌ها و اوامر امریکا باشند، پس سازمان‌های مذکور همچنان استمرار پیدا می‌کنند اما اگر امریکا به سمت تجزیه حرکت کند، این نیروها از میدان نظامی به میدان سیاسی تحت امر و نظارت امریکا منتقل خواهند شد، لذا به طور کلی باید گفت که این سازمان‌ها و گروه‌های تروریستی بدون حمایت خارجی ترکیه، عربستان و امریکا نقش یا رویکرد مستقلی ندارند.

**ژنرال حطیط، شما آینده کشور سوریه و جایگاه آن در داخل محور مقاومت را در حالت‌های مختلف تجزیه، فدرالیسم یا کنفدرالیسم چگونه می‌بینید؟**

هر گونه نظام حاکمیتی در چارچوب تجزیه، فدرالیسم یا کنفدرالیسم به طور حتم بر آینده سوریه و نوع رویکرد آن نسبت به محور مقاومت تأثیر خواهد گذاشت که در بهترین حالات نقش دولتی بی‌طرف و در بدترین وضعیت به دشمن محور مقاومت تبدیل بشود چراکه هر گونه تجزیه در سوریه با خود ایالت‌ها یا رژیم‌هایی را به همراه خواهد داشت، به خصوص تشکیل دو ایالت سنی مذهب در وسط سوریه به منزله ایجاد یک دیوار حائل بین عمق مقاومت در شرق (ایران) و مقاومت در غرب (حزب الله) خواهد بود.

اجرای شدن هر یک از طرح‌های امریکا به منزله جدا کردن دولت سوریه از محور مقاومت خواهد بود و در خصوص هر آنچه در مورد تشکیل کانتون یا ایالت علوی در ساحل باهدف

**باید گفت هر چند بعد از تجزیه سوریه یک کانتون یا ایالتی به نام علوی‌ها در سوریه شکل خواهد گرفت اما به خاطر وجود دو کانتون یا ایالت سنی، کشور سوریه دیگر نمی‌تواند به عنوان حلقه وصل بین کشورهای محور مقاومت ایفای نقش کند**

اینکه همپیمان مقاومت باشد، مطرح شد باید گفت که این کانتون نیز معزول خواهد بود، اگر برادران عزیز و گرامی نتوانند این کانتون را به شرق متصل سازند. به طور کلی باید گفت هر چند بعد از تجزیه سوریه یک کانتون یا ایالتی به نام علوی‌ها در سوریه شکل خواهد گرفت اما به خاطر وجود دو کانتون یا ایالت سنی، کشور سوریه دیگر نمی‌تواند به عنوان حلقه وصل بین کشورهای محور مقاومت ایفای نقش کند. حتی خود علوی‌ها هم اگر به سمت تشکیل یک کانتون یا ایالت پیش بروند، اگر به این نتیجه برسند که وابستگی آنها به مقاومت این مشکلات را برایشان به وجود آورده، چه بسا دیگر یک انگیزه مردمی در بین آنها برای حمایت از مقاومت به خاطر حفظ منافع درونی‌شان وجود نداشته باشد. به طور کلی باید بگویم که اگر هر یک از طرح‌های امریکادر خصوص تجزیه یا فدرالیسم در سوریه عملی شود، کشور سوریه از محور مقاومت فاصله خواهد گرفت و در دورویکرد بی‌طرفی یا دشمن محور مقاومت ایفای نقش خواهد کرد اما اگر دولت سوریه در حفظ و بقای یک دولت یکپارچه موفق باشد، می‌توان دو نقش را برای آن متصور شد؛ نخست اگر پیروزی و موفقیت دولت سوریه عمیق باشد، سوریه همانند سابق به حمایت‌ها و پشتیبانی‌های خود از محور مقاومت ادامه می‌دهد اما اگر این پیروزی سطحی باشد، سوریه در نقش یک تأییدکننده ایفای نقش خواهد کرد و دیگر همانند سابق عمل نخواهد کرد.

**آقای حطیط، شما درباره آینده سوریه سناریوهای گوناگونی را مطرح کردید اما از دیدگاه جنابعالی به عنوان یک تحلیلگر برجسته نظامی چه افقی را برای این کشور متصور هستید؟**

بنده با توجه به نتیجه درگیری‌های میدانی اینگونه پیش‌بینی می‌کنم که به احتمال زیاد آینده سوریه بین سناریوی دوم و سوم رقم خواهد خورد و احتمال وقوع سناریوی اول و آخری را بعید می‌دانم، در واقع آینده سوریه بین دو احتمال دوم و سوم می‌چرخد؛ یا دولت سوریه به سمت مسیر حمایت از محور مقاومت در چارچوب یک نقش محدود شده و بدون ارائه کمک‌ها و پشتیبانی‌های لجستیکی ایفای نقش خواهد کرد یا اینکه سوریه از هر گونه درگیری و نزاع در خاور میانه بی‌طرف خواهد شد، به عبارت دیگر، سوریه یک نقش بیطرف را در پرونده‌های منطقه‌ای بازی خواهد کرد. ■



احمد رضوی

بحران پیچیده سوریه و تنش خونین پنج ساله آن چهره‌ها و لایه‌های گوناگونی دارد و جهت درک و فهم آنچه در این کشور مقاوم می‌گذرد، باید در لایه‌ها و بافت‌های این بحران و جنگ کنکاش عمیقی انجام گیرد. یکی از لایه‌های بحران سوریه که رسانه‌های غربی و عربی عمدتاً بدان کم‌توجهی می‌کنند، موضوع جنگ و منازعه قدرت میان معارضه سیاسی و مسلح این کشور است و از جمله معضلات پیچیدگی‌های راه‌حل بحران این کشور، خود معارضه است که رقابت و منازعه فیما بین خود بر گستره و دامنه بحران و تنش سوریه تشدید و مشکلات مردم این کشور را مضاعف و دوچندان کرده است. اختلافات و منازعه‌های میان معارضه - معارضه همیشه تلفات جانی و مادی در پی داشته است. بسیاری از ظرفیت‌های رزمی و سیاسی خود معارضه چه سیاسی و چه مسلح در این راه از بین رفته است. یکی از متغیرهای ثابت عرصه معارضه سوریه حالت‌های از انشعاب و فروپاشی گروه‌های معارضه است، بسیاری از گروه‌ها و ائتلاف‌های سیاسی و نظامی معارضه پس از اندکی از تشکیل آن، دچار نوعی فروپاشی یا انحلال و انشعاب گشته است و در این روند عوامل داخلی و خارجی زیادی، دخالت کرده است. تأثیرات عامل خارجی و عامل حامی این گروه‌ها پیش از سایر عوامل دیگر بوده است. در طول پنج سال بحران و جنگ در سوریه این عامل خارجی بوده که در گستره و جغرافیای معارضه مسلح و سیاسی نقش تأثیرگذار داشته است. به طور مثال جناح سیاسی معارضه از زمان تشکیل شورای ملی سوریه در استانبول در سال ۲۰۱۱، فروپاشی آن در سال بعد و ظهور جریان ائتلاف ملی در دوحه در پاییز ۲۰۱۲، هرگز حالتی از ثبات و پایدار نداشت و همواره در چارچوب سیاست‌های محور آنکارا - دوحه و ریاض حرکت کرد و تبعات منفی رقابت میان بازیگران منطقه‌ای متحمل شده است.

بی‌ثباتی و شکنندگی در رهبری و تصمیم‌گیری طی پنج سال اخیر متغیر ثابت معارضه سیاسی سوریه در خارج بوده است. معارضه سیاسی و نظامی سوریه هرگز به یک مرجعیت واحد و طرح واحد برای مقابله با دولت سوریه نرسیدند، زیرا عامل تفرقه و تشتت در نطفه این معارضه بسته شده و به عنوان عامل ذاتی عمل کرده است. از جمله عوامل انقسام و انشعاب معارضه سوریه چه در بعد سیاسی و چه در بعد نظامی رami توان در عوامل زیر خلاصه کرد:

دخالت نامحدود عامل خارجی در روند تحولات این معارضه: اختلاف اهداف و اولویت‌های میان عناصر عامل خارجی چه منطقه‌ای و چه بین‌المللی عامل

**یکی از متغیرهای ثابت عرصه معارضه سوریه حالت‌های از انشعاب و فروپاشی گروه‌های معارضه است. بسیاری از گروه‌ها و ائتلاف‌های سیاسی و نظامی معارضه پس از اندکی از تشکیل آن، دچار نوعی فروپاشی یا انحلال و انشعاب گشته است**

تأثیرگذاری در سخت‌گیری و رفتار این معارضه سوریه بوده است. رقابت دوحه - ریاض در برخی از رخدادها سوریه برای معارضه مسلح و سیاسی فاجعه‌آمیز بوده است و جنگ قدرت در منطقه غوطه شرقیه در شرق پایتخت سوریه یکی از نتایج این رقابت‌های منطقه‌ای بوده است.

کودکی تحزب و تشکل جریان‌های معارضه: بسیاری از رهبران و مؤسسين تشکل‌های سیاسی و نظامی معارضه سیاسی نبوده و با الفبای تشکیلات و سازماندهی آشنا نبوده‌اند، زهران علوش مؤسس جیش الاسلام و حسان عبود رهبر و مؤسس حرکه احرار الشام الاسلامیه دانشجوی معارف اسلامی و فقه بودند و مؤسسين لواء التوحید در حلب کسبه بودند و رهبر جبهه نوار سوریا در ادلب معمار و بنا بوده است. برخی دیگر از رهبران گروه‌های مسلح سوابق قاچاق مواد مخدر و اسلحه و سابقه شرارت و چاقو کشی داشتند.

۳- عامل رقابت سیاسی و خودشیفتگی رهبری: طی پنج سال اخیر میان خود معارضه جهت کسب نفوذ و افزایش گستره و قلمرو، جنگ‌ها و نبردهای خونین رخ داده که در این میان خون اهالی بیگناه ریخته شد. در این زمینه، نقش رقابت ایدئولوژیکی به ویژه ایدئولوژی جهاد در تشدید اختلافات میان حقوق معارضه بر جسته‌تر و مؤثرتر

بوده است. در عرصه معارضه سیاسی اختلاف دیدگاه و ایدئولوژی میان معارضه اسلامی - اخوان و معارضه لیبرال - سکولار مشهود بوده و در بعد مسلحانه و نظامی ایدئولوژی‌های جهادی همواره در نبرد با ایدئولوژی جهادی محلی و بومی بوده است. در غوطه شرقیه جیش الاسلام با ایدئولوژی سلفی وهابی در نبرد با ایدئولوژی اخوانی - اسلام بومی فیلق الرحمن و جیش الامه بوده است. در ادلب، حلب و درعا «جبهه النصره» با ایدئولوژی جهاد بین‌المللی وابسته به القاعده در نبرد اسلامگرایان معتدل گروه‌های همچون جبهه نوار سوریا به رهبری «جمال معروف» بوده است.

عامل ایدئولوژیکی در نبردهای داعش علیه گروه‌های معارضه مسلح سوریه بی‌تأثیر نبوده است. این نبردها تا مرز فروپاشی و نابودی برخی از گروه‌های مهم معارضه مسلح پیش رفت. جیش الاسلام در غوطه شرقیه، لواء التوحید در حلب و حرکه احرار الشام در ادلب و حلب در جنگ با داعش تلفات سنگینی دیدند.

جغرافیای تنش و رقابت: هم‌اکنون در اردوگاه و جبهه‌های معارضه این تنش‌ها و رقابت‌های خونین رخ می‌دهد:

الف: جبهه جنوبی: حالت‌های ترور رهبران و زمان‌های معارضه و جنگ درونی معارضه مسلح ادامه دارد و گروه‌های طرفدار جبهه النصره هم‌اکنون با گروه‌های وابسته به داعش در حال درگیری هستند.

ب - غوطه شرقیه و منطقه قلمون: این مناطق در حومه شرقی و شمال دمشق هستند و میان گروه‌های مسلح فعال در این منطقه رقابت و درگیری جریان دارد و به رغم وساطت و دخالت شخصیت‌های مذهبی و بانفوذ سلفی و سنی، تنش خونین میان جیش الاسلام و محور فیلق الرحمن و جیش الفسطاط ادامه دارد. جنگ قدرت میان این گروه‌های مسلح که چند سال در کنار هم و در یک‌سنگر علیه ارتش سوریه در حال نبرد و جنگ بوده، تلفات سنگینی برای دو طرف داشته و تاکنون بیش از

# عمر برفی ائت



هزار مسلح از بین رفته‌اند.

ج - حمص شمالی: که طی پنج سال اخیر کانون حضور مسلمین و گروه‌های معارضة بوده هم‌اکنون عرصه ترور و نبردهای پراکنده میان گروه‌های مسلح می‌باشد و عناصر داعش و هسته‌های مخفی آن متهم اصلی این ترورها هستند. این وضعیت شکننده مقاومت و پایداری این منطقه را در قبال عملیات ارتش سوریه، تضعیف کرده است و اهالی این منطقه از این وضعیت به ستوه آمده‌اند و در انتظار خلاصی و رهایی از این اوضاع فلاکت‌بار هستند.

د - استان رقه و جنوب استان الحسکه: به رغم درگیری ارتش سوریه و نیروهای وابسته به گروه قوای سوریه‌الدمقراطیه («ستون فقرات آن را یگان حمایت مردمی YPG تشکیل می‌دهد و از سوی امریکا حمایت می‌شود»)

باز داعش در این منطقه ولی نبردها و رقابت‌های پراکنده میان هواداران داعش و طرفداران جبهه النصره در جریان است.

ه - استان ادلب: این استان در سال ۲۰۱۵ کاملاً به دست معارضة مسلح سقوط کرد و هم‌اکنون ائتلاف مسلح «جیش الفتح» بر استان تسلط دارد. این استان که با ترکیه هم مرز است تا حدود زیادی اماره اسلامی جبهه النصره است.

ائتلاف نظامی - جهادی جیش الفتح از اتحاد جبهه النصره و حرکه احرار الشام در اوایل ۲۰۱۵ پایه‌ریزی شد و عملیات نظامی آن باعث سقوط استان شد. پیروزی معارضة مسلح در این استان زمینه‌ای برای تکرار تجربه با استفاده از الگوی اتحاد جبهه النصره و گروه‌های مسلح بومی فراهم کرد. این تجربه در منطقه قلمون در شمال دمشق و در درعا در جبهه جنوبی معارضة تکرار شد ولی در غوطه شرقیه با مقاومت و مخالفت جیش الاسلام که ایدئولوژی وهابی داشت روبه‌رو شد و این تجربه تکرار نشد ولی هم‌اکنون به طور محدودی این تجربه در قالب جیش

الفسطاط (جبهه النصره، حرکه احرار الشام و فجر الامه) در غوطه شرقیه و در مقابله با جیش الاسلام شکل گرفته است. هم‌اکنون در ادلب میان جبهه النصره و حرکه احرار الشام رقابت شدید وجود دارد و ترور رهبران دو گروه نمودی از این وضعیت است.

استان حلب: نبرد و تنش خونین در چندین جبهه و محور این استان در جریان است. جبهه شرقی میان داعش و نیروهای سوریه دموکراتیک به ویژه در منطقه «منج»

جبهه شهر حلب: درگیری پراکنده میان ارتش و عناصر سلفی بومی وابسته به ارتش آزاد سوریه به ویژه در محور جاده کاستیلو در شمال غرب شهر حلب جبهه جنوبی: میان ارتش و نیروهای خط مقاومت اسلامی علیه داعش و گروه‌های سلفی وابسته به محور ترکیه - قطر

جبهه شمالی غربی: میان داعش و معارضة بومی و میان داعش و نیروهای سوریه دموکراتیک و ارتش سوریه و نیروهای سلفی وابسته به ترکیه و قطر

جبهه غربی حلب: میان ارتش و معارضة مسلح وابسته به انکارا

گرچه شعار همه گروه‌های معارضة مسلح و اغلب جریان‌های معارضة سیاسی «سرنگونی نظام سیاسی بشار اسد» بوده ولی طی پنج سال اخیر این گروه‌ها هرگز حول همین محور متحد و گرد نیامدند؛ رهبری، رویکرد فکری، رویکرد سیاسی و ایدئولوژیکی حجم و جایگاه جغرافیایی عناصر مهمی در پراکندگی و انقسام اردوگاه معارضة سیاسی و مسلح بوده است. عامل خارجی گاهی برای ضرورت براندازی دولت دمشق با ابزارها و فشارهای گوناگون این معارضة پراکنده را به تشکیل ائتلاف‌ها و جبهه‌های مصلحتی و ادار می‌ساخت ولی همیشه نتایج این کار جزء فشل و ناامید بود. در راستای تشکیل ائتلاف‌ها این تجربه‌ها رخ داده ولی نتیجه نهایی آن فروپاشی و انحلال بوده است.

۱- اتاق عملیات الفتح در حلب: در ۲۷ می ۲۰۱۵ از گرد آمدن ۳۱ گروه مسلح این استان پایه‌ریزی شد، اما پس از اندک زمانی منحل شد.

اتاق عملیات انصار الشریعه: از تشکیل ۱۳ گروه مسلح به رهبری جبهه النصره در ۲ ژوئیه ۲۰۱۵ در حلب سازمان یافته ولی در پی اختلافات ضعیف و پراکنده شد.

جیش الفتح در ادلب: در ۲۴ مارس ۲۰۱۵ از ائتلاف جبهه النصره به حرکه احرار الشام و جندالاقصی و چند گروه سلفی بومی در ادلب شکل گرفت. تسخیر کامل استان ادلب را در کارنامه خود دارد ولی پس از یک سال میان گروه‌های آن رقابت و درگیری

## بی‌ثباتی و شکنندگی در رهبری و تصمیم‌گیری طی پنج سال اخیر متغیر ثابت معارضة سیاسی سوریه در خارج بوده. این معارضة هرگز به یک مرجعیت واحد و طرح واحد برای مقابله با دولت سوریه نرسیدند. زیرا عامل تفرقه و تشتت در نطفه این معارضة بسته شده و به عنوان عامل ذاتی عمل کرده است

خونین رخ داده است، حرکه احرار الشام در نبرد رقابتی با جبهه النصره است. القیاده الموحده در غوطه شرقیه: در ۲۷ اوت ۲۰۱۴ تمام گروه‌های مسلح این منطقه متحد و فرماندهی متحدی تشکیل داده و جیش الاسلام، فلیق الرحمن و اتحاد اسلام لاجناد الشام مهم‌ترین گروه‌های آن بوده ولی در سال ۲۰۱۵ و نیمه ۲۰۱۶ میان گروه‌های این منطقه یک جنگ تمام عیار رخ داد و جیش الاسلام و فلیق الرحمن به دو دشمن خونین تبدیل شدند.

الجبهه الجنوبيه در منطقه جنوب سوریه: در بهار ۲۰۱۵ در استان‌های درعا و قنیه از گروه‌های مسلح این منطقه سازمان یافت ولی نبرد رقابت و هواداری از جبهه النصره و داعش این ائتلاف مسلح را به شدت متزلزل ساخت.

الجبهه الشاميye: در حلب از گروه‌های مسلح بومی در ۲۵ دسامبر ۲۰۱۴ پایه‌ریزی شد ولی پس از اندک زمانی در آوریل ۲۰۱۵ تا مرز انحلال رفت و هم‌اکنون از آن فقط یک نام رسانه‌ای و تبلیغی مانده است.

الجبهه الاسلاميه: بزرگ‌ترین ائتلاف نظامی معارضة مسلح سوریه بود که در نوامبر ۲۰۱۳ اعلام موجودیت کرد ولی در نیمه ۲۰۱۴ به گذشته و انحلال پیوست. ■

# لائف مخالفان





### نصر الله یک هدیه الهی

راندا غلام، یک زن مسیحی ساکن در ضاحیه می گوید: من به بودن در اینجا افتخار می کنم، آنها (حزب الله) صادق هستند و اصلا افراطی نیستند و چیزهایی که درباره آنها گفته می شود درست نیست، من مطمئن هستم که تمام مسیحیان اینجا مثل من فکر می کنند.

راندا غلام هر سال به مناسبت تولد سید حسن نصر الله جشن می گیرد و یک عکس او را به درخت کریسمس می چسباند، سایر خانواده های مسیحیان از زندگی در کنار حزب الله کاملاً راضی هستند، حزب الله حتی به خانواده های مسیحیان کمک مالی کرد تا خانه های خود را که در جریان جنگ ۳۳ روزه تخریب شده بود، بازسازی کنند.

رونی خوری یک مسیحی مارونی که در محله حریک زندگی می کند می گوید من در اینجا کاملاً احساس راحتی می کنم و حتی همسر من اینجا مجبور نیست مثل زنان مسلمان حجاب داشته باشد، با اینکه در مناطق مسیحی نشین خانه داریم اما علاقهای به رفتن به آنجا نداریم. وی می گوید بعد از حضور حزب الله ما اینجا هیچ نگرانی نداریم و با اشاره به خیابان می گوید اینجا کاملاً امن است و با وجود حزب الله خیال ما راحت است. ■

<http://www.csmonitor.com>



### همخوانی نام و سرنوشت

#### آقای پیروزی ها

اسمش به صورت عجیبی با سرنوشتش یکی شده؛ نصر الله نام دارد و همواره وعده نصر الهی می دهد و همواره وعده هایش محقق شده است. او در سخنانش این کلام را همواره تکرار می کند که «کما وعدتکم بالنصر دائماً أعدکم بالنصر مجدداً» یعنی همچنان که من در گذشته همواره به شما وعده پیروزی می دادم باز هم به شما وعده پیروزی می دهم.

در جنگ تابستان ۲۰۰۶ لبنان همگی به این وعده او ایمان آوردند و اکنون میست جلد خود را برای این جنگ اینگونه تیتیر زد: «نصر الله جنگ را می برد» وعده هایی که بارها در طول چند سال اخیر از جمله در قصیر، یرد، قلمون و حلب تکرار و محقق شده اند؛ به همین دلیل نیز است که همزمانش او را «آقای پیروزی ها» می خوانند. ■

## مهارت روانی نصرالله

### در غافلگیری دوست و دشمن



دکتر سید احمد سادات



سید حسن نصرالله در جریان جنگ تابستان ۲۰۰۶ لبنان می گفت: ما آمادگی داریم حتی تا حیفا و مابعد حیفا و مابعد مابعد حیفا را هم هدف قرار دهیم. بعد اعلام می کند به عنوان اولین غافلگیری از اهالی بیروت می خواهم

که به سمت دریا نگاه کنند. در سطح دریا به ناوچه جنگی اسرائیلی نگاه کنید که مورد هدف قرار می گیرد و منهدم می شود. این امر نه فقط برای صهیونیست ها بلکه برای همگان شگفت انگیز بود و همه با ناباوری می بینند ناوی که جزو ناوهای پیشرفته دنیا بود چگونه حزب الله آن را منهدم می کند. اینجا بود که قدرت حزب الله به رخ اینها کشیده شد. موجی از شادی و شرف سراسر بیروت را فرا گرفت چرا که سید حسن وعده غافلگیرانه ای داده و حالا وعده اش را عملی کرده بود. می دانید که اسرائیلی ها از نظر استراتژیک و برخورد نظامی محدودیت هایی دارند؛ اول اینکه هر جنگی بین اسرائیل و کشورها رخ می دهد باید به صورت سریع این جنگ خاتمه یابد زیرا اسرائیل بیش از یکی دو هفته نمی تواند جنگ را ادامه دهد. شما به اکثر جنگ هایی که داشتند نگاه کنید؛ همه جنگ ها محدود بوده، یعنی طولانی ترین آنها جنگ ۳۳ روزه بود. دوم اینکه اسرائیل باید پیروز جنگ باشد و نباید شکست بخورد. اهدافی که در این جنگ به دنبال تحقق آن بودند، مثل آزادی دو سرباز اسیر و متوقف کردن موشک پرانی حزب الله هیچ وقت محقق نشد. لذا کمیت های که پس از جنگ تشکیل دادند در بررسی و ارزیابی نتایج جنگ به این نتیجه رسیدند که اسرائیل در رسیدن به اهداف

اعلامی خودش به نتیجه نرسیده است.

در بعد اتصالات و ارتباطات، حزب الله دارای شبکه ارتباطی خاص خودش است. شبکه ارتباطی حزب الله یک شبکه ایزوله و انحصاری است. ما شاهد این بودیم که شبکه ارتباطی حزب الله کاملاً از امنیت فوق العاده بهره مند بود و به همین دلیل اسرائیلی ها قادر به نفوذ در این سیستم ارتباطی نشدند ولی حزب الله وارد شبکه ارتباطی رژیم صهیونیستی شد و پیام هایی برای برخی از فرماندهان رژیم صهیونیستی و مردم یهودی در داخل اسرائیل ارسال کرد، یعنی حزب الله به داخل این سیستم نفوذ کرد و وارد جنگ روانی با اسرائیلی ها شد و یهودیان موجود در سرزمین های اشغالی پیامک های حزب الله را دریافت کردند. این از جمله مظاهر قدرت و اقتدار حزب الله و جزو مواردی بود که شاید خیلی روی این قضیه کار نشده است.

حزب الله در آن مقطع مقتدرانه به سیستم ارتباطی دشمن که با چند لایه امنیتی به شدت مراقبت می شد با موفقیت نفوذ پیدا کرد. اخیراً گزارشی را صهیونیست ها منتشر کردند که بر حسب آن برخی از روزنامه نگاران غربی هم در دام حزب الله افتادند، به گونه ای که با این گزارش ها رژیم صهیونیستی گمراه شده بود و این را خود صهیونیست ها اذعان کرده اند.

حزب الله از نظر اطلاع رسانی و به خدمت گیری ارتباطات رسانه ای طوری عمل کرد که رژیم صهیونیستی پس از مدت ۱۰ سال، اعلام می کند که برخی از روزنامه نگاران، از جمله یک روزنامه نگاری ایتالیایی که فی الواقع جاسوس حزب الله در میان اسرائیل بوده و اطلاعات و گراهای غلط به رژیم صهیونیستی و فرماندهان آنها داده است.

نکته دیگر اینکه حزب الله از نظر عملیات روانی بسیار موفق عمل کرد. شاید در خبرها شنیده اید که بسیاری

از سربازان اسرائیلی فکر می کردند که دارند با ملائکه می جنگند، چون به صورت ناگهانی بارزندگان حزب الله مواجه می شدند. نیروهای حزب الله با استفاده از تونل هایی که ایجاد کرده بودند بلافاصله در مناطق مختلف از پشت سر سربازان اسرائیلی به صورت نامرئی حاضر می شدند، بدون اینکه طرف مقابل توقع و انتظار حضور آنها را داشته باشد.

تاکتیک هایی که حزب الله استفاده کرد بسیار قوی بود و منجر به این شد که اسرائیل تا این لحظه در حال برگزاری انواع مانورها است تا به نحوی خود را برای مقابله یا حمله بعدی به حزب الله آماده کند و تا این لحظه هم هنوز به جمع بندی در این خصوص نرسیده است.

رهبری حزب الله در بینش سیاسی خود از حکمت و درایت بالایی برخوردار است؛ در حال حاضر حزب الله با همه طوایف مهم از جمله اهل سنت، مسیحیان و دروزی ها هم پیمان است یعنی از طرفی شخصیت هایی همچون شیخ ماهر حمود و آقای عمر کرامی سنی هم پیمان حزب الله هستند تا شخصیتی همچون آقای میشل عون مسیحی یا آقای وئام وهاب دروزی. در واقع حزب الله با این بینش سید حسن در فضای ملتهب لبنان و طوایف متنوع آن کاملاً محبوب و متوازن عمل کرده است.

بنابراین می بینیم حتی بسیاری از اروپایی ها با امریکایی در خصوص تعامل با حزب الله در پشت صحنه دچار مشکل هستند، ایتالیایی ها، فرانسوی ها، آلمان ها، انگلیسی ها و حتی برخی از نواب کنگره امریکا بارها با حزب الله تماس گرفتند و اذعان کردند که ما شما را به عنوان گروه تروریستی به رسمیت نمی شناسیم بلکه ما شما را به عنوان یک حزب مقاوم و میانه رو به رسمیت می شناسیم، حزبی که از سرزمین هایش دفاع می کند، پس شما مواضع رسمی ما را به پای ما ننویسید. ■

منبع: العالم





# خارجش دښمنان حشد الشعبی





فلسفه تشکیل حشدالشعبی به دستور حیدر العبادی، نخست وزیر عراق رسماً تشکیل شد و بنابراین به صورت رسمی در کنار نیروهای مسلح عراق قرار گرفت اما روح معنوی این گروه بعد از فتوای آیت‌الله سیستانی مبنی بر جهاد کفایی علیه تروریست‌ها، جوانان غیرتمند عراقی به تبعیت از مرجعیت دینی از مناطق جنوبی به مناطق شمالی تحت کنترل داعش رهسپار شدند.

اینکه چرا نیروهای بسیج مردمی تشکیل شد به نقش امریکا برای تضعیف عراق بازمی‌گردد. وقتی امریکا وارد عراق شد ارتش عراق که یکی از ارتش‌های مجهز خاورمیانه بود از بین رفت و برای بازسازی مجدد ارتش عراق سعی کردند تار تشی ضعیف را تأسیس کنند و چون امریکایی‌ها در عراق حضور داشتند و همه امور تحت کنترل آنها بود اجازه ندادند این ارتش قدرت سابق خود را داشته باشد.

امریکا علاوه بر عراق، در سال‌های اخیر ارتش‌های بزرگ لیبی و سوریه را نیز تضعیف کرد. فلسفه از بین بردن این ارتش‌های عربی، اجرای دکترین امریکا یعنی تأمین امنیت رژیم صهیونیستی و قدرتمند کردن این رژیم و همچنین تضعیف کشورهای اسلامی بود. البته امریکایی‌ها برای دیگر کشورهای منطقه مثل ایران، ترکیه و مصر نیز این خواب را دیده‌اند و صراحتاً به این مسئله اعتراف کرده‌اند که ما چند ارتش خاورمیانه را از بین بردیم و چند ارتش دیگر در نوبت هستند تا اقتدار اسرائیل و منافع غرب در منطقه حفظ شود.

بنابراین پس از تضعیف ارتش عراق داعش ظهور کرد و این گروه تروریستی را خود امریکا و غربی‌ها به وجود آوردند. هیلاری کلینتون، وزیر خارجه سابق امریکا در کتاب خاطرات خود با نام «گزینه‌های سخت» می‌گوید:

**در حشدالشعبی جوانان شیعه، سنی و عشایر اهل سنت هستند و حتی جوانان مسیحی و ایزدی نیز در این گروه حضور دارند. می‌توان گفت که این گروه بر اساس طایفه خاص مذهبی تشکیل نشده است و همه گروه‌ها در آن عضویت دارند. چون فتوای آیت‌الله سیستانی نجات عراق و خطاب به همه عراقی‌ها بود**

«من به ۱۱۲ کشور سفر کردم تا آنها را قانع کنم که باید نیرویی تشکیل دهیم که جهان اسلام و عرب بین خودشان درگیر شوند و با تضعیف یکدیگر اسرائیل به عنوان قدرت منطقه باقی بماند».

نام این سناریو را «لانه زنبور» گذاشتند و زمانی که داعش در عراق به وجود آمد در مدت زمان کوتاهی سه استان بزرگ الانبار، صلاح‌الدین و نینوا را اشغال و اعلام کرد که می‌خواهد خلافت اسلامی تشکیل دهد. این گروه آنچنان مجهز وارد صحنه شد که ارتش عراق به تنهایی قادر نبود در مقابل این گروه ایستادگی کند، یعنی چنان تضعیف شده بود که در حد نیروی امنیتی نقش ایفا می‌کرد و توان جنگیدن نداشت. با ورود داعش به عراق ایران احساس خطر کرد و بنابر دعوت رسمی نوری مالکی، نخست وزیر وقت عراق مستشاران نظامی ایران به عراق اعزام شدند و سه هدف عمده را انجام دادند. اول، اینکه به تأسیس حشدالشعبی کمک کردند، دوم تجهیزاتی نظامی را سریعاً به عراق منتقل کردند و سوم اینکه بسیاری از فرماندهان جنگ تحمیلی ایران که تجربه زیادی داشتند وارد عراق شدند و کمک‌های مستشاری به نیروهای مردمی ارائه می‌دهند.



## هویت حشدالشعبی

همزمان با تشکیل حشدالشعبی بحث هویت این گروه مطرح بود. این نیروی کارآمد که معادلات جنگ را به نفع عراقی برگرداند و داعش را از بسیاری مناطق عراق عقب راند، بیشتر آنها همان نیروهای انقلابی و نیروهای جهادی بودند که در زمان اشغال عراق، امریکایی‌ها را وادار کردند که ۲۰۱۱ از عراق خارج شوند. همین نیروها در قالب وسیعتر با پوشش مشروعیت دینی و زیر نظر فرمانده کل نیروهای مسلح عراق تشکیل شد. در این گروه جوانان شیعه، سنی و عشایر اهل سنت هستند و حتی جوانان مسیحی و ایزدی نیز در این گروه حضور دارند. می‌توان گفت که این گروه بر اساس طایفه خاص مذهبی تشکیل نشده است و همه گروه‌ها در آن عضویت دارند، چون فتوای آیت‌الله سیستانی نجات عراق و خطاب به همه عراقی‌ها بود. آیت‌الله سیستانی زمانی که داعش به نزدیکی دروازه‌های بغداد رسید و تعداد زیادی از مردم عراق را با عملیات انتحاری به کشتن داد فتوای جهاد کفایی صادر نکرد بلکه این فتوا زمانی صادر شد که داعش در مناطق سنی‌نشین عراق کشتارهای گسترده‌ای انجام می‌داد. زمانی که داعش ناموس اهل سنت را مورد تجاوز قرار می‌داد این فتوا صادر شد و جوانان شیعه و سنی برای نجات جان و ناموس اهل سنت به مناطق تحت اشغال داعش رفتند.



## تبلیغات علیه حشدالشعبی

امروز رسانه‌های وابسته به سعودی‌ها مثل العربیه و الجزیره این گونه وانمود می‌کنند که حشدالشعبی یک نیروی شیعی است که توسط سردار قاسم سلیمانی، فرمانده سپاه قدس ایران مدیریت می‌شود و فرزندان اهل

سنت را قتل عام می‌کند و این دروغ بزرگی است که توسط رسانه‌های معاند تبلیغ می‌شود.

اولاً، سردار سلیمانی یک مستشار نظامی است که به دعوت رسمی دولت عراق به این کشور وارد شده است ولی حدود ۴۵۰۰ نیروی امریکایی بدون میل و رغبت دولت عراق در این کشور حضور دارند و هدفشان معلوم و مشخص نیست به چه کسانی آموزش می‌دهند و با چه هدفی دنبال تأسیس گروه «حشدالوطنی» در مقابل حشدالشعبی هستند. آنها می‌خواهند حشدالشعبی را به چالش بکشند و این گروه را تضعیف کنند و وانمود کنند که این جنگ شیعه و سنی است و جنگ ایران علیه مردم عراق است تا بدین ترتیب احساسات عراقی‌ها را علیه ایران برانگیزند. خوشبختانه این مسئله با حمایت عشایر اهل سنت و قدرانی آنها از ایران و سردار سلیمانی، نیروی حشدالشعبی به کار خودش ادامه داد.

بحث دیگر اینکه آینده نیروهای مردمی پس از نابودی داعش چگونه خواهد شد؟ حشدالشعبی مثل بسیج ایران یک نیروی مردمی است زمانی که جنگ باشد برای دفاع از وطن سلاح به دست می‌گیرد. حشدالشعبی هنوز تشکیلات آینده‌اش معلوم نیست ولی تجربه ایران می‌تواند کمک کند. اینکه این همه جوان باغیرت از میهن خود در مقابل دشمنان دفاع کردند عاقلانه نیست که آنها سلاح خود را زمین گذاشته و به خانه‌های خود برگردند چرا که خطر اصلی همچنان وجود دارد و تروریسم این کشور را تهدید می‌کند و بعضی‌ها و تکفیری‌ها ممکن است با نام دیگری برگردند و تهدیدات جدیدی ایجاد کنند. دشمن به دنبال این است تا در مقابل این گروه سازمان دیگری تشکیل دهد و حشدالشعبی را تضعیف کند یا با تبلیغات خود آن را بدنام کند. وقتی این نیروها وارد شهر تکریت شدند دشمنان خارجی تعدادی فیلم ساختگی را درست کردند که حشدالشعبی وارد این شهر شده و به ناموس اهل سنت تجاوز و اموال مردم را غارت می‌کند. این تبلیغات علیه گروهی که بدون هیچ چشم‌داشتی از کشور دفاع می‌کند واقعیت ندارد. در بحث آزادسازی فلولجه، حشدالشعبی هوشمندانه عمل کرد و نقش محاصره شهر را بر عهده گرفت تا اینکه به غارت و نفذ حقوق بشر متهم نشود. فرماندهان ارشد حشدالشعبی اعلام کردند که چنانچه ارتش عراق در آزادسازی فلولجه از آنها دعوت کند وارد عمل خواهند شد.

در مجموع، می‌توان گفت که حشدالشعبی می‌تواند در ردیف نیروهای مسلح رسمی به عنوان یک نیروی بانگیزه و کارآمد حضور داشته باشد و هر کجا تهدید وجود داشته باشد وارد عمل شود. این گروه امروز در مقابل توطئه‌های داخلی و خارجی ایستادگی کرده و پایبند به فتوای مرجعیت و دستورات نخست وزیر عراق است و خاری در چشم دشمنان منطقه‌ای و بین‌المللی خواهد بود که تلاش کردند با اعزام تروریست‌ها عراق را تجزیه کنند. سعودی‌ها و متحدانشان که بیشترین پول و تسلیحات داعش را تأمین می‌کنند تلاش دارند تروریست‌ها را به سمت مرزهای ایران کشانده و آن را ناامن کنند. هرچه زمان می‌گذرد تجربه، سازماندهی و آموزش‌های حشدالشعبی بیشتر می‌شود و قدرت یابی آنها دشمنان را مأیوس خواهد کرد. ■



گفت‌وگو با دکتر جاسم الموسوی، استاد گروه علوم سیاسی دانشگاه بغداد و تحلیلگر برجسته مسائل سیاسی عراق

## سد حشد الشعبی مقابل جریان امریکا

با دکتر جاسم الموسوی استاد دانشگاه بغداد و تحلیلگر مسائل عراق به زبان عربی گفت‌وگو کردیم. وی معتقد است حشد الشعبی همانند سدی مقاوم در مقابل طرح‌های امریکا و صهیونیسم در عراق عمل می‌کند.



پس از صدور فتوای مرجعیت عراق و تشکیل سازمان حشد الشعبی در این کشور، همواره شاهد یک هجمه رسانه‌ای از سوی رسانه‌های معاند منطقه و بین‌الملل بوده‌ایم. به نظر شما دلایل این هجمه که گاه از طریق اتهام‌زنی به نقض حقوق بشر یا هتک حرمت صورت گرفته، چیست؟

به نظر بنده این هجمه رسانه‌ای علیه حشد الشعبی از همان ابتدا انتظار می‌رفت چرا که این نیروها از بدو شروع عملیات خود توانستند ضمن تغییر معادله نظامی به سمت حکومت مرکزی بغداد با تهدیدات بر خاسته از گروه‌های تکفیری و تروریستی به مقابله برخیزند همگان به خوبی می‌دانند که کشورهای ابر قدرت و سرویس‌های اطلاعاتی در پشت این گروه‌های تروریستی قرار دارند. به هر حال حشد الشعبی از ابتدای حضور خود تا الان در مسیر مخالف طرح‌ها و توطئه‌های ضدعراقی حرکت کرده است. این گروه توانست پایگاه اصلی داعش در عراق یا همان پایگاه پیشین القاعده یعنی فلولجه را با ارائه حمایت و پشتیبانی آزاد گرداند و نقش محوری آن در آزاد کردن این منطقه و دیگر مناطق سبب شده که این گروه از سوی رسانه‌های معاند به گروه طایفه‌گر، افرق‌های، صفوی و... متهم شود. رسانه‌های معاند همواره در تلاش بوده‌اند پیروزی‌های ارزشمند و برجسته حشد الشعبی را با اتهام‌زنی به آن زیر سؤال ببرند و به حاشیه بکشانند. با وجود اینکه نیروهای سنی بسیاری در بدنه حشد الشعبی حضور دارند و در کنار آنها در صف نبرد مبارزه می‌کنند، اما همواره این سازمان به طایفه‌گرایی متهم می‌شود.

در حال حاضر و حتی در گذشته فشارهای زیادی

علیه دولت و شخص نخست‌وزیر در خصوص ادغام حشد الشعبی در ارتش و دیگر نهادهای امنیتی و نظامی و همچنین در قالب پیش‌نویس نیروهای گارد ملی (الحرس الوطني) وجود داشته و دارد. شما آینده حشد الشعبی را در مرحله پس‌ادامش با وجود اینگونه فشارهای منطقه‌ای و بین‌المللی چگونه ارزیابی می‌کنید؟

اولاً در چارچوب حقوق بین‌الملل، حشد الشعبی به عنوان یک سازمان نظامی تحت امر دولت و حکومت مرکزی شناخته می‌شود چرا که این سازمان از چهار مؤلفه اصلی که به آن مشروعیت نظامی می‌بخشد، برخوردار است. نخست اینکه دارای کادر منظم (فرمانده و عناصر جزء) است. سلاح دارد، دارای یک یونیفرم خاص نظامی است که بیانگر شخصیت حشد است و دیگر اینکه بر اساس حکم یا فرمان نخست‌وزیر تشکیل شده است. بخشی از بدنه حشد الشعبی به شاخه‌های سیاسی مرتبط است که از خیلی وقت پیش در سیاست حضور داشته‌اند و این بخش به عنوان بدنه و پشتیبان اجتماعی حشد و نه نظامی برای آن باقی خواهد ماند. بخش دیگر حشد که فاقد شاخه سیاسی می‌باشد، به طور حتم از فعالیت نظامی به سمت فعالیت سیاسی روی خواهد آورد و بخشی از شخصیت‌های برجسته آنها به درون نهادهای دولتی راه پیدا خواهند کرد و به فعالیت در عرصه سیاسی روی خواهند آورد. بنده معتقدم تمامی تلاش‌هایی که در مسیر ادغام حشد و پیوستن آن به ارتش و دیگر نهادهای نظامی صورت می‌گیرد، به بن‌بست خواهد خورد چرا که نیروهای حشد الشعبی باید در چارچوب نهادهای دولتی نظامی و شبه‌نظامی همچون وزارت دفاع و وزارت کشور گنجانده شود و به عنوان اعضای منتسب به این دو وزارتخانه به فعالیت بپردازند. این امکان وجود ندارد که نیروهای حشد الشعبی وارد عرصه میدان نظامی شوند و با گروه‌های تروریستی - تکفیری مقابله کنند و بعد از شکست آنها به خانه‌هایشان بازگردند. این وظیفه دولت است که بعد از پایان مأموریت نظامی‌شان از آنها در نهادهای دولتی و در عرصه سیاسی به کارگیری کند.

در خصوص طرح یا پیش‌نویس قانون گارد ملی و ادغام حشد الشعبی در این طرح، باید بگویم که طرح مذکور بسیار خطرناک می‌باشد چرا که این طرح در مسیر اختصاص نیروهای نظامی برای هر یک از طایفه‌های سنی و شیعه می‌باشد؛ بدین گونه که سنی خود دارای نیروی نظامی باشد و حشد الشعبی نیز از یک نیروی نظامی برخوردار باشد. این پیش‌نویس نه تنها برای دولت عراق بلکه برای بسیاری از جریان‌ها و گروه‌های عراقی نیز خطر آفرین می‌باشد و به همین خاطر از همان ابتدا با مخالفت سرسخت این گروه‌ها مواجه شد. تقسیم‌بندی و اختصاص نیروهای امنیتی بر اساس منطقه جغرافیایی یا طایفه یادین بسیار خطرناک و تهدیدنا می‌باشد.

چرا از ابتدای شروع بحران در عراق و ورود داعش به این کشورها، گفتمان رسانه کشورهای منطقه و بین‌الملل در عراق بر پایه تقلیل و کم‌رنگ نشان دادن پیروزی‌ها بر داعش از یک سو و برجسته‌سازی آمار کشته‌های ارتش، حشد الشعبی و دیگر گروه‌ها و همچنین برجسته‌سازی پیروزی‌های داعش شکل گرفته است، به نظر شما دلایل اتخاذ چنین گفتمان یا رویکردی از سوی این رسانه‌ها چیست؟

به طور کلی به نظر بنده پنج کشور هستند که به دنبال انتشار سموم فرقه‌گرایی در جهان عرب و تزریق آن در بین افکار عمومی می‌باشند. این پنج کشور عبارتند از: امریکا، اسرائیل، ترکیه، انگلیس و عربستان سعودی. این پنج کشور همواره در مسیر تزریق طایفه‌گرایی در بین مردم عراق و افکار عمومی این کشور از طریق رسانه‌ها حرکت کرده‌اند. متأسفانه بخش عمده رسانه‌های عربی فاقد اصول حرفه‌ای رسانه هستند و بر اساس سیاست‌هایی که به آن دیکته می‌شود، فعالیت می‌کنند. در واقع در نگاه کلان این رسانه‌ها علیه منافع جهان عرب کار می‌کنند. تاریخ هم گویای این مسئله است که اعراب نتوانستند منافع ملت‌های عربی بر منافع دیگران یا خود را ترجیح دهند و بر تری بخشند. در مورد عراق هم چنین است و این کشورهای عربی بر اساس



طرحی صهیونیستی - امریکایی در مسیر تقویت و برجسته‌سازی طایفه‌گرایی در این کشور گام‌برمی‌دارند و منافع آنها بر منافع ملتی عرب همچون عراق ترجیح می‌یابد. در خصوص حشدالشعبی هم با توجه به اینکه این نیرو با فتوای مرجعیت شیعی شکل گرفته و یک رنگ و بوی شیعی در آن وجود دارد، همواره سعی می‌کنند بعد شیعه بودن این نیرو را برجسته سازند و اینکه این نیرو یک نیروی شیعی بوده و همیشه باید شیعی باقی بماند. این در حالی است بعد از شکل‌گیری این نیرو و پیروزی آن در بسیاری از نبردها، بسیاری از سران و چهره‌های برجسته طایفه سنی از این سازمان نظامی استقبال کردند و آن را ستودند و همین امر زمینه را برای جذب و پیوستن بسیاری از افراد و اشخاص موجود در بدنه اهل سنت به این سازمان فراهم ساخت و به طور حتم این سازمان در مسیر تقابل کامل با طرح صهیونیستی - امریکایی در عراق به فعالیت خواهد پرداخت. اگر یک نگاهی به گفتمان رسانه‌های رسانه‌های غربی، عربی و ترکی بعد از ۲۰۰۳ داشته باشیم، ملاحظه خواهیم کرد که تمامی این رسانه‌ها بیش از هر چیزی در مسیر برجسته‌سازی اختلافات شیعه و سنی و دامن زدن به آن با هدف تقویت فرقه‌گرایی فعالیت کرده‌اند تا بدین وسیله در مرور زمان گفتمان ضد صهیونیستی در بین اعراب به فراموشی سپرده شود و گفتمان فرقه‌گرایی و تشدید اختلافات بین شیعه - سنی فعال شود.

**بعد از ورود داعش به عراق و گسترش بحران در این کشور، برخی از مستشاران نظامی ایران به منظور مقابله و مهار این بحران در این کشور حضور پیدا کردند. بعد از حضور این مستشاران و در رأس آن سردار سلیمانی، کشورهای عربی و غربی همواره در سطح سیاسی و رسانه‌ای مخالفت خود را به صراحت با عدم حضور این مستشاران در خاک عراق عنوان کردند و با وجود اینکه دولت عراق و مسئولان این کشور حضور این مستشاران و دستاوردهای آنها را مثبت ارزیابی کرده بودند، اما باز هم این کشور ها به مخالفت بر می‌خاستند؛**

**شما چرا بی این مسئله را در چه می‌بینید؟**

مادر عراق حدود ۴۵۰۰ مستشار امریکایی و تقریباً ۴۰۰ مستشار استرالیایی و حتی انگلیسی داریم و تقریباً کمتر از ۱۰۰ مستشار ایرانی نیز در عراق حضور دارند. اما نکته جالب توجه این است که این شخصیت‌های سیاسی عربی و غربی و رسانه‌های آنها هرگز حضور این نیروهای خارجی غربی را در عراق بر جسته‌سازی نمی‌کنند و بدان نمی‌پردازند اما در سوی مقابل همواره حضور مستشاران ایرانی را با این عنوان که با اهل سنت در عراق می‌جنگند، برجسته‌نمایی می‌کنند. این در حالی است که سردار قاسم سلیمانی بارها خطاب به عراقی‌ها گفته است که ما با هدف آزادسازی مناطق کشور شما چه مناطق شیعی و سنی به عراق آمده‌ایم نه با هدف تسویه حساب یا موضوعی دیگر. نکته مهم دیگر اینکه مستشاران ایرانی با درخواست مقامات سیاسی عراق به این کشور آمده‌اند. شخص وزیر خارجه اعلام کرد که مستشاران ایرانی با درخواست ما به عراق آمده‌اند. آنها همواره سعی می‌کنند وانمود سازند که آقای قاسم سلیمانی فرمانده کل نیروهای مسلح عراق است و تمامی نیروهای عراقی تحت امر و فرمان او با هدف پیاده‌سازی دستور کار ایران فعالیت می‌کنند. به طور کلی باید بگویم که تمامی این اقدامات در چارچوب طرح صهیونیستی - امریکایی، ایران فوبیا (ایران هراسی) در عراق صورت می‌گیرد.

از لحاظ حقوق بین‌الملل نیز این حکم وجود دارد که هر گاه کشوری در معرض یک تهدید خارجی یا تجاوز قرار گیرد، می‌تواند با هر کشوی توافق کند یا قمار داد امضا کند تا در مسیر مقابله با این

بحران به او کمک تسلیحاتی یا پشتیبانی نظامی از طریق ارسال مستشاران کند.

**گفته می‌شود در مرحله پس‌داعش در عراق، این کشور با بحران جدیدی تحت مدیریت امریکا یعنی بحران تجزیه مواجه خواهد شد و امریکا سعی دارد در این مرحله جدید طرح تجزیه عراق را فعال سازد؛ جناب عالی به عنوان یکی از چهره‌های نخیه سیاسی عراق این مسئله را چطور ارزیابی می‌کنید؟**

همواره امریکا و به طور خاص انگلیس به دنبال تجزیه عراق بوده‌اند اما عراقی‌ها با این تجزیه مخالفت کرده‌اند. آنها در مسیر اجرای این طرح ابتدا شروع به تکه تکه کردن مناطق سنی کردند به این معنا که با وارد کردن گروه‌های تروریستی و تکفیری به این مناطق، ارتش و نیروهای امنیتی به نبرد با آن برخاستند که در پی آن زیربناهای این مناطق تا حد زیادی تخریب شد که همین مسئله نقش بسزایی در تسریع روند تجزیه ایفا می‌کند.

آنها در حال حاضر به دنبال زمینه‌چینی برای ایجاد درگیری شیعی - شیعی در عراق می‌باشند چرا که آنها شیعیان عراقی را به عنوان گروه با جریانی یکپارچه و متحد دیدند لذا تصمیم گرفتند به منظور تحقق امر تجزیه بین آنها اختلاف‌افکنی کنند.

بنده شخصاً نسبت به وقوع درگیری شیعی - شیعی در عراق هراس دارم و نشانه‌های آن نیز تا حد زیادی آشکار شده است. در صورت وقوع این درگیری امکان مهار آن تا حد زیادی وجود ندارد و چه



**امریکایی‌ها و به طور خاص انگلیسی‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که در عراق امکان کشیدن فرش از زیر پای ایرانیان که همواره به دنبال تقویت دولت شیعی و حاکمیت شیعی در این کشور هستند، وجود ندارد مگر آنکه بیت شیعی در عراق چندتکه و چند دسته بشود**

بسا چهره‌های شیعی نیز از مهار آن عاجز باشند. انگلیس به شدت به دنبال وقوع درگیری شیعی - شیعی می‌باشد تا بدین وسیله بین شیعیان عراق اختلاف و چنددستگی ایجاد کند. این اختلاف بین شیعیان از یک سو و مناطق آسیب‌دیده و بی‌ثبات سنی از سوی دیگر زمینه را برای تشکیل دولت‌های خرد و کوچک یا به عبارت دیگر تجزیه کشور فراهم می‌سازد.

نکته دیگر اینکه امریکایی‌ها و به طور خاص انگلیسی‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که در عراق امکان کشیدن فرش از زیر پای ایرانیان که همواره به دنبال تقویت دولت شیعی و حاکمیت شیعی در این کشور هستند، وجود ندارد مگر آنکه بیت شیعی در عراق چندتکه و چنددسته بشود. در واقع با ایجاد انفکاک و چنددستگی در بیت شیعی امکان مقابله با ایران در عراق برای آنها بهتر فراهم می‌شود. لذا بنده خطر آینده عراق پس‌داعش را در وقوع درگیری شیعی - شیعی و سپس تجزیه این کشور می‌بینم.

**چرا کشور عراق همواره در معرض ناامنی و انفجارات قرار می‌گیرد و در اکثر اوقات کانون ناامنی و حتی بی‌ثباتی است؟ چه دلایلی پشت این مسئله وجود دارد؟**

بافت جمعیتی عراق یک بافت متنوع و چندگانه می‌باشد و در آن مسلمانان عرب و غیرعرب وجود دارند. از لحاظ تاریخی، عراق همواره به عنوان دیوار توازن در جهان اسلام شناخته می‌شده است و ایجاد هر گونه تزلزل یا آسیب در این دیوار به منزله ایجاد تزلزل در دیگر مناطق بوده است. بعد از سقوط صدام، دشمنان در مسیر تقویت فرقه‌گرایی در عراق حرکت کردند و در پی آن شاهد بودیم بخش عمده جهان اسلام به سمت طایفه‌گرایی پیش رفته است. نکته دوم اینکه زمانی که امریکایی‌ها عراق را اشغال کردند، این کشور را به یک خانه بدون دیوار تبدیل کردند به عبارت دیگر مرزهای این کشور را در برابر غیر بازگشتنده به گونه‌ای که دهها دستگاه اطلاعاتی وارد عراق شدند و از اوضاع وقت این کشور در مسیر منافع خود سوءاستفاده کردند. تاریخ کشور عراق نشان می‌دهد که این کشور زمانی توانسته روی پای خود بایستد که در اجرای کردن چهار عنصر مهم موفق عمل کرده است: نخست: موفقیت در اجرای سیاست داخلی، دوم: موفق شدن در اجرای سیاست خارجی، سوم: تحقق امنیت داخلی و چهارم: تحرک و پویایی اقتصاد کشور. یکی از شروط اصلی تحقق این چهار عنصر به مهارت و پختگی دستگاه‌های امنیتی بستگی دارد و اینکه دستگاه امنیتی به خوبی بتواند جلوی ناامنی، بی‌ثباتی، انفجارات، ترورها و... را بگیرد. از طرف دیگر عناصر نهاد‌های امنیتی نیز باید افرادی باتجربه، خبره و صاحب مهارت و هنر در زمینه کاری خود باشند که در حال حاضر متأسفانه دستگاه‌های امنیتی عراق فاقد این مؤلفه‌ها هستند. دشمن فقط ترور یسم نیست بلکه دشمن اصلی همین دستگاه‌های اطلاعاتی هستند که موفق شدند به درون نهاد‌های امنیتی عراق نفوذ کرده و روی فکر و نگاه اعضای این دستگاه‌ها سوار شوند.

**آیا می‌توان گفت که یکی از دلایل اصلی بی‌امنی و بی‌ثباتی عراق به دلیل نظام حاکمیتی این کشور بعد از ۲۰۰۳ که نظامی دموکرات است و بر پایه مؤلفه‌های دموکراسی شکل گرفته است، می‌باشد و اینکه کشورهای حوزه خلیج فارس خواستار وجود چنین نظامی در همسایگی خود نمی‌باشند و آن را برای خود تهدید می‌دانند یا به این خاطر که عراق در مسیر محور مقاومت در منطقه گام بر می‌دارد؟**

عراق و ملت آن همواره در کنار مقاومت و خط مقاومت ایستاده است. عراق هیچ‌گاه نسبت به قضیه فلسطین و شهرک‌سازی‌های

رژیم صهیونیستی سازشکار نبوده و همواره حامی ملت فلسطین و مخالف سرسخت اسرائیل بوده است. رژیم‌های عربی منطقه و به طور خاص عربستان سعودی هیچ‌گاه وجود سه‌گانه نظام را در مجاورت و همسایگی خود نپسندیده‌اند و همیشه به مقابله با آنها برخاسته‌اند. یکی اینکه آن نظام، دموکراتیک باشد. دوم اینکه آن نظام، ایدئولوژیک باشد؛ همانند نظام مصر که حامل ایدئولوژی ملی‌گرایی (ناسیونالیسم عربی) بود و همچنین وجود نظامی اسلامگرا را نیز در کنار خود بر نمی‌تابد چرا که وجود یک نظام اسلامگرا، نقض‌ها و ایرادات نظام به ظاهر اسلامی سعودی را بر ملا می‌سازد. بعد از اشغال عراق در سال ۲۰۰۳ میلادی، نظامی دموکراتیک در این کشور حاکم شد و باریکی این نظام، کشورهای همسایه عراق به خصوص سعودی نسبت به آینده خود احساس خطر کردند لذا از همان ابتدا رویکرد تقابلی را در قبال این نظام اتخاذ نمودند چرا که آنها مایل به این نبودند که عراق با تکیه بر این نظام بتواند روی پاهای خود بایستد. از طرف دیگر نوع نظام حاکمیتی عراق بعد از ۲۰۰۳ که بر اساس آن شیعیان سهم اصلی قدرت را در کشور بر خوردار هستند، این مسئله بر کینه و عداوت همسایگان عربی عراق و به طور خاص سعودی افزود و باعث شد نقش تخریبی این کشورها در عراق روز به روز افزایش یابد. لذا بنده معتقدم که بخشی از ناامنی‌ها و بی‌ثباتی‌های عراق برخاسته از نظام حاکمیتی این کشور بعد از ۲۰۰۳ میلادی می‌باشد که کشورهای همسایه آن هرگز خواستار موفقیت این نوع الگو در نظام‌سازی نبوده‌اند تا مبادا به این کشورها سیرت کند.

**بعد از تشکیل حشد الشعبی در عراق، این سازمان همواره در معرض حمله‌های رسانه‌ای مخالفان خود واقع شده است از جمله اینکه این سازمان طایفه‌ای و فرقه‌ای بوده و محبوبیت آن تنها منحصر بین شیعیان است و دیگر اقشار از جمله اهل سنت و کردها نسبت به آن رویکرد مخالفت آمیز دارند؟ جنابعالی به عنوان یک فرهیخته عراقی جایگاه حشد الشعبی را در بین افکار عمومی از یک سو و قشر نخبگی از سوی دیگر چگونه ارزیابی می‌کنید؟**

اولاً باید این نکته مهم را عرض کنم که حشد الشعبی یک سازمان ملی و فراگیر یا به عبارت دیگر فراشیعی است و در داخل بدنه آن تعداد زیادی از اهل سنت که مقلد آنها شخصیت‌های دینی برجسته سنی هستند، حضور دارند؛ از نگاه بسیاری از اهل سنت عراق سازمان حشد الشعبی نمونه ایده‌آل یک سازمان یا تشکل نظامی برای مقابله با تروریسم است که در قالب آن می‌توان با تروریسم مقابله کرد.

در خصوص آنهایی که می‌گویند محبوبیت حشد الشعبی تنها منحصر بین شیعه است، باید بگویم بعد از تشکیل حشد در سال ۲۰۱۴ تعداد داوطلبان سنی عضو در این سازمان با یک روند رشد قابل ملاحظه‌ای مواجه شد به گونه‌ای که سران و فرماندهان بلند پایه حشد از پذیرش و گنجایش این حجم از داوطلبان سنی مذهب بازماندند.

این نکته را هم باید اضافه کنم که بسیاری از یگان‌ها و هنگ‌های نظامی موجود در بین عشایر سنی عراق با حشد الشعبی تعامل مستقیم و مستمر دارند و فرماندهان و سران آنها با حشد الشعبی همکاری استشاری دارند. لذا بنده تمامی این حمله‌های رسانه‌ای علیه حشد الشعبی را در راستای دامن زدن به گفتمان طایفه‌ای و فرقه‌ای در عراق می‌دانم که این اقدام آنها نیز جزئی از طرح آن در این کشور می‌باشد. ■

از دوران حاکمیت دولت عثمانی بر عراق از نیمه قرن پانزدهم تا فروپاشی رژیم استبدادی صدام حسین در سال ۲۰۰۳، قدرت با ابعاد و چهره‌های مختلفش در دستان اقلیت سنی عراق بوده است. با فروپاشی دولت عثمانی و شکل‌گیری دولت و ملت عراق پس از جنگ جهانی اول و تحت سایه استعمار انگلیس، حاکمیت اهل سنت بر اکثریت شیعیان عراق تا حدود زیادی نهادینه شده است.

گرچه مردم عراق چه شیعی و چه سنی در طول قرن‌ها، همزیستی مسالمت‌آمیزی داشتند، ولی همواره حاکمیت رویکرد و نگرش مذهبی و طایفه‌ای داشته و سعی کرده ارکان قدرت همیشه در نزد اهل سنت عراق بماند. در دوران پادشاهی عراق (۱۹۵۸-۱۹۲۲) و دوران جمهوری (۲۰۰۳-۱۹۵۸) گرچه نظام سکولاریستی حاکم بوده ولی طایفه‌گری و تبعیض مذهبی در تار و پود این نظام سیاسی تنیده شده بود. اکثریت اهل سنت در پرتو این وضعیت مرفه و جایگاه ممتازی نداشته، زیرا طی هشت دهه اخیر قدرت سیاسی و اقتصادی در این کشور در مثلث «موصل - انبار - سامرا» منحصر بوده و نخبگان استان انبار در این میان از سهم بیشتری از قدرت برخوردار بودند؛ به ویژه در دوران حکومت صدام حسین (۲۰۰۳-۱۹۷۹) سقوط بغداد و فروپاشی رژیم صدام حسین در آوریل ۲۰۰۳ و اشغالگری ۱۰ ساله آمریکا، فرصت‌های مناسبی را جهت ارتقای سطح اکثریت شیعی عراق در موازنه قدرت در این کشور فراهم کرد. محرومیت و مظلومیت شیعیان عراق با وجود حاکمیت نخبگان سیاسی شیعه هنوز به پایان نرسیده، زیرا این اکثریت شیعی قرن‌ها و سال‌های متمادی در انزوا و حاشیه زیسته است و در ابعاد مختلف در انواع فقرها و محرومیت‌ها و تبعات منفی آن غوطه‌ور بوده‌اند.

بر خلاف تبلیغات و جنگ سرد و رسانه‌ای علیه حاکمیت شیعیان در عراق، نخبگان سیاسی و جریان‌های حزبی شیعی هرگز رویکرد و سمت‌گیری طایفه‌ای نداشته و در این میان هیچ تلاش و سیاستی جهت منزوی کردن اقلیت سنی و نخبگان آن نشده است.

شیعیان عراق از زمان سقوط صدام (۲۰۰۳) تاکنون بیشترین تلفات را داده و همواره هدف گروه‌های تروریستی سنی القاعده و سلفی جهادی و وهابیت بوده‌اند و هنوز هم قربانی می‌دهند. تیمیان رژیم صدام حسین و پرچمدار دولت سلفی وهابی در منطقه نقش برجسته‌ای در مسموم‌سازی فضای همزیستی مسالمت‌آمیز شیعی - سنی در عراق داشته‌اند و امریکا و رژیم صهیونیستی در رهبری و سازماندهی فتنه‌های طایفه‌ای در عراق و منطقه سهم کلیدی و اساسی دارند. در تشدید حساسیت‌های مذهبی - طایفه‌ای میان اکثریت شیعی و اقلیت سنی عراق، نخبگان سیاسی و روحانیت اهل سنت نقش برجسته‌ای داشتند و خوداهالی سنتی عراق در مناسبت‌های مختلف به این اشتباه تاریخی اذعان دارند.

رسانه‌های وابسته به دستگاه جنگ روانی شیوخ حاشیه خلیج فارس از مظلومیت اقلیت اهل سنت صحبت و آنها را به عنوان اکثریت معرفی می‌کنند و براساس یک دروغ تاریخی می‌گویند اهل سنت ۵۶/۵ درصد کل جمعیت عراق و شیعیان تنها ۳۹/۵ درصد را تشکیل می‌دهند. اهل سنت همانند شیعیان عراق در سایه حکومت‌های مستبد عراق انواع ظلم‌ها و ستم‌ها را دیده‌اند و اکنون قربانی انواع توطئه‌ها و سیاست‌های فتنه‌گر آل سعود و نوکران استکبار جهان و صهیونیسم بین‌الملل هستند. اهل سنت پس از

سقوط رژیم صدام به دو شقه تبدیل شدند؛ شقه اول هم‌راهی و مشارکت با حکومت جدید و نظام نوین عراق و استدلال‌شان، حفظ میراث و بقایای قدرت سیاسی و جایگاه اهل سنت در نظام سیاسی عراق و شقه دوم طعمه القاعده و بقایای بعضی‌های صدام حسین شدند و به گروه‌ها و باندها تروریستی نه بر ضد امریکا بلکه بر ضد اکثریت شیعی و اهالی محلات فقیرنشین عراق شدند و هدف غایی آنها بازگرداندن قدرت به اقلیت سنی و جلوگیری از ارتقای سطح شیعیان در موازنه قدرت در این کشور بوده است. مقاومت و صبر شیعیان باعث پایداری آنها در قدرت و سیاست عراق نوین شد.

در نظام سیاسی جدید عراق سهم شیعیان، سنی‌ها و کردها براساس آمار جمعیتی بوده است به طور مثال در شورای حکومت (۲۵ عضو داشت) که در پی سقوط صدام تشکیل شد.

شیعیان ۱۲ اهل سنت ۵، کردها ۵، ترکمان یک و مسیحیان یک عضو داشتند و در جمهوری دوم عراق



# تفرقه سه در اهل سن



و نظام سیاسی پس از صدام، قدرت میان سه مؤلفه اجتماعی مذهبی عراق تقسیم شد به نخست‌وزیری که رئیس قوه مجریه به شیعیان داده شد و ریاست جمهوری که سمت تشریفاتی و هماهنگ کننده به کردها و ریاست پارلمان که قوه مقننه به اهل سنت داده شد.



#### اهل سنت و مشارکت سیاسی

نخبگان سیاسی اهل سنت در تاریخ معاصر عراق نقش مهمی در تشکیل احزاب و سازمان‌های سیاسی و جامعه مدنی داشته‌اند و در ایدئولوژی‌ها و برنامه‌های سیاسی و عقیدتی گوناگونی از کمونیسم بین‌المللی تا اخوان المسلمین و سلفی جهادی حضور فعالی داشتند. حضور این نخبگان در دوایر قدرت تصمیم‌گیری سهمی زیاد در تحکیم جایگاه اهل سنت در حیات سیاسی و حزبی این کشور داشته است. اغلب احزاب ملی‌گرا و سکولاریستی دوران پادشاهی عراق



# عودی ست عراق

توسط نخبگان اهل سنت تشکیل شده است. همین نخبگان در تشکیل احزاب سوسیالیستی و کمونیستی و اخوان المسلمین نیز نقش برجسته‌ای داشتند. نخبگان سنی هم اکنون در جریان‌های حزبی زیر حضور دارند:

الف - جریان اسلامی و مذهبی: قدیمی‌ترین تشکل مذهبی اهل سنت عراق، حزب اخوان المسلمین عراق بوده که در ۱۹۴۴ پایه‌گذاری شد و محمد محمود الصواف و امجد الزهاوی پایه‌گذاران آن بودند. اخوان المسلمین عراق یک حزب سیاسی به نام «حزب الاسلامی» به عنوان بازوی تشکیلات در سال ۱۹۶۰ سازماندهی کردند. حزب الاسلامی در دوران پس از سقوط صدام فعال و طارق الهاشمی رئیس آن به عنوان معاون رئیس جمهوری تعیین شد. الهاشمی در توطئه علیه نظام سیاسی عراق مشارکت فعالی داشت، بنابراین از سمت خود برکنار شد و هم اکنون او در خدمت سیاست‌های ضد عراق در محور آنکارا - دوحه فعالیت دارد.

حزب الاسلامی در انتخابات پارلمانی ۲۰۰۶ ائتلاف انتخاباتی به نام «جبهه التوافق» تشکیل داد و در کارزار انتخاباتی ۴۵ کرسی به دست آورد.

حزب الاسلامی طی دهه اخیر دچار انشعاب و تجزیه شد. هیئت علماء المسلمین، یک تشکل علمایی است که پس از سقوط صدام سازمان یافت و شیخ حارث ضاری از روحانیون دربار صدام، رهبری این گروه را به عهده داشت. این گروه مذهبی همواره به عنوان مخالف حاکمیت شیعه در عراق عمل کرده است. نخبگان مذهبی و روحانی اهل سنت جهت تشکیل مرجعیت سنی متحد، اقدام به پایه‌گذاری جریان «المجمع الفقهی العراقي» کردند. همراهی و همگرایی این جریان با نهادهای و تشکیلات روحانی و مذهبی شیعه عراق می‌توانست در ابعاد مختلفی به سود اتحاد و انسجام ملت عراق و اقلیت اهل سنت باشد، ولی برخی از شخصیت‌ها و رهبران این مجمع برخلاف مصلحت اهل سنت و عامه مردم عراق حرکت کرده و باعث تشدید گسل‌ها میان جامعه عراق شده‌اند.

«بیون وقف سنی» این نهاد دینی و مذهبی در ۲۲ اکتبر ۲۰۰۳ در پی انحلال وزارت «اوقاف و امور دینی» تأسیس شد و امور وقفی اهل سنت را مدیریت می‌کند.

ب - جریان سیاسی و سکولاریستی: از میان تشکلهای احزاب سیاسی اهل سنت «ائتلاف متحدون للافلاح» یکی از قوی‌ترین تشکیلات سیاسی سنی بوده که توسط «سامه النجیفی» رئیس سابق پارلمان عراق در ژانویه ۲۰۱۲ پایه‌گذاری شد. این ائتلاف

## نخبگان سیاسی اهل سنت

## در تاریخ معاصر عراق نقش

## مهمی در تشکیل احزاب

## و سازمان‌های سیاسی و

## جامعه مدنی داشته‌اند و در

## ایدئولوژی‌ها و برنامه‌های

## سیاسی و عقیدتی گوناگونی

## از کمونیسم بین‌المللی تا

## اخوان المسلمین و سلفی

## جهادی حضور فعالی داشتند

از احزاب و جریان‌های سیاسی و مذهبی سنی سازمان یافته از جمله حزب اسلامی عراق، احزاب ملی‌گرای عراق و جبهه ترکمانی عراقی؛ این ائتلاف‌ها در انتخابات شورای استان‌ها در سال ۲۰۱۳ پیروزی چشمگیری داشته است.

نخبگان سنی در ائتلاف سکولاریستی «ائتلاف العراقیه» به رهبری ایاد علاوی (بعثی شیعی) حضور فعالی داشته‌اند و این ائتلاف رقیب قوی «ائتلاف القانون» به رهبری نوری المالکی بوده است.

«جبهه العراقیه للحوار الوطنی» از جمله احزاب سیاسی اهل سنت بوده و صالح المطلک (متولد ۱۹۴۷ الفلوجه) رهبری این گروه را به عهده دارد.

گروه المطلک در دولت و پارلمان عراق نفوذ دارد. وی با سامه النجیفی و طارق الهاشمی دیگر رهبران سیاسی اهل سنت عراق در ابعاد مختلفی اختلاف نظر دارد. مشعان الجبوری از اهالی سنی استان نینوی است که از مخالفان صدام حسین بوده و با تغییر نظام سیاسی عراق به کشور بازگشت. وی جریان سیاسی سنی‌ای را رهبری می‌کند که در دولت و پارلمان عراق صاحب نفوذ است.

جامعه سیاسی اهل سنت عراق به دلایل فراوانی پس از سقوط صدام حسین دچار انشعابات و تجزیه و پراکندگی مزمنی شده است؛ به طور مثال در انتخابات پارلمانی عراق در سال ۲۵، ۲۰۱۴ گروه و ائتلاف انتخاباتی در استان انبار (۹۵ درصد سنی می‌باشند) جهت به دست آوردن ۱۵ کرسی از پارلمان عراق، رقابت شدیدی داشتند. با اشغال استان‌های سنی‌نشین «انبار»، «صلاح‌الدین»، «نینوی» و «دبالی» توسط داعش در ۱۰ ژوئن ۲۰۱۴، دامنه اختلافات و گسل پراکندگی جامعه سیاسی اهل سنت توسعه یافت و ایجاد وحدت و انسجام میان جامعه سنی عراق به یک امر دشوار و سخت تبدیل شده است. در کابینه دکتر حیدر العابدی اهل سنت پست‌های حساسی چون وزارت دفاع در دست دارند و در پارلمان عراق که به ریاست دکتر سلیم الجبوری (معاون دبیر کل حزب اسلامی عراق) اهل سنت چند فراکسیون دارند از جمله:

الف: فراکسیون «تحالف القوى» به رهبری سلیم الجبوری و ظافر العانی (متولد ۱۹۵۸ شهر العانه در استان انبار)

ب: فراکسیون «الحل» به ریاست «محمد الکربولی»

ج: هواداران اسامه النجیفی وابسته به «ائتلاف متحدون للافلاح» قبایل و عشایر عرب سنی مانند «شمیر»، «الجبوری» و «دیلیم» قوی‌ترین قبایل عرب نواحی شمال و غرب عراق می‌باشند که نقش مؤثری در مؤلفه‌های اجتماعی عراق دارند.

رژیم‌های سنی عراق طی هشت دهه نقش بسزایی در تجزیه و تقسیم جامعه سنی و منازعه قبایل و عشایر عربی سنی داشته است، به ویژه رژیم صدام حسین برخی عشایر سنی عرب را مانند «عشایر تکریت» به ضد عشایر «دیلیم» تجهیز و مسلح کرد تا قدرت خود را در بغداد استحکام بخشد.

جامعه سنی عراق هم اکنون بخشی با داعش و گروه‌های سلفی جهادی همراه و متحدند و عده‌ای نیز در قالب گروه‌های «الصحوه» در حال نبرد با القاعده و داعش هستند مانند عشیره «ابو ریشه» به رهبری «شیخ احمد ابو ریشه» در تفرقه و تشتت جامعه سنی عراق نه اکثریت شیعی و مراجع آن نقش داشته و نه ایران اسلامی. عوامل اختلاف و پراکندگی جامعه سیاسی اهل سنت عراق در سیاست‌های تفرقه‌افکن غرب و طرح‌های فتنه‌انگیز آل سعود نهفته است. همراهی و همدلی جامعه سنی با نظام سیاسی نوین عراق به سود وحدت و انسجام و پیشرفت دولت و ملت عراق است و صلح و ثبات این کشور در گرو وحدت سنی و شیعی و بقیه مؤلفه‌های اجتماعی عراق است. ■



# حزب الله مهارناپذیر

محمد بابایی

پس از ورود نظامی

روسیه به جنگ سوریه

تحلیلگران معتقدند

همکاری نیروهای حزب الله با یکی از قدرتمندترین و پیشرفته‌ترین ارتش‌های جهان بیش از پیش باعث افزایش اعتبار آن خواهد شد. الکساندر کاربیل تحلیلگر مسائل نظامی و امنیتی در وب سایت مؤسسه «کارنگی» با اشاره به اینکه «حزب الله ثابت کرده که یک نیروی رزمی منعطف و با اندیشه رو به جلو است.» می‌نویسد: «احتمال زیاد وجود دارد که نیروهای این گروه در حال یادگیری چگونگی جمع‌آوری اطلاعات، طراحی و اجرای عملیات‌ها از یک ارتش با کلاس جهانی باشند. کار کردن در کنار افسران روسیه روشی مطمئن است تا حزب الله استراتژی نظامی خود را تقویت کند.»



«حزب الله بیش از اندازه قدرتمند شده است که بتوان آن را تحمل کرد.» این جمله شاید تمام نتایجی است که دشمنان این جنبش پس از پنج سال جنگ سوریه درباره آن رسیده‌اند، این در حالی است که آنها برنامه‌ریزی کردند و انتظار داشتند حزب الله پس از ورود به جنگ سوریه تضعیف شود.

مواجهه دشمنان حزب الله با این واقعیت باعث شده آنها تمام تمرکز خود را برای ضربه زدن به این جنبش متمرکز کنند. اقدامات گسترده سعودی‌ها و سایر دولت‌های حاشیه خلیج فارس علیه لبنانی‌ها و حزب الله با تروریستی خواندن جنبش مقاومت اسلامی لبنان توسط شورای همکاری به اوج خود رسید. همزمان امریکایی‌ها برنامه پیچیده و گسترده‌ای برای ضربه زدن به منابع مالی حزب الله از طریق تحت فشار قرار دادن بانک‌های لبنانی آغاز کردند.

سعودی‌ها مدارکی - از آنچه نقش حزب الله در سوریه، عراق، یمن، بحرین و سایر دولت‌های عربی عنوان می‌کنند - نشان می‌دهند تا اقدامات خود را توجیه کنند. سیدحسن نصرالله در یکی از سخنرانی‌های خود با لحنی آمیخته از طنز و فروتنی به این ادعاهای سعودی‌ها واکنش نشان داد. وی چند روز پس از آزادسازی شهر کهای نبل و الزهرا در شمال حلب و به مناسبت هفتمین روز در گذشت شهید علاء یکی از فرماندهان ارشد حزب الله گفت: «عربستان در سوریه، یمن، لبنان و بحرین شکست خورده است، آنها ما را مسئول شکست‌های خود می‌دانند و البته در این مسئله عراق می‌کنند اما از آنها تشکر می‌کنیم، اگر مشخص شود که حزب الله مسئول شکست‌های عربستان در این کشور هاست، این افتخار بزرگی برای ما در دنیا و آخرت محسوب می‌شود اما آنها مبالغه می‌کنند.»

هر چند نصرالله از روی فروتنی گفت که سعودی‌ها عراق می‌کنند اما واقعیت این است که نقش حزب الله در شکست دادن پروژه‌های امریکا، صهیونیسم و به تبع عربستان اساسی بوده است. جنبش مقاومت اسلامی لبنان از زمان شکل‌گیری خود در اوایل دهه ۸۰ میلادی نه تنها در تحولات داخلی لبنان بلکه در تحولات منطقه‌ای هم نقش پیشتازی به عهده گرفته است. اگر سابقه حضور نیروهای این جنبش در بوسنی را کنار بگذاریم که شهید علی فیاض نماد آن محسوب می‌شود و به همین دلیل به «ابوعلاء بوسنی» معروف بود، حضور نیروهای حزب الله در خارج از لبنان برای اولین بار در عراق گزارش شد، یعنی زمانی که امریکایی‌ها این کشور را به اشغال خود درآوردند.



عراق

می‌گویند نصرالله تا سال ۲۰۰۸ چندین ساعت از وقت خود را به مطالعه مسائل عراق می‌پرداخت. بر اساس گزارش

یک اندیشکده نزدیک به لابی صهیونیستی در امریکا و همچنین نهادهای امنیتی و اطلاعاتی این کشور معروف به «مؤسسه واشنگتن برای خاور نزدیک» حزب الله پس از سال ۲۰۰۳ واحد کوچکی از نیروهای خود را در عراق مستقر کرد. بر اساس این گزارش «حزب الله به صورت مؤثر و محدودی از نیروهای ویژه عملیاتی خود برای آموزش شبه‌نظامیان شیعه و پشتیبانی از عملیات‌های ویژه‌ای که نیروهای ائتلاف (به رهبری امریکا) را هدف قرار می‌دادند، استفاده کرد.»

پس از سقوط موصل به دست داعش در تابستان ۱۳۹۳ که در نتیجه آن بغداد در معرض تهدید جدی قرار گرفت، حزب الله عده محدودی از نیروهای خود را به عراق بازگرداند. در همان زمان مراکز تحقیقاتی غربی خاطر نشان کردند بازگشت نیروهای حزب الله به عراق تأثیرگذار خواهد بود. «مؤسسه واشنگتن برای خاور نزدیک» در ادامه گزارش خود آورده است: «با توجه به تجربه نیروهای عملیاتی ویژه حزب الله و فعالیت‌های آموزشی آن در عراق... حتی استقرار نسبتاً کم این نیروها احتمالاً می‌تواند تأثیر بزرگی داشته باشد... این گروه همچنین می‌تواند به ضدحمله‌های شیعیان (علیه داعش) در عراق بدون جابه‌جایی زیاد در نیروهای عملیاتی و منابع خود کمک کند.» تقریباً دو سال بعد یعنی در اوایل تیرماه سیدحسن نصرالله جزئیات بیشتری درباره درخواست کمک عراقی‌ها و چگونگی استقرار نیروهای حزب الله در عراق در مدت کوتاهی پس از سقوط موصل بیان کرد و با افتخار از نقش نیروهای لبنانی در نجات بغداد گفت.



یمن

حزب الله هیچ‌گاه حضور نیروهای خود را در یمن تأیید نکرده است اما مراکز اطلاعاتی و تحقیقاتی غربی



گزارش‌هایی درباره حضور این جنبش در یمن منتشر کرده‌اند. بنابر این گزارش‌ها، همزمان با خروج سربازان امریکایی از عراق در سال ۲۰۰۸، نیروهای حزب‌الله هم به یمن منتقل می‌شوند تا به نیروهای جنبش انصارالله آموزش دهند.

وزارت خزانه‌داری امریکا در زمان دولت بوش نیز طی گزارشی اعلام کرد: «حزب‌الله عملیات خود را در یمن آغاز کرده است و آنان مسئولیت آموزش نظامی حوثی‌ها را به عهده گرفته‌اند.» روزنامه فاینشال تایمز هم تقریباً دو ماه پس از گذشت تجاوز ریاض به یمن به نقل از یک فرمانده حزب‌الله در بیروت نوشت: «ما متخصص جنگ چریکی هستیم، به همین خاطر است که به حوثی‌ها بهترین زمان حمله کردن را یاد می‌دهیم.» هر چند حضور حزب‌الله در یمن برخلاف سوریه و عراق مشهود نیست و در این زمینه فقط گمانه‌زنی‌های مراکز امنیتی غرب موجود است، باوجود این تحلیلگران معتقدند جنبش انصارالله در خیلی از موارد از الگوی حزب‌الله پیروی می‌کند. «دنیل سوبلمن» در وب سایت «فارن پالیسی» می‌نویسد: «شورشیان حوثی در حال استفاده از دفترچه راهنمایی هستند که اسرائیل را در جریان جنگ ۲۰۰۶ لبنان ناکام گذاشت.» سوبلمن دو عنصر مهم این دفترچه راهنما را اینگونه توصیف می‌کند: «توان سازمان چریکی برای آسیب ندیدن در برابر برتری هوایی طرف مقابل و سرمایه‌گذاری روی نقاط ضعف رقیب» پس از گذشت بیش از ۱۶ ماه از جنگ یمن عربستان سعودی نه تنها به اهداف خود دست نیافته است بلکه ضربات سنگینی را از نیروهای یمنی متحمل شده است.



#### سوریه

اما شاید بیشترین شکست دشمنان حزب‌الله، عربستان در سوریه مشهود باشد. این در حالی بود که سعودی‌ها به همراه اسرائیلی‌ها و غرب برنامه‌ریزی کرده و انتظار داشتند

حزب‌الله پس از ورود به جنگ سوریه تضعیف شود، اما حزب‌الله نه تنها تضعیف نشد بلکه قدرتمندتر از قبل ظاهر شد. نبرد قصیر در بهار ۱۳۹۲ نقطه عطفی در تاریخ حزب‌الله محسوب می‌شود. رزمندگان حزب‌الله برای اولین بار مجبور بودند در یک سرزمین ناشناخته و دورتر از جنوب لبنان آن هم به صورت تهاجمی عملیات انجام دهند.

پس از این نبرد بود که جنبش مقاومت اسلامی لبنان شروع به پوست‌اندازی کرد تا براساس مقتضیات میدانی و منطقه‌ای شکل جدیدی به خود بدهد. مهارت و ظرفیت‌های جدیدی که حزب‌الله در حال به دست آوری در جنگ سوریه است به صورت گسترده مورد توجه مراکز تحقیقاتی غربی قرار گرفته. جفری وایت از تحلیلگران نظامی سرشناس نزدیک به مراکز صهیونیستی در امریکا با اشاره به اینکه «حزب‌الله یک سازمان یادگیرنده است، روی رقبای خود مطالعه می‌کند و از عملیات رزمی خود نتایج لازم را می‌گیرد.» می‌نویسد: «درس‌هایی که این گروه ممکن است در سوریه یاد گرفته باشد عبارتند از: ۱) پی‌بردن به نقش قدرت توپخانه‌ای در عملیات تهاجمی و دفاعی از جمله به کارگیری، همکاری و تأثیرات آن. ۲) لزوم اجرای عملیات رزمی پایدار در یک منطقه گسترده در سطوح برنامه‌ریزی، فرماندهی، کنترل، پشتیبانی و جابه‌جایی نیروها و افراد. ۳) پیچیدگی و چالش‌های کار با متحدان منظم و نامنظم. ۴) تلفات بالای نیروی انسانی و منابع در عملیات تهاجمی. ۵) مدیریت حجم گروهبانی و گردانی عملیات تهاجمی. ۶) برنامه‌ریزی و مدیریت عملیات پیچیده.»

گزارش‌ها حاکی از آن است که دست‌کم دو اتاق عملیات مشترک بین حزب‌الله و روسیه در لاذقیه و دمشق وجود دارد. این تحلیلگر غربی با ابراز نگرانی از تأثیرات بلندمدت تعامل حزب‌الله و ارتش روسیه خاطر نشان می‌کند: «یک حزب‌الله جدید با ذهنیت تهاجمی و با توانایی انجام عملیات‌های پیچیده‌تر می‌تواند ضربات سنگینی به ارتش اسرائیل در مرزهای جنوبی لبنان وارد کند. حزب‌الله حتی ممکن است تلاش کند به داخل اسرائیل نفوذ کند، همانطور

که حماس در جنگ ۲۰۱۴ انجام داد البته با توانایی بیشتری.» «عاموس هرئیل» تحلیلگر اسرائیلی در هارتس با تشریح قابلیت‌های جدیدی که حزب‌الله در حال کسب در جنگ سوریه است خاطر نشان می‌کند: «ارتش اسرائیل هم اکنون از هر نظر حزب‌الله را یک ارتش می‌بیند.»



#### شگرد

این اولین بار نیست که حزب‌الله تهدیدها را به فرصت تبدیل می‌کند. در اواخر دهه ۱۹۸۰ میلادی درگیری با جنبش شیعی امل و تلاش آن برای برقراری قوانین سفت و سخت شریعت باعث کاهش محبوبیت عمومی حزب‌الله شد. واکنش استراتژیک حزب‌الله به این چالش ارائه خدمات اجتماعی و مشارکت در سیاست‌های داخلی همزمان با افزایش مهارت‌های رزمی علیه نظامیان اسرائیلی بود که در نتیجه آن مشروعیت و محبوبیت آن به صورت قابل توجهی در میان مردم افزایش یافت. همچنین خیلی‌ها در جریان جنگ تابستان ۲۰۰۶ لبنان انتظار داشتند اسرائیل حزب‌الله را در عرض کمتر از دو هفته از بین ببرد اما حزب‌الله نه تنها شکست نخورد، بلکه با مقاومت ۳۳ روزه خود نتایجی را رقم زد که در تاریخ عربی و اسلامی مدرن بی‌سابقه بود از جمله فروپاشی «افسانه شکست ناپذیری ارتش اسرائیل.»

به نظر می‌رسد مهارت حزب‌الله در تبدیل تهدیدها به فرصت‌ها، بیش از هر چیزی به ماهیت انقلابی این گروه بر می‌گردد و همین مسئله باعث شده که برای دشمنان خود به یک مبارز مهارناپذیر تبدیل شود و به همین دلیل است که سردار قاسم سلیمانی، فرمانده نیروی قدس سپاه جمعه در خرداد ماه ۱۳۹۵ در جلسه هم‌اندیشی مجلس دهم گفت: «هدف دشمن در لبنان نابودی حزب‌الله بود اما هر بار نتیجه عکس شد لذا امروز هر اعلامی که رهبر حزب‌الله می‌کند از سوی دشمن به صورت پیامی جدی دریافت می‌شود.»



**جنبش مقاومت اسلامی لبنان از زمان شکل‌گیری خود در اوایل دهه ۸۰ میلادی نه تنها در تحولات داخلی لبنان بلکه در تحولات منطقه‌ای هم نقش پویستازی به عهده گرفته است. اگر سابقه حضور نیروهای این جنبش در بوسنیا اکنار بگذاریم که شهید علی‌فیاض نماد آن محسوب می‌شود و به همین دلیل به «ابوعلاء بوسنی» معروف بود. حضور نیروهای حزب‌الله در خارج از لبنان برای اولین بار در عراق گزارش شد، یعنی زمانی که امریکایی‌ها این کشور را به اشغال خود درآوردند**

رئیس گروه بین الملل روزنامه الرأی کویت  
از حزب الله و پشت صحنه جنگ سوریه می گوید

# قابلیت حزب الله جنگ در خاک دشمن است

الیاچ مغنایر، رئیس گروه بین الملل روزنامه الرأی کویت بیش از دو دهه است که تحولات سیاست جهانی به ویژه منطقه غرب آسیا را دنبال می کند. حساب توفیتی وی یکی از منابع مهم خبری و تحلیلی درباره اتحادیه اروپا، ناتو، حزب الله، لبنان، ایران، عراق، سوریه، ترور بسم، القاعده، داعش و سایر گروه های سلفی است و گزارش ها و تحلیل های وی معمولاً به زبان های مختلف ترجمه می شود. با وی درباره حضور جنبش مقاومت اسلامی لبنان در جنگ سوریه به زبان انگلیسی از طریق ایمیل گفت و گو کردیم. متن ترجمه شده این گفت و گو در اختیار شماست.



خیلی ها معتقد بودند ورود حزب الله به جنگ سوریه باعث تضعیف آن خواهد شد اما پس از گذشت پنج سال این بحث به طور جدی مطرح می شود که حضور در جنگ سوریه باعث افزایش توانایی ها و ظرفیت های این گروه شده است؟ به نظر شما این جنگ چه توانایی هایی برای حزب الله داشته و چه هزینه هایی به آن تحمیل کرده است؟

دستاوردهای اصلی حزب الله این است که نظامیان، در سوریه (نه در لبنان)، در حال جنگ با تکفیری ها (القاعده و داعش) هستند، به خصوص اینکه همه یا بیشتر تکفیری ها در بلاد الشام و اکثر آن در سوریه جمع شده اند. در واقع برای حزب الله این یک مزیت است که بتواند عمدتاً در یک منطقه جغرافیایی با آنها، آن هم نه به تنهایی بجنگد. علاوه بر این، حزب الله بر نامرئیتی کرده تا ظرفیت نظامی خود را افزایش دهد، در تولید سلاح برای جنگ از راه دور خلافت عمل کرد، سلاح های جدیدی را آزمایش کرد و پهپادها و موشک های هدایت شونده دیگری را در جنگ واقعی به کار برد. علاوه بر این موارد، جنگ با دشمنان مختلف با تاکتیک های متنوع درس های زیادی به آن داد. از لحاظ استراتژیکی، حزب الله صاحب پایگاه های نظامی جدیدی در سرتاسر مرز سوریه و لبنان شد که برای این گروه تا حدودی رویا تلقی می شد. در جنگ پیش رو با اسرائیل، حزب الله موشک های از راه دور استراتژیکی خود را از مناطق مختلف در تپه ها و کوه هایی که با محیط طبیعی حفاظت و به دور از غیرنظامیان واقع شده اند، پرتاب خواهد کرد.

برخی تحلیلگران اشتباهی رایج دارند که می گویند:

«حزب الله در سوریه طی سه سال گذشته بیش از ۳۰ سال جنگ با اسرائیل دچار شکست شده». این تحلیل کاملاً اشتباه است؛ زیرا حزب الله فقط چند ماه در دو جنگ اصلی علیه اسرائیل درگیر شد.

در [مقابل] اسرائیل، حزب الله از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب در مساحتی بیش از ۱۰۰ هزار کیلومتر مربع حضور خود را توسعه داده و این در حالی است که کل لبنان ۱۰ هزار کیلومتر مربع و مساحت جغرافیایی جنگ با اسرائیل به ۴ هزار کیلومتر مربع محدود بود.

همه ما می دانیم که جنگ سوم بین حزب الله و اسرائیل حتمی است، فقط مشکل پیش بینی زمان این جنگ است، آیا به نظر شما با وقوع این جنگ ما فاصله زیادی داریم یا هر لحظه باید انتظار وقوع آن را داشت؟

هم اسرائیل و هم حزب الله برای جنگ پیش رو آماده می شوند. طی این مدت، هر دو طرف سعی خواهند کرد نیروی نظامی زیادی را با یکدیگر روبه رو نکنند؛ زیرا هر دو می دانند که خطر قمرزها دیگر رعایت نمی شود و نهایتاً به تمام شهرها حمله خواهد شد. اسرائیل در اجرای منظم مانورهای نظامی و غیرنظامی فعال بوده و خواهد بود و مانورهای غیرنظامی را به منظور آماده سازی مردم برای جنگ پیش رو انجام می دهد؛ به همین منظور به غیرنظامیان گفته است: «ما شما را برای بدترین شرایط آماده می کنیم. ما به وظیفه مان عمل خواهیم کرد، اما برخی حوادث اجتناب ناپذیر ممکن است اتفاق بیفتد.»

در طرف مقابل، حزب الله نیز در حال اجرای مانورهای



**حزب الله از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب در مساحتی بیش از ۱۰۰ هزار کیلومتر مربع حضور خود را توسعه داده و این در حالی است که کل لبنان ۱۰ هزار کیلومتر مربع و مساحت جغرافیایی جنگ با اسرائیل به ۴ هزار کیلومتر مربع محدود بود**

نظامی است و روستاها و شهرک هایی را ایجاد کرده است تا با شهرک هایی که اسرائیل در مرزهای جنوبی کشورش دارد برابر باشد. این بدین معناست که حزب الله دیگر خود را به دفاع بسنده نکرده است بلکه به سمت حمله پیش خواهد رفت. قطعاً چنین سناریویی تحقق می پذیرد؛ زیرا حزب الله تجربیات منحصر به فرد بسیاری در سوریه کسب کرده است که از جمله آنها می توان به جنگ با گروه های سازمان یافته مانند «القاعده»، «دولت اسلامی»، گروه های سازمان نیافته و دیگر گروه های شورشی سوریه اشاره کرد. بنابراین، زمانی که مانورها در دو طرف افزایش می یابد، سوء تدبیری به وجود می آید که جنگ نیز جزو آن خواهد بود.

گفته می شود که حزب الله در جنگ بعدی با اسرائیل تصمیم گرفته است تهاجمی عمل کند و به منطقه الجلیل حمله کند؛ دلیل مطرح شدن این مسئله چیست و آیا اساساً حزب الله خواهد توانست در صورت وقوع جنگ دست به چنین عملیاتی بزند؟

تجربه جنگاوری حزب الله طوری بر نامرئیتی شده تا در سوریه، عراق و یمن به کار گرفته شود. استفاده از انواع سلاح ها، تاکتیک ها و استراتژی ها باعث افزایش اعتماد به نفس و قابلیت حزب الله شده است. علاوه بر این، حزب الله از همان تکنولوژی هایی استفاده می کند که ارتش های کلاسیک به طور منظم در خاور میانه و بخش های دیگر از جهان استفاده می کرده اند.

بنابراین، بهترین تاکتیک دفاعی، حمله است. با تجربیاتی که حزب الله در القصور، القلمون، زبدانی، حمص، حلب، نبل و الزهراء و دیر الزور در سوریه و با دولت اسلامی در عراق به دست آورده است، کاملاً طبیعی است که تاکتیک های نظامی را به راحتی کسب کند و در قلمروی خود به اسرائیل حمله کند یا حتی میدان جنگ را به زمین دشمن منتقل کند؛ نه مانند سابق یعنی از سال ۱۹۸۲ که همواره این مبارزات در خاک لبنان صورت می گرفته است.

حزب الله لبنان از ایجاد جبهه جدید علیه اسرائیل در منطقه جولان واقع در جنوب سوریه خبر می دهد، به نظر شما این گروه





منظور عزل بشار اسد برپا شد تا دمشق دیگر نتواند گذرگاهی برای حزب الله و محور مقاومت برای جنگ با اسرائیل باشد. اکنون، در مذاکرات صلح آمیز در ژنو، دیگر شاهد نمایندگان سوری‌ها و شورشیان سوری نیستیم، بلکه هیئت نمایندگان ریاض، مصر و مسکو را شاهد هستیم.

**چشم‌انداز شما از جنگ سوریه چیست؟ آیا فکر می‌کنید تنها چیزی که می‌تواند بحران در این کشور را حل کند، لزوماً جنگ است؟**

فقط یک فرآیند سیاسی، مسئله جنگ سوریه را می‌تواند حل کند که این فرآیند هنوز تکامل نیافته است. القاعده هیچ وقت سلاح‌های خود را به فرآیند دموکراتیک نخواهد سپرد، همچنین احراز الشمس و دیگر سلفی‌ها که قانون شریعت را فقط به سلیقه خود اجرا می‌کنند.

**آیا منافع مشترکی بین کشورهای بین‌المللی و گروه‌های تروریستی حاضر در سوریه وجود دارد؟**

داعش همان‌طور که باراک اوباما گفته، حاصل لشکرکشی و حمله آمریکا به عراق است. القاعده و طالبان نیز با حضور آمریکا در خاورمیانه و افغانستان تحریک شدند. به هر روی، آسیب از قبل وارد شده است. ارتباط مبهم بین القاعده و آمریکا پیچیده است اما توضیح من این است که آمریکا از خطر القاعده، استراتژی دراز مدت و اهداف آن کاملاً آگاه است. با این حال، آمریکا در خاورمیانه متحدانی مانند عربستان سعودی دارد که تازمانی که رئیس‌جمهور سوریه، بشار اسد، بر سر قدرت باشد، نمی‌تواند شاهد شکست القاعده باشد. اینجاست که آمریکا، همکاری و مصالحه خود را آغاز می‌کند و از روسیه درخواست می‌کند تا از تضعیف شدن القاعده در سوریه در مناطق حلب و ادلب جلوگیری کند. علاوه بر این، در اینجا برای آمریکا یک سودی وجود دارد، از اینکه می‌بیند نیروی انسانی ایران و حزب الله دچار خسران می‌شود و این دو کشور در این جنگ تاحد ممکن درگیر می‌شوند. برای ایران و حزب الله مسئله چیز دیگری است؛ هر دو طرف می‌دانند که این جنگ، جنگ بر سر بقا است و تازمانی که خطر داعش و القاعده کاهش نیافته، آن را متوقف نخواهند کرد. ■



## دفاع هوایی حزب الله می‌تواند با هرگونه بالگرد و جت ارتفاع متوسط مقابله کند. دفاع هوایی حزب الله موجب خواهد شد که سلطه هوایی اسرائیل که در گذشته خیلی مطرح بود کاهش یابد

ایران و حزب الله در کنار ارتش سوریه در حال جنگ هستند، حدود ۷۰ درصد از ارتش این کشور را سنی‌ها تشکیل داده‌اند. حزب الله نیز در لبنان «سرایا المقاومه» را دارد که از تمام مذاهب از جمله سنی‌ها تشکیل شده است. این یک جنگ فرقه‌ای نیست، بلکه جنگی علیه تکفیری‌ها است. حزب الله هیچ وقت اعلام نکرده است که می‌خواهم سنی‌ها را به قتل برسانم، اما هم القاعده و هم «دولت اسلامی» بارها به صورت آشکار گفته‌اند که می‌خواهند تمام شیعیان و علوی‌ها را قتل عام کنند.

**جنگ سوریه وارد ششمین سال خود شده است، پس از گذشت این مدت آیا هنوز می‌توان گفت این یک انقلاب واقعی علیه حکومت بشار اسد است؟**

جنگ سوریه هیچ‌گاه انقلابی علیه بشار اسد نبود، بلکه هشداری بود که کالین پاول، وزیر خارجه سابق آمریکا به سال ۲۰۰۳ به بشار اسد داد؛ درست زمانی که آمریکا به عراق لشکرکشی و جنگ را در آنجا آغاز کرد. در واقع این، تصمیم قطر است که می‌خواهد اسد را عزل کند؛ زیرا این کشور قرارداد گازی خود را برای صدور به کشورهای اروپایی به خاطر مخالفت اسد از دست داد. این جنگی است که به

**چگونه تلاش دارد این جبهه جدید فعال را نگه دارد و تا چه حدی در این زمینه موفق خواهد بود؟**

اگر چه حزب الله سوریه در منطقه جولان ریشه دوانده است اما خیلی زود است که علیه اسرائیل در این منطقه جبهه‌ای ایجاد شود. سمت سوری سرزمین جولان هنوز توسط القاعده و دیگر گروه‌های سوری کنترل می‌شود. بنابراین، ایجاد جبهه در این منطقه شاید اصلاً امکان‌پذیر نباشد آن هم زمانی که جمعیت موجود در این سرزمین متخاصم باشند.

**شما در یکی از گزارش‌های خود به ظرفیت‌های دفاع هوایی حزب الله پرداخته‌اید، به نظر تان این جنبش موفق خواهد شد بر تری بلامنازع قدرت هوایی اسرائیل را به چالش بکشد؟**

دفاع هوایی حزب الله می‌تواند با هرگونه بالگرد و جت ارتفاع متوسط مقابله کند. این مسئله باعث می‌شود که اسرائیل در جنگ بعدی از بالگردهایش دیگر استفاده نکند و در مقابل از جت‌های ارتفاع بلند استفاده کند تا شکست نخورد. بنابراین، دفاع هوایی حزب الله موجب خواهد شد که سلطه هوایی اسرائیل، که در گذشته خیلی مطرح بود، کاهش یابد.

**عملکرد متحدان منطقه‌ای دمشق، یعنی ایران، حزب الله و حتی شیعیان عراقی در رابطه با این بحران را چگونه ارزیابی می‌کنید؟**

جنگ در سوریه به دلیل حضور تعداد بی‌شمار کنشگران خیلی طولانی می‌شود. مادر حال حاضر درباره بیش از ۱۵۰ هزار شبه نظامی حرف می‌زنیم که در چند جبهه در حال جنگ هستند. بنابراین، ممکن نیست که عملکرد این نیرو یا آن نیرو را مورد ارزیابی قرار داد زمانی که هر کدام از طرفین ابتکار عمل را در یک جبهه به دست گرفته‌اند نه در جبهه دیگری.

**یکی از مهم‌ترین اتهام‌هایی که به ایران و حزب الله در جریان جنگ سوریه زده می‌شود این است که آنها فرقه‌گرا هستند و به دنبال سرکوب سنی‌ها هستند، به نظر شما چقدر این اتهام می‌تواند درست باشد؟**



# حزب الله الگویی بی نقص فلسطینی ها

گروه‌های مقاومت فلسطینی که در خط مقدم مبارزه با صهیونیسم قرار دارند با الگوبرداری از حزب الله لبنان توانسته‌اند ضربات سختی را بر پیکر رژیم صهیونیستی وارد کنند.

حزب الله لبنان به عنوان یکی از تأثیرگذارترین نیروهای منطقه‌ای که با الهام از انقلاب اسلامی تشکیل شد، هر چند فعالیت‌های آن در داخل لبنان تعریف شده اما با قدرت‌یابی تکفیری‌ها در منطقه عملکرد منطقه‌ای حزب الله بیش از پیش نمود پیدا کرده تا جایی که رهبران «مراجع عرب» تحت رهبری سعودی‌ها و همچنین کشورهای غربی حامی رژیم صهیونیستی برای جلوگیری از نفوذ گسترده حزب الله، آن را در لیست تروریستی قرار داده‌اند تا بدین ترتیب دامنه فعالیت‌های آن را کاهش دهند.

یکی از مهم‌ترین عرصه‌های تأثیرگذاری حزب الله در خاورمیانه جامعه فلسطینی است که به علت همگونی قومی و داشتن دشمن مشترک صهیونیستی و نیاز به الگوی موفق همواره آن را با محیط سیاسی خود متناسب ساخته است. پیروزی حزب الله در جنگ ۳۳ روزه ۲۰۰۶ در مقابل صهیونیست‌ها آن هم در مقابل دشمن تا بن دندان مسلح امیدی را در دل ملت فلسطین به خصوص مردم غزه به راه انداخت که با در پیش گرفتن الگوی مقاومت می‌توان بر دشمن اشغالگر پیروز شد و آن را به زانو درآورد.

بعد از به قدرت رسیدن جنبش حماس در سال ۲۰۰۶ در نوار غزه، مقامات رژیم صهیونیستی قدرت گرفتن حماس را تداعی کننده حزب الله دیگر در قلب سرزمین‌های اشغالی تشخیص دادند لذا با محاصره غزه تلاش کردند تا از تشکیل

حلقه جدید در محور مقاومت جلوگیری کنند اما افزایش فشارها به جنبش حماس نه تنها این گروه را در تنگنا قرار نداد بلکه عاملی برای رشد و پیشرفت این گروه در عرصه سیاسی و نظامی در نوار غزه شد و تلاش همه‌جانبه حماس برای مقابله با رژیم صهیونیستی و تن ندادن به خواسته‌های این رژیم روز به روز جایگاه این جنبش را در رأس قدرت سیاسی فلسطین تثبیت می‌کند. چنانکه صهیونیست‌ها برای مقابله با قدرت فزاینده حماس در سال‌های اخیر سه جنگ علیه مردم بی دفاع غزه به راه انداختند ولی با وجود استفاده از همه تسلیحات پیشرفته در نهایت شکست خوردند.



## الگوی مقاومت مسلحانه

الگوی مؤثر حزب الله در لبنان نقشه راهی را برای سایر

**یکی از ابزارهایی که مقاومت اسلامی فلسطین در مقابل صهیونیست‌ها از حزب الله درس گرفته و توانسته در مقابل تل آویو موفقیت‌هایی کسب کند استفاده از ساخت تونل‌های زیرزمینی است**

**ایجاد وحشت در سرزمین‌های اشغالی**

رژیم صهیونیستی در سال ۲۰۰۶ به خیال اینکه با استفاده از حملات گسترده می‌تواند حزب الله را نابود کرده و موازنه را به نفع خود تغییر دهد وارد جنگ با محور مقاومت شد ولی پس از ۳۳ روز، این جنگ نه تنها هیچ دستاوردی برای تل آویو نداشت بلکه مقاومت با موشک باران شهر کها توانست «توازن وحشتی» در سرزمین‌های اشغالی ایجاد کند و در نهایت اسرائیل مجبور به پذیرش آتش بس شد. این دقیقاً همان سیاستی است که امروز حماس و جهاد اسلامی در مقابل تجاوزات اسرائیل در پیش گرفته تا جنایات در نوار غزه برای مقامات رژیم صهیونیستی بدون هزینه باقی نماند.



زندگی مردم فلسطین نزدیک به ۷۰ سال است که با جنگ و خونریزی عین شده و حملات وحشیانه اسرائیل به ملت فلسطین آنها را از ادامه مبارزه با رژیم اشغالگر باز نداشته است ولی شلیک موشک‌های فلسطینی به شهرک‌های صهیونیستی در جنگ ۵۱ روزه غزه در سال ۲۰۱۴، چنان وحشتی را در سرزمین‌های اشغالی ایجاد کرده بود که به گفته رسانه‌های اسرائیلی دهها هزار نفر از صهیونیست‌ها برای در امان ماندن از حملات فلسطینی‌ها منازل خود را به مقصد اروپا و سایر کشورها ترک کردند. سامانه «گنبد آهنین» که مقامات صهیونیستی آن را متضمن امنیت شهرک‌نشینان می‌دانند ناکارآمدی خود را در جنگ غزه نشان داد و تنها توانست ۶۰ درصد موشک‌های شلیک شده از سوی غزه را رهگیری کند و این مسئله نگرانی مقامات اسرائیل را تشدید کرده است. از این رو، اگر توان راکت‌ها و موشک‌های مقاومت اسلامی ارتقا پیدا کند این سیستم پرهزینه به طور کلی از کار خواهد افتاد و می‌تواند آرامش نسبی حاکم بر سرزمین‌های اشغالی را از بین ببرد.



### کپی‌برداری از تونل‌های حزب‌الله

یکی از ابزارهایی که مقاومت اسلامی فلسطین در مقابل صهیونیست‌ها از حزب‌الله درس گرفته و توانسته در مقابل تل‌آویو موفقیت‌هایی کسب کند استفاده از ساخت تونل‌های زیرزمینی است. با آغاز حمله رژیم صهیونیستی به غزه، شکل دیگری از کارکرد نظامی این تونل‌ها مشخص شد. در جریان جنگ ۳۳ روزه، نقش و تأثیرگذاری این تونل‌ها به وضوح آشکار شد و یکی از مواردی که ارتش صهیونیستی در مقابل آن در مانده بود مسئله شبکه تونل‌های گسترده حزب‌الله در جنوب لبنان بود و نیروهای صهیونیستی تلفات زیادی را از این طریق متحمل شدند.

در جریان جنگ‌های اخیر اسرائیل علیه نوار غزه نیز باز این تونل‌های زیرزمینی بودند که نقش مهمی در انتقال نیروها و تجهیزات نیروهای فلسطینی بازی کردند. نیروهای فلسطینی با استفاده از این تونل‌ها توانستند دهها نظامی صهیونیستی را به هلاکت رسانده و تعدادی از آنان را به اسارت بگیرند و جان رزمندگان فلسطینی تا حدی از حملات در امان بود. با توجه به نقش مؤثر این عملیات‌ها مقامات صهیونیست تأکید زیادی بر نابودی این تونل‌ها دارند؛ تونل‌هایی که هم در حکم شریان حیاتی مردم غزه و هم در حکم وسیله‌ای دفاعی برای آنها در برابر صهیونیست‌ها است. دفتر سیاسی حماس اخیراً پس از کشف یکی از تونل‌های این جنبش که تا مرز سرزمین‌های اشغالی ادامه داشت اعلام کرد که این تونل تنها قطره‌ای از دریای آمادگی مقاومت فلسطین است. صهیونیست‌ها از این واهمه دارند که این تونل‌ها به داخل سرزمین‌های اشغالی نیز کشیده شود و تلفات انسانی در بین صهیونیست‌ها را افزایش دهد. نقش این تونل‌ها در روند جنگ تا جایی مهم است که «یووال اشتاینیتز» وزیر انرژی رژیم صهیونیستی در فوریه ۲۰۱۶، در سخنانی تأکید کرد که تل‌آویو از دولت مصر خواسته است تا تونل‌های حماس در نوار غزه را غرق کند. چراکه این کار می‌تواند در آینده از بار حملات نیروهای مقاومت علیه نیروهای صهیونیست بکاهد. حتی بر اساس گزارش‌های منتشر شده ارتش اسرائیل تعدادی از نیروهای خود را مسئول کشف و نابودی تونل‌های گروه‌های مقاومت فلسطین کرده است.



### جمع‌بندی

حزب‌الله لبنان توانست با مقاومت تمام عیار در سال ۲۰۰۰ جنوب لبنان را از دست اشغالگران صهیونیستی آزاد و قدرت خود را در این مناطق تثبیت نماید لذا ساکنان فلسطین امروز می‌دانند اعتماد به بدنه گروه‌های مقاومت در آینده زمینه یک پیروزی شیرین را محقق خواهد کرد. الان جنبش‌های فلسطین تجربه حزب‌الله در مقابل اشغالگران صهیونیست را سرلوحه عمل خود قرار داده‌اند و مسیری که روزی منجر به هراس ساکنان صهیونیستی از حزب‌الله شد امروز به خوبی توسط فلسطینی‌ها تکرار می‌شود. از سوی دیگر، مسلح کردن کرانه باختری در کنار مقاومت چشمگیر مردم غزه و تجربه حزب‌الله در مقابله با اسرائیل می‌تواند زمینه‌ساز یک بحران جدی برای تل‌آویو باشد چراکه کرانه باختری از لحاظ جغرافیایی نظامی تسلط بیشتری بر سرزمین‌های اشغالی دارد و سخنان مقام معظم رهبری در ارتباط با تسلیح کرانه باختری نیز در همین راستا قابل ارزیابی است. ■



## بمب‌اتمی حزب‌الله راهیچ کس انکار نکرد!

سید حسن نصرالله در اواخر بهمن‌ماه ۱۳۹۴ در جریان مراسم بزرگداشت رهبران شهید حزب‌الله با تبسمی طنزآلود گفت «لبنان امروز بمب‌اتمی دارد». این اظهارات نصرالله بازتاب زیادی در رسانه‌های جهان داشت و تقریباً هیچ کس پیدا نشد که بخواهد ادعای رهبر حزب‌الله را به چالش بکشد. وی به نقل از گزارش کارشناسان اسرائیلی گفت: «مخازن نیروگاه‌های اسرائیل حاوی ۱۵ هزار تن گاز هستند و هدف قرار گرفتن آنها باعث مرگ دهها هزار نفر می‌شود و براساس برآوردها حدود ۸۰۰ هزار نفر در معرض خطر هستند. این امر کاملاً مانند انفجار یک بمب‌اتمی است. یعنی لبنان امروز بمب‌اتمی دارد! این سخنان به هیچ وجه مبالغه‌آمیز نیست. البته ما بمب‌اتمی نداریم و منظور این است که نتیجه اصابت چند موشک ما به مخازن آمونیاک در حيفا، بمب‌اتمی خواهد شد.» حيفا در شمال سرزمین‌های اشغالی قرار دارد و سومین شهر بزرگ صهیونیست‌نشین محسوب می‌شود. موشک‌های حزب‌الله در جریان جنگ دوم لبنان (تابستان ۲۰۰۶) به این شهر رسیدند و باعث غافلگیری رهبران تل‌آویو شدند. از این اظهارات نصرالله به عنوان «دکترین شبه‌اتمی» حزب‌الله یاد کردند. به نظر می‌رسد رهبر حزب‌الله این دکترین را در مقابل «دکترین ضاحیه» فرماندهان نظامی تل‌آویو مطرح کرد. دکترین ضاحیه که در سال ۲۰۰۶ توسط گادی ایزنکوت، رئیس کنونی ستاد مشترک ارتش اسرائیل مطرح شده تأکید دارد که برای فلج کردن حزب‌الله باید ضاحیه را با خاک یکسان کرد. در سندی که مردادماه ۱۳۹۴ پایگاه اطلاع‌رسانی وزارت جنگ رژیم صهیونیستی در ۳۰ صفحه منتشر کرده درباره استفاده از دکترین ضاحیه تأکید شده است. ضاحیه منطقه‌ای در جنوب بیروت است که مرکز سنتی جنبش مقاومت

اسلامی لبنان محسوب می‌شود. در واکنش به سخنرانی رهبر جنبش مقاومت اسلامی لبنان، روزنامه صهیونیستی هآرتس طی تحلیلی به قلم آموس هارل با اشاره به اینکه نصرالله از نقاط ضعف اسرائیل به خوبی آگاه است، تأکید کرد که مقامات تل‌آویو تهدیدهای وی را کاملاً جدی خواهند گرفت. نویسنده با به چالش کشیدن ادعای دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی تل‌آویو مبنی بر محدود بودن «توانایی‌های اطلاعاتی حزب‌الله برای نفوذ به نیروهای دفاعی اسرائیل و سایر نیروهای امنیتی» آورده است: «سخنرانی سیدحسن نصرالله، دبیر کل حزب‌الله در روز سه‌شنبه نشان داد که دست کم دو بخش حزب‌الله یکی - جمع‌آوری اطلاعات عمومی قابل دسترس درباره جامعه اسرائیل و دیگری که در زمینه جنگ روانی متخصص است - به صورت مؤثری کار می‌کنند.» بنا بر گزارش هآرتس، در جریان جنگ ۳۳ روزه لبنان، یک راکت حزب‌الله به تأسیسات گازی حيفا اصابت کرده که بر اثر آن نزدیک به ۶ تن آمونیاک به بیرون تراوش و عده‌ای زیادی مریض شدند. هرچند رسانه‌های صهیونیستی گزارش داده‌اند، بسیاری از کاستی‌های امنیتی در منطقه حيفا بر طرف شده است اما کارشناسان اسرائیلی تردید دارند که اقدامات امنیتی در اطراف تأسیسات گازی، بتواند به صورت کامل از آنها در مقابل حملات موشکی حزب‌الله محافظت کند. این تجربه صهیونیست‌ها از جنگ ۲۰۰۶ و شناخت از نصرالله باعث شد که آنها تهدید رهبر حزب‌الله را جدی بگیرند. درست چند ساعتی پس از سخنرانی نصرالله، اوبی گابی، وزیر حفاظت از محیط زیست کابینه اسرائیل دستور داد این تأسیسات گازی به مکان دیگری انتقال یابد. بنا بر گفته رسانه‌های اسرائیلی جابه‌جایی این تأسیسات در حدود سه سال زمان می‌برد. ■

# سرنوشت توافق طائف و آینده سیاسی لبنان



حمید ابراهیم زاده

زایش دولت - ملت لبنان نتیجه فرایند پیچیده توافقنامه سایکس - پیکو و روند دولت‌سازی مابعد تجزیه و تفکیک شملت پس از فروپاشی دولت عثمانی بوده است. تفکیک سوریه بزرگ و برقراری مرزهای مصنوعی، تبعات زیادی داشته و آثار آن هنوز در روند تحولات این منطقه به اشکال و چهره‌های گوناگون خودنمایی می‌کند. توافق طائف (در ۳۰ سپتامبر ۱۹۸۹) رخداد مهمی در تاریخ معاصر لبنان بوده که تبعات مختلفی در شکل‌گیری نظام سیاسی این کشور داشته است. جنگ داخلی لبنان (۱۹۹۰ - ۱۹۷۵) که محصول دخالت و تقاطع عوامل داخلی و خارجی بوده، زخم عمیق و تلخی در بدنه جامعه لبنانی به وجود آورد. این جنگ در ابعاد مختلف و متفاوت، نتایج گوناگونی در پی داشته که روی نظام سیاسی و امنیتی این کشور، آثار و تبعاتی به جای گذاشته است. برای پایان دادن به جنگ ۱۵ ساله این کشور تلاش‌ها و سناریوهای متعددی مطرح شد و توافقنامه طائف یکی از برون‌رفت‌های مهم این واقعه تلخ و ویرانگر بوده است. رسیدن به توافق طائف و امضای آن از سوی طرف‌های رقیب و درگیر لبنانی در پرتو شرایط پیچیده بوده و عوامل مختلفی در فرایند این توافق دخالت داشته است. بعد منطقه‌ای جنگ داخلی لبنان نقش مؤثری در شکل‌گیری توافق طائف داشته است، در

این راستا باید گفت که توافق طائف راه‌حلی برای کنترل و مهار تبعات سیاسی - امنیتی جنگ لبنان در سطح منطقه‌ای بوده است.



## شرایط امضای توافق طائف

۱- ایران اسلامی از یک جنگ تحمیلی هشت ساله پیروزمندانه خارج شد ولی گرفتار تبعات و آثار منفی این جنگ خانمانسوز است.  
۲- رژیم‌های صهیونیستی و سعودی از تضعیف دوبار دیگر و رقیب منطقه‌ای (ایران و عراق) و انزوای منطقه‌ای مصر پس از امضای قرارداد ننگین کمپ‌دیوید در ابعاد مختلفی سود بردند.  
۳- آغاز فروپاشی شوروی سابق و برهم خوردن توازن بین‌المللی به سود امپریالیسم به رهبری امریکا. این تحولات سیاسی جهانی به سود قوای ارتجاع منطقه‌ای بوده است.  
۴- پیوستن قاهره به قطار سازش با رژیم صهیونیستی، اختلالی در موازین قدرت منطقه‌ای ایجاد کرد که زمینه ساز تقویت خط سازش و عادی‌سازی روابط با صهیونیست‌ها بوده است.  
۵- اشغال لبنان توسط رژیم صهیونیستی و انهدام جبهه مقاومت فلسطین در لبنان، سوریه را در مقابل با این رژیم تنها گذاشت. البته با پیروزی انقلاب اسلامی ایران و

حضور قوی و فعال تهران در محور مقاومت دگر بار موازنه قدرت و هراس به سود محور مقاومت را تعدیل کرد.  
۶- جنگ تحمیلی هشت ساله ایران اسلامی و عراق در ابعاد مختلفی به سود تاج و تخت آل سعود بود و دهه ۸۰ به نام «دهه قدرت عربستان سعودی» نامیده شده است. اقتدار موقت عربستان سعودی در این دهه زمینه را برای حضور ریاض در مسائل و قضایای منطقه خاورمیانه به عنوان بازیگر و فعال برجسته فراهم کرد و در پرتو این تحول عربستان سعودی توانست لبنانی‌ها را در طائف گرد آورد و جنگ داخلی آن کشور را خاتمه دهد.



## توافقنامه طائف یا منشور وفاق ملی لبنان

سند طائف به دو نام شهرت دارد، به عنوان «منشور وفاق ملی» لبنان که جنگ را میان رقبای لبنانی خاتمه داده و به عنوان «توافقنامه طائف» که لبنانی‌ها را جهت برون‌رفت از یک جنگ فاجعه‌آمیز گرد آورد. این سند در مورخ ۳۰ سپتامبر ۱۹۸۹ توسط طرف‌های لبنانی امضا شد و در ۲۲ اکتبر همان سال توسط پارلمان لبنان تحت نام «منشور وفاق ملی» تصویب شد. این توافقنامه نه تنها ریشه‌ها و علل جنگ داخلی لبنان را کاملاً خشکاند، بلکه آتش جنگ را به طور موقت خاموش کرد. در این رهگذر باید اعتراف کرد که آرامش و ثبات این کشور در ربع قرن اخیر مدیون این توافقنامه است.



این توافقنامه بر چهار پایه اصولی و عمومی استوار است:

- ۱- اصول عمومی و اصلاحات
  - ۲- بسط حاکمیت لبنان بر تمامیت ارضی آن کشور
  - ۳- آزادسازی لبنان از اشغالگری رژیم صهیونیستی
  - ۴- تحکیم روابط لبنان و سوریه
- پیرامون تبعات و آثار این توافق بر ساختار نظام سیاسی لبنان نظریات گوناگونی مطرح شده است.
- درباره سطح و گسترش تأثیرگذاری این توافقنامه بر لبنان پس از جنگ داخلی اختلاف دیدگاه و نظر وجود دارد، ولی اغلب نخبگان سیاسی لبنان به این امر اذعان دارند که این توافقنامه هماهنگ و مناسب با مقتضیات لبنان جدید نیست و گستره سودآوری و تأثیرگذاری این توافق کاهش یافته و حتی بر برخی از نخبگان این باورند که توافقنامه در این زمانه به یک معضل زیان آور برای حیات سیاسی لبنان تبدیل شده است، بنابر این بعضی از نخبگان لبنان به دنبال لغو یا اصلاح این توافقنامه هستند.



### تبعات و آثار سیاسی - امنیتی طائف

پیشروی نظام سیاسی فعلی لبنان انواع چالش ها و معضلات قرار دارد که بسیاری از آنها ارتباط به جامعه با ۱۸ مؤلفه قومی و مذهبی این کشور دارد و همچنین ریشه در انباشته شدن تاریخی اختلاف و منازعات اطراف لبنان دارد. حضور سایه سنگین نفوذ عامل خارجی منطقه ای و فرماندهی های بر لبنان از دوران تحت الحمايگی این کشور تحت استعمار فرانسه از اول سپتامبر ۱۹۲۰ تا استقلال و جدایی مصنوعی آن از سوریه در نوامبر ۱۹۴۳ و ادامه این حضور در زمان حال همگی در شکل گیری تحولات برهه اخیر این کشور داشته است.

توافقنامه طائف به جنگی خاتمه داد که یک هزار کشته و ویرانی وسیعی در پی داشت ولی روی ساختار نظام سیاسی این کشور تأثیرات دامنه داری نداشته است. از جمله تغییرات حاصله در ساختار سیاسی لبنان پس از طائف، موارد زیر است:

- ۱- طایفه گری سیاسی حاکم بر نظام سیاسی کشور را از بین نبرد بلکه در ابعادی مهار کرد و در زمینه هایی تعدیل کرد. معضل طایفه گری سیاسی که نقش مؤثری در جنگ داخلی این کشور داشته با امضای توافقنامه طائف از میان نرفته و هنوز در حیات سیاسی این کشور تأثیر گذار است. شکنندگی این توافق بیشتر در این عامل و این واقعیت نهفته است.

- ۲- در پرتو توافق طائف رئیس جمهوری لبنان هنوزی در انحصار طایفه مسیحی مارونی است. اختیارات و مزایای او در برخی زمینه ها و ابعاد به سود شورای وزیران که یک نهاد دسته جمعی تحت ریاست نخست وزیر کاهش یافته است. این توافق در پرتو شرایط مابعد طائف روی ترکیب و چیدمان نخبگان مسیحی لبنان تأثیر گذاشت و در ابعادی انحصار قدرت را از دستان نخبگان مارونی بیرون آورده است.

- ۳- بر اساس این توافقنامه در توزیع قدرت و سهمیه بندی آن بر اساس طایفه و منطقه بازنگری و اصلاحاتی شده که روی نظام سیاسی لبنان تأثیری نداشته است. از جمله اعمال مساوات در انتخابات پارلمانی و تعیین مقامات بلند پایه در پست های این اقدام در تحکیم قدرت مسلمانان در پارلمان و تقویت جایگاه رئیس پارلمان «شیعی» نقش مؤثری داشته است، پارلمان پس از توافق طائف توسعه یافت و اعضای آن به ۱۰۸ و بعدها به ۱۲۸ نفر افزایش یافت. مدت ریاست پارلمان از یک سال به چهار سال نیز افزایش یافت.

- ۴- گرچه توافق طائف به دنبال برقراری سه موازنه بوده ولی در مجموع، این موازنه به سود نخست وزیر لبنان بوده که از طایفه

اهل سنت این کشور انتخاب می شود.

این موازنه ها عبارتند از:

الف: برقراری موازنه میان وحدت لبنان و نظام سیاسی آن از یک سو و میان نظام سیاسی و تنوع مؤلفه های سیاسی و اجتماعی آن از سوی دیگر.

ب: برقراری موازنه میان قدرت و اختیار میان رئیس جمهور و نخست وزیر که هر دو نمایندگان قوه مجریه هستند.

ج: تعدیل موازنه سیاسی میان مسلمانان و مسیحیان کشور.

۵- بر اساس توافق سیاسی طائف باید مناسبات دمشق - بیروت بر جسته و ممتاز باشد، ولی در ابعاد و سطوح مختلفی، دست ریاض را جهت توسعه نفوذش در این کشور کاملاً باز و آزاد گذاشته به ویژه در سایه ظهور رفیق حریری (سالیان درازی با دربار سعودی مرتبط بوده است) در مسند قدرت به عنوان نخست وزیر لبنان در دهه ۹۰ و نیمه اول دهه اول قرن ۲۱.

۷- عوامل شکنندگی توافق طائف در دل سندان نهفته است. در اینجا می توان به برخی از این عوامل اشاره کرد:

الف: سند توافق طائف در پرتو شرایط خاصی تدوین و امضا شده و هم اکنون لبنان، منطقه و جهان در سایه تحولات اخیر در شرایط نوین به سر می برند.

ب: ترکیب جمعیتی و عناصر مؤلفه های مذهبی و قومی این کشور پس از ربع قرن از امضای توافق شاهد تغییرات و تحولاتی قابل توجه بوده است. جمعیت مسیحیان و طایفه مارونی در پرتو تحولات سهمگین لبنان و منطقه پیرامون آن شاهد کاهش و جابه جایی شده است و جمعیت مسلمانان چه سنی و چه شیعی افزایش یافته است. این تغییر تاحدودی می تواند پایه های «دموکراسی توافقی» (الگوی لبنانی) که اساس نظام سیاسی لبنان است، بلرزاند.

ج: اصل روابط ممتاز میان بیروت و دمشق که در سند توافق طائف ثبت شده توسط عناصر داخلی و عوامل منطقه ای و بین المللی نادیده گرفته شده است.

تصویب قطعنامه شماره ۱۵۵۹ مورخ سپتامبر ۲۰۰۴ توسط شورای امنیت سازمان ملل در حقیقت نقض توافق طائف است. زیرا امریکا و فرانسه و رژیم های صهیونیستی و سعودی با صدور این قطعنامه سوریه را وادار به خروج از لبنان کردند و صف آرایی جریان ۱۴ مارس به رهبری گروه المستقبل در کنار معارضة سیاسی و مسلح سوریه و دخالت آن در توسعه دامنه بحران و جنگ سوریه، خود عاملی بر جسته در زیر پا گذاشتن اصول و پایه های توافق طائف بوده است.

**اغلب نخبگان سیاسی لبنان به این امر اذعان دارند که این توافقنامه هماهنگ و مناسب با مقتضیات لبنان جدید نیست و گستره سودآوری و تأثیرگذاری این توافق کاهش یافته و حتی برخی از نخبگان بر این باورند که توافقنامه در این زمانه به یک معضل زیان آور برای حیات سیاسی لبنان تبدیل شده است**

ه: توافق طائف که در دوران اقتدارگرایی عربستان سعودی امضا شده خود برگه سیاسی برای دخالت و نفوذ خاندان سعودی در ارکان دولت لبنان بوده است.

دخالت عربستان سعودی در لبنان تبعات منفی و دستاوردهای خطرناکی داشته که امنیت و منافع ملی این کشور را به مخاطره انداخته است.

کانون خطر و تهدید مداخله آل سعود بیشتر در دایره طایفه اهل سنت لبنان قرار دارد. سیاست های عربستان سعودی در قبال لبنان در سال های اخیر در ابعاد مختلفی برای تمام طوایف لبنانی زاینخش بوده ولی برای اهل سنت گستره این ضرر و تبعات منفی پر دامنه تر بوده است. در این رهگذر می توان به این ابعاد زیان بخش اشاره کرد:

الف: عربستان سعودی در دهه ۹۰ سعی داشت تمام قدرت و نفوذ طایفه سنی لبنان را در انحصار و انقیاد «رفیق حریری» قرار دهد و در این راستا یکی از مأموریت های سفارت سعودی در بیروت به تخریب نفوذ باز یگران سنتی اهل سنت این کشور مانند خاندان «کرامی»، «مقیاتی»، «سلام» و «الصلح» بوده است. در این رهگذر «نهاد المشنوق» وزیر کشور لبنان گراف نگفته است که تمام مشکلات و بلا یابر سر اهل سنت لبنان ناشی از سیاست ملک عبدالله سعودی در قبال لبنان و به حمایت از خاندان حریری بوده است (مصاحبه المشنوق با مارسیل غانم مجری برنامه «کلام الناس» در کانال «ال بی سی» لبنان مورخ ۲ ژوئن ۲۰۱۶)

ب: تشدید حساسیت ها و فتنه های طایفه ای میان سنی - شیعی، سنی - مسیحی و مسلمان - مسیحی یکی از کارکردهای دخالت ریاض در امور داخلی لبنان بوده است. عربستان سعودی که همواره نقش حامی نیروهای مرتجع و وابسته به غرب در لبنان را ایفا می کرد و ارتباط تاریخی به نیروهای فالانژ و مسیحیان افراطی لبنان داشته در طائف ریاکارانه و به دروغ نقش آتش نشان و واسطه «مساعی حمیده» بازی کرد، ولی اکنون همگی شاهدند که ریاض نقش فتنه گر و آشوبگر در جامعه لبنانی را ایفا می کند.

ج: اسلام لبنانی چه سنی و چه شیعی در طول تاریخ یک اسلام میانه رو و معتدل بوده و ظهور پدیده «اسلام سلفی» و اسلام وهابی بخشی از برنامه های فرهنگی و مذهبی آل سعود در لبنان بوده است. هسته های القاعده و داعش توسط سلفیه جهادی سعودی در این کشور کاشته شد و پایه گذاری پدیده افراط گرایی «شیخ» اسیر» و ترویج خشونت و درگیری علیه شیعیان و حزب الله از جمله آثار نفوذ سیاسی و دلارهای نفتی آل سعود بوده است.

د: شکست برنامه های آموزشی سعودی برای چهره سازی «سعد حریری» جهت جانشینی «رفیق حریری» و رهبری طایفه سنی برای سیاست راهبردی آل سعود در لبنان سنگین تمام شده، بنابر این ریاض هم اکنون به دنبال چهره ها و شخصیت های سنی دیگری است، مانند «نهاد المشنوق» و «شرف الریفی» تا سیاست های شوم خود را در این سرزمین صلح طلب و متمدن پیاده کند.

ه: سیاست های سعودی بر ضد حزب الله و محور مقاومت در ابعاد و زمینه های مختلف به ضرر و زیان امنیت، ثبات، اقتصاد و توسعه لبنان است و جامعه سنی این کشور به دنبال این سیاست ظالمانه، زبان خواهد دید. تحریک جامعه سنی بر ضد حزب الله که بخشی از سیاست سعودی بر ضد حزب الله است، فتنه طایفه ای را در این کشور تشدید می کند و منافع طایفه سنی به ویژه اهالی شمال لبنان را به خطر می اندازد. ■

گفت و گو با مدیر شبکه المیادین درباره ضرورت‌های رسانه‌ای مقاومت

# سایه «فریب رسانه‌ای» بر سر مقاومت است

محمد حسن جعفرزاده



محمد حسن البحرانی، بیش از ۳۰ سال است در ایران زندگی می‌کند و فعالیت رسانه‌ای پر سابقه‌ای دارد. وی مدتی مدیریت دفتر الجزیره را در تهران به عهده داشت سپس به شبکه العالم رفت و هم اکنون نیز مدیریت دفتر المیادین را به عهده دارد. البحرانی در گفت و گو با ما با اشاره به محیط پیرامونی ایران که ۴۰۰ میلیون عرب زندگی می‌کنند و همچنین هجمه تبلیغاتی گسترده علیه مقاومت در رسانه‌های طرف مقابل، خاطر نشان کرد که تهران به فعال سازی رسانه‌هایی برای هدایت افکار عمومی منطقه نیاز دارد.



شما چندین سال است که تحولات منطقه را دنبال می‌کنید یکی از مهم ترین قدرت‌های تأثیر گذار در این تحولات محور مقاومت است. از نظر شما مؤلفه‌های قدرت این محور چیست و عملکرد آن را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

مسئله‌ای که هیچ اختلافی درباره آن وجود ندارد، این است که ایران از هنگام پیروزی انقلاب اسلامی و برپایی نظام جمهوری اسلامی، همچنان همانند گذشته رهبری محور مقاومت در منطقه را بر عهده دارد. نقش محوری مقاومت بر هیچ کس پوشیده و همچون یک راز نیست.

وقتی می‌گوییم مقاومت، منظورمان مقاومت و ایستادگی بر ضد رژیم صهیونیستی و قدرت‌های سلطه گر بین المللی و در رأس آنها ایالات متحده امریکا است.

بر این باورم که از همان روز نخست برپایی نظام جمهوری اسلامی ایران، محور مقاومت تأسیس شد به همین سبب ایران با انواع توطئه‌ها روبه‌رو بوده است از جمله باید به تلاش‌های امریکا برای براندازی نظام جمهوری اسلامی از ۳۶ سال پیش تا کنون اشاره کنیم. ما طی این مدت شاهد تلاش‌های امریکا در قالب توطئه‌های نظامی، تلاش‌های کودتاگرانه نظامی به فرماندهی برخی افسران ارتش یا دخالت‌های نظامی مستقیم که در طبرستان رخ داد، برای براندازی نظام حکومتی در ایران بوده‌ایم که تمام این تلاش‌ها به شکست منجر شد.

پس از شکست این تلاش‌ها، دولت امریکا و به طور کلی غرب، رژیم صدام را به سمت جنگ تمام عیار با ایران با هدف براندازی نظام جمهوری اسلامی کشاندند، زیرا نظام اسلامی ایران به سبب استقلال سیاسی و تصمیم‌گیری مستقل، نظام بین الملل را به چالش کشید. فراموش نمی‌کنیم یکی از معدود کشورها و دولت‌هایی که از نظام جمهوری اسلامی ایران حمایت کرد، سوریه است. جداسازی تاریخ گذشته از تاریخ حاضر امکان ندارد. در روزهای نخست تأسیس نظام جمهوری اسلامی، ایران کانون حوادث و تحولات بود و از اولین کشورهایی که از این نظام و این انقلاب حمایت کرد، نظام سوریه بود که رهبری آن را مرحوم حافظ اسد بر عهده داشت.

به همین سبب محور مقاومت از آن زمان بر اساس متغیرات جدید شکل گرفت، همچنین شکل‌گیری حزب الله را فراموش نمی‌کنیم که مدت کوتاهی پس از پیروزی انقلاب اسلامی بود در نتیجه محور مقاومت قبل از ۳۵ سال پیش در اوایل دهه ۸۰ شکل گرفت، همانند امروز، محور مقاومت متشکل از ایران، سوریه، حزب الله و البته مقاومت فلسطین از طریق حماس و جهاد اسلامی به طور خودکار در اوایل دهه ۹۰ قرن گذشته به این محور پیوست.

و می‌توان گفت این محور به صورت طبیعی پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران شکل گرفت.

شما به عنوان یک ناظر رسانه‌ای و حرفه‌ای فکر می‌کنید رسانه‌هایی که از محور مقاومت حمایت می‌کنند تا چه حدی توانسته‌اند در نشان دادن شاخص‌ها و موفقیت‌های محور مقاومت موفق باشند؟

درباره اینکه چقدر رسانه‌ها در منعکس کردن حقایق، واقعیت‌ها، اهداف و اصول محور مقاومت موفق عمل کرده‌اند، من تصور می‌کنم بسیاری از شبکه‌های ماهواره‌ای طرفدار محور مقاومت مانند المیادین، المنار و العالم در این زمینه عملکرد بسیار خوبی از خود نشان داده‌اند و به این محور خدمت کرده‌اند. ولی قطعاً ما همچنان پایین‌تر از سطح مطلوب برای رسیدن به این اهداف قرار داریم. یعنی درست است که این رسانه‌ها به نقش خود می‌پردازند، اما آیا این عملکرد آنها در سطح مطلوب است، قطعاً از سطح مطلوب خیلی فاصله داریم. من معتقدم از اولین عواملی که ما را بر آن می‌دارد که بگوییم رسانه‌های محور مقاومت از سطح مطلوب فاصله دارند، این است که امکانات مادی این رسانه‌ها یا پروژه‌های مشابه دیگر در سطح مطلوب نیست، اما در طرف مقابل محور مقاومت از امکانات و توانمندی رسانه‌های مادی بسیار بالا و سنگینی بهره‌مند هستند، یعنی در محور مقاومت تعداد رسانه‌ها از انگشتان دو دست فراتر نمی‌رود، اما محور مقابل دهها شبکه رسانه‌ای در اختیار دارند که با محور مقاومت مقابله می‌کنند.

**گفتمان‌های شبکه‌های ماهواره‌ای و رسانه‌های ما باید در پیش‌گیرند باید به طور مستقیم و به صورتی که یک قاعده عملی شود، ترویج و تبلیغ فرهنگ تقریب، فرهنگ صلح و محبت و ترویج این فرهنگ که مسلمانان همگی بر ادروامت واحد و پیرویک دین واحد هستند**

به عملکرد رسانه‌های طرف مقابل پرداخته‌اید یکی از مهم ترین این شبکه‌ها به نظر الجزیره است و شما زمانی در این شبکه فعالیت می‌کردید؛ اگر امکان داشته باشد تجربه تان را از عملکرد رسانه‌های طرف به ویژه الجزیره بیان کنید؟

عملکرد الجزیره قبلاً اینگونه نبود، من تا سال ۲۰۱۱ میلادی در شبکه الجزیره فعالیت می‌کردم. فقط الجزیره اینگونه نیست بلکه عموم شبکه‌های عربی در منطقه، رویکرد و گفتمان سیاسی خود را تغییر داده‌اند. هدف رسانه‌ای به شکل کاملی فراموش شده است و از سال ۲۰۱۱ با آغاز آنچه به انقلاب‌های بهار عربی خوانده می‌شود، شاهد شکل‌گیری گفتمان سیاسی و تبدیل تریبون‌های رسانه‌ای به تریبون‌های سیاسی بوده‌ایم، دیگر جایی برای پنهان کردن اهداف واقعی چه از سوی الجزیره یا العربیه یا دیگر رسانه‌های منطقه وجود نداشت؛ تا سال ۲۰۱۱ تلاش می‌کردند بر اهداف واقعی خود سرپوش بگذارند. زمانی که در الجزیره بودم در چارچوب شرایطی فعالیت می‌کردیم که الجزیره و شبکه‌های دیگر را وادار می‌کرد تا حدودی حرف‌های کار کنند به همین دلیل ما آن موقع از فضاها بهره‌بردیم تا اینکه آنچه به انقلاب‌های بهار عربی موسوم شد، آغاز گردید.

تغییر بزرگی که در گفتمان این شبکه‌ها رخ داد این تغییر عملاً از پنج سال پیش با شکل‌گیری اعتراضات یا انقلاب‌های عربی در بسیاری از کشورهای منطقه روی داد.

ولی می‌توان گفت تا سال ۲۰۱۱ میلادی، تعامل رسانه‌ها و به طور مشخص شبکه الجزیره با تحولات منطقه‌ای، تا حدی قابل قبول بود. پوشش مسائل مربوط به ایران هم تا حدودی قابل قبول بود اما از زمانی که کشورهای منطقه به دوازدوگاه یا جبهه تقسیم شدند، جبهه محور مقاومت با بازدارندگی که نمایندگان آن، ایران، سوریه، حزب الله و مقاومت فلسطین بودند و در ادامه گروه‌های مقاومت از عراق و یمن همچون جنبش انصارالله به این محور پیوستند، محور مقابل محور مقاومت، محوری است که رهبری آن را عربستان سعودی بر عهده دارد که محور سازش و تسلیم‌پذیری کامل در برابر دشمن صهیونیستی و همدستی کامل با تمام دشمنان امت اسلام است. روابط سعودی اسرائیلی دیگر یک مسئله سری و پنهانی نیست و نمی‌توان آن را مخفی کرد و این مسئله علنی و آشکار شده است و به طور مستمر به آن پرداخته می‌شود و در نتیجه دشمنی با اسرائیل به دشمنی با ایران تبدیل شده است. یعنی کسانی که با اسرائیل همدست شده‌اند، دیگر اسرائیل را دشمن منطقه نمی‌دانند و ایران را جایگزین آن کرده‌اند.

در نتیجه این واقعیت کنونی است. ما می‌بایم به آنچه در آغاز گفتیم برگردیم و آن اینکه الجزیره و رسانه‌های دیگر گفتمان و رویکرد خود را از سطحی که تلاش می‌کردند حرف‌های همراه با واقع‌بینی واقع‌گرایی باشد به گفتمان سیاسی کامل تبدیل کرده و تغییر داده‌اند که هدف آن، مخدوش کردن وجهه محور مقاومت است که رهبری آن را جمهوری اسلامی ایران بر عهده دارد.



### به نظر شما عملکرد رسانه‌های ایرانی چقدر در نشان دادن محور مقاومت موفق بوده‌اند، چقدر می‌توانسته‌اند پوشش بدهند؟

تصورم این است که رسانه‌های ایران از دو بعد به محور مقاومت می‌پردازند؛ در سطح داخلی گمان نمی‌کنم ایران با مشکلی روبه‌رو باشد چرا که دهها شبکه تلویزیونی و رادیویی در داخل ایران به زبان رسمی کشور یعنی فارسی فعالیت می‌کنند، یعنی شبکه‌ها، رادیوها، روزنامه‌ها اخبار محور مقاومت را منتشر می‌کنند و پوشش می‌دهند. تعامل رسانه‌های رسمی ایران با محور مقاومت با تعامل رسانه‌های نوشتاری یعنی روزنامه‌های ایران فرق می‌کند. روزنامه‌ها نیز نقش مشخصی را در هدایت افکار عمومی داخل برعهده دارند. ولی به طور کلی می‌توان گفت آنچه ما از رسانه‌های ایرانی انتظار داریم این است که رسانه‌ها هدایتگر افکار عمومی منطقه باشند و هدایت افکار عمومی را برعهده بگیرند. ما هنگامی که از ایران حرف می‌زنیم از کشوری می‌گوییم که تقریباً اطراف آن محیط عربی است، یعنی ۴۰۰ میلیون عرب در منطقه و اطراف ایران زندگی می‌کنند. ۲۲ کشور عربی وجود دارد که بخش زیادی از مرزهای ایران را کشورهای عربی مانند عراق و کشورهای عضو شورای همکاری (در حاشیه جنوبی خلیج فارس) احاطه کرده‌اند.

من تصور می‌کنم ایران به فعال‌سازی رسانه‌های هدایتگر افکار عمومی منطقه نیاز دارد و به طور مشخص این رسانه‌ها باید عربی و در کنار آن رسانه‌هایی به زبان‌های خارجی دیگر مانند انگلیسی، فرانسه و زبان‌های مهم دیگر باشد. ولی بر این باورم به رغم این نقشی که اکنون شبکه‌های میادین و شبکه‌های المنار، العالم و برخی شبکه‌های دیگر ایفا می‌کنند، ولی رسانه‌های ایرانی به حمایت بیشتری نیاز دارند؛ رسانه‌های ایرانی هدایتگر در جهتی که به شکل بهتری از محور مقاومت در رویارویی با هجمه سنگین محور دشمن مقاومت حمایت کنند؛ محوری که رهبری آن را عربستان سعودی برعهده دارد. امروز در حقیقت نمی‌توان میان شبکه‌های العربیه، الجزیره، اسکای نیز عربی و اکثر رسانه‌هایی که مورد حمایت مالی کشورهای معروف و شناخته شده‌ای همچون عربستان سعودی، قطر و امارات قرار دارند، تفاوت و تمایز

قائل شد (همه این رسانه‌ها در یک خط و جهت فعالیت می‌کنند).

این رسانه‌ها از حمایت مالی گسترده‌ای برخوردار هستند، آنها تجربه بالایی در زمینه گمراه‌سازی و فریب رسانه‌ای دارند. این کشورها (همچون عربستان و قطر و امارات) مشکلی در تأسیس شبکه‌های خبری و حمایت‌های مطلوب مالی و کادر انسانی ندارند و همه چیز را برای گمراه‌سازی و فریبکاری رسانه‌ای فراهم کرده‌اند. مایه دانیم خطرناک‌ترین چیزی که امروز محور مقاومت با آن روبه‌رو است، گمراه‌سازی و فریبکاری رسانه‌ای است که دهها شبکه ماهواره‌ای علیه محور مقاومت در پیش گرفته‌اند. بنابراین اگر ما می‌خواهیم با این حجم سنگین گمراه‌سازی رسانه‌ای دشمن مقابله کنیم باید از رسانه‌های محور مقاومت به شکل بهتری حمایت کنیم هم از نظر تجربه حمایت کنیم و هم از نظر کادر انسانی و مسائل مالی و تجهیزات.

**امروزه رسانه‌های جهان مملو از اخبار و تصاویری از گروه‌های سلفی تکفیری در منطقه هستند، این گروه چه چالشی را برای جهان اسلامی ایجاد می‌کنند و رسانه‌های مقاومت چگونه باید با این پدیده مقابله کنند؟**

باید بگویم که ما در گذشته فقط از اسرائیل حرف می‌زدیم، امروز در کنار اسرائیل و خطر صهیونیستی که دشمن

شماره یک قلمداد می‌شود دشمن دیگری به منطقه تحمیل شد و آن تروریسم و جریان تکفیری است. حمایت مستقیم برخی کشورهای منطقه و در رأس آنها پادشاهی عربستان سعودی از تکفیر و تروریسم خطر نخستین قلمداد می‌شود که حال و آینده منطقه را تهدید می‌کند. چالش بزرگ همانطور که بیان کردم ناشی از تروریسم و تکفیر است که منشأ آن تفکر وهابی است به همین سبب من معتقدم اگر به شکل مطلوب از رسانه‌ها حمایت کنیم می‌توانیم از طریق ترویج و گسترش فرهنگ صلح، فرهنگ محبت، فرهنگ تقریب با خطرات و پیامدهای فکر وهابی مقابله کنیم.

رسانه‌های ایرانی یا رسانه‌های حامی ایران یا محور مقاومت در حال حاضر این نقش را ایفا می‌کنند همانطور که قبلاً ذکر کردم، تعداد بسیار زیادی از شبکه‌های ماهواره‌ای به ترویج و تبلیغ فتنه طایفه‌ای و اختلاف‌افکنی میان پیروان مذاهب اسلامی در این منطقه می‌پردازند. کنفرانس‌هایی در ایران، لبنان و عراق و کشورهای دیگر برای وحدت و تقریب بین مذاهب اسلامی برگزار می‌شود، آیا این کافی است، قطعاً خیر، گفتمانی که شبکه‌های ماهواره‌ای و رسانه‌های ما باید در پیش گیرند باید به طور مستقیم و به صورتی که یک قاعده عملی شود، ترویج و تبلیغ فرهنگ تقریب، فرهنگ صلح و محبت و ترویج این فرهنگ که مسلمانان همگی برادر و امت واحد و پیرو یک دین واحد هستند، مسلماً این شیوه و رویکرد، باب میل طرف مقابل نیست و به همین سبب ملاحظه می‌کنیم که عملاً دهها شبکه و رسانه را برای فتنه‌افکنی و ایجاد اختلاف و درگیری و تحریک علیه یک مذهب معین به کار گرفته‌اند که در این راستا گام برمی‌دارند.

امت اسلام و ما در محور مقاومت، نقایص زیادی برای ارتقای فعالیت رسانه‌ای و رسیدن به سطح مطلوب در مقابل چالش‌های پیش روی امت اسلام نداریم، ما ثروت و امکانات فراوان و فرصت‌های مناسب در اختیار داریم، ولی نیاز داریم از این ثروت‌ها و امکانات مادی و انسانی و تجارب خود بهره‌برداری کنیم و همه آنها را در مکان مناسب و به شکل صحیح به کار بگیریم تا بتوانیم به سطحی برسیم تا با چالش‌ها مقابله کنیم. ■

**من تصور می‌کنم ایران به فعال‌سازی رسانه‌های هدایتگر افکار عمومی منطقه نیاز دارد و به طور مشخص این رسانه‌ها باید عربی و در کنار آن رسانه‌هایی به زبان‌های خارجی دیگر مانند انگلیسی، فرانسه و زبان‌های مهم دیگر باشد**



# چالش‌های فردی و اجتماعی در عصر جنگ‌های رسانه‌ای



زینب عوضه\*



امروزه ابزارهای متعددی برای جنگ‌افروزی در جوامع مورد استفاده قرار می‌گیرد که موجب تغییر معنای سنتی جنگ نزد ما شده است. به عبارت دیگر، در دوران ما، جنگ صرفاً به معنای صف‌کشی تانک‌ها و ادوات نظامی سنگین نیست، بلکه این پدیده در قالب‌ها و

اشکال گوناگونی از جمله جنگ روانی، جنگ فرهنگی، جنگ نرم و... ظهور و بروز یافته و یکی از اساسی‌ترین انواع آن نیز جنگ رسانه‌ای است.

تأثیر و نقش رسانه در سطح جامعه بر هیچ کس پوشیده نیست و بدون شک این تأثیر، در زمان وقوع جنگ دوچندان می‌شود، چراکه با به کارگیری ابزاری که این پدیده (رسانه) در اختیار دارد، امکان ایجاد جنگ‌های روحی و روانی گسترده‌ای برای صاحبان رسانه‌ها فراهم می‌شود، جنگ‌هایی که از طریق مدیریت روشمند آن می‌توان تأثیرات مثبت یا منفی بر اراده هر دو طرف حاضر در درگیری‌ها به وجود آورد.

میزان استفاده یا آسیب‌پذیری طرفین نزاع، نسبت به جنگ‌های روانی، کاملاً به رویکرد مدیریتی موجود در فرماندهی و اتاق فکری‌ها هر دو طرف جنگ بستگی دارد.

از سوی دیگر و با توجه به تغییرات پرسرعت در حوزه ارتباطات، امروزه مسئله جنگ‌های رسانه‌ای صرفاً محدود به شبکه‌های تلویزیونی، مطبوعات یا رادیو نمی‌شود، چراکه رسانه‌های نامبرده، دیگر تحت عنوان رسانه‌های کلاسیک یا سنتی نزد ما شناخته می‌شوند، رسانه‌هایی که چندان مورد اقبال و توجه نسل جوان نیستند.

نسل جدید به رسانه‌هایی با سرعت بسیار بالاتر در پوشش اخبار و حوادث نیاز دارد که این امر در ابزارهای ارتباطی جدید یا به اصطلاح شبکه‌های اجتماعی (Social media) محقق شده است.

شبکه‌های اجتماعی، در مقایسه با آنچه طی دهه‌های گذشته به عنوان مدیای اصلی شناخته می‌شد، تأثیر به مراتب قوی‌تری در میان مردم از خود بر جا می‌گذارند، به طوری که امروزه رسانه‌های کلاسیک و سنتی برای انتقال سریع اخبار و همچنین به عنوان منبع ذکر خبر، از این شبکه‌ها استفاده می‌کنند.

بنابراین، نقش و قدرتی که این رسانه‌های جدید امروزه و در سطح جهانی در اختیار دارند، بر هیچ کس پوشیده نیست، این قدرت از یک سو، ناظر به امکانات فوق‌العاده

در تسهیل و تسريع فرآیند پوشش اخبار است و از سوی دیگر نمایانگر تأثیری است که از این طریق بر مخاطبان خود می‌گذارد و اینجا دقیقاً محلی است که مفهوم جنگ رسانه‌ای به معنای نوین آن تحقق می‌یابد.

ابزارهای جدید رسانه‌ای، در حاشیه جنگ و با حرکت در سایه، از طریق انتشار مکرر ادعاها و شایعات دروغین، بر روحیه و اراده مجاهدان و مردمی که از آنان حمایت می‌کنند، تأثیر مورد نظر خود را بر جا می‌گذارند.

این درحالی است که فرآیند جعل اخبار دروغ و انتشار گسترده آن، با مدیریت اتاق فکرهای مخفی صورت می‌گیرد که امروزه در پشت پرده بسیاری از شبکه‌های خبری و خبرگزاری‌های شناخته شده عربی وجود دارند.

سرمایه‌گذاری و مدیریت این شبکه‌ها از سوی محور امریکایی - صهیونیستی انجام می‌گیرد و کار در مرحله اجرا، به مدیران سعودی - قطری - ترکی واگذار می‌شود.

اما هدف نهایی از تمامی این برنامه‌ریزی‌ها و سرمایه‌گذاری‌های گسترده، چیزی نیست جز اینکه مخاطبان خود را با آنچه در صحنه عملیاتی در رسیدن به آن ناکام مانده‌اند، در صفحه تلویزیون‌های خود مواجه سازند و به این ترتیب با القای دروغین پیروزی خود، روحیه و اراده طرف مقابل را دچار ضعف و در نهایت شکست کنند.

برای روشن شدن این مطلب، بد نیست مثالی را از آنچه طی روزهای گذشته در حلب رخ داده است، مطرح کنیم.

از حدود یک ماه گذشته، جریان تکفیری موج رسانه‌ای پر سر و صدایی را با این مضمون آغاز کرده که حلب

قبرستان مجاهدین حزب‌الله خواهد بود! و در این راستا، به طور بی‌وقفه، اقدام به انتشار اخبار کذب، مبنی بر تعداد بسیار زیاد شهدای حزب‌الله در حلب از طریق رسانه‌های خود کرده است.

این موج دروغین رسانه‌ای با قدرت به فعالیت خود ادامه داد، تا زمانی که با سدی محکم به نام سخنرانی سید حسن نصرالله روبه‌رو شد. دبیر کل حزب‌الله طی سخنرانی خود، ادعاها را دروغین آنان را تکذیب کرد و به این ترتیب، روحیات مردمی که به صاحب این سخنرانی اعتماد تام و تمام دارند، مجدداً در موضع قدرت و پویایی قرار گرفت. اکنون و در پاسخ به این پرسش که در برابر این واقعیت غیرقابل انکار، چه وظایفی از ناحیه فردی، دینی و اجتماعی متوجه ماست می‌توان به طور کلی به موارد زیر اشاره کرد:

اول: باید دشمن خود را به خوبی بشناسیم تا با سلاح رسانه‌ای که در نبردها به کار می‌گیرد آشنا شویم و از این طریق بتوانیم در تمامی حوزه‌ها مانع کاربردی شدن آن شویم.

دوم: از افتادن به دام دشمن و حرکت در مسیری که او برای ما تعیین کرده خودداری کنیم، مسئله‌ای که بسیاری از صاحبان پایگاه‌های مجازی، وبلاگ‌نویس‌ها، فعالان در توئیتر و فیس‌بوک ناخواسته به آن دچار می‌شوند، به گونه‌ای که به طور ناخواسته ادعا را با ادعا، و سخن بی‌منطق را با مشابه آن پاسخ می‌دهند؛ این حرکت بدون شک خطاست چراکه اتخاذ موضع انفعالی در چنین صحنه‌ای موجب از دست دادن توازن و منطق در طرف خودی خواهد شد.

سوم: تحریم تمامی شبکه‌های ماهواره‌ای که به ترویج دروغ و اخبار جعلی می‌پردازند؛ باید محیط خانه‌های

# داستان جعلی در مضایا

مضایا، فوعه و کفریا برقرار شود. دو شهرک فوعه و کفریا بالغ بر ۴۰ هزار نفر جمعیت دارند که با سقوط ادلب در بهار امسال به محاصره کامل تروریست‌ها در آمدند. آتش بس تا دو هفته پیش به صورت کج دار و مریز ادامه داشت تا اینکه ناگهان مخالفان سوری با جنجال زیاد تصویری دلخراشی از انسان‌های نحیف و در حال مردن منتشر کردند و مدعی شدند متعلق به ساکنان مضایا است که به دلیل محاصره شدید حزب‌الله و ارتش سوریه به این روز افتاده‌اند. در عرض چند ساعت این تصویر به خبر اول اکثر رسانه‌های جهان تبدیل شد و بحث‌های داغی درباره آنها در شبکه‌های اجتماعی در گرفت. این تصویر خشم جهانی را به همراه داشت و با محکومیت چندین سازمان بین‌المللی فعال در امور حقوق بشر از جمله «دیدهبان حقوق بشر» و «عفو بین‌الملل» مواجه شد.



## جعل انسانیت در مضایا

خیلی زود مشخص شد که این عکس جعلی است و با اهداف خاصی منتشر می‌شود. پایگاه تحلیلی آنتی‌واری طرحی بانشان دادن جعلی بودن تصویر نوشت که: «این تصویر دروغین با تلاش برای محکوم کردن دولت «بشار اسد» دست به دست می‌شود». این سایت به اذعان به اینکه فریب خورده و «داستانی را از شبکه وابسته الجزیره منتشر کرده‌اند که در آن گزارش شواهد تصویری به چشم می‌خورد که بعدها مشخص شد این تصویر دست به دست شده‌ای از حوادث گذشته است.» بر اساس این گزارش «تصویر بر جسته الجزیره از کودک قحطی‌زده مضایا در واقع مربوط به ویدئویی است که در منطقه‌ای دیگر در سوریه ضبط شده و در ماه مه در «یوتیوب» منتشر شد، یعنی زمانی که مضایا هنوز محاصره نشده بود.» در همین حال رسانه‌های غربی و عربی مدعی هستند این تصویر را با انگیزه بشردوستانه و کمک به انسان‌ها تحت محاصره منتشر می‌کنند. این ادعای رسانه‌های غربی بیش از هر چیزی ماهیت ریاکارانه آنها را نشان می‌دهد چرا که آنها درباره وضعیت اسفبار بیش از ۱۱۰ هزار شهروند شیعه سوریه در ۴ شهرک فوعه، کفریا و نابل و الزهراء در فصل سرما تاکنون سکوت می‌کنند اما محاصره هزار نفر در مضایا را با دروغ و جنجال به خبر اول خود تبدیل می‌کنند. «میشیل خوسودوفسکی» در وب سایت «تحقیقات جهانی در کانادا» نوشت، «انتشار تصاویر کودکان کشته شده در جنگ و زلزله به عنوان کشته شده‌های حمله شیمیایی نیروهای بشار اسد یکی از خطرناک و وحشتناک‌ترین دروغ‌های تاریخ بشر است.» ■

در دی ماه ۱۳۹۴ رسانه‌های عربی و غربی به همراه شبکه‌های مجازی مملو از تصویری دلخراشی بودند که دل هر بیننده‌ای را به درد می‌آوردند. بنابر گفته آنها، عکس‌ها متعلق به ساکنان شهری کوچک به نام مضایا واقع در نزدیکی دمشق است که در محاصره کامل ارتش سوریه و حزب‌الله لبنان قرار دارد.

این شهر قبل از شروع بحران سوریه، براساس آخرین سرشماری در سال ۲۰۰۴ در حدود ۹ هزار جمعیت در خود جای داده بود و هم اکنون نیز آمارهای مختلفی از ساکنان این شهر و کسانی که به آن پناهنده شده‌اند وجود دارد. مضایا برای اولین بار زمانی به سر زبان‌ها افتاد که عملیات باز پس‌گیری شهر استراتژیک زبدانی در مراحل آخر خود بود. مضایا در جنوب زبدانی قرار دارد که فاصله زیادی با یکدیگر ندارند. عملیات زبدانی به نوبه خود بخشی از عملیات بزرگ قلمون محسوب می‌شود که مرحله دوم آن همزمان با آب شدن برف‌ها در بهار سال جاری در مناطق کوهستانی و مرزی لبنان و سوریه شروع شد. رزمندگان حزب‌الله به همراه واحدهای ارتش سوریه توانسته‌اند گام به گام گروه‌های مسلح را از این مناطق که عمدتاً شامل «جبهه النصره» شاخه سوری القاعده و «ارتش آزاد سوریه» می‌شوند به عقب برانند و در اوایل ماه تیر نیروهای مقاومت به شهر استراتژیک زبدانی رسیدند. این شهر در ۵۰ کیلومتری شمال غربی دمشق و هشت کیلومتری مرز لبنان قرار دارد و به دلیل اینکه گذرگاهی را برای ورود به شهر ناحله لبنان فراهم می‌آورد از اهمیت زیادی برای حزب‌الله و ارتش سوریه برخوردار است. همچنین مضایا در جنوب زبدانی قرار دارد که فاصله با یکدیگر ندارند.



## پیوند سر نوشت مضایا با فوعه و کفریا

در پی پیشروی نیروهای مقاومت در زبدانی، شبه‌نظامیان گروه‌های تروریستی سلفی از «حرکت احرار الشام» و «جبهه النصره» شاخه سوری القاعده در شرایطی قرار گرفته‌اند که تمامی راه‌های فرار به روی آنها بسته شد. این گروه‌ها برای نجات افراد خود دو شهرک شیعه‌نشین در استان ادلب را وارد معادله زبدانی کردند و ساکنان این شهرک‌ها را هدف حملات خمپاره‌ای سنگین قرار دادند. حزب‌الله و ارتش سوریه برای کاستن از فشار حملات تروریست‌ها علیه روستاهای شیعه‌نشین، با آتش‌بس موافقت کردند. بر اثر توافقی که در اوایل شهریور ماه ۱۳۹۴ با میانجیگری ایران و ترکیه به دست آمد قرار شد آتش بسی ۶ ماه به منظور کمک‌رسانی جداگانه به مناطق تحت محاصره زبدانی،

خود را از نفوذ چنین شبکه‌هایی مصون بداریم تا نسل جدید در معرض جوسازی‌ها و دروغ‌های آنان قرار نگیرد. کلام مشهوری هست که می‌گوید «آنقدر دروغ بگو تا تو را باور کنند»، ما باید با محافظت از محیط فکری خود و خانواده خود نسبت به تهدیدات این شبکه‌ها، از معرض آنچه در این کلام نهفته است در امان باشیم.

چهارم: بر نامه‌ریزی رسانه‌ای دقیق و مطابق با شرایط و نیازهای روز در ساحت‌های فردی و جمعی، برای آن دسته از اطلاعاتی که باید به آگاهی مردم برسد. بدون شک این حرکت، نیازمند تلاش‌ها و مجاهدت‌های مقدماتی و فرعی بی‌شماری است که تمامی آنها باید به بهترین وجه ممکن اجرایی شود تا آمادگی لازم برای مقابله با هرگونه چالشی در دستگاه رسانه‌ای ما وجود داشته باشد.

پنجم: خودداری از کمک ناخواسته به دستگاه رسانه‌ای دشمن و انتشار مطالب کذب و جعلی آن، چرا که در این حالت، ما به طور رایگان اقدام به پیشبرد اهداف اتاق فکرهای طرف مقابل با استفاده از ظرفیت‌های رسانه‌ای خود کرده‌ایم.

ششم: مراقب گفتمان خود باشیم و از بیان آنچه به نحوی می‌تواند مورد استفاده دشمنان ما قرار بگیرد، پرهیز کنیم. به عبارت دیگر، گفتمان ما به هیچ عنوان نباید وسیله‌ای برای رشد و تقویت فتنه‌انگیزی‌های مذهبی یا قومی باشد که هدف اصلی دشمنان ماست، در این صورت و با پرهیز از گرفتار شدن در این مسئله، تمرکز ما به طور کامل بر اهداف اصلی که از ابتدا مد نظرمان بوده، قرار خواهد گرفت. آنچه تا اینجا ذکر شد، به وظایف ما در سطح فردی اشاره دارد، اما درباره وظایف کشورها و دولت‌ها نیز می‌توان به طور اختصار گفت: دولت‌هایی که امکان نظارت بر شبکه‌های ماهواره‌ای را در اختیار دارند، باید از فعالیت شبکه‌هایی که حاضر به پذیرش نظارت هیچ نهادی نیستند معانعت به عمل آورند که این امر به طور قطع مستلزم همیاری و هماهنگی میان طرف‌های فعال و مؤثر برای پیشبرد اهداف مشترک به صورت جدی است. از سوی دیگر، باید تمرکز ما متوجه راهاندازی شبکه‌های ماهواره‌ای با کیفیت، به زبان‌های متعدد شود و نباید فراموش کنیم که در این حوزه، بدون شک کیفیت شبکه‌ها از تعداد آنها به مراتب مهم‌تر است. در شرایطی که جنگ رسانه‌ای گسترده‌ای برای سیاه‌نمایی چهره مقاومت در جریان است، باید چنین شبکه‌هایی به تمام زبان‌های رایج، فعالیت مؤثر خود را تقویت کنند تا میزان آگاهی در جوامع متفاوت به حد نصاب مطلوب برسد. اما تا آن زمان، هر بر فردی واجب است که به قدر امکان و استطاعت، به آگاه‌سازی محیط پیرامونی خود بپردازد تا به این ترتیب، برای مردمی که تحت تأثیر فضا سازی‌های رسانه‌ای هستند، حقایق همانگونه که وجود دارند نمایان شوند.

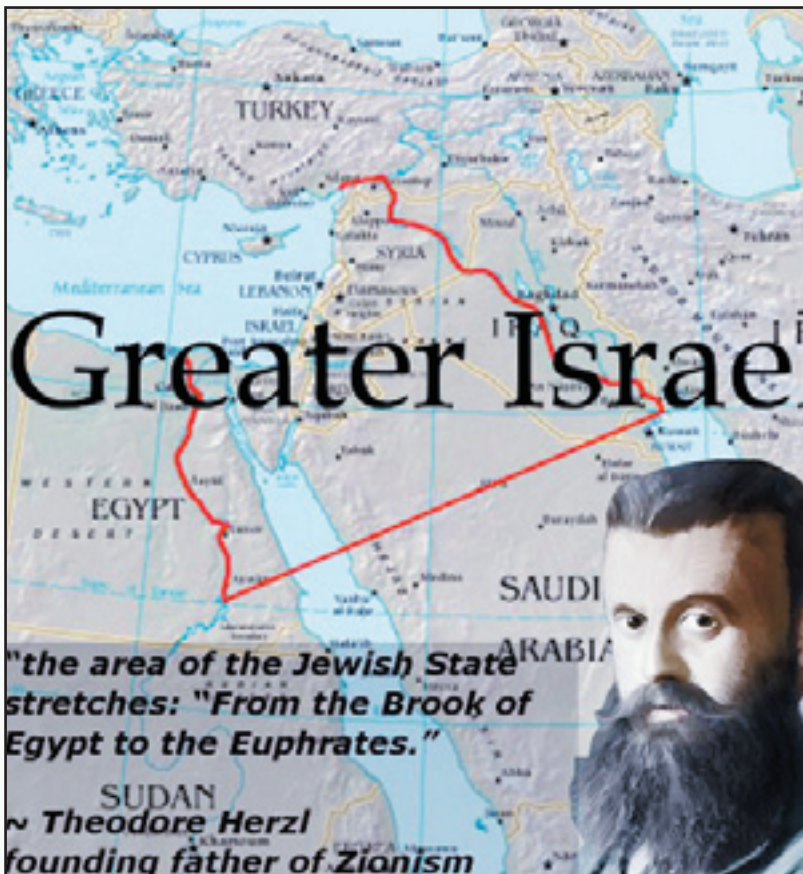
بدون شک ما نمی‌توانیم در برابر مرداب دروغ و وارونه‌سازی‌های رسانه‌ای که علیه ما بر پا کرده‌اند، دست روی دست گذاشته و هیچ واکنشی از خود نشان ندهیم، چرا که ما صاحب میانی و ارزش‌های اسلام ناب محمدی هستیم. ■

\* خبرنگار المنار



هدف راهبردی تل آویو برای سیطره بر مسلمانان

# جهان اسلام چهل تکه



زهراسید سادات حسینی

صدور قطعنامه سازمان

ملل در سال ۱۹۴۷ مبنی

بر تقسیم فلسطین به دو

دولت یهودی و عربی و تشکیل دولت عبری مورد حمایت اروپا و آمریکا در سال ۱۹۴۸، اولین اقدام آشکار صهیونیست‌ها علیه جهان اسلام بود؛ اقدامی که به دلیل نبود واکنش متحد، مؤثر و ادامه سایر کشورهای مسلمان منطقه سرآغازی برای تجزیه و از بین بردن سایر دولت‌های اسلامی خاورمیانه شد. در واقع تجزیه کشور فلسطین نشان داد که مدت اعتبار توافق سایکس پیکو پایان یافته و این منطقه آماده اجرای طرح «خاورمیانه جدید» است و این گونه شد که اصطلاح خاورمیانه جدید از رایج‌ترین اصطلاحات مقامات سیاسی آمریکا و اروپا به ویژه بعد از حملات ۱۱ سپتامبر بود، اما حقیقت امر آن است که طرح مذکور در سال ۱۹۸۴ و توسط اسرائیل شاهاک به شکل غیرمحرمانه‌ای تئوریزه شد. بر طبق این طرح وی پیشنهاد تقسیم عراق به سه دولت (کرد، سنی و شیعه)، سوریه به سه دولت (علوی، دروزی و سنی)، اردن به دو دولت یکی برای فلسطینیان و دومی برای بدوی‌ها، لبنان به پنج دولت (مسیحی، شیعی، سنی، دروزی و علوی) و عربستان به چندین دولت کوچک مانند پیش از آنکه توسط ملک عبدالعزیز بن سعود یکپارچه و متحد شد، مصر به دو دولت (اسلامی و قبطی)، سودان به دو دولت جنوبی زنگی و شمالی عربی، موریتانی به دو دولت عربی و زنگی و نیز شکل‌گیری یک دولت ویژه بربر و نیز تقسیم ایران به چهار دولت را ارائه داد.

این طرح در نهایت تبدیل به راهبرد تل آویو و متحد استراتژیک آن آمریکا در خاورمیانه تبدیل شد. زیرا طبق اظهارات برنارد لوئیس، اندیشمند یهودی صهیونیستی-آمریکایی و یکی از مشهورترین مستشرقین جهان، این تقسیم‌بندی به نفع اسرائیل خواهد بود؛ البته این دولت‌ها و رژیم‌ها ناتوان از اتحاد نخواهند بود ولی اختلافات پایان‌ناپذیر، آنها را فلج خواهد کرد. چراکه ضعیف‌تر از اسرائیل خواهند شد و همین مسئله حداقل در ۵۰ سال آینده برتری رژیم صهیونیستی را حفظ خواهد کرد.

بر این اساس اولین اقدام برای آغاز این سیاست ایجاد منطقه پرواز ممنوع در شمال عراق برای تشکیل دولت کردی پس از حمله صدام به کویت بود. مرحله بعدی این سیاست با حمله به برج‌های دوقلو تجارت جهانی عملیاتی شد، زمانی که با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، آمریکا نیاز داشت تا دشمن جدیدی برای خود تعریف کند و چه چیز بهتر از اسلام سیاسی برای رهبران کاخ سفید.

لشکر کشی ایالات متحده به افغانستان و سپس عراق به بهانه مقابله با بنیادگرای اسلامی که می‌توانستند امنیت جهانی را به مخاطره بیندازند، بیش از همه رژیم صهیونیستی را منتفع کرد. با سرنگونی صدام و از بین رفتن دولت در عراق، شرایط برای هرج و مرج و ماهی‌گیری اسرائیل از آب گل‌آلود

معمر قذافی در لیبی، دیگر حکومت طرابلس بر صادرات نفت کنترلی نداشت و این در حالی بود که پالایشگاه‌ها کماکان به استخراج این ماده حیاتی ادامه می‌دادند. در مصر نیز محمد مرسی از حزب اخوان المسلمین نمی‌توانست جانشین خوبی برای حسنی مبارک باشد و همین مسئله زمینه‌ساز کودتای نظامیان به رهبری السیسی شد. السیسی نیز پس از مدت کوتاهی نشان داد که در قبال گرفتن کرسی قدرت قاهره، به خوبی از پس انتظارات تل آویو بر می‌آید. او در آخرین اقدام خود حاکمیت جزایر تیران و صنافیر را به عربستان سپرد تا با توجه به استحکام روابط ریاض و تل آویو، نیروهای اسرائیلی عملیات نظارت و حضور بر این جزایر استراتژیک در دریای سرخ را به دست گیرند. بر این اساس با توجه به حضور نظامی تل آویو در این مناطق که از سال ۱۹۶۷ شروع شده است، می‌توان انتظار داشت در آینده رهبران این رژیم با استناد به قانون «مرور زمان» این جزایر را ضمیمه خاک خود کنند. زیرا طبق این قانون بین‌المللی، در صورتی که تصرف سرزمینی دارای سه

این کشور فراهم شد. آنها می‌توانستند عراق را به سه قسمت کردی، شیعی و سنی تقسیم کنند و از این طریق از بابت خطراتی که می‌توانست یک کشور متحد برایش به وجود آورد، خیالش راحت شود. در نتیجه روند دولت خودمختار کردستان عراق شکل گرفت و مناطق سنی‌نشین تحت تأثیر بعضی‌های برکنار شده مهمترین اپوزیسیون دولت بغداد شدند. این مسئله تا جایی ادامه یافت که پس از اعتراضات مردم رمادی به شرایط رفاهی، شبه نظامیان داعش قدرت را در استان‌های سنی‌نشین موصل و الانبار در دست گرفتند. پیش از این نیز در سال ۲۰۱۱ سودان جنوبی با اعلام موجودیت، طرح تقسیم سودان را عملیاتی کرد. نکته قابل تأمل در این مسئله به رسمیت شناختن اسرائیل از سوی این دولت به عنوان اولین اقدام دیپلماتیک خود در محیط بین‌الملل و صدور مجوز تأسیس سفارت این رژیم بود.

دومینوی تغییر مرزها در جهان اسلام به لیبی و مصر رسید. تجزیه این کشورهایی که از منابع سرشار نفت برخوردار بودند می‌توانست زمینه‌ساز قدرت تل آویو شود. با سقوط





## واکنش انفعالی داعشی و توئیتر علیه نامه رهبری

متن کامل نامه رهبر انقلاب به جوانان غرب اتفاق افتاد. «لئون السجان وایپر نیز در توئیتی نوشت: «که اینطور، صبح اکانت من به صورت موقت توسط توئیتر به دلیل توهیت درباره نامه دیروز خامنه‌ای به جوانان معلق شد...» در همین حال عباس اصلانی عکسی از نامه توئیتر به خود را پس از باز شدن حساب خود منتشر کرد. در متن این نامه با «معدرت خواهی» از اصلانی درباره اختلال موقتی که صورت گرفته، به وی هشدار داده شده است که «لطفاً درباره چیزهایی که توهیت رایتوئیست می‌کنید مراقب باشید.» در انتهای نامه توئیتر آمده است: «شمانیاز خواهید داشت که رفتار تان را تغییر دهید تا به استفاده از توئیتر ادامه دهید. تکرار نقض قوانین توئیتر ممکن است به تعلیق همیشگی اکانت شما منجر شود.»

توئیتر در حالی با انتشار اخبار مربوط به نامه مقام معظم رهبری مخالفت می‌کند که پس از سقوط موصل در تابستان ۱۳۹۳ که گفته می‌شود داعش آن را از طریق ارسال هزاران توییت وحشت‌آور به تصرف خود درآورد، فشارهای زیادی به توئیتر وارد شد تا بعضی حساب‌هایی که حامی داعش هستند و نقش مهمی در گسترش افکار و اندیشه‌های این گروه تروریستی دارند، مسدود کند اما مدیران این شبکه با استناد به «حق آزادی بیان» در مقابل این خواسته‌ها مقاومت زیادی از خود نشان دادند. اقدام توئیتر در بستن اکانت‌هایی که درباره نامه رهبر ایران توهیت فرستاده بودند با انتقاد زیاد کاربران در شبکه مجازی مواجه شد و حتی کاربری نوشت که «من فکر می‌کنم که هم اکنون داعش بر توئیتر مسلط شده است.» در جواب فعال دیگر نوشت که این مسئله چنان نیز بی‌اساس نیست چرا که یکی از بزرگ‌ترین سرمایه‌گذاران این شبکه مجازی اولی‌بن پلال یکی از بزرگ‌ترین سرمایه‌داران سعودی است. این اقدام توئیتر به عنوان یک شبکه مجازی قدرتمند و گسترده، نشان می‌دهد چگونه رسانه‌های مدرن به ابزاری برای حامیان تروریسم تبدیل می‌شوند که نه تنها بر خلاف شعار خود یعنی «آزادی بیان» عمل می‌کنند بلکه تحمل شنیدن حرف حقیقت را ندارند و از انتشار آن جلوگیری می‌کنند. ■

شبکه اجتماعی توئیتر که مورد اقبال زیاد روزنامه‌نگاران، سیاستمداران و خواص قرار گرفته، هموار مدعی آزادی بیان است تا جایی که در مقابل مسدود کردن حساب‌های طرفداران و اعضای گروه‌های تروریستی همانند «داعش» و «القاعده» به بهانه حمایت از آزادی بیان مقاومت زیادی نشان داده است.

در هشتم آذر ماه ۱۳۹۴ این شبکه مجازی در اقدامی غافلگیرانه بعضی حساب‌های کاربران حرفه‌ای را که درباره نامه مقام معظم رهبری توهیت یا ریتوئیست (بازنشر) کرده بودند، به صورت موقت معلق کرد. این حساب‌ها عمدتاً متعلق به روزنامه‌نگاران داخلی و خارجی بود. عباس اصلانی دبیر کنونی گروه بین‌الملل خبرگزاری تسنیم و سابق فارس، صنم شنتیایی خبرنگار انگلیسی ایرانی‌الصل در شبکه خبری فرانس ۲۴، جونا پاراسوزک (Joanna Paraszczuk) خبرنگار «راديو آزاد اروپا»، «لئون السجان وایپر» (Leon Elsan of Whipper) پیگیری‌کننده مسائل غرب آسیا به ویژه ایران از جمله کسانی بودند که اعلام کردند توئیتر حساب آنها را به مدت کوتاهی تعلیق کرده بود.

کاملاً مشخص بود که تعلیق شدن این حساب‌ها به خاطر ارسال توهیت‌هایی درباره نامه مقام معظم رهبری بود که در هشتم آذر ماه ۱۳۹۴ برای جوانان غرب در پی حملات تروریستی پاریس نوشته شد. ایشان در این نامه می‌نویسند: «مستندات مسلم تاریخی به روشنی نشان می‌دهد که چگونه تلاقی استعمار با یک تفکر افراطی و مطرود، آن‌هم در دل یک قبیله بدوی، بذر تندروی را در این منطقه کاشت، و گر نه چگونه ممکن است از یکی از اخلاقی‌ترین و انسانی‌ترین مکاتب دینی جهان که در متن بنیادین خود، گرفتن جان یک انسان را به مثابه کشتن همه بشریت می‌داند، زیاده‌ای مثل داعش بیرون بیاورد؟»

صنم شنتیایی یک روز پس از انتشار این نامه، طی توئیتی نوشت: «توئیتر، می‌توانی لطفاً مشخص کنی که چگونه این اتفاق افتاد؟ شب گذشته اکانت من هک شد، توئیتی درباره نامه خامنه‌ای پاک و اکانت معلق شد.» عباس اصلانی هم نوشت: «اکانت توئیتر امروز برای بار دوم تعلیق شد. تعلیق دوم چند دقیقه پس از توهیت (بدون هشنگ) مجدد

خصوصیت مؤثر، مستمر و مسالمت‌آمیز باشد، کشور تصرف کننده می‌تواند ادعای مالکیت بر آن سرزمین را داشته باشد. این در حالی است که از سال ۱۹۶۷ تاکنون تصرف تیران و صنافیر توسط اسرائیل این سه شرط را داشته است و پیش‌بینی می‌شود شرایط تداوم این شروط ادامه یابد. ضمن آنکه رژیم صهیونیستی در نتیجه این توافق می‌تواند امنیت تجاری و دریایی خود را استحکام بخشد و بر صحرای سینای مصر کنترل کامل داشته باشد.

در این شرایط پازل نقشه جدید خاورمیانه با وقوع بحران در سوریه شکل آشکارتری به خود گرفت. بحرانی که با دخالت نیروهای خارجی و مزدوران داخلی راهپیمایی آرام مردم در مارس سال ۲۰۱۱، مقیاسی گسترده یافت و باعث شد پس از گذشت بیش از پنج سال همچنان ادامه داشته باشد. در این راستا حذف فیزیکی و نرم‌افزاری جنبش مقاومت از خاورمیانه هدف اصلی برای مقامات اسرائیلی به شمار می‌رود. رژیم مذکور بر آن است تا با براندازی بشار اسد متحد نزدیک حزب‌الله و البته ایران را از میان بردارد. زیرا چنانکه تاریخ نیز نشان می‌دهد، استراتژی حکومت حافظ اسد در رابطه با مقابله با حضور اسرائیل در منطقه باعث شد که در جنگ هشت ساله ایران و عراق، فراتر از ایدئولوژی پان عربیسم، از جمهوری اسلامی ایران حمایت کند. این مسئله ناشی از همسویی دو کشور در مخالفت با فلسفه وجودی اسرائیل بود. پس از حافظ اسد، پسرش بشار اسد نیز همچنان در سنگر مقاومت، سیاست‌های سوریه را پیش می‌برد. مقابله با حکومت سوریه، جمهوری اسلامی ایران و حزب‌الله لبنان در این راستا تحلیل می‌شود.

در مسیر پیشبرد این سیاست، اسرائیل و سایر هم‌پیمان‌هایش مانند آمریکا، ترکیه، قطر و عربستان در پی آن بودند تا با استفاده از ابزارهای محلی و بین‌المللی فضای تشنج را در سوریه توسعه دهند. پیش کشیدن موضوع تبادل سرزمین میان فلسطین و اسرائیل، طرح صلح عربی قطر که چندی پیش اتفاق افتاد و همچنین استفاده از گروه‌های بنیادگرای اسلامی و اجازه قدرت‌نمایی به آن در شرایط بحرانی سوریه از جمله این موارد است. در این راستا متحدان منطقه‌ای اسرائیل نیز امیدوار بودند با براندازی اسد بر نفوذ خود در منطقه بیفزایند غافل از آنکه پس از چند پاره شدن سوریه، نوبت به خودشان می‌رسید. با این حال حاکمان آل سعود که غافل از نقشه‌های امریکایی-اسرائیلی برای خاورمیانه هستند، در کنار هزینه‌های سنگینی که در سوریه کردند سال گذشته در بحبوحه جنگ سوریه، با تحریک از سوی غرب یمن را زیر آتش موشک‌های خود گرفتند. این اتفاق نشان داد که سعودی‌ها چقدر ساده اندیش هستند. زیرا متوجه نشدند تشویق دوستان اسرائیلی‌شان برای حمله به یمن به بهانه روی کار آوردن دولت موردنظرشان همان نقشه قدیمی‌ای است که برای گول زدن صدام در تجاوز به کویت پیاده کردند! از سویی دیگر لبنان نیز به دلیل حضور حزب‌الله از اهمیت ویژه‌ای برای اسرائیل برخوردار است، دو سال است که بدون رئیس‌جمهور اداره می‌شود. چرا که تعیین یک رئیس‌جمهور به معنای پایان یافتن اختلافات میان احزاب این کشور است و این مسئله می‌تواند زنگ خطری برای اسرائیل باشد. در این شرایط اگر از نمایی دور به خاورمیانه بنگریم آن را منطقه‌ای درگیر جنگ، آشوب و بی‌ثباتی می‌بینیم که بیش از آنکه علیه دشمن اسلام متحد باشند، دچار اختلافات درونی عمیقی هستند. این در حالی است که اخیراً رهبران سعودی با رسمی کردن روابط سیاسی خود با اسرائیل تلاش دارند تابوی به رسمیت شناختن و برقراری رابطه با این رژیم را از بین ببرند.

تاکتیک اسرائیل و آمریکا در پیشبرد این استراتژی، حمایت از گروه‌های جدایی‌طلب، افراطی و تشدید اختلافات مذهبی و قومیتی بود. پیدایش گروه‌های بنیادگرای تروریستی که با لباس و شعارهای دینی در پنج سال اخیر موجی از وحشت را در افکار عمومی جهان ایجاد کرده‌اند، برنامه‌ای از سوی تل‌آویو برای گسترش اسلام هراسی است. رژیم صهیونیستی تلاش دارد تا با ایجاد جنگ‌های فرقه‌ای و درون دینی، توجه مسلمانان را از دشمن خارجی و توسعه‌طلبی‌های مرزی و اقتصادی‌اش به اختلافات داخلی معطوف کند. علاوه بر این کمک‌های مالی، تسلیحاتی و اطلاعاتی از گروهک‌هایی مانند جندالله، پژاک و مجاهدین خلق سیاسی دیگر در راستای ایجاد تحقق طرح خاورمیانه جدید است. این گروه‌ها به امید رسیدن به قدرت سیاسی محلی حاضر هستند از هر فرصتی استفاده کنند که البته باید خاطر نشان کرد این سیاست صرفاً در مورد جمهوری اسلامی ایران به کار گرفته می‌شود. زیرا مقامات ایران توانسته‌اند با هوشیاری و افزایش قدرت اطلاعاتی و نظامی ضمن عدم افتادن در دام جنگ‌های مذهبی مانع هرگونه فعالیت تروریست‌ها در کشور شوند. از این رو برنامه تقویت اشرا و منافقین برای برهم زدن نظم مرزها در دستور کار تل‌آویو قرار گرفته است. ■



فرهاد نوایی

دولت اوپاما اخیراً در حال تصویب طرحی است که قرار است ۴۰ میلیارد دلار کمک نظامی به رژیم صهیونیستی پرداخت کند. اینکه این طرح در چه متن و بستری مطرح شد و به عبارت دیگر علت اصلی پرداخت چنین کمکی چه مؤلفه یا مؤلفه‌هایی می‌باشد، چه تأثیری بر رژیم تهاجمی اسرائیل خواهد گذاشت و پیامدهای منطقه‌ای آن چگونه است محور اصلی بحث این مقاله است. در ابتدا لازم به گفتن است که کمک‌های نظامی آمریکا به رژیم صهیونیستی از ابتدای شکل‌گیری این رژیم همواره وجود داشته است و حجم این کمک‌های مستقیم نظامی تاکنون به بیش از ۱۵۵ میلیارد دلار رسیده است. اسرائیل بزرگ‌ترین دریافت‌کننده کمک‌های نظامی آمریکاست و از مجموع کل کمک‌های خارجی آمریکا، ۵۵ درصد را به خود اختصاص می‌دهد و یک چهارم کل بودجه نظامی ۱۶ میلیارد دلاری این کشور از طریق کمک نظامی آمریکا تأمین می‌شود. نکته جالب این است که کمک‌های نظامی آمریکا به اسرائیل بعضاً به شکل وام هستند. اما برعکس کشورهای دیگر که مجبورند وام دریافتی را به شکل خریدهای نظامی مصرف کنند در مورد اسرائیل چنین الزامی وجود ندارد. بنابراین اسرائیل ممکن است از این وام‌ها در تحقیق و توسعه تکنولوژی‌های خود استفاده کند که می‌تواند رقیب شرکت‌های تسلیحاتی آمریکایی باشند.



#### مختصات کمک‌های نظامی آمریکا به اسرائیل

میزان کمک‌های واشنگتن ۳ میلیارد دلار در سال است. بیشتر این پول، از «کمک خارجی سالانه آمریکا» تخصیص داده می‌شوند که با سه آیتام شناخته می‌شود: کمک‌ها به منظور حمایت اقتصادی، کمک‌های نظامی و نیز کمک‌ها با هدف حمایت از مهاجران و پناهندگان. کمک پناهندگان برای جذب پناهندگان یهودی از شوروی سابق انجام می‌گرفت اما از سال ۱۹۸۵ تمامی پناهندگانی را که به این کشور وارد می‌شدند شامل می‌شد. در حقیقت از این پس اسرائیل میان پناهندگان و دیگر مهاجران تفاوتی قائل نمی‌شد. علاوه بر اینها سهم اسرائیل از طرح‌های مشترک (ASHA) در تخصیصات کنگره‌ای نیز محفوظ است که صرف بر نامه‌های همکاری جوینده در صنایع دفاعی، کشاورزی، علم و فناوری‌های جدید می‌شود.

قبل از سال ۱۹۹۸ اسرائیل ۱/۸ میلیارد دلار سالانه کمک‌های نظامی و ۱/۲ میلیارد دلار نیز به شکل اقتصادی

دریافت می‌کرد. سپس دو کشور توافق کردند تا حجم کمک‌های اقتصادی به ۱۲۰ میلیون دلار کاهش پیدا کرده و کمک‌های نظامی برای یک دوره ۱۰ ساله ۶۰ میلیون دلار افزایش یابد. بعد از آن، مقامات دو کشور در سال ۲۰۰۷ توافقنامه دوجانبه‌ای را امضا کردند که بر مبنای آن ۳۰ میلیارد دلار طی یک دوره ۱۰ ساله به اسرائیل اعطا شود.



#### اسرائیل ولابی‌ان

اسرائیل در مذاکرات با آمریکا تلاش دارد تا به نوعی در روابط دو کشور موازنه ایجاد کند یا حداقل از برابری و سود متقابل در روابط دو کشور دم زند. به عبارت دیگر مقامات اسرائیلی تلاش دارند تا به نوعی وابستگی متقابل دو طرف با همدیگر صحبت کنند. این چیزی است که اسرائیل و لابی آن در آمریکا می‌خواهند که مردم باور کنند. بر همین اساس است که اسرائیل نسبت به منافعی که از معبر این کشور به آمریکا می‌رسد به ویژه در حوزه تکنولوژی گرافه‌گویی می‌کند.

اما واقعیت آن است که این منافع در مقایسه با مزایای

حاصل از دریافت تکنولوژی و کمک‌های علمی، صنعتی، اقتصادی و نظامی از آمریکا ناچیز هستند.

نگاهی به زرادخانه‌های اسرائیلی نشان می‌دهد

که این اسرائیل است که کاملاً وابسته به

تکنولوژی‌های آمریکایی است نه

بالعکس.

اهمیت اسرائیل برای واشنگتن

به واسطه فاکتورهای

جمله لابی داخلی و

تعهدات ایدئولوژیکی

رهبران آمریکا

همچون اوپاما است

که ارزش‌های

مشترک میان

تاریخ

آمریکا و صهیونیسم را لابی اسرائیل هرگز مطلق و نبوده است. همانطور که می‌دهد نفوذ این لابی، بستگی دارد که چقدر امپریالیستی و همسو باشد. اما مذاکره با

از رویارویی زمانی که رهبران آمریکا اختلاف نظر جدی با اقدامات مقامات اسرائیل ندارند مانند کشتن فلسطینی‌ها و اشغال سرزمین‌شان، رویارویی با این لابی پرهزینه است.



#### چه عاملی منجر به تعیین این بسته ۴۰ میلیاردی شد؟

روابط میان باراک اوپاما و نخست‌وزیر اسرائیل در سال‌های اخیر رو به سردی گراییده بود. بر همین اساس بنیامین نتانیاهو سفر برنامه‌ریزی شده خود را به آمریکا لغو کرد و گفته بود که تمایل دارد در خصوص افزایش کمک نظامی با رئیس‌جمهور بعدی آمریکا مذاکره کند. اکنون و پس از این اظهارات دولت اوپاما اعلام کرد که تمایل دارد تا بزرگ‌ترین وبی سابقه‌ترین بسته کمک نظامی در تاریخ آمریکا را در اختیار رژیم صهیونیستی قرار دهد. زمان درخواست این بسته کمکی نیز به نشست دلووس برمی‌گردد. نتانیاهو در این نشست به صراحت اعلام کرده بود که میزان کمک‌های نظامی آمریکا به این کشور یعنی ۳/۱ میلیارد دلار در مقابل ۱۰۰ میلیارد دلاری که ایران قرار است از معبر برداشتن تحریم‌ها نصیبش شود ناچیز است و درخواست اعطای کمک‌های بیشتر نظامی از آمریکا را مطرح کرد. پس از این سخنرانی بود که نامه سناتورهای آمریکایی به کاخ سفید ارسال شد. در حقیقت حقوق فلسطینی‌ها و زندگی‌شان غرامتی است که اوپاما در ازای توافقی با ایران در مسئله هسته‌ای به اسرائیل پرداخت کرده است. بنابراین باید انتظار داشت که کمک‌های نظامی آمریکا به اسرائیل آتش‌اشغالگری و نسل‌کشی و آپارتاید را در سرزمین‌های اشغالی شعله‌ور کند. به همین دلیل می‌توان فهمید که چرا اوپاما مصمم است که این معامله تسلیحاتی را قبل از اتمام دوره ریاست جمهوری‌اش به سرانجام برساند.



#### اسرائیل به عنوان یک رژیم تهاجمی

رژیم صهیونیستی از زمان شکل‌گیری در سال ۱۹۴۹ دایماً به فکر توسعه سرزمینی بوده است. از اشغال

# توزیع آمریکایی



بلندی‌های جولان در سوریه گرفته تا حملات مختلف به لبنان، غزه و... همگی مصداق این کنش اسرائیل در سیاست خارجی می‌باشد. این رفتار نشان می‌دهد که دولت‌های مختلف اسرائیل همگی در چارچوب دولت رئالیست تهاجمی قرار می‌گیرند. در حقیقت رئالیست‌های تهاجمی قویاً هوادار رفتار تهاجمی هستند. در وهله اول دولت تهاجمی به دنبال گسترش و برتری است و این امر را نه صرفاً به خاطر ترس از ناامنی بلکه جهت دستیابی به قدرت نسبی و به دنبال آن امنیت انجام می‌دهند. دلیل این مسئله این است که رئالیسم تهاجمی معتقد است که در نهایت امنیت فقط از طریق هژمونی و سلطه جهانی تأمین می‌شود. بر این اساس اسرائیل در چارچوب رئالیسم تهاجمی نه تنها به مسابقه تسلیحاتی و اکتشاف نشان می‌دهد بلکه فعالانه ساخت تسلیحات را بدون در نظر گرفتن اینکه چنین امری یک مسابقه تسلیحاتی را تحریک می‌کند از سر می‌گیرد. به علاوه چون هدفش توسعه یابی و دستیابی به پیروزی است نیازمند آن است تا یک دکترین نظامی تهاجمی را بپذیرد و بیش از سلاح‌های دفاعی، بر تسلیحات تهاجمی تأکید می‌کند. البته در مورد اخیر یعنی امضای قرارداد کمک نظامی امریکا، بخشی از تسلیحاتی که این کشور در اختیار اسرائیل قرار داد جنبه تدافعی دارند، مانند سیستم‌های دفاع موشکی «فلاکس داوود» و «گنبد آهنی» و موشک‌های میان برد و کوتاه برد.

در عین حال بسیاری از این کمک‌ها جنبه تهاجمی دارند و به ویژه اینکه همانطور که عنوان شد برخی از وام‌های امریکا در راستای تحقیق و توسعه تکنولوژی‌های بومی مورد استفاده قرار می‌گیرد. مضافاً اینکه اسرائیل در طول دوره کوتاه عمر خود همواره استراتژی جنگ پیشگیرانه را در دستور کار قرار داد. یک دولت رئالیست تهاجمی مداوماً به جنگ پیشگیرانه فکر می‌کند. در حقیقت می‌توان استدلال کرد که در چنین دولتی تمامی جنگ‌ها اساساً جنگ پیشگیرانه هستند و منطق ساده این دولت محسوب می‌شود. بنابراین اگر دولتی، تهدیدگر هم نباشد قابلیت این را دارد که به چنین چیزی تبدیل شود (البته زمانی که قوی‌تر شود). حمله اسرائیل به لبنان در سال ۲۰۰۶ و راه افتادن جنگ ۳۳ روزه و بمباران سوریه که اساساً در گیر جنگ داخلی می‌باشد و حداقل در کوتاه مدت خطری برای اسرائیل محسوب نمی‌شد نیز در این راستا تفسیر می‌شود. بنابراین بر اساس منطق دولت رئالیست تهاجمی، همیشه بهترین گزینه این است که حمله کند و سرنوشت خود را به دیگران واگذار نکند. در دنیای رژیم تهاجمی اسرائیل، انتخاب جنگ پیشگیرانه نه یک انتخاب بلکه امری همیشگی و اجباری است و مرتباً و فعالانه در جست‌وجوی فرصتی برای تضعیف دیگر دولت‌ها و حذف هرگونه تهدید آینده برای خود و نیز تبدیل شدن به یک امپراتور جهانی یا یک هژمون منطقه‌ای است. بنابراین برای رژیم صهیونیستی، اتخاذ ژست منفعلانه بازدارندگی و دفاعی کافی نیست.

اقدام دیگر رژیم صهیونیستی به عنوان یک رئالیست تهاجمی، جست‌وجو و اعمال ابزارهای

کمتر خشونت‌آمیز برای تضعیف دیگر دولت‌های منطقه است. این اقدامات می‌تواند طیفی از واگرایی و فروپاشی ائتلاف‌های مخالف و مهندسی بی‌ثباتی سیاسی را در برگیرد. مانند حمایت از شورش‌ها و تجزیه‌طلبی در دیگر دولت‌ها و خرابکاری در رشد اقتصادی دولت‌های مخالف و تشویق و فریب آنها به اشتباهات بزرگ و استراتژیک. بر این اساس اسرائیل از سیاست دوقطبی کردن جهان اسلام و شکاف میان شیعه و سنی برای برهم زدن اتحاد و نیز شکست مقاومت استفاده می‌کند و در مقابل با ظهور داعش، مقاومت علیه اسرائیل جای خود را به تفرقه مذهبی (سنی علیه شیعه) می‌دهد. نکته ظریف اینجاست که رجعت جامعه اسلامی به جنگ مذهبی، نتیجه مستقیم قطب بندی سیاسی است؛ بدین ترتیب که موجودیت بسیاری از حکومت‌های محافظه کار عربی با منافع اسرائیل و امریکا در منطقه گره خورده است و این کشورها راهبرد تقابل مقاومت با امریکا را بر نمی‌تابند. به همین خاطر است که سران عرب و کشورهایی مثل عربستان و قطر همه توان خود را برای عملیاتی کردن راهبرد جنگ مذهبی در درون جهان اسلام به کار گرفته و می‌گیرند. امر کردن به مفتی‌های وابسته در برجسته سازی شکاف شیعه، سنی، حمایت از القاعده، طالبان، جبهه النصره و داعش در منطقه، کشتار شیعیان در عراق و پاکستان، بی‌مهری نسبت به دولت بغداد و سرکوب شیعیان بحرین و حوثی‌های یمن همه در این چارچوب قابل تحلیل هستند.

روابط اسرائیل با کردها، آموزش نظامی آنها به ویژه پیشمرگه‌های کرد و حمایت از تشکیل کردستان بزرگ دقیقاً با هدف برهم زدن امنیت کشورهای منطقه، در گیر کردن آنها در بحران‌های متعدد و جلوگیری از اتخاذ یک سیاست خارجی فعال توسط کشورهایی همچون سوریه، ایران، عراق و حتی ترکیه می‌باشد. بنابراین سیاست خاورمیانه‌ای این رژیم حول شکل گیری تعدادی کشور بی‌ثبات، ضعیف، سرخورده و ناپسaman که در پذیرش سیادت برتری اسرائیل هیچ تردیدی به خود راه ندهند و چاره‌ای جز این نداشته باشند، می‌چرخد.



#### معمای امنیتی در خاورمیانه

اندیشمندان معمای امنیتی همچون رابرت جرویس، جان هرز و هربرت باترفیلد در تعریف این مفهوم معتقدند: افراد و گروه‌هایی که در کنار هم و بدون اینکه در یک واحد بزرگ‌تر سازماندهی شوند زندگی می‌کنند نگران امنیت، سلطه و نابودی خود توسط همدیگر هستند و در جست‌وجوی کسب امنیت تلاش می‌کنند تا آن را از طریق دستیابی به قدرت بیشتر به منظور فرار از تأثیرات قدرت دیگران به دست بیاورند. این امر باعث می‌شود تا دیگران نیز احساس ناامنی کنند و وادار شوند تا برای بدترین گزینه آماده شوند. از آنجایی که در چنین جهانی هیچ دولتی نمی‌تواند

احساس امنیت کامل کند رقابت قدرت تضمین می‌شود و چرخه شیرانه امنیت و انباشت قدرت به وجود می‌آید. با توجه به این تعریف می‌توان پیامدهای دریافت کمک‌های نظامی به ویژه کمک ۴۰ میلیارد دلاری توسط اسرائیل از طرف امریکا را درک کرد. بدین ترتیب زمانی که حجم عظیمی از منابع مالی توسط رژیم هسته‌ای و تهاجمی دریافت می‌شود عدم قطعیت و ترس دولت‌های دیگر درباره نیات آن در فضای آنا‌رشیست تشدید می‌شود. به ویژه اینکه در نظر داشته باشیم منطقه خاورمیانه یکی از بحرانی‌ترین مناطق جهان است که نه تنها با مشخصه فقدان قدرت فائده مرکزی بلکه با هرج و مرج شدید، سرشار از رقابت‌های قدرت میان کشورهای این منطقه، اختلافات مرزی و ارضی میان بیشتر این دولت‌ها و تضادهای مذهبی و قومی شناخته می‌شود. بنابراین «خودپاری» دولت‌ها و در این مورد افزایش قدرت رژیم صهیونیستی برای فرار از معمای امنیتی از طریق انباشت هر چه بیشتر قدرت، چرخه رقابت بر سر قدرت را ایجاد می‌کند. اما آنچه روشن است تلاش دولت‌ها برای فرار از معمای امنیتی از طریق تلاش بیشتر برای کسب قدرت بیشتر در این منطقه، به هیچ وجه نه تنها منجر به کسب امنیت نمی‌شود بلکه به بازی با حاصل جمع صفر و حتی تراژدی ختم می‌شود. علت نیز روشن است. بسیاری از ابزارهایی که رژیم صهیونیستی تلاش می‌کند تا از طریق آنها امنیت خود را افزایش دهد از جمله در یافت کمک‌های نظامی و مجهز شدن حتی به سلاح‌های هسته‌ای در حقیقت به کاهش امنیت دیگران از جمله ایران منجر می‌شود.

علاوه بر این معمای امنیتی در این معنی ضمن اینکه موازنه قوا را در سطح منطقه‌ای به هم می‌زند باعث می‌شود تا کشورهای دیگر به خصوص ایران که سابقه تجاوز به خاک، تحریم و تهدید از جانب اسرائیل و امریکا را دارد دست به افزایش قدرت خود بزنند که با منطق امنیت و قدرت متناسب است. در اینجا افزایش قدرت اسرائیل یک پیامد منطقه‌ای دیگر نیز دارد آن هم تضعیف کشورهای عربی منطقه و نزدیک شدن به این رژیم است. کشورهای عربی پس از تلاش‌های نافرجام در طول دهه‌های گذشته و در پیش گرفتن جنگ‌های متعدد از جمله نبرد ۱۹۶۷ رمضان که در نهایت به شکست آنها انجامید، اعتماد به نفس و اخیراً عزت نفس خود را در رویارویی با این رژیم از دست داده‌اند و اکنون به سمت صلح با این رژیم گام برمی‌دارند. مذاکرات صلح کمپ دیوید که منجر به پیمان صلح مصر و اسرائیل شد، پیمان صلح اردن در سال ۱۹۹۴ و اکنون روابط سیاسی - نه لزوماً دیپلماتیک عربستان - همگی تاوان افزایش قدرت اسرائیل در منطقه و حمایت‌های بی‌دریغ نظامی و امنیتی امریکا هستند. به طور خلاصه افزایش قدرت اسرائیل به لطف حمایت‌های نظامی امریکا ضمن تضعیف قدرت‌های منطقه و افزایش واگرایی در ائتلاف‌های منطقه‌ای باعث تشدید معمای امنیتی از سوی کشورهای دیگر شده و احتمال توسعه‌طلبی این رژیم را در آینده‌ای نزدیک افزایش می‌دهد. ■

# به آتش اسرائیلی



تحلیلگر ترک از زبان‌های اردوغان برای مردم فلسطین سخن می‌گوید

# کار اردوغان خیانت به غزه بود



رمضان بورس تحلیلگر و کارشناس شناخته شده ترکیه‌ای است که تحلیل‌ها و نوشته‌های او در نشریات و شبکه‌های مختلف منطقه منتشر و پخش شده است. وی از شاگردان مرحوم نجم‌الدین اربکان بوده و با مقامات حزب عدالت و توسعه نیز آشنایی صمیمی و قدیمی دارد که این سابقه باعث شناخت دقیق او از تحولات درون دولت ترکیه شده است. در ادامه مصاحبه ما با رمضان بورس را که به موضوع سیاست‌های دولت اردوغان در قبال مسئله فلسطین و جبهه مقاومت اختصاص دارد، مطالعه خواهید کرد.



وقتی حوادث معاصر ترکیه را از دهه ۷۰ میلادی تاکنون مشاهده می‌کنیم متوجه حضور جدی مسئله فلسطین در تاریخ معاصر ترکیه می‌شویم. حوادثی مانند راهپیمایی چند صد هزار نفری قونییه که منجر به کودتای بزرگ دهه ۷۰ شد یا حوادث روز قدس که منجر به کودتای ۲۸ فوریه شد همگی نشان‌دهنده توجهی است که جبهه اسلام‌گرای ترکیه به مسئله فلسطین دارند. آیا شما این مسئله را تأیید می‌کنید و اگر چنین است علت این مسئله را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

مسئله فلسطین در سیاست‌های معاصر ترکیه را باید به دو برهه اصلی پیش از بهار عربی و پس از بهار عربی تقسیم کنیم. در دوره پیش از بهار عربی جامعه دیندار ترکیه همواره مسئله فلسطین را به عنوان یک مسئله غیر قابل چشم‌پوشی قلمداد کرده است و همواره در فکر انجام کاری برای فراهم شدن شرایط آزادسازی فلسطین بوده است و در همین راستا تظاهرات، راهپیمایی‌ها و فعالیت‌های مدنی فراوانی از جمله جمع‌آوری اعانات مردمی برای مبارزان فلسطینی را انجام داده است. مثلاً در ۱۹۷۹ زمانی که اسرائیل، قدس را به عنوان پایتخت خود اعلام کرد وزیر خارجه وقت ترکیه به دلیل استیضاحی که حزب «سلامت ملی» از وی در مجلس به عمل آورد مجبور به ترک پست وزارت خود شد. پس از این هم یک راهپیمایی میلیونی در شهر قونییه برای حمایت از قدس انجام شد که در نتیجه این راهپیمایی تاریخی چند روز بعد ارتش دست به کودتا زد و کنعان اورن رئیس ستاد کل نیروهای مسلح ترکیه در بیانیه‌ای یکی از علل کودتا را راهپیمایی حمایت از قدس اعلام کرد.

در واقع ملت ترکیه پس از فروپاشی حکومت عثمانی و تسلط انگلیس بر فلسطین و پس از آن که شاهد تشکیل دولت صهیونیستی بودیم هیچ‌گاه حسرت بیت‌المقدس و فلسطین را از قلب خود بیرون نکرده است و از هر فرصتی برای بروز این

احساسات استفاده کرده است.

اما پس از بهار عربی، جهان اسلام دچار انقلابات درونی شد. منظور از انقلاب یعنی دگرگونی بنیادین در تعاملات و موضع‌بندی‌ها معمول درون جهان اسلام. در چنین شرایطی ظالمان جهان اسلام دیگران ظالمان پیشین و مظلومان جهان اسلام دیگر با معیارهای مظلومیت پیشین مورد محاسبه قرار نمی‌گیرند.

بخشی از مسلمانان در حالی که برای مظلومان سوریه گریه می‌کنند برای مظلومان یمن هیچ واکنشی نشان نمی‌دهند. بخشی دیگر نیز در حالی که یمن را مورد توجه قرار می‌دهند از توجه به سوریه و عراق و سایر نقاط خودداری می‌کنند.

بهار عربی یک فتنه بزرگ برای تحریف اراده ملت‌های مسلمان در خاورمیانه جهت تحقق حقوق خود بود که در آزمایشگاه‌های غرب تولید شده بود. این پروژه گام به گام پیش آمد تا اینکه در سوریه به بالاترین میزان خود رسید و در سوریه حق و باطل، راست و دروغ از طریق رسانه‌ها تحریف شدند و تلاش‌های فراوانی برای ایجاد جنگ و درگیری مذهبی آغاز شد. به این ترتیب در دوره کنونی شاهد تغییر معادلات در رفتارهای ترکیه با اسرائیل هستیم. چند روز پیش نتایج‌ها از قریب‌الوقوع بودن همراهی ترکیه با اسرائیل سخن گفت. عجیب اینجاست که سازمان‌های مردم‌نهاد اسلامی در ترکیه یعنی همان سازمان‌هایی که تظاهرات‌های مختلف برای حمایت فلسطین را سازماندهی می‌کردند و مسئله کشتی ماوی مرمره را ایجاد کردند و هر لحظه برای فلسطین حاضر به ریختن به خیابان‌ها بودند اکنون در برابر نزدیکی ترکیه به اسرائیل هیچ صدایی از خود بروز نمی‌دهند. البته باید توجه کرد که این به معنای صرف نظر کردن این تشکلات مردمی از آرمان فلسطین نیست بلکه نشان‌دهنده این مسئله است که تشکلات‌های اسلامی در ترکیه در اثر تبلیغات‌های رسانه‌ای حزب حاکم دچار شیفتگی و وابستگی

**ملت ترکیه پس از فروپاشی**

**حکومت عثمانی و تسلط**

**انگلیس بر فلسطین و پس از**

**آن که شاهد تشکیل دولت**

**صهیونیستی بودیم هیچ‌گاه**

**حسرت بیت‌المقدس و فلسطین**

**را از قلب خود بیرون نکرده است**

**و از هر فرصتی برای بروز این**

**احساسات استفاده کرده است**

به این حزب شده‌اند.

این تشکلات اکنون در حال یافتن راه حکیمانه و تأویل و تفسیری مناسب برای نزدیک شدن اردوغان به اسرائیل هستند. این مسئله به نوبه خود نتیجه فرآیندی است که طی یک دهه گذشته در ترکیه در مورد تمام تشکلات‌های اسلام‌گرا انجام شد که در پی آن، تشکلات‌های اسلامی همگی سیاست‌زده شدند و از حالت جماعت اسلامی یا تشکلات اسلامی درآمده و به عنوان یک شاخه حزبی حزب عدالت و توسعه رفتار می‌کنند. مسئولان این تشکلات‌ها نیز کسانی هستند که دچار وابستگی شدید به دولت و شخص اردوغان هستند و البته اگر کسی به این نحو نباشد در اولین فرصت موقعیت و منصب خود را از دست می‌دهد. با در نظر داشتن تاریخ گذشته فعالیت‌های این تشکلات‌ها و مقایسه آن با وضعیت موجود باید گفت که این وضعیت، حیرت‌آور است.

به نکته قابل توجهی اشاره کردید. اجازه بدهید وارد مسئله سیاست‌های اردوغان و حزب عدالت و توسعه در قبال فلسطین شویم. زمانی اردوغان به عنوان کسی که می‌خواهد نهضت فلسطین را وارد مرحله جدیدی کند و یک سرباز تازه‌نفس برای فلسطین شناخته می‌شد و ما حتی شاهد حوادث مشهوری مانند داووس بودیم اما حجم مبادلات تجاری بین آنکارا و اسرائیل هم‌اکنون افزایش قابل توجهی داشته و هم‌زمان به طور علنی شاهد نزدیکی هیئت حاکمه آنکارا و تل‌آویو هستیم. آیا آن فهم اولیه اشتباه بود، یا اکنون شرایط چیز دیگری است؟

نکته قابل توجهی در مورد حادثه مشهور داووس عرض کنم و آن هم اینکه نیم ساعت پس از این حادثه آقای اردوغان یک مصاحبه انجام داد و علناً گفت که او به پرز هیچ اعتراضی نکرده و عصبانیت و اعتراض او به مجری برنامه بوده است اما خب مهندسی رسانه‌ای به نوعی انجام شد که بخش اول که اعتراض بود پخش شد و مردمی شد اما هیچ کس از سخنان بعدی اردوغان خبردار نشد. اما در مورد مسئله نزدیکی ترکیه و اسرائیل باید بگویم که آقای اردوغان در این موضوع یک عبارت بسیار عجیب دارد و آن هم اینکه ترکیه و اسرائیل به همدیگر نیازمند هستند! اما باید بگویم که در جهان اسلام هیچ کس نمی‌تواند به اسرائیل نیاز داشته باشد. جغرافیای اسلام و مفهوم امت اسلامی دارای یک خط قرمز است و آن هم ارتباط با قلب صهیونیسم یعنی اسرائیل است. واقعیت این است که اسرائیل و توجه به آن یک ضعف و یک نکته منفی بزرگ محسوب می‌شود.

ترکیه برای اسرائیل سه شرط قرار داده بود. عذرخواهی، برداشتن حصر غزه و پرداخت غرامت و دیه جانب‌اختگان و جانبازان حادثه ماوی مرمره. عذرخواهی را مدعی‌اند که انجام شده است. زمانی که او با مدعی تل‌آویو بود یک صحبت تلفنی بین ترکیه و اسرائیل برقرار شد و اکنون دولت مدعی است که عذرخواهی

انجام شده است. اما در مورد شرط رفع حصر غزه باید بگوییم در این مورد اطلاعات بسیار حیرت آوری در رسانه های اسرائیلی منتشر می شود. بر اساس این اخبار طرف ترکی از این شرط چشم پوشی کرده است. این اطلاعات بسیار مهم است. من اصلاً فکر اینک که ترکیه حاضر به چشم پوشی از این مسئله شده باشد را هم نمی خواهم به ذهنم خطور دهم چرا که این مسئله اگر صحت داشته باشد یک خیانت به نهضت فلسطین است. چشم پوشی از رفع حصر غزه یا استفاده از ترندهای سیاسی برای القای این مطلب که رفع حصر شده است اما در واقع چنین عملی یعنی لغو تمام تحریم های موجود علیه مردم نوار غزه رخ ندهد یک خیانت آشکار به نهضت فلسطین و تمام گروه های مقاومت فلسطینی است. باید صراحتاً بگوییم دولت ترکیه و خود حزب عدالت و توسعه هیچ گاه به عنوان بخشی از محور مقاومت در منطقه نبوده اند و نمی توانند هم باشند. دخالت های ترکیه در امور فلسطین نتیجه عکس به همراه داشته است.

اردوغان به همراهی عربستان فرایند لیبرال سازی و ملایم کردن و همراهی کردن حماس را آغاز کردند و انجام دادند. در نتیجه همین نوع رفتارها بود که اکنون شاهد مشکلات داخلی و اختلافات درونی در داخل حماس هستیم و بین رهبران حاضر در درون غزه و بیرون غزه این جنبش یک درگیری سیاسی شدید رخ داده است. نتیجه طبیعی این اختلافات ایجاد شده هم طبیعتاً ضعف درونی در حماس خواهد بود که حتی می تواند به انشعاب در داخل حماس منجر شود. اگر این حادثه رخ داده قطعاً مسبب و عامل اصلی آن ترکیه و عربستان سعودی خواهند بود.

از طرف دیگر، نتانیاهو در سخنرانی اخیر خود در کنست عنوان کرد که از ترکیه خواستار تعطیل کردن دفتر حماس در استانبول شدیم. این در حالی است که حماس هیچ دفتر رسمی در ترکیه ندارد. رهبران حماس در ترکیه حضور دارند که آنها هم دفترهای شخصی متعلق به خود را دارند لذا می توان چنین نتیجه گرفت که منظور نتانیاهو اخراج همه این افراد از ترکیه بوده است. اگر ترکیه حاضر به این کار شود این هم یک خیانت به جنبش مقاومت فلسطین خواهد بود.

اما برخی افراد هستند که معتقدند بهبود روابط ترکیه و اسرائیل می تواند نتایج مثبتی برای فلسطینیان به همراه داشته باشد. این فکر و این نظر هم اشتباه است چرا که وخامت روابط بین ترکیه و اسرائیل تنها در چهار، پنج سال اخیر رخ داده است و در ۱۰ سال قبل آن که دولت عدالت و توسعه در ترکیه حاکم بود روابط دو طرف خوب بود اما با این همه شاهد تداوم جنگ و کشتار در فلسطین بودیم. تحریم ها و فشارها بر ملت فلسطین تحمیل شد و تنها از طریق تونل ها امکان رفت و آمد وجود داشت. به نظر من با در نظر داشتن این تجربه تاریخی نباید انتظار هیچ تغییر و تحولی در وضعیت مردم غزه را بهتر شدن روابط ترکیه و اسرائیل باشیم.

از طرف دیگر در موضوع کشتی ماوی مرمره هم ما شاهد کارشکنی خود دولت ترکیه هستیم. دادگاه های ترکیه در پی شکایات مظلومان این حادثه، تعدادی از مقامات اسرائیلی را که شامل رئیس ستاد کل نیروهای مسلح آنها نیز می شود به صورت غیابی مورد محاکمه قرار داده و آنها را محکوم شناخته اند. این احکام مطابق با حقوق بین المللی است و طبق قوانین این احکام باید در محاکم بین المللی مورد بررسی و پیگیری قرار گیرد. اما دولت ترکیه مانع از این امر می شود. در حالی که اردوغان در کلام در حال جدال با اسرائیل است اما در دل راضی به محاکمه مقامات اسرائیلی در محاکم بین المللی نمی شود و مانع این اقدام شده اند.

پرونده های این افراد در معاونت مربوطه وزارت دادگستری

ترکیه پایگانی شده است و با وجود اعتراضات چندین باره و تجمعات مختلفی که مصدومان این حادثه و خانواده های شهدای این کشتی انجام داده اند اما مسئولان دولت و حزب عدالت و توسعه از ارسال این پرونده ها به محاکم بین المللی خودداری می کنند. همه اینها در حالی است که این جزو حقوق طبیعی هر فردی است که پیگیر خون نزدیکان کشته شده اش در یک حادثه باشد یا فردی که خود در آن حادثه مصدوم شده باید حق داشته باشد که پیگیر ضرری که بر جانش وارد شده، باشد اما دولت مانع این مسئله شده است.

حتی در مقطعی دولت به این خانواده ها پیشنهاد داد که دیه کشته شدگان و مصدومان توسط دولت ترکیه پرداخت شود، به شرط آنکه این خانواده ها از بردن این مسئله به محاکم بین المللی خودداری کنند. بنابراین می توانیم چنین بیان کنیم که با وجود آنکه حزب عدالت و توسعه در تمام انتخابات های محلی و ملی در چند سال اخیر حادثه کشتی ماوی مرمره را تصاحب کرده است و با به اسم خود در آوردن آن میوه سیاسی آن را به دست آورده است اما مانع پیگیری حقوقی این پرونده شده و به جای ارسال پرونده ها به محاکم

و پیشرفته تری در دستان گروه های مقاومت است. در گزارشی که سازمان بازرسی اسرائیل تهیه کرده نسبت به اهمال کاری های مقامات سیاسی و نظامی اسرائیل اذعان شده است که این نیز نشان دهنده عدم تطابق پیش بینی اسرائیلی ها و واقعیت های صحنه مقاومت است. نصرت الهی ای که شامل حال گروه های مقاومت شده معادلات آنها را به هم زده است. گنبد آهنین که مایه غرور اسرائیل بود دیدیم که چطور بی مصرف شد. اسرائیل متوجه شده است که تحریم ها و حصرهایی که در مورد غزه اعمال کرده نتیجه معکوس به همراه داشته و باعث قدرتمندتر شدن گروه های مقاومت اسلامی شده است.

برای همین اسرائیل تمام تلاش خود برای اجتناب از هر نوع جنگ را به کار می برد. امنیت اسرائیل به شدت کاهش یافته است و هزاران ساکن اراضی اشغالی به کشورهای اروپایی مهاجرت کرده اند. بنابراین می توانیم ادعا کنیم که شاخه فلسطین جبهه مقاومت اسلامی وضعیت بهتری نسبت به گذشته دارد. در لبنان هم شاهد همین وضعیت هستیم. حزب الله دارای سلاح های بسیار پیشرفته تر و دوربردتر



بین المللی در یکی از اتاق های وزارت دادگستری آن را پایگانی نموده است.

### به عنوان آخرین سؤال نظر شما در مورد آینده جبهه مقاومت اسلامی در منطقه که از اجزا و عناصر مختلفی از کشورهای مختلف تشکیل شده است، چیست و نقش ترکیه در این آینده چه خواهد بود؟

یک حقیقت آشکار وجود دارد و آن هم اینکه جبهه مقاومت هم در لبنان، هم در یمن و هم در فلسطین قدرتمندتر از دیروز است. این را می توان از گزارش های مختلفی که نهادهای اسرائیلی در مورد وضعیت جبهه مقاومت فلسطین و لبنان در سال های اخیر منتشر کرده اند متوجه شد. در جنگ ۵۵ روزه غزه یک حقیقت آشکار وجود داشت و آن هم عدم موفقیت اسرائیل در ورود به غزه و سرنگون سازی حماس بود. غزه همچنان در دست حماس باقی مانده است و حماس و جهاد اسلامی و سایر گروه های مقاومت اسلامی دورترین نقاط اسرائیل از جمله حیفا را مورد ضربه قرار دادند. امروز موشک های به مراتب قدرتمندتر

نسبت به گذشته است و تبدیل به کابوس همیشگی و غیر قابل نابودی برای اسرائیل شده است. اسرائیل اکنون از طرفی با حماس، از طرفی با لبنان و از طرفی با شریعه رود اردن مواجه است و اینها همگی اسرائیل را در وضعیتی سخت قرار داده است چرا که این وضعیت سخت موجب شده تا در اسرائیل هم گروه های تندرو تقویت شوند و دولت صهیونیستی در یک پارادوکس سیاسی گیر کند. تحولات سیاسی درون اسرائیل خصوصاً در وزارت دفاع نشان دهنده این تحولات سیاسی است. در این میان کرانه غربی رود اردن از اهمیت بالایی برخوردار است و تبدیل به یکی از عناصر تأثیرگذار در آینده تحولات فلسطین و دولت صهیونیستی شده است. اسرائیل خود را برای سرنگونی محمود عباس آماده کرده است و تحولات این چنینی می تواند آینده را تغییر دهد. اگر خاطراتان باشد حضرت رهبر بارها در مورد لزوم تسلیح کرانه غربی رود اردن و الحاق این منطقه به خط مقاومت سخن گفته اند که اهمیت آن سخنان اکنون بروز پیدایمی کند. در واقع اسرائیل و ایران اکنون در موضوع کرانه غربی رود اردن یک درگیری و رقابت جدی دارند. ■



در این وضعیت، هدف گذاری رهبران داعش صرفاً معطوف به خود افغانستان خواهد بود تا آنها با استقرار در بخش های کمتر کنترل شده این سرزمین، علاوه بر حضور در غرب آسیا، در قلب آسیا یعنی افغانستان نیز نفوذ داشته باشند و از این طریق بتوانند ضمن تهدید منافع قدرت های منطقه، هزینه های امنیتی مقابله با خود را نیز افزایش دهند. داعش می خواهد از تمام اقوام در تشکیلاتش حضور فعال داشته باشند. بر این مبنا، داعش شریک یا متحد طالبان در افغانستان نیست، بلکه به عنوان جایگزین آن در نظر گرفته شده است و حتی با آن می جنگد.

در این صورت، داعش به عنوان ابزار و بستر جدید «پروورش و صدور افراط گرایان منطقه ای» در افغانستان عمل خواهد کرد؛ نیروهای خارجی عضو طالبان با داعش بیعت خواهند کرد و این گروه به طور خودانگیخته یا هدایت شده، تلاش خواهد کرد پس از فرسایش، تضعیف یا مصالحه احتمالی طالبان، در افغانستان به ویژه مناطق شمالی و غربی مستقر شده و با تشکیل مجدد پناهگاه های امن، زمینه فعالیت و تقویت مخالفان مسلح از یک، تاجیک و... را در شمال و عناصر ضد ایرانی را در غرب فراهم سازد.

از سوی دیگر، ممکن است امریکا و ناتو، برای مهار طالبان افغان، اعم از شبکه حقانی و شورای کویت به در مقطع بعد از ۲۰۱۶، یک شکل شبه نظامی مسلح و مجهز از افغان ها با نام یا تحت پوشش داعش با اهداف سیاسی-امنیتی، برای رقابت، رویارویی و جنگ با طالبان ایجاد و مدیریت کنند. یکی از روش های مرسوم امریکا در مدیریت جریانات افراط گرا، تشکیل گروه های موازی و رقیب است که بتوانند یکدیگر را کنترل کرده و متوازن سازند. از منظر راهبردی، شکل گیری دو جبهه طالبان-داعش در افغانستان فرصت های بیشتری برای مدیریت صحنه افغانستان در اختیار امریکا و ناتو قرار می دهد، اما این سناریو چون باعث تشدید جنگ داخلی خواهد شد و مخالفت دولت و مردم را در پی دارد، احتمال وقوع آن کمتر محتمل است.

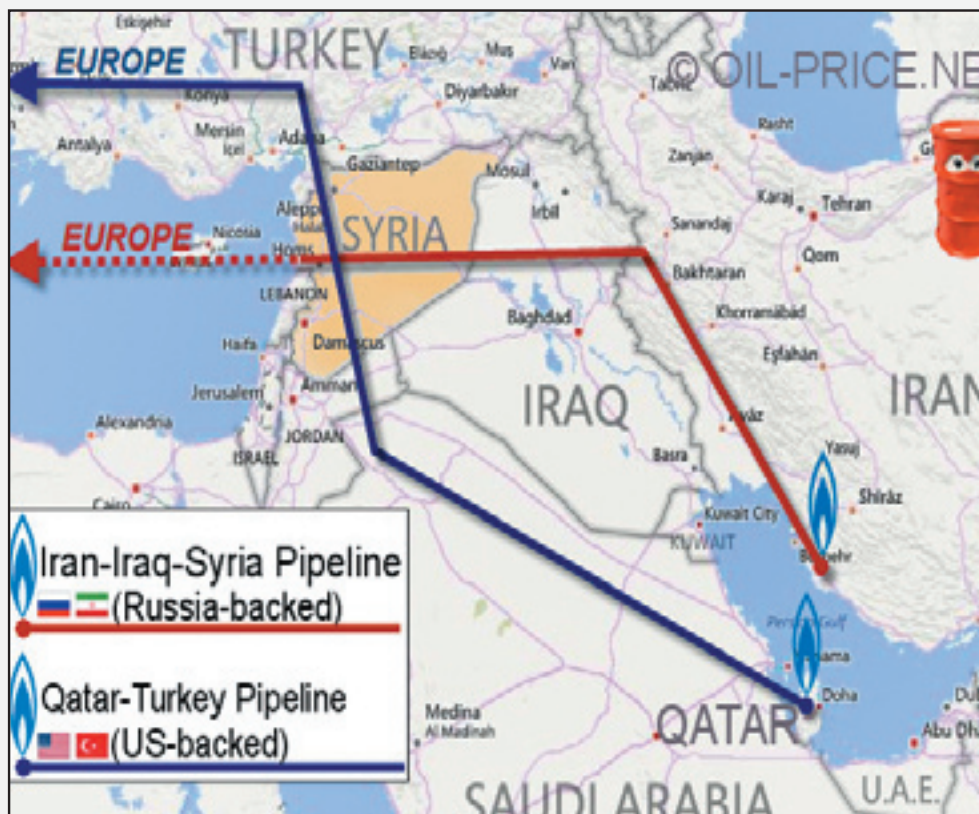
البته باید این نکته را اضافه کرد که در شکل گیری «داعش»، نهادهای اطلاعاتی امریکا نقش داشتند و «خلافت اسلامی» در غرب آسیا توسط این نهادهای اطلاعاتی پیش بینی و طراحی شده بود. امریکا برای تداوم نفوذش در آسیا، به دنبال کنترل و مدیریت غرب آسیا و آسیای مرکزی است. لذا اگر افغانستان در کنترل داعش یا امریکا باشد، نفوذ و قدرت امریکا در منطقه می تواند تثبیت شود. همچنین اگر امریکا بتواند مذاکره با طالبان را به نتایجی مشخص برساند، داعش یا هر گروهی مشابه آن، به اهرم و ابزار جدید کنترل و مدیریت منطقه توسط امریکا تبدیل خواهد شد. حتی اگر بپذیریم امریکا و ناتو در صدد تثبیت دولت مرکزی در افغانستان هستند، آنها باز هم به اهرم های کنترل و فشار در منطقه نظیر داعش نیاز خواهند داشت. ■

پدیده داعش به طرق مختلف و با استفاده از ظرفیت ها و جذابیت های افغانستان، در حال ورود به این کشور است. داعش با اعزام مبلغان و فرستادگان ویژه برای جذب نیرو و هوادار در افغانستان، از روش «جابه جایی» بهره می گیرد. داعش برای استفاده از این نوع نفوذ، نیاز به انتقال نیرو و «مهاجرت انبوه» به خاک افغانستان ندارد، بلکه افراد و گروه های کوچک مهاجر می توانند زمینه نفوذ و گسترش را عملیاتی سازند. حضور عناصر افغان، اتباع آسیای مرکزی و... در جبهه های جنگ داعش در عراق و سوریه و بازگشت آنها به موطن خود نیز باعث «نفوذ سرایتی» داعش به افغانستان می شود. با توجه به بافت جمعیتی و ساختار اجتماعی سنتی افغانستان، «انتشار سلسله مراتبی» داعش در این کشور بستر بسیار مساعد و مؤثری دارد؛ «رهبران قبایل و اقوام» و «برخی مناطق» افغانستان در بروز هر گونه تحول جدید نقش «پیشاهنگی» دارند که دستیابی به آنها، روند نفوذ و گسترش را تسهیل می کند. «قندهار» و «هلمند» در جنوب، از اینگونه مناطق هستند. به گفته رهبران قبایل، ریش سفیدان و فرماندهان جهادی ملا عبدالرؤف خادم که مدعی نمایندگی از سوی داعش بوده است، چندین بار با آنها ارتباط برقرار کرده تا به او بپیوندند و رایزنی ها برای جذب، حتی بعد از کشته شدن او نیز ادامه یافته است. وی با پیشنهاد پرداخت ماهیانه ۵۰۰ دلار، تلاش داشته شبه نظامیان طالبان را به خدمت بگیرد.

داعش در اقدامی که آمیخته با نوعی عملیات روانی نیز است، هدف گذاری را برای سیطره بر مناطق مختلف جهان اسلام به صورت یک نقشه منتشر کرده و پاکستان، هند، افغانستان، ایران، تاجیکستان، ازبکستان، قزاقستان و قرقیزستان را جزو قلمرو خود با نام امارت «خراسان» تعیین کرده است. بر این اساس، داعش از نخستین سال موجودیت در این کشور، گام های لازم برای سرپاز گیری و حضور در افغانستان را برداشته است. با توجه به انگیزه قوی داعش برای گسترش ایدئولوژی و قلمرو به مناطق مستعد جهان اسلام و همچنین اقبال فزاینده برخی گروه های افغان و آسیای مرکزی به داعش، احتمال سرکوب و مهار آن توسط نیروهای نظامی «بسیار ضعیف» است. به نظر می رسد، رهبران داعش با بیرون آوردن همه اتباع کشورهای آسیای مرکزی از داعش و انتقال آنان به مناطق شمالی افغانستان، چنین تشکیلاتی را با هدف شکل دادن گروهی که در پی بی ثباتی در کل منطقه باشد، در این کشور ایجاد خواهند کرد. در این حالت، آن دسته از افراط گرایان آسیای مرکزی که از صفوف داعش در سوریه و عراق باز می گردند و امکان ورود به کشور هایشان را ندارند، می توانند در قلمرو داعش در افغانستان ساکن شوند. لذا این مناطق به «پناهگاه و مقر امن» داعش و کشورهای آسیای مرکزی و مرزهای جنوبی روسیه به «حوزه عملیاتی» این گروه تبدیل خواهد شد.

## افغانستان – داعش – امریکا!





رابرت اف کندی، برادرزاده جان اف کندی، رئیس جمهور اسبق آمریکا و حقوقدان با مطرح این سؤال «چرا اعراب ما را در سوریه نمی خواهند؟ آنها از آزادی مامتنفر نیستند، آنها از این متنفر هستند که ما برای نفت، به آنها در کشور هایشان خیانت کردیم.» به نقش نفت در جنگ سوریه می پردازد و اینکه چگونه قطر برای جاه طلبی های خود از گروه های تروریستی در سوریه حمایت می کند. بخش هایی از این مقاله ترجمه شده است که در ادامه می آید.

## ژئوپلیتیک گاز در جنگ سوریه

لوله از طریق سوریه را امضا نمی کند. پس از آن اقدامات اسد بیش از پیش خشم کشورهای حاشیه خلیج فارس را برانگیخت، چرا که او از «خط لوله اسلامی» که مورد تأیید روسیه بود و از میدان گازی ایران از طریق سوریه به بنادر لبنان کشیده می شد، حمایت کرد. این خط لوله اسلامی، ایران، و نه قطر را، تبدیل به تأمین کننده اصلی بازارهای انرژی اروپا می کرد و نفوذ تهران در خاورمیانه و جهان را به طور چشمگیری افزایش می داد.

اسرائیل نیز همان طور که انتظار می رفت مصمم بود تا از ایجاد خط لوله اسلامی که باعث قدرتمند شدن هرچه بیشتر ایران و سوریه و احتمالاً حزب الله و حماس می شد، جلوگیری کند. گزارش های محرمانه از سازمان های اطلاعاتی اسرائیل، عربستان سعودی و آمریکا نشان می دهند همان زمانی که اسد طرح خط لوله قطر را رد کرد، برنامه ریزان نظامی و اطلاعاتی به سرعت به این نتیجه رسیدند که دامن زدن به شورش سنی ها در سوریه برای برکناری بشار اسد که با آنان همکاری نداشته است، راهکاری عملی برای دستیابی به هدف مشترک تکمیل خط لوله گاز قطر - ترکیه است. بنا بر اسناد افشا شده توسط ویکی لیکس، در سال ۲۰۰۹ پس از آنکه اسد طرح خط لوله قطر را رد کرد، سازمان سیا حمایت مالی از گروه های مخالف در سوریه را آغاز کرد. شایان ذکر است که این مسئله پیش از قیام بهار عربی علیه اسد اتفاق افتاد... ■

منبع: پلیتیکو

پوتین رهایی پیدا کند. ترکیه، که دومین خریدار بزرگ گاز روسیه است، برای پایان دادن به اتکالی خود به رقیب دیرینه و تثبیت خود به عنوان مرکز انتقال پرسود سوخت آسیا به بازارهای اروپایی، مشتاق بود. خط لوله قطر می توانست برای عربستان سعودی با ایجاد پایگاهی در سوریه سودآور باشد. هدف ژئوپلیتیکی عربستان این است که قدرت سیاسی و اقتصادی رقیب اصلی خود و متحد نزدیک بشار اسد، یعنی ایران را محدود نگه دارد. عربستان سعودی مناطق شیعه نشین تحت سلطه امریکا در عراق (و اخیراً پایان بخشیدن به تحریم های اقتصادی علیه ایران) را به عنوان عوامل کاهش قدرت خود در منطقه می داند و در حال حاضر در جنگی نیابتی علیه تهران در یمن حضور دارد که تحت عنوان نسل کشی عربستان سعودی علیه گروه حوثی یمن (شیعیان این کشور) که تحت حمایت ایران قرار دارد، از آن یاد می شود. اما در این میان روسیه که ۷۰ درصد گاز خود را به اروپا می فروشد، خط لوله قطر - ترکیه را به عنوان تهدیدی برای موجودیت خود می دید.

از نظر پوتین، خط لوله قطر توطئه ناتو برای تغییر وضع موجود، محروم کردن روسیه از تنها پایگاه خود در خاورمیانه، رکود اقتصاد روسیه و پایان دادن به قدرت نفوذ این کشور در بازار انرژی اروپا بوده است. در سال ۲۰۰۹ اسد اعلام کرد امضای تفاهنامه مجوز ایجاد خط

جنگ ما علیه بشار اسد از اعتراضات صلح آمیز مردمی موسوم به بهار عربی در سال ۲۰۱۱ آغاز نشد بلکه از سال ۲۰۰۰ و هنگامی که قطر پیشنهاد احداث خط لوله ۱۰ میلیارد دلاری به طول هزار و ۵۰۰ کیلومتر را از طریق عربستان سعودی، اردن، سوریه و ترکیه مطرح کرد آغاز شد. میدان گازی پارس جنوبی (گنبد شمالی)، غنی ترین میدان گازی طبیعی در جهان بین ایران و قطر مشترک است. تحریم های تجارت بین المللی تا همین اواخر ایران را از فروش گاز به کشورهای خارجی منع می کرد. در عین حال، گاز قطر تنها در صورتی می تواند به کشورهای اروپایی برسد که تبدیل به مایع و از طریق دریا حمل شود. مسیری که ظرفیت را محدود می کند و هزینه ها را افزایش می دهد. خط لوله پیشنهادی، قطر را از طریق پایانه های توزیع ترکیه مستقیماً به بازارهای اروپایی متصل می ساخت. ترکیه از این طریق می توانست هزینه های ترانزیت را به جیب بزند. خط لوله مشترک قطر - ترکیه سلطه قطعی کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس بر بازارهای گاز طبیعی را موجب می شد و قطر، نزدیک ترین متحد امریکا در جهان عرب را قوی تر می ساخت. دو پایگاه نظامی عظیم امریکایی و مقر فرماندهی مرکزی امریکا در خاورمیانه، در کشور قطر واقع شده است. اتحادیه اروپا که ۳۰ درصد گاز خود را از روسیه تأمین می کند نیز از پیشنهاد خط لوله استقبال کرد چرا که از این طریق می توانست به انرژی با قیمت ارزان تر دست یابد و از نفوذ سیاسی و اقتصادی





به بار می آورد و موجب تقویت جایگاه و حامیان این نگرش در بین اخوان می شود. تندروهای اخوان معتقدند قدرت اسلحه آنان را حفظ می کند، یعنی شمشیر را نباید از دست انداخت، لذا شاید رگه هایی از تکفیری ها که خود را بعد از کودتا با اخوان همراه کرده اند رفتارهایی افراطی از خود بروز دهند، در کنار این در درازمدت و در شرایط بسته ماندن وضعیت سیاسی مصر گروه های جوان اخوان ممکن است به گروه هایی زیرزمینی بدل شوند و دست به اسلحه برند. چنانکه بنا به برخی نشانه ها تلاش هایی برای سعی در نزدیکی «انصار بیت المقدس» از سوی شورای عالی امنیتی مصر اشاره شده است.



#### رویکرد قریب به یقین: دوره گذار و بازسازی و تداوم نقش سیاسی اجتماعی

از نگاه بسیاری به رغم اینکه اخوان از طیف های مختلف تندرو، کندرو، لیبرال و غیرلیبرال تشکیل شده، در شرایط کنونی اسلامگرایان اخوانی جدا از ترکیه از پشتیبانی خارجی نیرومندی برخوردار نیستند. همچنین بسیاری از اقلیت ها در جوامع اسلامی چون مسیحیان قبطی و حتی شیعیان مصر از نگرش دوره اخوانی ناخشنودند. در این شرایط تحولات فکری اخوان با ورود نسل جدید تحصیلکرده ها به اخوان ممکن است تغییراتی در پیکره اخوان به وجود آورد. در این شرایط و بی گمان در حال حاضر مجموعه اخوان ممکن است در دوران گذار پوست اندازی کرده باشد، به رغم اختلافاتی که در جناح های مختلف بین المللی اخوان ممکن است در اجرای تاکتیک دیدگاه ها متفاوت باشد و در میان مدت رویکردهای همگرا یا واگرا را برگزینند. در واقع اخوان جریان دعوئی است و جریان جهادی نیست، پایبند روش های مسالمت آمیز و دعوئی است و با پذیرش وضعیت موجود به دنبال و امید به کسب دوباره قدرت است، لذا بازسازی دوباره و انجام اصلاحات کلی در ساختار خود در وضعیتی که شکله اصلی اخوان هنوز هم بر اعتدال و مکتب ارشاد پایبند است موجب خواهد شد رهبران اخوان با تأکید بر نگرش دعوئی و نه جهادی روش های مسالمت آمیز و دعوئی آماده کنند و رویکردهای تندروانه را محکوم و در اندیشه بازسازی و بازنگری در نقش خود در میان مدت باشند. در عین حال اخوان اساساً به عنوان یک جنبش «سلفی اصلاح طلب» قائل به تشکیل حکومت اسلامی، از طریق الگوهای مسالمت آمیز بوده و به دستاوردهای تمدن مدرن بشری همچون حقوق بشر، حاکمیت قانون، جامعه مدنی و توجه به حقوق زنان اهتمام ویژه داشته و به نظام شورایی برای مقابله با دیکتاتوری معتقد است، بنابراین این گروه اسلامی که بخشی از فعالیت های اجتماعی خود را در مناطق فقیرنشین در طول ۸۰ سال گذشته انجام داده بود در میان لایه های پایین جامعه محبوبیت گسترده دارد، از یک سو می تواند چون دوران قبل از انقلاب تمرکز خود را روی فعالیت های سیاسی امور خیریه و ارائه خدمات درمانی و... به افشار وسیعی از جامعه به ویژه مردم متوسط به پایین قرار دهد و سرمایه اجتماعی کارآمدتری در اختیار گیرد. اینک نیز هر چند در حوزه اقتصادی و سیاسی هر گونه فعالیت جماعت اخوان و گروه های مرتبط با آن در مصر و همچنین مصادره تمامی اموال این جماعت صادر شده است اما وضعیت کنونی رهبران میانه و اهل تعامل را در اندیشه بازنگری در تاکتیک هائیز انداخته است. این رویکرد در حالی است که رویکرد جدید الغنوشی در تونس هم سبب خواهد شد برخی جریان های اخوانی در نقاط دیگر، تجدیدنظر و بازخوانی عملکرد اخوان مصر را در دستور کار خود قرار دهند.

✳ پژوهشگر مسائل منطقه ای

# اخوان المسلمین

## از سیاسی اجتماعی تا مسلحانه



#### رویکرد غیرمحتمل: تمایل به رویکرد نظامی

در واقع اخوان پس از حسن البنا به سه شاخه تقسیم شد؛ گروه نخست به دنبال تحقق آرمان هایی چون برقراری اتحاد و یکپارچگی میان فرق گوناگون اسلامی از جمله شیعیان با اهل تسنن بود، دسته دوم توجهی بنیادین به رویکردهای سلفی و تکفیری داشته و تحت تأثیر نگرش های وهابی و تکفیری قرار گرفت و برخی نیز به غریزدها و حامیان سکولار یسم سوق یافتند. در این میان اکنون نگرش های مجموعه ای اخوان و زیرشاخه های آن ممکن است با اختلافات بیشتری نمود یابند و بازیگران داخلی و خارجی بسیاری نیز بسترهایی را برای تجزیه در رأس و هرم جریان اخوان فراهم کرده و روند تهدید و تطمیع برخی از جریان های میانه رو اخوان و جوانان اخوانی شرایط را برای شکاف اخوان فراهم سازد. تجربه در دهه های ۴۰ و ۵۰ با ظهور سید قطب و نگرش می تواند در شرایط کنونی از نظر فکری و عملی مدنظر قرار گیرد و برخی با اشعاب از بدنه اخوان به همکاری و ائتلاف با سایر گروه های سلفی و تکفیری و حتی القاعده بیندیشد. در واقع گرایش به مبارزه نظامی در بین برخی از رهبران و بدنه اخوان انکارناپذیر است و برخی از مخالفان و حتی برخی فرماندهان ارتش مصر تمایل دارند با انمود کردن و بزرگنمایی ایفای نقش نظامی اخوان برای سرکوب کامل اخوان بهره گیرند، همچنین جریان های سلفی تندرو و القاعده ای عملاً از گرایش بخشی از اخوان به مبارزه مسلحانه حمایت می کنند. در بعد دیگری خشونت دولتی هایی چون مصر می تواند خشونت

#### فرزاد رمضان بونش \*



اخوان المسلمین مصر از سال ۱۹۲۸ میلادی با هدف تشکیل یک خلافت فراگیر اسلامی بنیان نهاده شد و در طول هشت دهه گذشته همواره تلاش هایی در به دست گرفتن قدرت انجام داد تا اینکه در انتخابات گذشته ریاست

جمهوری مصر محمد مرسی، نامزد اخوان به پیروزی رسید. محمد مرسی هر چند تلاش هایی را برای کاستن از چالش های فراروی مصر و اخوان انجام داد اما ناتوان ماند. به گونه ای که با تشدید نارضایتی طیف های سیاسی در مصر و رویکرد ارتش کودتای نرمی رخ داد. اخوانی ها در بسیاری از کشورهای اسلامی حضور داشته اند و در مقاطع گوناگون بر پایه شرایط هر کشور اقداماتی در جهت پیگیری اسلام سیاسی، بعضاً اصلاحات در ساختار فکری تفکر اسلامی و... انجام داده اند.

در واقع اخوان بر اساس حاکمیت بر آینه تفکرات نسل اول اخوان است، اما امروزه اخوان رویاروی شبکه های مجازی و اینترنت و همچنین شبکه های ماهواره ای است. در این راستا در این نوشتار تلاش می شود به دو سناریوی مهم پیش روی این جنبش پرداخته شود.



# مقاومت الازهر در روز گاران گذشته در خشان آینده‌ای نامعلوم

این کشور اثر گذار بوده‌اند. مرکز خیزش و قیام مصریان در برابر جور و ظلم حاکمان وقت همین الازهر بوده و تاریخ مصر شهادت می‌دهد که چگونه الازهر در برابر ارتش استعماری ناپلئون و سردارانش ایستادگی کرد. قتل ژنرال کلبر فرمانده ارتش استعماری فرانسه توسط سلیمان حلبی طلبه الازهر بوده است. در دوران اصلاحات و نهضت احیای اسلام در اواخر قرن نوزدهم، الازهر مرکز و کانون بوده و سید جمال الدین اسدآبادی نهضت اصلاحی و بیداری اسلامی را از همین نقطه آغاز کرد و جمع یارانش همگی از طلاب و مشایخ الازهر بودند. در دوران نهضت ملی و عصر مبارزه با استعمار انگلیس، الازهر سنگر مقدماتی بوده و انقلابیون و استقلال خواهان اعتراضات خود را علیه این استعمار پیر از همین مکان آغاز کردند و سازماندهی می‌شدند. در تاریخ معاصر و در دوره دولت - ملت مصر پس از استقلال از استعمار انگلیس باز هم الازهر نقش پیشگامی خود را ادامه داد و به بازوی قوی سیاست خارجی مصر و قدرت نرم آن در سراسر جهان تبدیل شد. جمال عبدالناصر پدر ملی گرایان عرب و ملی کننده کانال سوئز که در نهضت بیداری و مبارزه با استعمار نیز نقش داشته در محدود کردن اختیارات و استقلال این حوزه علمیه مرتکب بزرگ‌ترین اشتباه شد. ناصر به رغم آگاهی از اهمیت الازهر در توسعه سیاست خارجی مصر ولی با صدور قانون شماره ۱۰۳ در سال ۱۹۶۱ که به موجب آن اختیارات شیخ الازهر را محدود می‌سازد، مرتکب یک اشتباه تاریخی شد. بر اساس همین مصوبه شیخ الازهر توسط قوه مجریه

شهادت مورخان مسلمان و پژوهشگران بعدی «الازهر» حوزه علمیه و مرکز دانش و پژوهش فرا مذهبی بوده و مذهب تشیع در کنار مذاهب چهار گانه اهل سنت در آن تدریس و تعلیم می‌شده است. سیاست دینی و مذهبی خلفای فاطمی به گواه تاریخ هرگز رویکرد تعصب آمیزی نداشته و تسامح و تساهل جوهره این سیاست متمدانه بوده است و در طول تاریخ حکومت این سلسله خبری از جنگ مذهبی و فتنه دینی در قلمروی حاکمیت آن نبوده است. این رویکرد مذهبی بعدها به عنوان دکترین و فلسفه دینی و مذهبی این حوزه علمیه شد. شیوخ الازهر طی یک هزار سال از مذاهب چهار گانه بودند و هرگز ریاست آن در انحصار یک مذهب خاص نبوده است. تاریخ خدمات هزار ساله الازهر، گواه جایگاه و اهمیت این نهاد مذهبی و فرهنگی در تاریخ مصر و جهان اسلام است. بسط و نشر اسلام در جهان به ویژه در قاره آفریقا مرهون تلاش‌ها و خدمات الازهر است. این مرکز علمی و پژوهشی طی هزار سال اخیر در ابعاد و سطوح مختلف بر روند تحولات تاریخی مصر و پیرامون آن اثربخش بوده و به عنوان یک دژ استوار در قبال بلایا و ناملایمات روز گاران در اشکال مختلف آن، مقاومت و پایداری نموده است. شیوخ و شاگردان آن همواره در حیات و زندگانی مصریان و منطقه آثار سازنده‌ای از خود به جای گذاشتند. در دوره‌های تاریخی فاطمیان، ابویسین، ممالیک، عثمانیان، استعمار فرانسه و انگلیس و حکومت‌های مستقل و وابسته مصر این نهاد علمی و فرهنگی، نقش‌های گوناگونی داشتند و در روند تحولات تاریخی

محمود رضازاده  
دو چیز مصر را با جهان اسلام و تمدن آن پیوند می‌زند: اسلام و الازهر. مردم مصر از همان سال‌های آغازین تشکیل دولت اسلامی به دین و آیین الهی گرویدند و از اهمیت این سرزمین متمدن و باستانی این است که امیر مؤمنان امام علی (ع) بهترین و با ارزش‌ترین یارانش «مالک اشتر» را بدان سوی اعزام کرد. سلسله فاطمیان دو خدمت جاودانه به تمدن اسلامی داشت و آن هم بنای «قاهره» و «الازهر» بوده است. «الازهر» و شهر «قاهره» همزاد بودند که توسط «جوهر الصقلی» (در فرهنگنامه فرقه وهابیت او را به نام «شیطان خبیث» می‌شناسند) فاتح مصر و وزیر خلیفه «المعزالدین الله» فاطمی پایه گذاری شدند.



جایگاه و اهمیت «الازهر» در تاریخ مصر و جهان اسلام

الازهر یکی از آثار تمدنی جاودانه فاطمیان می‌باشد که چند قرن است که در مصر و شمال آفریقا حکومت می‌رانند. در سال ۲۴ جمادی اول ۳۵۹ ه. ق سنگ بنای آن توسط جوهر الصقلی ریخته شد و در روز جمعه ۷ رمضان ۳۶۱ ه. ق گشایش یافت. الازهر توسط فاطمیان نه به عنوان مسجد بلکه به عنوان حوزه علمیه و دانشگاه برای نشر و ترویج تعلیم اسلامی پایه گذاری شده است. به



مصر (رئیس جمهور یا نخست وزیر) انتخاب می شود و اختیارات آن در چارچوب مقررات حکومت می باشد و شیخ الازهر پس از این قانون به عنوان یک کارمند دولتی تبدیل شد. مرحوم شیخ محمود شلتوت، شیخ الازهر که نقش ارزنده و تاریخی در نهضت تقریب مذاهب اسلامی ایفا می کرد، پس از دو سال از این قانون در سال ۱۹۶۳ از مقام خود استعفا داد. در دوران سادات و مبارک شیخ الازهر نه فقط کارمند دولت بوده بلکه عضو کمیته مرکزی حزب حاکم نیز بوده است.

سکوت مرگبار شیوخ الازهر در قبال سیاست های رژیم صهیونیستی پس از انعقاد قرارداد ننگین کمپ دیوید میان سادات - بگین محصول فقدان آزادی و استقلال این قانون مذهبی، فرهنگی و علمی بوده است.



#### تلاش سعودی ها برای اشغال الازهر

جایگاه و اهمیت الازهر در ابعاد و سطوح مختلف برای همگان قابل چشم پوشی نیست و لذا برای ورود به مصر جهت انجام هر هدف و راهبردی باید از دروازه الازهر گذر نمود.

دولت سعودی محصول اتحاد و ائتلاف انحرافی مذهبی و

**شهادت مورخان مسلمان و پژوهشگران بعدی «الازهر» حوزه علمیه و مرکز دانش و پژوهش فرامذهبی بوده و مذهب تشیع در کنار مذاهب چهارگانه اهل سنت در آن تدریس و تعلیم می شده است**

بدعت گذار به نام محمد بن عبدالوهاب (۱۷۰۳-۱۷۹۱) و یک بلند پرواز عشیره ای غارتگر به نام محمد بن سعود نجدی (متوفی ۱۷۶۵) می باشد. دولت نجد از سه مرحله تاریخی و تأسیسی گذشته، دولت اول (۱۷۴۴-۱۸۱۸) دولت دوم (۱۸۲۴-۱۸۹۱)، و دولت سوم (توسط عبدالعزیز بن عبدالرحمن در ۱۹۰۲ پایه گذاری شد و پادشاهان آن هنوز در مسند قدرت هستند) و در سه مرحله در قبال مصر موضع و سیاستی داشته است. در حافظه تاریخی خاندان سعودی نسبت به مصر و مصریان یک نفرت و کینه ازلی نهفته است، زیرا محمد علی پاشا خدیو مصر جهت مهار کردن تهدید دولت سعودی اول که کاروان های حجاج خانه خدا را مورد غارت و تجاوز قرار داده بود، به نجد حمله کرد و آخرین پادشاه این سلسله را در ۱۸۱۸ اسیر کرد و به قتل رساند. سلسله دوم سعودی نیز همواره اماکن مقدس شیعیان در نجف و کربلا و کاروان های حجاج را مورد حملات غارتگری خود قرار داد و لذا ارتش عثمانی با همکاری ارتش مصر در یک جنگ به حاکمیت این سلسله پایان دادند.

در جریان عزل و لغو خلافت عثمانی توسط کمال اتاتورک عبدالعزیز بن عبدالرحمن مؤسس دولت سوم سعودی تلاش نمود خود را به عنوان «خلیفه المسلمین» معرفی کند ولی الازهر و پادشاهی مصر به مقابله با او پرداختند و او را از این لقب و منصب ناکام کردند. در دوران جمهوری مصر (پس از فروپاشی پادشاهی در ۱۹۵۲) الازهر حامی و پشتیبان حاکم وقت بر ضد سیاست های توسعه طلبانه و ارجاعی سعودی بودند.



#### اهداف آل سعودی برای اشغال الازهر

یکی از سیاست های راهبردی و نهفته پادشاهان دولت سوم سعودی از عبدالعزیز تا ملک سلمان (هفت پادشاه طی این مدت حکومت کرده) رخنه کردن در الازهر و اشغال آن است.

این سیاست راهبردی که بخشی از سیاست دینی و مذهبی خاندان سعودی می باشد طی یک قرن از مراحل

مختلفی گذشته و هنوز ادامه دارد. از جمله اهداف راهبردی عربستان سعودی برای چیرگی و تصرف الازهر می توان به موارد زیر اشاره نمود:

۱- عربستان سعودی پس از جنگ جهانی دوم و کشف چاه های نفتی به دنبال رقابت با هژمونی مصر در جهان عرب و اسلام بوده است. تقابل فیصل سعودی و جمال عبدالناصر در دهه ۶۰ پرده ای از فصول رقابت و تقابل ریاض - قاهره بوده است. خاندان سعودی از انزوای منطقه ای مصر پس از انعقاد قرارداد کمپ دیوید و ظهور عراق و الجزایر به عنوان رقبای مصر در رهبری جهان عرب، کمال استفاده را کرد. ورود مصر به قلمروی سازش با رژیم صهیونیستی آغاز مرحله تنزل سطح بازیگری منطقه ای این کشور بود و کاهش گستره نقش بازیگری قاهره فرصتی طلایی برای توسعه طلبی ریاض در منطقه و جهان عرب بود. اشغال و تصرف اتحادیه عرب توسط عربستان سعودی و شیوخ عرب حاشیه خلیج فارس مرحله تازه ای از سقوط مصر در منطقه بوده است. افزایش سرمایه گذاری خاندان سعودی در مصر بخشی از سیاست راهبردی ریاض جهت اشغال و ربودن نقش منطقه ای مصر می باشد. آل سعود خوب می داند الازهر وزنه و جایگاهی مهم در سیاست خارجی و نقش منطقه ای مصر دارد و لذا سعودی ها به دنبال اشغال الازهر به عنوان گامی در بسط، نفوذ و اقتدار خود در این سرزمین هستند.

۲- نخبگان وهابی از سعودی اهمیت جایگاه الازهر در سیاست خارجی و قدرت نرم مصر به خوبی آگاهند لذا سیاست ها و اقدامات آن در قبال الازهر و بسط روابط با آن در چارچوب هدف تسخیر و تسلط بر این مرکز علمی و مذهبی مهندسی شده است.

۳- در جهان اسلام سنی دو مرجعیت اساسی عربستان سعودی و مصر و چند مرجعیت فرعی ترکیه و مراکش فعالند و مرجعیتن وهابیت نجدی طی یک قرن در رقابت و تقاطع با اسلام میانه رو و معتدل الازهر است. تصرف الازهر برای سیاست راهبردی وهابیت در ابعاد مختلفی بسیار حائز اهمیت است.

۴- عربستان سعودی طی چند دهه به دنبال مصادره «اسلام» بوده و اشغال «الازهر» می تواند گام مهمی در این راه باشد. انحصار اسلام و تحکیم اسلام وهابی امریکایی می تواند جایگاه خاندان سعودی در رهبریت جهان اسلام سنی را تحکیم بخشد.

۵- تصرف الازهر به عنوان دژ مقاومت در قبال افکار، اندیشه و تعلیم انحرافی وهابیت و سلفی گری، فرصت طلایی برای نشر و ترویج مذهب تکفیری وهابیت بدون هیچ مزاحمی خواهد بود.

۶- عربستان سعودی با اشغال الازهر یا وهابی کردن اندیشه و سیاست آن می تواند این مرکز و کانون مذهبی را به مرکز عملیات بر ضد اندیشه و تعلیم ناب محمدی تبدیل کند و از این مرکز می تواند توطئه ها و سیاست های فتنه انگیز خود را در جهان هدایت و فرماندهی کند. آل سعود با الازهر تسخیر شده می تواند با قدرت نرم با ایران اسلامی و مذهب اهل بیت (ع) به تقابل و نزاع بپردازد.

عربستان سعودی در راه پیاده کردن سیاست راهبردی خود در وهابی نمودن الازهر میلیاردها دلار هزینه و تلاش های زیادی کرده و عملیاتی کردن این سیاست از مراحل تاریخی گوناگون گذشته است.

۱- مرحله آغازین: میان خاندان سعودی و سلسله



## در تاریخ معاصر و در دوره دولت – ملت مصر پس از استقلال از استعمار انگلیس باز هم الازهر نقش پیشگامی خود را ادامه داد و به بازوی قوی سیاست خارجی مصر و قدرت نرم آن در سراسر جهان تبدیل شد

در خدمت سیاست ایدئولوژی و فرهنگی سعودی‌ها بوده‌اند. در این مرحله نیز عقاید و تعالیم وهابی و سلفی در اندیشه و ایدئولوژی اخوان المسلمین رسوخ و رخنه کرد. ۳- مرحله سازش با صهیونیست‌ها: یک امر تصادفی نیست که آغاز مرحله سازش سادات با رژیم صهیونیستی با گشودن دروازه‌های مصر روی اندیشه و تعالیم ابن تیمیه و ابن عبدالوهاب نجدی همزمان و همراه باشد. دهه ۷۰ که دهه حاکمیت انور سادات بر مصر بوده عصر طلایی نفوذ سعودی و وهابیت در مصر بوده و اغلب گروه‌های جوان و ضد سادات مسلح بر اندیشه سلفی و تکفیری شدند، محصول این دوره دهه‌ها گروه و جمعیت وهابی و سلفی بوده و دانشگاه‌های مصر و الازهر درهای خود را روی تولیدات

پادشاهی خدیوهای مصر (از محمد علی پاشا تا ملک فاروق که در ۱۹۵۲ سرنگون شد) یک جنگ و نزاع سنتی و تاریخی وجود دارد و جنگ رقابتی بر سر خلافت مسلمین (در پی فروپاشی خلافت عثمانی) میان ملک عبدالعزیز بن عبدالرحمن و ملک فواد و پسرش ملک فاروق رخ داد. این نبرد به سود هیچکدام تمام نشد، زیرا هر دو شایستگی خلافت بر مسلمین را نداشتند. علمای الازهر در این مرحله تاریخی منتقدان اندیشه وهابیت بودند و آن را به عنوان یک نحله دینی منحرف می‌دانستند. شیوخ الازهر نقش برجسته‌ای در نشر ادبیات ضد وهابیت داشته‌اند و اغلب کتب و رساله‌های ردیه بر اندیشه و افکار وهابیت و ابن تیمیه (پدر روحانی مکتب وهابیت) از آن علما و شیوخ الازهر بوده است.

ملک عبدالعزیز با شیوه‌ها و شگردهای گوناگون توانست یک رخنه ایجاد کند و یک گام در جامعه مصری و نهاد الازهر بردارد و این جای پا بعدها توسعه یافت و فرهنگ و اندیشه وهابیت در کالبد جامعه مذهبی و مستاصل مصر چون زهر با سرعت سرایت کرد. ملک عبدالعزیز با برگزاری کنگره مکه در سال ۱۹۲۶ توانست برخی از علمای مصر را جذب کند و آنها را در پایه‌گذاری نهادهای آموزشی و تعلیمی فرقه «وهابیت» یاری نماید. حافظ وهید مشاور مصری ملک عبدالعزیز نقش موثری در سیاست نفوذ و رخنه وهابیت سعودی داشت و عامل مهمی در جذب و خرید برخی از علمای الازهر بود.

از جمله علمای مصری که در خدمت دربار آل سعود بودند «شیخ محمد حامد الفقی» بود. وی پایه‌گذار وهابیت در مصر بوده و «جماعت انصار السنه المحمديه» اولین گروه وهابیت در خارج از نجد بوده است. این گروه با حمایت مالی سعودی توانست فرهنگ و تعالیم این فرقه را در جامعه مصری ترویج دهد. در راه بسط و نشر نفوذ فرهنگ وهابیت شیوخی همانند «شیخ عبدالرزاق عقیقی، شیخ عبدالرحمن الوکیل و شیخ محمد علی عبدالرحیم» تأثیر گذار بوده‌اند. در این مرحله، دیواره ممنوعیت و تحریم تدریس و آموزش کتاب‌های شیوخ سلفی و پدران روحانی نحله وهابیت همچون «ابن تیمیه» و «ابن قیم» به تدریج ترک برداشت. مطبوعات و رسانه‌ها همچون «التوحید» (جمعیت انصار السنه) «الصدی النبوی» (سیدرزق الطویل)، «الدعوه» (جمعیت اخوان المسلمین) و «الاعتصام» (جمعیت الشرعیه).

۲- مرحله تقابل و جنگ سرد: جنگ و نزاع رقابتی و تقابل فیصل سعودی با ناصر مصری پرمایه‌ترین جنگ سرد و تنش خونی میان اعراب بوده و یمن عرصه تقابل ریاض و قاهره بوده است. در این دوره که فیصل سعودی رهبر اردوگاه ارتجاع عرب بود با ایدئولوژی ملی‌گرا و رادیکال ناصر به مقابله پرداخت. پادشاه سعودی از تنش و درگیری ناصر با حزب اخوان المسلمین (۱۹۷۰-۱۹۵۴) کمال بهره‌برد و به رهبران اخوان پناه داد و از قدرت نرم اخوان المسلمین بر ضد عقاید و اندیشه ناصر بهترین استفاده را کرد. اخوان المسلمین به عنوان یک جریان اسلام سیاسی در ادوار مختلف تاریخی با حکومت‌های خود درگیر شدند و جهت‌رهایی از زندان و سرکوب به عربستان سعودی پناه برده و در سیاست‌ها و طرح‌های راهبردی فرهنگی- مذهبی وهابیت ذوب و حل شدند. اخوان المسلمین نقش مهمی در پایه‌گذاری نهادهای علمی و آموزشی آل سعود داشته و همواره در پرتو این شرایط آنها



این پادشاه با دست پر در توسعه نهاد الازهر سرمایه‌گذاری و الازهر از او تشکر کرد. سرمایه‌گذاری عربستان سعودی در الازهر تاکنون تولیدات و نتایج گوناگونی داشته‌اند از جمله:

- ۱- انعقاد توافقنامه میان نهادهای و مؤسسات دینی سعودی- مصر در زمینه مبارزه با افراط‌گرایی و اندیشه‌های انحرافی
- ۲- همراهی و همگرایی الازهر با سیاست‌های مذهبی و فرهنگی عربستان سعودی در مورخ دوم ژانویه ۲۰۱۶.
- ۳- علمای الازهر حکم اعدام شیخ مجاهد «نمر» (از روحانیون مجاهد سعودی) و ۴۶ نفر دیگر توسط علمای وهابی آل سعودی را مطابق با «شرع الله» و اجرای «قصاص» دانستند. شیخ فوزی الزفراف از علمای الازهر اعدام شیخ نمر را اجرای حد و شرع خدا قلمداد نمود.
- ۴- متأسفانه دیده می‌شود که اخیراً الازهر به بوق تبلیغاتی عربستان سعودی علیه ایران و شیعیان جهان تبدیل شده است. عربستان سعودی، خاندان سعودی و شیوخ فرقه ضالیه وهابیت از گسترش نفوذ خود در الازهر زیاد خوشحال و خشنود نباشند، زیرا در این مرکز علمی و قانون تمدنی و حوزه روحانی، شیوخ و روحانیون زنده دل و آگاه هنوز فراوان هستند و مشیت الهی بر آن است که الازهر همچنان مناره برای اشاعه و ترویج آیین و دین ناب محمدی باشد. ■

مذهبی و فرهنگی وهابیت گشودند.

نشر و ترویج فرصت افراط‌گرایی و تنش مذهبی و شعله‌ور شدن فتنه دینی و مذهبی و تکفیر حاکمیت و جامعه مصری محصول سیاست‌های دروازه‌های باز به روی وهابیت و سلفی‌گری بوده است. سادات و مبارک برای تحکیم پایه‌های استبداد سیاسی و اقتصادی خود از فضا و شرایط این مرحله بهره‌برداری کردند.

۴- مرحله ملک سلمان: تعمیدی است در نامگذاری این مرحله به نام پادشاه فعلی عربستان سعودی زیرا ریاض در زمان سلمان بزرگ‌ترین سرمایه‌گذاری عربستان در مصر را انجام داده است.

عربستان سعودی با ساختن پل معلق میان خود و بحرین، آن کشور را در ابعاد مختلفی تسخیر و تصاحب کرده و اینک خاندان سعودی با بنای پل سلمان میان مصر و عربستان سعودی اهداف راهبردی در پی دارند.

سعودی‌ها در زمینه‌های مختلفی در مصر دوران ژنرال السیسی سرمایه‌گذاری کلانی نموده ولی سرمایه‌گذاری در الازهر اهداف شومی در پی خواهد داشت. برای اولین بار در تاریخ خاندان سعودی (در سال ۱۷۴۴ پایه‌گذاری شده) ملک سلمان که پادشاه هفتم سلسله سوم این خاندان است روز شنبه مورخ ۲۱ فروردین ۱۳۹۵ فاتحانه وارد الازهر شد.





# زمینه‌های ایدئولوژیک باز تولید «سلفی گرای جهادی» در جهان اسلام

محمدرضا عشوری مقدم



جریان اختلاف نظر دارند با این حال به نظر می‌رسد روی یک تقسیم‌بندی از سه نسل جریان سلفی جهادی اتفاق نظر وجود دارد:

- ۱- نسل گروه‌های سلفی مصری و گروه‌های منشعب از آن در دهه ۷۰ میلادی
  - ۲- نسل سلفی جهادی بین‌المللی که در سال ۱۹۹۸ در افغانستان و به زعامت اسامه بن لادن به تأسیس سازمان القاعده انجامید.
  - ۳- نسل گروه‌های محلی جدا شده یا زیرمجموعه القاعده که از بارزترین نمونه‌های آن می‌توان به گروه داعش، جبهه النصره سوریه، انصار بیت المقدس در مصر، انصار الشریعه لیبی و گروه بوکو حرام در نیجریه اشاره کرد.
- این نوشتار بر آن است تا در یک سیر تاریخی به تبیین مؤلفه‌ها و زمینه‌های ایدئولوژیک مؤثر بر توسعه گستره نفوذ و بازتولید جریان سلفی جهادی پس از کاهش قدرت القاعده و افول دولت طالبان افغانستان بپردازد.
- (۱) حمله امریکا به عراق**
- واقعیت آن است که پس از سرنگونی طالبان در سال ۲۰۰۱، گفتمان سلفی جهادی تا حدود زیادی به فراموشی سپرده شد. از این دوره به بعد عمده نیروهای این جریان به کشورهای عربی منطقه به خصوص اردن، لبنان و عراق مهاجرت کردند. ابو

مصعب زرقاوی شخصیتی تعیین کننده در این باره است. به رغم اینکه وی در سال ۲۰۰۴ با «بن لادن» اعلان بیعت کرد با این حال وضعیت بحرانی القاعده پس از فروپاشی طالبان باعث شد تا زرقاوی شخصاً بتواند هم‌ردیف شخصیت‌های تاریخی القاعده خودنمایی کند.

از سال ۲۰۰۴ زرقاوی تلاش کرد تا نخستین حلقه‌های سلفی جهادی را در سوریه و سپس کردستان عراق تشکیل دهد. وقتی در آوریل ۲۰۰۳ نیروهای آمریکایی بغداد را اشغال و حکومت صدام حسین را سرنگون کردند زرقاوی راهبردا ایدئولوژیک خود را بر مبنای «مبارزه با اشغالگری» آمریکایی‌ها پی‌ریزی کرد. این رویکرد بر مبنای یک دغدغه مذهبی طایفه‌ای استوار بود که بر اساس آن نیروهای آمریکایی با اشغال عراق حاکمیت چندین ساله اهل سنت بر این کشور را به شیعیان سپرده و اهل سنت را به حاشیه راندند. این دغدغه که به شدت نگرش‌های سلفی گرایانه را تقویت می‌کرد به ظهور تقابل گفتمانی «شیعی- سنی» بر مبنای ائتلاف ادعایی «صلیبی- صفوی ضد اهل سنت» انجامید. به لحاظ مرجعیت فکری، یک شیخ سلفی مصری تبار با نام ابوعبدالله المهاجر بیشترین تأثیر فکری را بر شکل‌گیری رویکرد طایفه‌ای سلفی گرایان و طرح نظریه «طایفه منصوره» در عراق داشته است.

این رویکرد هویتی موجب شد تا زرقاوی در محافل اهل سنت غرب عراق جایگاه قابل توجهی کسب کند. این مسئله از آنجا حائز اهمیت است که بدانیم وی در این مسیر حمایت محافل بعضی عراق را نیز که دیگر جایی در بازی سیاست نداشتند به دست آورد. شبکه زرقاوی در مدتی کوتاه به طور قابل توجهی گسترش یافت و شمار بسیار زیادی از داوطلبان را از کشورهای مختلف جذب کرد. راهبرد زرقاوی در عراق بر برجسته‌سازی یک «بحران هویتی» و تقابل طایفه‌ای استوار بود.

دستاورد مهم زرقاوی در درگیری‌های سال ۲۰۰۳ فلوچه به دست آمد که توانست از استراتژی سر کویت‌گرایانه آمریکایی‌ها در این منطقه برای سر باز‌گیری و پیشبرد اهداف خود بهره‌برد. با وجود برخی اختلافات میان روش زرقاوی و بن لادن شاهد این

هستیم که به جهت منافع مشترک، زرقاوی با رهبر القاعده بیعت و گروه «قاعده جهادی فی بلاد الرافدین» را تأسیس کرد. به این ترتیب دو عامل در شکل‌گیری نخستین حلقه جریان نوین سلفی جهادی در عراق مؤثر بود:

## ۱- حضور نظامی امریکا

۲- استراتژی تقابل با دشمن نزدیک (شیعه)

«تکفیر شیعیان» در راهبرد رهبران القاعده عراق بسیار حائز اهمیت بوده است تا جایی که «ابو انس الشامی» نخستین مسئول هیئت‌های شرعی القاعده عراق در کتابی با عنوان «الشیعه» به تبیین رویکرد طایفه‌ای زرقاوی می‌پردازد. زرقاوی در این باره می‌گوید: «افضی‌ها (شیعیان) جنگ علیه اهل اسلام را آغاز کردند. آنها «دشمن نزدیک» خطرناکی برای اهل سنت هستند. هر چند امریکا دشمن اصلی است اما خطر رافضیان بیشتر از امریکایی‌هاست.»

با بالا گرفتن درگیری‌ها میان دولت مرکزی عراق با نیروهای زرقاوی، وی اعلام کرد که گروهی موسوم به «سپاه عمر» را برای مقابله با گروه شیعی سپاه بدر راهاندازی کرده است. از محدوده سال ۲۰۰۶ به بعد زرقاوی تلاش کرد تا عموم اهل سنت عراق را به مشارکت در جنگ علیه جریان شیعه و «نفوذ ایران در عراق» ترغیب کند. با این حال تلاش‌های زرقاوی برای اعلان تشکیل یک امارت اسلامی مستقل در محدوده استان الانبار تا زمان کشته شدنش در سال ۲۰۰۶ هرگز به سرانجام نرسید.

## ۲) شکست انقلاب‌های عربی

سال ۲۰۱۱ و ماجرای خیزش‌های مردمی در تونس، مصر و لیبی و دیگر کشورهای عربی یک تحول جدی در تاریخ معاصر جهان اسلام به شمار می‌رود. واقعیت آن است که برای نخستین بار به جریان‌های اسلام‌گرای سیاسی که بارزترین آن جماعت اخوان المسلمین بود اجازه داده شد تا در فرآیند آزاد انتخاباتی شرکت کنند و بتوانند کرسی‌های مجلس را در دست گرفته و حتی دولت تشکیل دهند. جریان‌های «اسلام سیاسی» در این مسیر دو مخالف عمده داشتند:

– جریان‌ها و احزاب سکولار

## «تکفیر شیعیان» در راهبرد رهبران القاعده عراق بسیار حائز اهمیت بوده است تا جایی که «ابوانس الشامی» نخستین مسئول هیئت‌های شرعی القاعده عراق در کتابی با عنوان «الشیعه» به تبیین رویکرد طائفه‌ای زرقاوی می‌پردازد

جریان‌های سلفی: مهم‌ترین انتقاد این جریان‌ها به گروه‌های اسلام سیاسی به ماهیت این گروه‌ها یعنی مشارکت در فرآیند سیاسی باز می‌گشت. گذشته از ملاحظات شرعی، سلفی‌گرایان یک ایراد راهبردی به اخوانی‌ها داشتند اینکه اساساً حکومت‌های عربی و غربی هرگز اجازه نخواهند داد که اسلام‌گرایان به حکومت برسند و «تنهاراه رسیدن به حکومت از شمشیر می‌گذرد».

این تصور که بیش از هر چیز به شکست تجربه مشارکت سیاسی اسلام‌گرایان در الجزایر و سرکوب آنها به رغم پیروزی در انتخابات باز می‌گشت خیلی زود و تنها یک سال پس از زمامداری دولت اخوانی محمد مرسی در مصر به واقعیت پیوست. بار دیگر تجربه الجزایر تکرار و دولت اسلام‌گرای اخوان المسلمین توسط نظامیان سرنگون شد. شاید سلفی‌گرایان جهادی نخستین جریان خرسند از سرنگونی مرسی بودند. این تجربه ادعاهای همیشگی آنها را در بی‌فایده بودن تلاش‌های مسالمت‌آمیز اثبات می‌کرد. مدتی بعد فضا برای اسلام‌گرایان حزب النهضة در تونس نیز بسیار تنگ شد و آنها که ابتدا پیروز انتخابات بودند ترجیح دادند تا زمانی نامعلوم از قدرت عقب بشکند تا آنچه بر سر اخوانی‌های مصر آمد دامنگیر آنها نشود. یکی از نخستین واکنش‌ها به سرنگونی دولت مصر، بیانیه طعنه‌آمیز گروه سلفی الشیباب سومالی بود که می‌گوید: «آنها در هر صورت اجازه حکومت به اسلام‌گرایان نخواهند داد تنها راه رسیدن به قدرت از شمشیر (جهاد) می‌گذرد.» کمی بعد در لیبی نیز اوضاع برای اسلام‌گرایان سخت شد و گروه‌های نزدیک به جریان اخوان مسیری را طی کردند که النهضة تونس گذراند.

نخستین جرقه‌ها از بازتولید جریان سلفی جهادی در شمال آفریقا را باید در انصار الشریعه تونس جست‌وجو کرد. این گروه سلفی که پس از انقلاب به صورتی مسالمت‌آمیز در فرآیند دموکراتیک شرکت کرد به تدریج رفتاری خشونت‌آمیز در پیش گرفت و رسماً به یک جریان فراگیر مسلح در تونس و سپس در لیبی و شمال آفریقا تبدیل شد. این وضع حتی به مصر نیز کشیده شد و کشوری که برای سال‌ها شاهد فعالیت گروه‌های سلفی جهادی نبود این بار خود را در گیرمبارزه با زیرشاخه‌های القاعده همانند انصار بیت المقدس و سپس گروه المرابطون در صحرای سینا می‌دید. گروه‌هایی که توانسته بودند طیف گسترده‌ای از جوانان مصری را جذب کرده از تلاش‌های مسالمت‌آمیز راجذب خود کنند.

فقدان دولت مقتدر مرکزی در کشورهای تازه انقلابی، فضای مناسبی را برای فعالیت گروه‌های مسلح فراهم کرد. با این حال آنچه بیش از همه به روند گسترش دایره نفوذ سلفی‌گرایی

جهادی انجمید اوضاع بحرانی در خاورمیانه بود.

### ۳) بحران سوریه و عراق

جریان‌های اسلام سیاسی همچون اخوان المسلمین، عمدتاً دو نوع نگاه به صعود گروه‌های سلفی جهادی دارند. نگاه اول این رویداد را فرآیندی طبیعی در نتیجه سرکوب احزاب و گروه‌های سیاسی می‌داند و نگاه دیگر صعود این جریان‌ها را یک سناریو و توطئه از سوی حکومت‌های عربی و غربی برای شکست و انحراف رویدادهای «بهار عربی» معرفی می‌کند. این نگاه بیش از همه بر رویدادهای سوریه تمرکز دارد که معتقد است به وجود آمدن چنین جریانی اساساً یک سناریوی امنیتی بوده است. با این حال به نظر می‌رسد باید صعود این جریان را در ادامه رویدادهای تاریخی چند سال قبل عراق جست‌وجو کرد.

واقعیت آن است که زرقاوی برای جانشینانش منظومه‌ای منسجم به جا گذاشت. جانشینان زرقاوی همواره عزمی جدی برای برپایی یک «دولت اسلامی» بر پایه ایدئولوژی سلفی داشتند که در سال ۲۰۰۶ به اعلان تشکیل یک امارت خودخوانده در محدوده استان‌های انبار، کرکوک، نینوا، دیالی، صلاح الدین، بابل و واسط انجامید. با این حال اما از این سال به بعد با تشکیل گروه‌های الصحوه و افزایش شمار نظامیان امریکایی در عراق اوضاع برای بازماندگان زرقاوی به کندی پیش رفت اما مشهود آن بود که گفتمان ضدشیعی بسیار فراگیرتر شده است. در این راستا سلفی‌های عراق همواره بر این مسئله استناد می‌کردند که با افزایش نیروهای امریکایی جریان‌های اسلام‌گرای اهل سنت بیشتر به حاشیه کشانده می‌شوند.

از سال ۲۰۱۱ با انتخاب ابوبکر بغدادی به عنوان امیر «دولت اسلامی عراق» این گروه وارد مرحله جدیدی شد. از این پس گفتمان القاعده عراق به یک رویکرد در حمایت از «هویت مذهبی سنی» در تمامی منطقه خاورمیانه به ویژه در عراق، سوریه و لبنان همزمان با رویدادهای موسوم به بهار عربی تبدیل شد.

تحولات سوریه خیلی زود به تحركات گروه‌های مسلح اخوانی و سلفی در این کشور گره خورد. این جریان‌ها که به شدت از سوی کشورهای غربی و عربی مخالف نظام بشار اسد حمایت می‌شدند خیلی زود توانستند پهنه وسیعی از خاک سوریه را تحت سیطره خود در آورند. از نگاه سلفیان تحولات سوریه به شدت ماهیت مذهبی داشت. روی کار آمدن «بغدادی» و ورود نیروهای حزب الله و گروه‌های شیعه به سوریه همزمان شد که به شدت فضای مناسبی را برای گفتمان سازی‌های طایفه‌ای وی فراهم کرد.

واضح بود که تا پیش از این گفتمان سلفیه جهادی در مقایسه با «اسلام سیاسی» اخوانی پایگاه قابل توجهی در سوریه نداشت. با این حال نخستین نشانه‌های چنین جریانی پس از آن نمایان شد که ابوبکر بغدادی از پیوستن شاخه‌ای از القاعده در سوریه به القاعده عراق و تشکیل دولت اسلامی عراق و شام (داعش) خبر داد.

بسیاری معتقدند دولت سوریه در سال‌های قبل با حمایت از گروه‌های اسلام‌گرای نزدیک به القاعده به منظور رویارویی با نیروهای امریکایی در عراق فضای مناسبی را برای فعالیت این گروه‌ها در منطقه فراهم کرده بود. تنها سه ماه پس از آغاز ناآرامی‌های سوریه، «جهاد» به شاه کلید تمامی گروه‌های اخوانی و سلفی منطقه شام همانند گردان‌های عبدالله عزام، گروه لبنانی فتح الاسلام، گروه جیش الصحابه و احرار الشام تبدیل شد. این تحركات هیچ‌گاه از صدر رهبران القاعده دور نماند و همواره از تباطات جدی میان گروه‌های سلفی سوریه و رهبران این سازمان برقرار بود. جبهه النصره با استفاده از

گفتمان جهادی به وجود آمده در سوریه توانست حجم وسیعی از نیروهایش را از کشورهای مختلف روانه این کشور کند و به بازیگری جدی در صحنه تحولات میدانی سوریه تبدیل شود. به رغم تمامی اختلافات در استراتژی اولویت «دشمن دور یا نزدیک» بین دو شاخه سوریه و عراقی القاعده رویکردهای طایفه‌ای و تقابلی با «ایران صفوی» در گفتمان النصره همانند القاعده عراق مشهود بوده است.

بنا بر این شاهد این هستیم که دو رویه، صعود جریان سلفی جهادی را در سوریه تسریع بخشید:

۱- تعمیم فرآیند شکست «بهار عربی» به سوریه

۲- تقابلی گفتمانی شیعه-سنی

تحولی که از حیث ایدئولوژیک در این برهه صورت گرفت آن بود که بشار اسد از دو حیث تکفیر مذهبی (از نوع ابن تیمیه) و تکفیر حاکم نامشروع (اندیشه اخوانی) مورد تکفیر واقع شد. چنین تحولی که هر دو رویکرد تکفیری را در خود جمع کرد باعث شد تا اوضاع در سوریه به شدت به سمت خشونت کشیده شود و سیل گسترده‌ای از داوطلبان کشورهای مختلف از آسیای میانه تا شمال آفریقا روانه سوریه شوند.

در عراق اما از سال ۲۰۱۱ و پایان موعد توافقنامه امنیتی واشنگتن - بغداد برای حضور نظامیان امریکایی در عراق، فعالیت و نفوذ احزاب و جریان‌های نزدیک به ایران در عراق بسیار قوت گرفت؛ مسئله‌ای که بار دیگر پس از وقفه‌ای چندین ساله به بازتولید گفتمان «اهل سنت در حاشیه» دامن زد. با افزایش دایره نفوذ نوری المالکی به مثابه نماینده جریان شیعه بر مراکز قدرت در عراق و خلأ امنیتی ناشی از فقدان نیروهای امریکایی جریان سلفی جهادی وارد مرحله جدیدی شد و توانست رؤیای چندین ساله تشکیل دولت در محدوده غرب عراق را محقق کند. همزمان با حوادث بهار عربی، ناآرامی‌ها در استان‌های سنی نشین عراق و همراهی برخی مسئولان محلی، فضای مناسبی را برای تحقق اهداف بلندپروازانه ابوبکر بغدادی و در دست گرفتن شهر موصل و بخش وسیعی از خاک عراق و سرانجام اعلان رسمی دولت خلافت فراهم کرد.

تأثیر تحولات مصر، تونس و لیبی و اقدام نظامیان در سرکوب احزاب سیاسی که در میان اسلام‌گرایان به «انقلاب‌های مضاد» مشهور شد به محدوده مصر و آفریقا محدود نماند و جریان‌های سلفی جهادی همانند داعش توانستند از این رویدادها در جهت بسط اندیشه‌های خود بهره ببرند. در این زمینه سخنان ابومحمد العدنانی سخنگوی داعش در اگوست ۲۰۱۴ بسیار حائز اهمیت است که در پیامی با عنوان «روش مسالمت‌آمیز، دین چه کسی است؟» با انتقاد از عملکرد اخوان المسلمین، درپیش گرفتن حرکت مسلحانه و پیوستن به جریان سلفی جهادی را توصیه کرد.

اگر حتی بپذیریم که سلفی‌گری جهادی آنگونه که فؤاد حسین در کتاب «زرقاوی، نسل دوم القاعده» می‌گوید در پیشبرد مرحله ششم توسعه‌ای موسوم به «روایی فراگیر تا سال ۲۰۲۰» شکست خورده باشد واقعیت آن است که این جریان دستاوردهای قابل توجهی در محدوده وسیعی از منطقه به دست آورده است. این نوشتار به هیچ عنوان در پی تبیین همه‌جانبه‌چگونگی تشکیل جریان‌های سلفی جهادی به ویژه داعش و القاعده نبوده و به هیچ‌نیز عنوان نافی تلاش‌ها و تأثیرات دستگاه‌های امنیتی قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای و مؤلفه‌های اقتصادی - اجتماعی در چنین فرآیندی نیست. با این حال این نوشتار تلاش کرد تا نشان دهد چه زمینه‌های ایدئولوژیکی در شکل‌گیری و توسعه نفوذ جریان‌های سلفی‌گرایی جهادی در منطقه مؤثر بوده است. ■





پایه های فکری داعش چگونه شکل گرفت؟

## التقاط از خشونت، وحشت و انجماد

رویکردها و اشکال متعددی داشته که نمی توان آن را به یک ایدئولوگ مشخص و مرحله تاریخی معینی از مراحل شکل گیری آن منسوب کرد و مرتبط دانست. از زوایای مختلف، آگاهی و اطلاع از ابعاد مختلف فکری و عقیدتی این جریان، برای مبارزه کردن با آن ضروری است. ممکن است در بعد نظامی - سیاسی، این جریان را در کوتاه مدت شکست داد و تهدیدات آن را مهار نمود ولی مبارزه با پایه ها و اصول عقیدتی آن و ریشه کن کردن تعالیم و ایدئولوژی این جریان تکفیری و افراطی نیاز به زمان بیشتری دارد.

این مقاله قصد ندارد درباره ابعاد سیاسی و استراتژیک حکومت داعش کنکاش کند و همچنین نمی خواهد درباره چگونگی پایه گذاری آن و ارتباطش با دستگاه های اطلاعاتی غرب به ویژه سازمان «سیا» و مناسبات این جریان با رژیم صهیونیستی بحث کند. هدف اصلی مقاله بررسی ریشه های عقیدتی این گروه و ارتباط عقاید آن با اندیشه و تعالیم اسلام می باشد. درباره ریشه ها و پایه های اندیشه و ایدئولوژی جریان تکفیری داعش، نظریات گوناگونی وجود دارد. ایدئولوژی این گروه

در زمره مکاتب سلفی تکفیری است که از رحم تشکیلات القاعده به رهبری بن لادن زایش یافته است. جمود و تحجر فکری از مشخصات اندیشه داعشی که هنوز بر اساس فتوای شیخ ابن تیمیه می اندیشد و در فضای عصر مغول و فرهنگ تکفیری آن زمانه زندگی و عمل می کند، در فنون و هنرهای مجازات ها ابداع و اجتهاد دارد ولی در قضاوت و تعامل با دیگران اندک اجتهاد و تغییر نداشت. تحجر فکری بر خلق و خوی و طرز رفتار این جریان چیرگی یافته و بویی از تحولات و مقتضیات زمانه نبرده است.

۳- ایدئولوژی به عنوان وسیله ابداع و ابتکار فکری داعش در استفاده کردن از اختلافات و انقسامات طایفه ای و مذهبی در جامعه اسلامی خاورمیانه است و از حساسیت ها و نفرت های طایفه ای و مفاهیم مذهبی آن به منظور بسیج جوانان و

دید می شود. وجود مفردات سیاسی و عقیدتی و خرده گفتمان های پراکنده، در درون متون فکری و گفتمان این جریان، نشانه ای از التقاطی بودن فکر و اندیشه داعش می باشد. این جریان تکفیری، مفاهیم سلفی را با اندیشه های انقلابی الهام گرفته از اسلام سیاسی با مکاتب مختلف آن در هم آمیخته و در قالب اندیشه خودش ریخته است. علمای اهل سنت به ویژه نخبگان سلفی آن از ابعاد مختلف و زوایای عقیدتی متفاوت به نقد اندیشه داعش می پردازند و این نیز از نشانه های التقاطی بودن اندیشه این جریان است. این اندیشه التقاطی و درهم آمیخته هم اکنون پرچمدار خلافت و جهاد و انقلاب علیه حاکمان جهان اسلام است.

۲- انجماد و خشک اندیشی: داعش در بعد رفتاری و اندیشه

مشخصات ایدئولوژی داعش

اندیشه سلفی که پایه و اساس عقیدتی داعش است، طی قرن ها شاهد اجتهادات و نظریه پردازی های متعددی شده و از بطن آن نحله ها و مکاتب فکری گوناگونی زایش شده است. لذا اندیشه داعش همچون سلفی گری از گذرگاه مراحل تاریخی و سیاسی متعددی عبور کرده است. از جمله مهم ترین شاخص های فکری داعش می توان به این مشخصات اشاره نمود:

۱- التقاطی بودن اندیشه: با یک نگاه و در بررسی های اولیه درباره اندیشه داعش، نموده ها و شاخص هایی از التقاطی بودن و آمیختگی شالوده های فکری آن، به وضوح و مشخص



از جریان تکفیری «القاعده» و وهابیت باشد: در جریان جنگ قدرت و در نبردهای رقابت ایدئولوژیکی و سیاسی میان داعش - القاعده و داعش - گروه‌های سلفی جهادی، به روشنی و عیان دیده شد که چگونه داعش با همکیشان سلفی خود رفتار و تعامل می‌کند و چگونه وحشیانه در قلع و قمع آنها عمل می‌کند.

۸- خشونت و تکفیر افراطی علیه شیعه: شیعه در اندیشه سلفی‌ها به عنوان «روافض» و «رافضی» مطرح است. این رویکرد فکری در پرتو پایه‌های عقیدتی «وهابیت» و «القاعده» به شکل افراطی شدید طرح شده است. در موضوع «دشمن» و «خصومت» شیعه به عنوان یکی از دشمنان نزدیک مطرح است. طاغوت، حاکمان ظالم، جامعه جاهلیت در آئین ایدئولوژیک سلفیه جهادی به عنوان دشمن نزدیک مطرح‌اند. گروه‌های سلفی جهادی در موضوع مبارزه با دشمن «نزدیک» و «دور» اختلاف نظر دارند.

برخی از گروه‌ها مبارزه با دشمن دور (صلیبی‌ها، صهیونیسم و هواداران غرب به ویژه آمریکا) را در این مرحله بر مبارزه با دشمن نزدیک ترجیح می‌دهند.

القاعده مبارزه با دشمن دور (آمریکا) را در این مرحله به عنوان جهاد می‌دانست ولی ابو مصعب الزرقاوی مؤسس و پدر روحانی داعش مبارزه با دشمن نزدیک را فریضه می‌دانست و لذا باین لادن اختلاف نظر داشته است.

از دید الزرقاوی شیعیان به عنوان دشمن نزدیک در این مرحله تاریخی خطرناک‌تر از آمریکا (دشمن دور) هستند و لذا باید آنها را تکفیر و به قتل رساند. از این جهت انفجارها و عملیات انتحاری داعش در مناطق مسکونی شیعیان عراق و سوریه به عنوان استراتژی و نه به عنوان تاکتیک عملیاتی مطرح بوده است. انشعاب داعش از القاعده در آوریل ۲۰۱۳ بیشتر بر سر توجیه مبارزه و جنگ با دشمن نزدیک بوده است. ■

و بررسی لایه لایه‌های فکری و عقیدتی ایدئولوژی داعش، حجم مفردات و مفاهیم اندیشه وهابیت در پایه‌گذاری اصول و شالوده‌های ایدئولوژی این جریان قابل توجه است. جمود، دیگرستیزی و طایفه‌گری که سه شاخصه اندیشه وهابیت است هر سه واژه سرلوحه تفکر داعش می‌باشد.

عبدالعزیز بن عبدالحمن مؤسس و پایه‌گذار سلسله سوم «آل سعود» با استفاده از ایدئولوژی «وهابیت» که مبتنی بر خشونت و ارباب و تکفیر دیگران است توانست سراسر شبه جزیره عرب را فتح و مملکت نفرت و ارباب را به نام «المملکه العربیه السعودیه» تأسیس کند.

۶- اندیشه‌ها و مفاهیم سیاسی اخوان المسلمین: سه ایدئولوگ از جریان اخوان المسلمین در شکل‌گیری «سلفی‌گری معاصر»، «سلفیه جهادیه» و «سلفیه تکفیری» نقش داشته که هر سه رویکرد در ایدئولوژی داعش ادغام و حل شده است.

۱- سید قطب نظریه پرداز مفاهیمی همچون «حاکمیت» و «جاهلیت جامعه و حاکم»

۲- عبدالله عزام، اخوانی فلسطینی و پایه‌گذار فکری «القاعده» و نظریه پرداز «جهاد مبارزه»

۳- محمد سرور از رهبران اخوان المسلمین سوریه و پایه‌گذار سلفی‌گری سیاسی و تشکیلاتی.

جریان اخوان المسلمین طی پنج دهه در ابعاد مختلف سیاسی، عقیدتی و تشکیلاتی روی جریان‌های سلفی به ویژه وهابیت تأثیرات گوناگونی داشته است و شالوده‌های فکری و ایدئولوژی آن به وضوح در بنیان عقیدتی داعش دیده می‌شود.

۷- ایدئولوژی تکفیری و حذف دیگری: گرچه داعش وارث مکاتب مختلف سلفی‌گری و نحله‌های تکفیری بوده ولی خود بنیانگذار افراطی‌ترین مکتب و ایدئولوژی تکفیر است. داعش دیگران را به آسانی تکفیر می‌کند حتی اگر

هواداران خود بهره‌برداری می‌کنند و برای توجیه افعال و کردارش از تکفیر دیگران کمال استفاده را می‌کند. رهبری جریان داعش به خوبی از اجتهادات و اندیشه‌های علما و روحانیون سلفی جهت تکفیر ملت‌ها و حکومت‌ها بهره برده است. داعش در حمله به استان‌های عراق و به اسارت بردن زنان و دختران ایزدی شهر سنجار و سربردن ۱۵۰۰ سرباز شیعی و کشتن صدها تن از عشایر عرب سنی و دیگر جرایم و جنایت‌های هولناک خود، از پوشش ایدئولوژی و اندیشه خود استفاده کرده و آن را در توجیه اهداف و افعالش به عنوان وسیله استخدام کرده است.

۴- اندیشه خشونت و افراط‌گرایی: درباره علل خشونت و افراط‌گرایی این جریان و ریشه‌های فکری از رفتار و رویکرد، نظریات مختلف مطرح شده است از جمله:

الف) ریشه در عصر پدران سلفی و مفتی‌های آن: برخی از تحلیلگران معتقدند که علت تکیه داعش بر «خشونت» و «وحشت» ناشی از اندیشه منبعث از پایه‌های فکری ابن تیمیه و مفتیان سلفی دوران حمله مغول به مشرق اسلامی بوده است. «سبی» و «ذبح» از مفردات آن دوران وحشت و ویرانگری بوده است.

ب) واکنشی به حمله آمریکا و اشغالگری عراق در سال ۲۰۰۳ بوده است:

ایدئولوژی و اندیشه ترور و ارباب در حقیقت واکنش خشن به رفتار و کارکرد وحشیانه سربازان آمریکایی علیه مردم عراق به ویژه اهل سنت بوده است.

ج) «خشونت» و «وحشت» به عنوان راهبرد عملیاتی: اندیشه «وحشت» همواره از سوی رهبری داعش به عنوان راهبرد عملیاتی و نه تاکتیک علیه دشمنان خود به کار رفته است و لذا عامل ترویج و نشر «وحشت» به عنوان پایه ایدئولوژیکی در فکر عملگرایی این جریان مطرح است.

۵- فکر وهابیت به عنوان اساس ایدئولوژی: در کالبد شکافی





# طاعون داعشی در شمال آفریقا



کرده است، از جمله:

- ۱- سیاست بیعت: بغدادی پس از اعلام خلافت خویش در نیمه ۲۰۱۴ از حدود ۲۰ گروه و جماعت سلفی در این منطقه بیعت گرفت، این گروه‌ها با خط مشی ظواهری رهبر دوم القاعده اختلافات گوناگونی دارند. بنابر این بارهبری داعش بیعت کردند، از جمله این گروه‌ها:
- ۱- بخشی از جریان انصار الشریعه در لیبی
- ۲- مجلس شوری شباب الاسلام در منطقه درنه در شرق لیبی
- ۳- گردان عقبه بن نافع در تونس
- ۴- گروهی از جریان جماعت حمه الدعوه السلفیه در الجزایر
- ۵- جماعت التوحید و الجهاد در مالی و نیجر
- ۶- المرابطون در مالی و الجزایر
- ۷- جند الخلاقه در الجزایر: این گروه پس از جدایی خالد ابوسلیمان (نام حقیقی قوری عبدالملک) امیر القاعده در منطقه میانه الجزایر و بیعت با البغدادی اعلام موجودیت کرد.
- ۸- جماعت الاعتصام بالکتاب و السنه در سودان: گروه سلفی دارای گرایش‌های جهاد است و در سال ۱۹۹۱ از اخوان المسلمین سودان جدا شده است.
- ۹- کتیبه انصار الخافه در الجزایر
- ۱۰- انصار الدوله الاسلامیه فی المغرب الاقصی در مراکش: به صورت هسته‌ها و گروه‌های کوچک و پراکنده فعالیت زیر زمینی در برخی از شهرهای این کشور دارند.
- ۱۱- گروه المرابطون در موریتانی: عدنان ابوالولید الصحرای رهبر این گروه مسلح و سلفی است. این گروه اولین جریان سلفی در منطقه شمال آفریقا که با البغدادی بیعت کرده

پایگاه‌های مردمی: اغلب کشورهای این منطقه به نوعی دچار بحران‌های سیاسی - امنیتی هستند و بحران اقتصادی و تشدید نرخ بیکاری در این منطقه جوانان را به سمت جذب و پیوستن به داعش و می‌دارد. پراکندگی شهرها و دشواری جغرافیایی کویری و کوهستانی منطقه به داعش و نیروهای مسلح آنها مشی از امنیت می‌دهد. فقر و جوامع حاشیه‌ای فضای مساعدی جهت جذب نیرو و استخدام جنگجویان مزدور فراهم می‌کند. مهاجران آفریقایی که می‌خواهند از طریق سواحل شمال آفریقا و دریای مدیترانه خود را به بهشت اروپا برسانند در این رهگذر می‌توانند طعمه‌های خوبی برای سیاست جذب و عضوگیری داعش باشند. داعش برای توسعه نفوذ و قدرت خود در این منطقه جغرافیایی از شیوه‌ها و سیاست‌های مختلفی بهره‌برداری

**پراکندگی شهرها و دشواری جغرافیایی کویری و کوهستانی منطقه به داعش و نیروهای مسلح آنها امنیت می‌دهد. فقر و جوامع حاشیه‌ای فضای مساعدی جهت جذب نیرو و استخدام جنگجویان مزدور فراهم می‌کند**

از زمان جدایی ابوبکر بغدادی از تشکیلات القاعده به رهبری دکتر ایمن ظواهری در ۸ آوریل ۲۰۱۳ تا زمان اعلام خلافت در ۲۹ ژوئن ۲۰۱۴ از سوی او، زمان اندکی است. ولی طی این مدت ویروس توحش و ویرانگری داعش همچون طاعون و وبا سراسر جهان اسلام و بخشی از اروپا را فرا گرفت و ماشین جنگ روانی و عملیات رسانه‌ای غرب نقش پراهمیتی در این روند داشته است.

در فرایند سرایت و اپیدمی عوامل گوناگون و پیچیده‌ای دخالت داشته است. منطقه شمال آفریقا و مغرب عربی و بخش وسیعی از منطقه ساحل و صحرا در قاره آفریقا یکی از کانون‌های شیوع و گسترده داعش بوده است. رهبری داعش در انتخاب این منطقه جغرافیایی، اهداف و دیدگاه‌های راهبردی‌ای دنبال می‌کرد.

از جمله اهداف سیاست استراتژیک داعش در این منطقه:

- ۱- این منطقه تشکیل شده از سواحل جنوبی دریای مدیترانه و بخشی از اقیانوس اطلس و در امنیت اتحادیه اروپا قرار گرفته است.
- ۲- وجود میدان نفت و گاز در چاد، لیبی و الجزایر و ذخایر نفتی اورانیوم و مس و الماس در جنوب این منطقه، کشورهای اروپایی مشتریان عمده نفت لیبی و الجزایر می‌باشند.
- ۳- سواحل این منطقه گذرگاه‌های مهمی برای حمل و نقل دریایی بین‌المللی محسوب می‌شود.
- ۴- این منطقه گذرگاه و دروازه مهاجرت آفریقایی‌ها به قاره اروپا است.
- ۵- فعال بودن کانون‌ها و شبکه‌های ترانزیت انواع قاچاق‌ها میان دو قاره اروپا و آفریقا در این منطقه.
- ۶- وجود ظرفیت‌های بالقوه جذب نیرو و تشکیل



است.

طی دو سال اخیر، تلاش‌ها و فعالیت‌های داعش برای تحکیم جایگاه خود در این منطقه، اغلب به شکست و ناکامی منجر شده است. دلایل این ناکامی علل فراوانی دارد، از جمله قدرت ارتش و دستگاه امنیتی الجزایر و مراکش در کنترل و رصد تحرکات این گروه.

همچنین استحکام پایگاه القاعده مغرب عربی در منطقه، مانع اساسی برای پیشروی داعش در شمال آفریقا بوده، علاوه بر آن تجربه تلخ شرارت‌ها و ظلم‌های داعش در سوریه و عراق مانع از ایجاد و فراهم آمدن پایگاه اجتماعی برای رشد این گروه شده است. از جمله موانع رشد این گروه در شمال آفریقا این بوده است که نزدیکی جغرافیایی منطقه به هامش امنیتی اتحادیه اروپا در منطقه در بای مدیریت آن است. حضور داعش در لیبی تنها تجربه موفق این گروه بوده است. داعش با حمایت کادرهای حرفه‌ای خود، پس از مرحله زمینه‌سازی توانست جای پای در لیبی فراهم کند و شرایط بحرانی و آشفته این کشور پس از سقوط سرهنگ قذافی، جاده را برای پیشروی ماشین جنگی و ویرانگری در سواحل منطقه میانه‌ای لیبی مهیا کرد.

عوامل و زمینه‌های مساعد رشد داعش در لیبی:

۱- ضعف و ناتوانی ارتش و نیروهای امنیتی  
۲- فروپاشی ساختارهای حکومتی و نهادهای دولت - ملت لیبی، پس از سقوط قذافی.

۳- تنش و درگیری میان جریان‌های سیاسی و نظامی رقیب لیبیایی

۴- حضور گروه‌های سلفی جهادی و کادرهای قدیمی سلفی که در جنگ‌های افغانستان، عراق و سوریه فعالیت داشتند.  
۵- حضور سنتی کادرهای وابسته به القاعده و اختلاف برخی از کادرها و رهبران با اندیشه و رهبری ایمن ظواهری، رهبر القاعده.

حضور اولیه و آغازین داعش در لیبی در منطقه درنه در شرق شهر بنغازی در شرق لیبی بوده است از جمله مشخصات جمعیتی این شهر، نبود انسجام قبیله‌ای و اجتماعی است. این شهر برخلاف دیگر شهرهای لیبی تابع سیطره و چیرگی یک قبیله و عشیره بزرگ نیست. در این شهر قبایل متعددی به طور سنتی به صورت همزیستی مسالمت‌آمیز زندگی می‌کنند.

در بعد جغرافیایی، این شهر دارای سواحل ممتد است که

## داعش با حمایت کادرهای حرفه‌ای خود، پس از مرحله زمینه‌سازی توانست جای پای در لیبی فراهم کند و شرایط بحرانی و آشفته این کشور پس از سقوط سرهنگ قذافی، جاده را برای پیشروی ماشین جنگی و ویرانگری در سواحل منطقه میانه‌ای لیبی مهیا کرد

ارتباط آسان با محیط پیرامونی را تسهیل می‌کند. همچنین از دیرباز از منطقه جنوب به شبکه ارتباطات کاروان‌های تجاری مرتبط است و منطقه کوهستانی آن می‌تواند دژ مستحکمی برای حضور گروه‌های مسلح باشد.

در بعد سیاسی و ایدئولوژیک این شهر طی ۴۲ سال حکومت قذافی جزو شهرهای مخالفان و همواره محل امن برای فعالیت مخالفان سیاسی و عقیدتی سرهنگ قذافی بوده است. پس از سقوط قذافی این منطقه تحت نفوذ و قدرت جریان سلفی جماعت «انصار الشریعه» قرار گرفت که روابط سنتی و عقیدتی با اندیشه و سیاست و ایدئولوژی القاعده و سلفیه جهادی دارد.

گروهی از جوانان «جماعت انصار الشریعه»، «اخوان المسلمین لیبی» و «جماعت الیمیه القاتله (مرتبط با القاعده)» که با اندیشه و سیاست رهبری خود اختلاف و انگیزه برای انشعاب و جدایی داشته، پس از سقوط قذافی شروع به سازماندهی و آغاز یک جنبش سلفی با رویکرد جهادی کردند و تشکیلی تحت عنوان «مجلس شوری شباب الاسلام» در ۴ آوریل ۲۰۱۴ اعلام موجودیت کرد و در همین روز اقدام به برپایی یک رژه نظامی کرد. پس از اندک مدتی یک دادگاه شرعی تشکیل کرد و به کارمندان دولت در این شهر پنج روز مهلت داد تا توبه کنند و به اسلام باز گردند و از ۱۳۰۴ اگوست ۲۰۱۴ اقدام

به برقراری احکام شرع و اجرای مجازات‌های اسلامی کرد. گروه «مجلس شوری شباب الاسلام» در مورخ ۳۱ اکتبر ۲۰۱۴ رسماً مراسمی جهت بیعت کردن با خلافت ابوبکر البغدادی در شهر درنه برگزار کرد و نمایندگان از سوی رهبری داعش در این مراسم شرکت کردند. به خاطر اهمیت لیبی در استراتژی داعش، ابوبکر البغدادی یکی از کادرها و فرماندهان زبده خود به نام «وسام عبدالزاید الزبیدی» معروف به «بونیبل الانباری» را به لیبی فرستاد و الانباری افسر پلیس عراق دوران صدام و دوست ابوبکر بغدادی در زندان بوکا بوده است. الانباری نقش مهمی در پیشروی و پیروزی داعش در استان‌های سنی‌نشین عراق و حضور مؤثری در عملیات توسعه طلبی داعش در لیبی داشته است. از جمله اقدامات وی، اعدام ۲۱ مسیحی مصری در فوریه ۲۰۱۴ در سواحل لیبی بوده است.

امریکا در مورخ ۱۴ نوامبر ۲۰۱۴ اعلام کرد طی یک عملیات هوایی الانباری امیر داعش را در شمال آفریقا به قتل رسانده است و داعش این خبر را تأیید کرد.

داعش طی دو سال اخیر توانست قلمروی نفوذ خود را در ۱- شرق لیبی: در درنه و برخی از محلات بنغازی، ۲- میانه لیبی و هلال نفتی: در سرت، بن جواد و نوفلمیه، ۳- غرب لیبی: در صبراتة گسترش بدهد.

داعش همچنین اقدامات تخریبی و انتحاری در اغلب شهرهای لیبی انجام داده است، از جمله حمله به هتل کور تیشیا در طرابلس، حمله به مرکز آموزش پلیس در زلیتن و چند پایگاه نظامی در مصراته.

داعش تلاش‌های فراوانی جهت تسخیر مناطق نفتی و تأسیسات آن کرد، ولی ناموفق بود و در همین حال ضربات و آسیب‌های مخربی به چاه‌ها و تأسیسات نفتی در منطقه هلال نفتی وارد کرده است.

گرچه داعش پایگاه مردمی بسیار محدودی در لیبی داشت و کادر بومی آن متجاوز از هزار نفر نبود، اما غرب از طریق محافل سیاسی و دستگاه رسانه‌ای و تبلیغاتی خود خطر و تهدید داعش در لیبی و منطقه شمال آفریقا را برای اهدافی بزرگ‌نمایی می‌کرد و حتی چند بار آشکارا تهدید به مداخله مجدد ناتو در لیبی به بهانه مبارزه با داعش کرده است.

وضعیت میدانی و نظامی حضور داعش در لیبی به طور خلاصه چنین است. بر اساس اخبار و گزارش‌های اخیر نفوذ و قلمروی اقتدار داعش در لیبی در بسیاری از نقاط لیبی آسیب جدی دیده است.

۱- در منطقه شرق: شهر درنه در چند مرحله داعش پایگاه‌های خود را دست‌داد. در مرحله اول گروه سلفی «شوری مجاهدین درنه» آنها را از شهر و حومه آن بیرون راند و داعش مجبور به موضعگیری در برخی از کوه‌های منطقه شد که در عملیات اخیر ارتش این جبهه‌ها را نیز از دست داده است. در شهر بنغازی ارتش به محلات تحت سیطره داعش حمله کرد و داعش با دادن تلفات سنگین از این منطقه گریخت.

۲- در منطقه میانه به ویژه سرت: عملیات بنیان مرصوص که از سوی نیروهای هوادار حکومت وفاق ملی لیبی هدایت می‌شود، آسیب‌های سنگینی به داعش در شهر سرت و داعش به شدت در بسیاری از مناطق تحت تصرف خود عقب‌نشینی و فرار کرده است.

۳- در منطقه غرب: در اوایل سال ۲۰۱۶ داعش کانون‌هایی را که در این منطقه داشته، کاملاً از دست داده است. ■







## پویایی حزب النهضة

در قالب حاکمیت ائتلافی تونس از سال ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۶. این تجربه، انعطاف‌پذیری عقیدتی و فکری جریان اسلام‌گرایی النهضة تونس را بیشتر و گسترده‌تر نمود و زمینه را برای طرح مقررات و مفاهیم عقیدتی جدیدی فراهم ساخت.

۲- تجربه اسلام ترکی (حزب عدالت و توسعه اردوگان) و اسلام مغربی الگوی برای تداوم و بقای اسلام سیاسی در مسند قدرت بوده و شکست اخوان المسلمین مصر به رهبری مرسى، تجربه تلخی در فن بقا و ماندن در عرصه سیاست و قدرت بوده است.

۳- سیاست مهار و مقابله کشورهای خلیج فارس مانند امارات عربی و عربستان سعودی با اقتدارگرایی اخوان المسلمین، شرایط دشوار و تنگناهای جدی برای حاکمیت الگوی اخوانی در منطقه عربی به وجود آورد. این سیاست اثر منفی روی تعامل غرب به ویژه آمریکا با اسلام سیاسی اخوان داشته است.

۴- شرایط درون جامعه - دولت تونس: تنیدگی سکولاریسم بورقیه‌ای در اندیشه و فرهنگ جامعه و تهدیدهای زیان‌بخش جریان‌های سلفی تونس، تقابل دو ایدئولوژی و فرهنگ سیاسی و عقیدتی بودند که اکثریت جامعه به دلایل فراوانی تن به جریان سکولاریستی داده و از دید آنها این جریان بی‌زبان بوده و جریان اسلام سیاسی و سلفی طی پنج سال اخیر کارنامه سیاهی داشته و برای جامعه و اقتصاد آن زبان و ضررهای فراوانی داشته است. جریان‌های اسلام‌گرای تونس و در رأس آنها حزب نهضت اسلامی به رهبری راشد الغنوشی در طرح الگوی «زیست اسلامی» و «زندگی مسلمانی» و «بدیل اسلامی» برای جامعه و ساختارهای سیاسی این کشور ناموفق بوده و شاید موانع فراوانی پیش رو داشته است.

الغنوشی و حزبش طی پنج سال اخیر با انواع شیوه‌ها و رفتارها در این تلاش بوده تا به دیگران (نخبه بومی و

در پایداری و ماندن این حزب اسلامی در محیط کاملاً سکولاریستی تونس داشته است.

ادامه بحران‌های سیاسی - امنیتی و فشارهای اقتصادی و معیشتی طی پنج سال اخیر، عوامل زمینه‌ساز ترمیم ساختارهای سکولاریستی جامعه و دولت در تونس بوده است. حضور «الباجی قاید السبس» یکی از یاران حبیب بورقیه (۸۸ ساله) در سمت ریاست جمهوری این کشور شاید همزیستی مسالمت‌آمیز الغنوشی (۷۱ ساله اسلامگرا) با گروه «نداء تونس» (حزب حاکمیت و سکولاریستی) ترجمان واقعیت‌ها و شرایط درونی جامعه سیاسی و اجتماعی تونس باشد. از سوی دیگر ازدواج مصلحتی نهضت اسلامی - نداء تونس سکولاریستی معلول شرایط سیاسی - امنیتی و اقتصادی - اجتماعی این کشور باشد که تحت انواع فشارهای غرب و تهدیدهای اسلام جهادی و وهابی قرار گرفته است. اقتصاد تونس کاملاً وابسته به تورسم و سرمایه‌گذاری غرب و اعراب خلیج فارس است و لذا نخبگان سیاسی و اقتصادی این کشور فرصت‌طلبانه سعی در ادامه همین همزیستی مسالمت‌آمیز موجود دارند. ترمیم و بازگشت قوی ساختارها و اندیشه‌های سکولاریستی حبیب بورقیه (بازگشت مجسمه بورقیه نماد و سمبل این حرکت است) و بن‌بست سیاسی - اندیشه‌ای پروژه اسلام سیاسی با الگوی اخوان المسلمین (در پی ضربه اخوان المسلمین مصر و سرنگونی محمد مرسى) فکر پویا و انعطاف‌پذیر شیخ راشد الغنوشی را به حرکت به سوی تحول و تغییر و انطباق با واقعیت‌های موجود، وادار ساخت.

حرکت الغنوشی و حزب نهضت اسلامی تونس به سمت تغییر و تحول در ساختارها، ماهیت‌ها و اندیشه‌ها از دیدگاه تحلیلگران و آگاهان به مسائل تونس و جریان‌های اسلامی، معلول عوامل زیر هستند:

۱- تجربه همزیستی مسالمت‌آمیز اسلام‌گرایی سکولاریستی

در تاریخ معاصر جهان عرب، کشور تونس یکی از کانون‌های سکولاریسم غرب‌زده بوده است. سکولاریسم حبیب بورقیه (رئیس جمهوری تونس ۱۹۵۶ تا ۱۹۸۹) افراطی‌تر و پُر دامنه‌تر از سکولاریسم نهادینه شده لبنان بوده است. حافظه تاریخی «مبارزه با حجاب» می‌گوید که شیراک رئیس‌جمهور فرانسه، زمانی که می‌خواست حجاب را در فرانسه غیرقانونی اعلام کند در تونس این موضوع را پایه‌گذاری کرد و جهت نهادینه کردن این امر از قوانین ضد حجاب تونس بهره برده است. شیخ راشد الغنوشی و رفقایاش در چنین فضایی جریان اسلام‌گرایی را فعال کردند ولی نتوانستند از فضای دموکراسی پوشالی و کثرت‌گرایی سیاسی دروغین «بورقیه» و «بن علی» برای کاشتن نهال «اسلام سیاسی» استفاده کنند و لذا زندان، شکنجه و تبعید و دشواری‌های معیشتی و اجتماعی فراوانی را تحمل کردند.

ذکاوت و پویایی دو مشخصه شخصی راشد الغنوشی است که توانست طی ۳۰ سال اسلام سیاسی تونس را از گذرگاه‌های دشوار عبور دهد و سیاست سرکوبگرانه بن علی (رئیس جمهوری تونس ۱۹۸۹ - ۲۰۱۱) را در منزوی کردن اسلام سیاسی تونس، خنثی سازد. نهضت و خیزش مردم تونس، تلاش‌های الغنوشی و گروهش را گسترده‌تر و پُر دامنه‌تر نمود و با سقوط بن علی و فراراش به عربستان سعودی، حاکمیت تونس به دست یک ائتلاف سکور یست - اسلامی معارض افتاد. الغنوشی و گروه اسلام‌گرای «النهضة» در پرتو شرایط جدید تونس و در چارچوب ساختار سیاسی نوین با روحیه و منشی عملگرا و لیبرالی عمل کرد و توانست به تحکیم جایگاه «النهضة اسلامی» در تار و پود ساختار سکولاریستی بورقیه‌ای بپردازد. بسیاری از تحلیلگران عرب بر این باورند که ذکاوت، فرصت‌طلبی و انعطاف‌پذیری رهبری النهضة نقش فراوانی



## سوگوارى حقوق بشرى ها برای علوش تروريست!

از این سخنرانی‌های شیعیان و نصیربان (علویان) را «مجوس» می‌خواند و خواستار «پاکسازی دمشق» از آنها می‌شود. علوش همچنین در یک سخنرانی دیگر خواهان تشکیل حکومت بنی‌امیه و قتل عام شیعیان نجف می‌شود. گرایش‌های ضدشیعی علوش در حدی بوده‌است که یکی از فرماندهان سابق جبهه النصره می‌گوید هیچ کس را ندیده بود که به اندازه زهران علوش از شیعیان متنفر باشد. علاوه بر این زهران علوش در چندین سخنرانی از بن لادن به خوبی یاد کرده و هیچ‌گاه ارتباط خود را با جبهه النصره شاخه سوری القاعده رد نکرده‌است.

تحلیلگران با استناد به ادبیات گفتمانی علوش آن را همانند ادبیات القاعده و داعش می‌دانند که از یک منبع یعنی وهابیت تغذیه می‌کنند و بنابراین تفاوت چندانی بین آنها وجود ندارد. اما رئیس دیده‌بان حقوق بشر و سایر تحلیلگران غربی نه تنها این ادبیات ترور بستی علوش را نادیده می‌گیرند بلکه سعی می‌کنند او را شخصیتی بزرگ و مردمی نشان دهند و نکته جالب این جاست که القاعده نیز همان موضعی را درباره زهران علوش اتخاذ کرده که روٹ و همکاران او اتخاذ می‌کنند. یک فعال سوری با اشاره به این تشابه رفتاری می‌نویسد «قابل تعجب نخواهد بود که القاعده نیز در سوگواری مرگ علوش به کنت روٹ ملحق شده‌است. رانیا خالک خبرنگار و فعال بین‌المللی در پاسخ به توثیق کنت روٹ، ضمن انتقاد از رویکرد دوگانه وی نوشت: «چرا شما درباره حمله هوایی اسرائیل که سمیر قنطار و عده‌ای از شهروندان سوری را کشت، ساکت هستید؟» در همین حال، فیصل گرد در تحلیل سیاست خارجی انگلیس و آمریکا در غرب آسیا در پاسخ به ادعای روٹ نوشت: «نه آقای روٹ، کشتن تروریست‌های فرقه‌ای توسط ارتش سوریه بخشی از استراتژی‌ای است که مردم سوریه را از کشته شدن توسط تروریست‌ها محافظت می‌کند.»

آنچه از عملکرد کنت روٹ و سازمان زیرمجموعه وی مشخص است اینکه آنها تنها به حقوق بشر اهمیتی نمی‌دهند بلکه آن را به عنوان ابزاری در راستای سیاست‌های استکباری به کار می‌گیرند و کشته شدن تروریست‌هایی مثل زهران علوش ماهیت آنها را بیش از پیش آشکار می‌کند. ■

واکنش‌ها به کشته شدن زهران علوش مؤسس و اولین فرمانده گروه «جیش الاسلام» نشان می‌دهد که چگونه سازمان‌ها و نهادهای به اصطلاح بین‌المللی دفاع از حقوق بشر رویکردهای دوگانه‌ای در برخورد با مسائل بشری از خود نشان می‌دهند و فاقد اعتبار هستند.

کنت روٹ، رئیس «دیده‌بان حقوق بشر» پس از کشته شدن زهران علوش در صفحه توییتر رسمی خود نوشت: «کشتن زهران علوش بخشی از استراتژی اسد است که تلاش می‌کند سایر گزینه‌های انتخاب بین او و داعش از بین برود.» علاوه بر روٹ، تعداد زیادی از تحلیلگران غربی با ابراز تأسف از کشته شدن علوش، او را یک انقلابی معرفی کردند. چارلز لیستر محقق «مؤسسه خاورمیانه» در واشنگتن که به طر فدری از گروه‌های سلفی در سوریه به ویژه احرار الشام معروف است در صفحه توییتر خود نوشت: «مرگ زهران علوش به مثابه یکی از مهم‌ترین تلفات انقلاب خواهد بود. این حمله هوایی نشست رهبری را هدف قرار داد.»

اعتراض به کشتن زهران علوش و تلاش برای نشان دادن وی به عنوان یک شورشی میانه و جایگزینی مناسب هم برای اسد و هم برای داعش از سوی رئیس سازمان دیده‌بان حقوق بشر با انتقاد گسترده فعالان در شبکه‌های مجازی مواجه شد. آنها با استناد به ماهیت سلفی علوش و ریشه خانوادگی وی که پدرش از شیوخ برجسته سلفی است و همچنین موضعی که قبلاً گرفته‌است دیده‌بان حقوق بشر را به داشتن رویکرد دو استانداردی دوگانه متهم کردند.

زهران علوش در سال ۱۹۷۱ در شهر دوما در حومه دمشق به دنیا آمد. وی فرزند شیخ عبدالله علوش از مفتیان سلفی سوریه است که اکنون در عربستان زندگی می‌کند. زهران دارای مدرک «شریعت اسلامی» از دانشکده شریعت دانشگاه دمشق است. وی پس از تکمیل تحصیلات دانشگاهی در سوریه، به عربستان سعودی سفر کرد و در آنجا بر نظر شیوخ معروف وهابی سعودی به تحصیل پرداخت. افرادی مانند «عبدالعزیز بن یاز» و «عبدالله بن عبدالعزیز العقیل» از استادان زهران در عربستان بودند.

یکی از مهم‌ترین استنادهایی که فعالان برای نشان دادن ماهیت تکفیری زهران علوش استفاده می‌کنند سخنرانی‌های ضدشیعی وی است. در یکی

غریبی) بفهماند که در عرصه دموکراسی و مشارکت سیاسی و بازی قدرت بر وفق مدل‌های متداول بازی می‌کند و در رفتار و تعاملش با محیط پیرامونی مستقل عمل می‌کند و وابسته به جریان اخوان المسلمین و اسلام سیاسی مصر نیست و از الگوی آن الهام نمی‌گیرد. گرچه الغنوشی و حزبی از کمک‌های قطر و ترکیه کمال استفاده را می‌کردند ولی سعی داشت خود را تا حدودی مستقل از ایدئولوژی و تشکیلات اخوان المسلمین بین‌الملل نشان بدهد و در تعاملش با دیگران، عملگرا و دور از ایدئولوژی اسلامی برخورد می‌کرد. آگاهان به مسائل جریان‌های اسلامگرایی تونس بر این باورند که شاخص‌هایی مانند «همرنگی»، «انعطاف‌پذیری»، «انطباق با واقعیت‌ها» و تا حدودی «فرصت‌طلبی» و «عملگرایی» به عنوان خصیصه‌ها و ممیزه‌های رهبری جریان نهضت اسلامی تونس شده‌است و تلاش برای بقا در مسند قدرت به تقویت این شاخص دامن می‌زند.



### کنگره دهم حزب، نتایج و تبعات آن

الغنوشی و رهبران سنتی نهضت اسلامی با برگزاری کنگره دهم، پیام‌ها و اهدافی داشته‌اند که خلاصه آن بدین شرح است:

۱- دوری از تبعات و کارنامه منفی اسلام سیاسی در تونس به ویژه کارکرد منفی گروه‌های سلفی تونس وابسته به القاعده و داعش.

۲- با طرح جدایی فعالیت تبلیغی و دعوی از فعالیت حزبی و سیاسی، رهبری نهضت سعی دارد خود را به عنوان یک حزب سیاسی با الگوی متعارف غربی که با قواعد بازی سیاسی و حزبی آشنا است، معرفی کند. به عقیده رهبری حزب، این اقدام و این سیاست تضمین‌کننده آینده سیاسی این حزب است. همچنین به نظر رهبری حزب این تلاش و این اقدام نوین باعث تقویت روابط آنها با غرب خواهد شد و اروپا از این طریق آنها را به رسمیت خواهد شناخت.

راشد الغنوشی طی پنج سال اخیر در مناسبت‌های مختلف و با استفاده از تریبون‌ها و رسانه‌ها، تلاش داشته که یک کانال مستمر دیالوگ با غرب داشته باشد و از این کانال خود را معرفی می‌کرد. وی در نشریات فرانسوی زبان به ویژه چاپ پاریس مقالات فراوانی در معرفی اسلام تونس به رهبری خود نوشته‌است.

۳- الغنوشی و رهبری نهضت با برگزاری این کنگره سعی داشته فصل تازه و مرحله نوینی از فعالیت حزبی و سیاسی خود را آغاز کند که از جریان اخوان سنتی فاصله و از سوابق گذشته و تاریخی تفاوت برجسته و چشمگیری داشته باشد. این مرحله نوین و فعالیت با شرایط درونی حزب و تحولات سیاسی جامعه تونس و جریان اخوان المسلمین در سطح منطقه و بین‌المللی مرتبط و انطباق داشته باشد.

جریان اسلام سیاسی تونس به رهبری الغنوشی طی پنج سال اخیر هیچ دستاورد چشمگیری در عرصه اقتصادی و اجتماعی و حل مشکلات معیشتی مردم نداشته و لذا سعی دارد خود را در قالب یک حزب سیاسی متعارف معرفی کند و از مفاهیم آرمانی و ارزشی دوری می‌جوید.

۴- پیرامون روند تغییر و تحول در عقاید، اندیشه‌ها و کارکردهای سیاسی حزب نهضت اسلامی به رهبری الغنوشی نظریات و دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد، برخی هنوز به این باور نرسیده‌اند که تحول قابل توجهی در این حزب رخ داده و به نظر آنها اگر تحولی رخ داده تاکتیکی و رونیایی بوده ولی عده زیادی عقیده دارند که حزب الغنوشی دچار تحولات ریشه‌ای و زیربنایی شده‌است و از عقاید و مرامنامه و ساختارهای گذشته خود فاصله قابل توجهی گرفته‌است که می‌توان آن را در قالب یک غسل میان نهضت اسلامی و اخوان المسلمین تصور کرد.

۵- گرچه هنوز زود است تبعات و نتایج تحولات حزب پس از کنگره دهم ارزیابی و برآورد شود ولی سفر الغنوشی و رهبران حزب به پاریس به دعوت وزارت خارجه فرانسه و استقبال مقامات بلندپایه این کشور از رهبر نهضت اسلامی تونس نشانه‌ای از تغییر مواضع غرب نسبت به حزب نهضت اسلامی تونس و پذیرفتن آن به عنوان یک حزب سیاسی و یک بازیگر عرصه سیاست تونس است. برخی از تفسیرگران عرب دعوت پاریس از الغنوشی را به مثابه نشانه‌ای از تحول ماهیتی و جوهری حزب اسلامگرایی نهضت تونس می‌دانند و همچنین نمادی از آمادگی فرانسه برای تعامل با احزاب غیرسکولاریستی تونس می‌باشد. ■





## لیبی از استبداد تا برادر کشی

طه مصطفوی

پنج سال از قیام و خیزش مردمی لیبی و سرنگونی رژیم استبدادی آن می‌گذرد، اما هنوز دوران برادر کشی، آوارگی و ویرانگری به پایان نرسیده است. غرب استعماری با ابزار ناتو به بهانه دفاع از این ملت، سرنگونی دیکتاتوری سرهنگ قذافی و روی کار آوردن یک نظام سیاسی مردمی بر پایه‌های دموکراسی، آزادی و کرامت انسانی، مداخله نظامی و رژیم ۴۲ ساله استبداد را سرنگون کرد و ویرانه هولناکی به جای گذاشت. پنج سال گذشته اما ویرانی و فروپاشی ارگان و زیرساخت‌های دولت - ملت این کشور همچنان ادامه دارد و متأسفانه نقطه روشن و امید در افق و آینده آن، هنوز پدیدار نشده است. این کشور پس از پنج سال از براندازی قذافی هنوز در پیچیده‌ترین مراحل تاریخی خود و در آستانه حملات احتمالی کشورهای غربی قرار دارد. بررسی آخرین وضعیت سیاسی - امنیتی این کشور در این برهه تاریخی حساس ضروری می‌باشد و کنکاش در روند تحولات این سرزمین ما را به درک و فهم پیچیدگی‌های بحران این کشور یاری می‌کند.



### حکومت وفاق ملی

یکی از دستاوردها و برآیندهای روند گفت‌وگوهای سیاسی گروه‌های رقیب لیبیایی طی دو سال اخیر، تشکیل حکومت وفاق ملی به ریاست «فایز السراج» بوده است. از دیدگاه خیلی از نخبگان لیبی و آگاهان به مسائل این کشور با تشکیل این حکومت می‌توان در حل پیچیدگی بحران سیاسی - امنیتی لیبی کمک فراوانی نمود، اما پایه‌گذاری این حکومت تاکنون با موانع و چالش‌هایی پیچیده روبه‌رو است. شکل‌گیری حکومت وفاق ملی تا این برهه زمانی از گذرگاه مراحل متعددی گذشته و در این روند با مشکلات پیچیده‌ای دست و پنجه نرم کرده است. شکل‌گیری دولت السراج در روند تحولات این کشور از این مراحل تاریخی گذر کرده است:

#### الف: حکومت وفاق ملی - دوره لیون:

برناردینو لیون، دومین فرستاده ویژه سازمان ملل برای حل بحران لیبی، پس از اشراف بر روند یکسال و نیم مذاکره و گفت‌وگو سیاسی میان طرف‌های درگیر لیبیایی، در روزهای آخر آمووریتش در مورخ ۱۷ مهر ۱۳۹۴، حکومت وفاق ملی پیشنهادی را معرفی کرد که با واکنش‌های گوناگون و متناقضی روبه‌رو گشت. ساختار حکومت وفاق ملی به ریاست فایز السراج متشکل از سه معاون رئیس که (نمایندگان سه منطقه لیبی شرق، غرب و جنوب)، دو وزیر مشاور، رئیس شورای امنیت ملی

لیبی و کابینه‌ای مرکب از ۱۷ وزیر بوده است. نخبگان و جامعه سیاسی این کشور در قبال تشکیل چنین حکومتی به مخالفان و طرفداران آن تبدیل شده و گسلی بر دیگر گسل‌ها و اختلافات درونی این کشور افزوده و پیچیدگی بحران را شدیدتر کرده است. مخالفت دو پارلمان «طبرق» و «طرابلس» مانع از تشکیل این حکومت گشت.

#### ب: حکومت وفاق ملی - دوره کوبلر

مارتن کوبلر، دیپلمات آلمانی به عنوان سومین فرستاده ویژه سازمان ملل جانشین لیون (دیپلمات اسپانیایی) شد و روند گفت‌وگوهای سیاسی لیبی در شهر صخیرات مراکش ادامه یافت و در مورخ ۲۶ آذر ۱۳۹۴، طرف‌های رقیب به توافق رسیدند و سند سیاسی امضا کردند که بر اساس آن شورای ریاستی حکومت وفاق ملی به ریاست «فایز السراج» اعلام موجودیت کرد و طی یک ماه مشورت و رایزنی «السراج» کابینه خود را در مورخ ۲۹ دی ۱۳۹۴ برای اخذ رأی اعتماد به پارلمان طبرق معرفی کرد. حکومت وفاق ملی متشکل از ۳۲ وزیر پس از طرح در جلسه شورای نمایندگان (پارلمان طبرق) مورخ ۵ بهمن ۱۳۹۴ با مخالفت ۸۹ نماینده (از ۱۰۴ نماینده حاضر) رأی اعتماد نگرفت و پیشنهاد شد که حکومت تحویل شده با حدود ۱۷ وزیر تشکیل شود و پارلمان برای معرفی چنین حکومتی ۱۰ روز مهلت داد. السراج تصمیم پارلمان را پذیرفت و در نشست‌های شهر صخیرات در مراکش به مشورت و رایزنی پرداخت و در پایان در مورخ ۲۶ بهمن ۱۳۹۴ کابینه ۱۸ نفره

(۱۳) وزیر و ۵ وزیر مشاور) به پارلمان طبرق معرفی کرد، اما پس از ۱۰ روز تلاش، تاکنون موفق به اخذ رأی اعتماد نشده است. علل مخالفت پارلمان طبرق با حکومت السراج ریشه در بسته‌ای از عوامل و انگیزه‌های سیاسی و حساسیت‌های محلی و قبیله‌ای دارد. نخبگان شرق که طرفداران ارتش به فرماندهی ژنرال «حفتر» از اجرایی شدن ماده هشتم توافق سیاسی «صخیرات» هستند که براساس آن ریاست حکومت وفاق ملی، تعیین فرماندهان ارتش و دستگاه امنیتی را به عهده دارد. سرنوشته ژنرال حفتر نقش مهمی در تشکیل یا عدم تشکیل این حکومت دارد. حکومت وفاق ملی گرچه هنوز از پارلمان طبرق رأی اعتماد نگرفته ولی عملاً پس از استقرار در طرابلس به عنوان یک حکومت مشروع عمل می‌کند و تاکنون وزیران خارجه ایتالیا، آلمان، انگلیس، اسپانیا، ترکیه، الجزایر و تونس و نخست‌وزیر مالت از طرابلس دیدار کرده و با السراج ملاقات و مذاکره داشته‌اند. محافل غربی و سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای با بیان حکومت در تعامل هستند ولی تاکنون رسماً به رسمیت شناخته نشده است، زیرا پارلمان طبرق در گذشته و بر اساس توافق سیاسی صخیرات یک نهاد قانونگذار مشروع است که به حکومت السراج هنوز رأی اعتماد نداده است. حکومت السراج در تلاش است به عنوان یک حکومت قانونی و مشروع عمل کند و در راستای تحکیم پایه‌های مردمی، گام‌هایی برداشته و به تشکیل نهادهای نظامی - امنیتی اقدام نموده است. حکومت السراج که با حمایت سازمان ملل و کشورهای غربی پایه‌گذاری شده، متأسفانه تاکنون نتوانسته از مشکلات معیشتی و اجتماعی مردم لیبی بکاهد و هنوز گامی در جهت ترمیم و بازسازی تبعات منفی و ویرانه‌های پنج سال اخیر در ابعاد مختلف، برنداشته است. البته در این کشور فضای سیاسی - امنیتی مناسبی برای شروع فصل بازسازی و ترمیم ساختارها و زیرساخت‌ها به وجود نیامده است. در پرتو تشکیل حکومت وفاق ملی به ریاست السراج این تحولات ساختاری رخ داده است:

- ۱- حکومت «تجات ملی» مستقر در طرابلس که به ریاست «خلیفه الخویل» (با گرایش اخوانی) متحل و بسیاری از وزارتخانه‌های آن تحویل حکومت وفاق ملی شد.
- ۲- کنگره ملی لیبی (پارلمان طرابلس) اکثریت آن به نهاد شورای عالی دولت پیوستند. این نهاد جدید بر اساس توافق سیاسی صخیرات مطرح شد تا به عنوان نهاد مشورتی قانونگذار عمل کند (بنیه مجلس سنا)
- اما اقلیت آن به رهبری نوری بوسهیمین هنوز به عنوان مخالف حکومت وفاق ملی فعالیت دارد.
- ۳- اغلب میلیشیاهای و گروه‌های مسلح وابسته به جریان «فجر لیبیا» که گرایش اخوانی و سلفی دارند زیر چتر تشکیلات نظامی - امنیتی حکومت وفاق ملی درآمدند، اغلب رهبران و فرماندهان این گروه‌های مسلح سوابق منفی حقوق بشری دارند.
- ۴- نهادهای مالی و اقتصادی لیبی مانند بانک مرکزی، شرکت ملی نفت لیبی و شرکت سرمایه‌گذاری خارجی لیبی که تحت نظارت سازمان ملل فعالیت دارند، هم‌اکنون وفادار به حکومت وفاق ملی شدند.
- ۵- پارلمان طبرق و حکومت موقت عبدالله الثنی (از سوی سازمان ملل مشروع می‌باشند) همچنان از مشروعیت قانونی خود دفاع می‌کند و کشورهای منطقه‌ای مانند مصر و امارات عربی متحده حامی آنها می‌باشند.
- ۶- ارتش لیبی به فرماندهی ژنرال حفتر از جایگاه و مشروعیت خود دفاع می‌کند و در قبال فشارهای بین‌المللی برای تمکین به



## موج سوم بیداری اسلامی

پیشنهاد می‌کند از واژه «اصولگرایی» استفاده شود. راشد الغنوشی رهبر جریان اسلام‌گرایی النبهض تونس این واژه را اینگونه توصیف می‌کند: «منظور ما از بنیادگرایی بهروری از اصول اسلامی است بی‌آنکه درباره اندیشه‌ها و بینش‌های پیدا شده در تاریخ اسلام تعصبی خاص داشته باشیم.» همچنین حضرت آیت‌الله خامنه‌ای می‌گوید که اگر بنیادگرایی را به معنای بازگشت به اصول و بنیادهای اسلامی بدانیم بزرگ‌ترین افتخار را به دست آورده‌ایم. در فصل سوم کتاب با نشان دادن خصایص موج اول بیداری اسلامی، افکار و عملکرد رهبران فکری این موج از جمله سید جمال الدین حسینی، اقبال لاهوری، محمد عبده، عبدالرحمن کواکبی، و ابوالاعلی مودودی مورد بررسی قرار می‌گیرد. فصل چهارم (انقلاب و جهاد)، موج دوم انقلاب و زمینه شکل‌گیری آن را از جمله ظهور رژیم صهیونیستی، افول ناسیونالیسم عرب، غارت فرهنگی استعمار، تلاش برای حاکمیت سکولارها، مداخله نظامی خارجی و انسجام و روحانیت تشیع نشان می‌دهد. در ادامه فصل به مهمترین عوامل بیداری به‌ویژه انقلاب اسلامی و عملکرد و اندیشه‌های رهبران موج دوم بیداری اسلامی یعنی امام خمینی، سید محمد باقر صدر و سید قطب پرداخته شده است. در فصل پایانی (پنجیم)، زمینه‌ها و شرایط زمانی اسلام‌گرایی در موج سوم (مشارکت و جهاد) مورد بررسی قرار می‌گیرد. نویسنده پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی، جهانی شدن، هنجارسازی جنگ علیه تروریسم در غرب، رشد رسانه‌های فرامرزی در جهان اسلام، سازش (مذاکرات با رژیم صهیونیستی) و پیروزی‌های حزب‌الله لبنان را از شرایط و دلایل موج سوم نام می‌برد.

نویسنده با اشاره به راهبردهای اسلام‌گرایان در موج سوم به بررسی نمونه‌های مشارکت در بعضی کشورهای اسلامی همانند ترکیه و مصر می‌پردازد و در پایان توصیه‌هایی برای اسلام‌گرایان ارائه می‌کند؛ از جمله قرارداد فلسطین در اولویت اساسی جهان اسلام و استفاده از اندیشه‌های امام خمینی به عنوان الگوی مبارزه، مشارکت در انتخابات، استفاده از رسانه‌های فرامرزی، کنار گذاشتن اختلافات خرده‌گفتمانی و درون‌گفتمانی و تقویت توانمندی اندیشه اسلامی. ■



کتاب موج سوم بیداری اسلامی به قلم عبدالله گنجی توسط مؤسسه اندیشه‌سازان نور در سال ۱۳۸۸ منتشر شده است. نویسنده در مقدمه کتاب با اشاره به اینکه کلید بیداری اسلامی در نتیجه تقارن حرکت استعمارگرانه غرب و عقب ماندگی مسلمانان در حوزه عملی زده شد، معتقد است، بیداری اسلامی طی ۱۵۰ سال گذشته به دلیل اختلاف اساسی مسلمانان با هژمون‌سازی لیبرالیسم غرب به‌ویژه در حوزه فرهنگی بیشتر جهت‌گیری بیرونی داشته و در قالب گفتمان اسلام سیاسی قدرافراشته است.

نویسنده با تأکید بر اینکه اسلام در جایگاه واژگان نهایی می‌نشیند و برای اکثر مسلمانان نماد وحدت و انسجام محسوب می‌شود خاطر نشان می‌کند اسلام محور مرکزی است که نشانه سیاست جهانی را معنا می‌بخشد و به بازسازی نظم جدید می‌پردازد که با گفتمان غربی تفاوت و تمایز دارد و مهمترین منازعه این دو گفتمان بر سر معناداری به مؤلفه‌هایی مانند دموکراسی، حقوق بشر، آزادی و حیطه اختیارات دولت است. در ادامه کتاب تلاش شده تا سیر حرکت اسلام‌گرایی در مقایسه با گفتمان غرب در مراحل مختلف مبارزه، تکامل، صورت‌بندی و مفصل‌بندی تحلیل شود. در همین راستا نظریه‌های مربوط به بیداری مسلمانان و تفسیری که غرب از این بیداری ارائه می‌کند، مورد بررسی قرار گرفته است. نویسنده موج بیداری اسلامی را به سه مرحله: «اصلاحی»، «انقلاب - جهاد» و «جهاد- مشارکت» تقسیم می‌کند.

در فصل اول نظریه‌های بیداری اسلامی مورد بررسی قرار می‌گیرد. اولین نظریه با عنوان «تجدید حیات اسلامی» معرفی می‌شود که توسط خورشیداحمد، متفکر مسلمان پاکستانی مطرح شده است. از نظر احمد، بیداری اسلامی امری «برون‌زا» است و صبغه تقابلی و گفتمانی دارد که ریشه‌های آن را باید در میراث استعمار جست‌وجو کرد. دومین نظریه، «ادواری» نام دارد که بر خلاف نظریه تجدید حیات اسلامی، بیدار اسلامی را امری درون‌زا می‌داند. از این منظر هرایر دکمچیان جنبش‌های اسلامی را پدیده‌ای جدید معرفی نمی‌داند بلکه جلوه‌های معاصر جریانی تاریخی است که در طول دوران پس از ظهور اسلام در بخش‌های گوناگون جهان اسلام نمود پیدا کرده‌اند. نظریه بعدی که به آن پرداخته می‌شود، نظریه انقلاب اسلامی است که ماهیت اصالت‌گرا دارد و هدف آن پایه‌گذاری زندگی فردی و اجتماعی مسلمانان بر اساس آموزه‌های اسلامی است. امام خمینی (ره) به عنوان بنیان‌گذار و اولین رهبر اسلامی با صراحت سرمایه‌گذاری جمهوری اسلامی ایران برای بیداری اسلامی مسلمان را فریاد می‌زند و خطاب بیدارگرایانه او نه تنها جهان اسلام بلکه «عالم مستضعفان» را در بر می‌گرفت که در تضاد حتمی با منافع ابرقدرت‌ها به خصوص غرب دارد.

در فصل دوم بحث بنیادگرایی را نویسنده مورد بررسی قرار می‌دهد و معتقد است تفسیرها از بنیادگرایی یکی از چالش‌های اساسی اسلام و غرب است. در حالی که غرب بار معنایی منفی به این واژه می‌دهد اما مفهوم آن برای مسلمانان از کشوری به کشوری دیگر، از شیوه‌ای به شیوه دیگر متفاوت است. نویسنده برای مشتبه‌نشدن مفهوم بنیادگرایی در جوامع اسلامی با آنچه رسانه‌های گروهی و برخی اندیشمندان و سیاست‌مداران غرب تبلیغ می‌کنند،

حکومت وفاق ملی همچنان پایداری می‌کند. حکومت وفاق ملی با تشکیل کمیته چیدمان امنیتی و گارد ریاستی سعی در تقویت بنیه نظامی - امنیتی خود نموده که با اعتراض و واکنش ارتش روبه‌رو شده است.



### وضعیت نظامی - امنیتی

از درنه (در شرق) تا مصرانه (در غرب) تنش خونین و درگیری همچنان ادامه دارد. در این عرصه چهار نهاد و جریان نظامی و مسلح‌فعالند که عبارتند از:

۱- حکومت وفاق ملی با استفاده از یگان‌های مسلح جریان «فجر لیبیا» (باگرایش اخوانی، سلفی و اغلب از اهالی شهر مصرانه می‌باشند) اقدام به تشکیل چنداتاق عملیاتی نمود که اتاق عملیات «بنیان مرموص» که علیه داعش در منطقه «سرت» فعالیت دارد، مشهورتر است. نیروهای مسلح که علیه داعش در شهر سرت وارد عملیات شده، پیشروی‌ها و پیروزی‌هایی داشته ولی تاکنون موفق به آزادی شهر و حومه آن از یوغ داعش نشده‌اند.

۲- ارتش به فرماندهی ژنرال حفتر که در قالب عملیات «الکرامه» دست به اقدامات نظامی علیه نیروهای افراط‌گرای اخوانی و سلفی می‌زند هم‌اکنون در سه جبهه مشغول عملیات است:

الف- منطقه درنه و حومه: در این عملیات به پیروزی‌هایی دست یافته و نیروهای سلفی چهادی مانند گروه شوری مجاهدین درنه و بقایای داعش آسیب و تلفات جدی دیده‌اند. اخیراً ارتش یک آتش‌شس دو هفته‌ای را به شرط تسلیم گروه‌های مسلح و عقب‌نشینی آنها پذیرفته است.

ب- منطقه بنغازی: ارتش با آزادسازی منطقه قاربونس در این شهر به پیشروی و پیروزی قابل توجهی نایل آمده و به گروه‌های سلفی به ویژه شورای مجاهدین بنغازی تلفات سنگینی وارد کرده است. داعش در این درگیری‌ها فرمانده منطقه‌ای خود را از دست داده است.

ج- منطقه اجدابیا: در پی فتوای شیخ صادق الغریانی مفتی سلفی لیبی گروه‌های سلفی مانند «گروه دفاع از بنغازی» و «اتاق آزادی اجدابیا» به پایگاه‌ها و قرارگاه‌های ارتش در این شهر استراتژیک یورش برده و توانسته برخی از حملات را تسخیر کنند. ارتش به فرماندهی حفتر هم‌اکنون مشغول پاکسازی و پدافند است.

۳- داعش و نیروهای هوادار: داعش پس از تلفات جدی در فلوچه و رقه (در عراق و سوریه) در لیبی نیز با حملات ارتش و نیروهای مسلح هوادار حکومت وفاق ملی تلفاتی دریافت و از مناطق وسیعی در بن جواد و نوفلیه در منطقه هلال نفتی عقب‌نشینی کرده است. در شهر سرت در قبال تک‌ارتش در حال مقاومت و پایداری است و از تاکتیک حملات انفجاری و انتحاری بهره‌برداری می‌کند.

۴- گروه‌های سلفی و چهادی طرفدار القاعده: این گروه در درنه و بنغازی در وضعیت پدافندی هستند و هر روز تلفات و شکست‌هایی متحمل می‌شوند و به‌نظر می‌رسد تک به مواضع ارتش در شهر اجدابیا، انحرافی و با هدف کاهش فشار روی بنغازی و درنه بوده است. ■



# سوررئالیسم چریک تصمیم ساز

## انصارالله

از سطح محلی به سطح ملی «توصیف کرد.

بر اثر این ناآرامی ها کنترل دولت مرکزی یمن ضعیف شد و همین مسئله زمینه را برای تحکیم قدرت حوثی ها در صعدة فراهم آورد. رزمندگان حوثی سلاح های سنگین به دست آوردند و کنترل سرزمین خود را در شمال افزایش دادند. در سال ۲۰۱۱ آنها علناً حاکمیت صعدة را به عهده گرفتند و فرمانداری برای این استان انتخاب کردند، مالیات می گرفتند و بر ادارات دولتی و نظام قضایی نظارت می کردند. رهبران حوثی اصرار داشتند که به دولت یمن حمله نمی کنند، بلکه واحدهای نظامی و رهبرانی را که در خدمت احزاب رقیب قرار دارند، هدف قرار می دهند به ویژه رهبران حزب اصلاح و علی محسن که نقش مهمی در شروع جنگ های شش گانه علیه حوثی ها داشتند. همزمان با تحکیم سلطه امنیتی حوثی ها در صعدة عبدالملک طرفداران غیرنظامی خود را به صناعا فرستاد تا علاوه بر شرکت در تظاهرات مردمی علیه عبدالله صالح نقش فعالی در تصمیم گیری های سیاسی ایفا کنند. حوثی ها با ملحق شدن به گفت وگوهای ملی، صاحب یک کرسی شدند و از خواسته های عمومی از جمله یک دولت فدرال بر اساس اصول دموکراتیک، تکثرگرایی سیاسی، آزادی مذهبی و توازن قوا حمایت کردند. شهرت حوثی ها به عنوان برکنارکنندگان علی عبدالله صالح، محبوبیت آنها را حتی در خارج از پایگاه سنتی شان افزایش داد. حکومت پس از علی عبدالله صالح به ریاست عبدربه منصور هادی با خواسته های انقلابی و عدالت طلبانه انصارالله همخوانی نداشت به همین دلیل این جنبش مصمم شد فعالیت خود را برای اصلاح دولت جدید تشدید و به صورت پیکانیه اقدام کند. در چنین شرایطی، انصارالله تصمیم گرفت از طریق سازماندهی تظاهرات مردمی، دولت جدید را مجبور به انجام اصلاحاتی بکند. نقطه عطف حوثی ها برای حرکت به سمت پایتخت پس از تسلط بر شهر عمران در اسفند ماه سال ۱۳۹۲ صورت گرفت. در پی این تحول، طرفداران این جنبش با ایجاد کمپ هایی در اطراف این شهر، پوشش امنیتی برای تظاهرات مردمی ایجاد کردند. این تظاهرات پس از یک کش و قوس یک ماهه و پیچیده منجر به

شیعیان زیدیه با استفاده از ابزارهای مدرن از جمله نوار کاست و ویدئو ایجاد کردند.

طرد سیاسی حوثی ها از طرف دولت مرکزی، ناکامی حوثی ها در انتخابات پارلمانی سال های ۱۹۹۳ و ۱۹۹۷، اتحاد دولت مرکزی صناعا به رهبری دولت «علی عبدالله صالح» با پادشاهی سعودی و همچنین امریکا و به ویژه جنگ های شش گانه ای در دهه اول قرن حاضر مهم ترین فراز و نشیب هایی است که حوثی ها در طول ۳۰ سال اخیر خود پشت سر گذاشته اند. از این میان نقش جنگ های شش گانه بسیار مهم است، چراکه حوثی ها پس از هر جنگی به رهبری عبدالملک حوثی که پس از شهادت برادرش در جنگ اول رهبری حوثی ها را به عهده گرفت، موفق تر و قدرتمندتر از قبل ظاهر شدند و خود را به عنوان یک جنبش ریشه دار و شکست ناپذیر ثابت کردند.

شروع ناآرامی ها در جهان عرب از سال ۲۰۱۱ که در خارج به «بهار عربی» و در داخل به «بیداری اسلامی» معروف شد و به یمن هم رسید، نقطه عطفی در بازگشت حوثی ها به عرصه سیاست در سطح ملی این کشور محسوب می شود و می توان آن را اولین قدم حوثی ها به رهبری عبدالملک برای «حرکت

**گسترش مناطق نفوذ جنبش  
انصارالله طی سه دهه گذشته  
از مهم ترین مصادیق ماهیت  
سوررئالیستی یمن محسوب  
می شود. آنها در حالی  
پایتخت یمن را به کنترل خود  
در آوردند که کاملاً در حاشیه  
تصمیم گیری های قرار داشتند**

پایگاه خبری و تحلیلی میدل ایست ای (Middle East Eye) در گزارشی درباره عبدالملک حوثی در بحبوحه انقلاب دوم یمنی ها در شهر یور ۱۳۹۳ آورده: «سرنوشت انقلاب یمن در دستان مردی قرار دارد که کمتر شناخته شده است. کسی که خود را از یک فرمانده شورشی به یک تصمیم ساز نهایی تبدیل کرده است. «داستان زندگی عبدالملک حوثی به اندازه داستان کل یمن مملو از رمز و راز است، به همین دلیل نیز بعضی ناظران یمن را سرزمین «سوررئالیستی» توصیف می کنند، یعنی جایی که «خیال با واقعیت» ترکیب می شود.

گسترش مناطق نفوذ جنبش انصارالله طی سه دهه گذشته از مهم ترین مصادیق ماهیت سوررئالیستی یمن محسوب می شود. آنها در حالی پایتخت یمن را به کنترل خود در آوردند که ۱۰ سال پیش، کاملاً در حاشیه تصمیم گیری های سیاسی یمن قرار داشتند و از طرف دولت مرکزی طرد شده بودند و محدوده فعالیت آن صرفاً در استان صعدة واقع در شمال این کشور محدود می شد. البته این اولین بار نیست که زیدی ها در تاریخ مدرن یمن، حکومت را در این کشور به دست می گیرند. آنها در ۱۹۱۸ با امپراتوری عثمانی مقابله کردند و حکومت خود را در شمال یمن تشکیل دادند، اما در سال ۱۹۶۲ بر اثر کودتایی توسط افسران ارتش و با حمایت جمال عبدالناصر به

بیش از نیم قرن حکومت زیدی ها در یمن پایان داده شد. از آن زمان به ویژه در دوره علی عبدالله صالح، یکی از مهم ترین اقدامات حکومت علیه زیدیه ها، تغییر بافت جمعیتی شیعیان از طریق ترویج وهابیسیم و سلفی گری با همکاری عربستان در شمال یمن و سرزمین های زیدیه ها بود. علی عبدالله صالح را نیز باید یکی دیگر از شاخص های مهم ماهیت سوررئالیستی یمن توصیف کرد؛ چراکه تغییر موضع وی از دشمنی به اتحاد با انصارالله نقش بسیار مهمی در تغییر موازنه سیاسی یمن دارد. در چنین شرایطی نقطه اولیه جنبش حوثی ها در سال ۱۹۹۰ بسته شد؛ زمانی که حسین حوثی و جمعی از جوانان صعدة با الهام از انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی (ره) گروهی با نام «شباب المؤمن» را با هدف احیای هویت



## قیام یمنی در گلوگاه ژئوپلیتیکی

گذشت بیش از یک سال از آغاز نبرد و عدم پیروزی در این راه، طرح دیگری از سوی مقامات اسرائیل به آل سعود دیکته شد.

بر این اساس چندی پیش خبر تجزیه جزایر صنایعیر و تیران از سرزمین مصر و الحاق به عربستان در صدر اخبار رسانه‌های دنیا قرار گرفت. این اتفاق پس از آن صورت گرفت که ملک سلمان به قاهره رفت و با السیسی دیدار کرد.

در واقع ریاض با کسب مالکیت جزایر مذکور، توانست بخشی از نگرانی‌های آتی اسرائیل از بابت احتمال تحركات ضد صهیونیستی حکومت‌های بعدی مصر را مرتفع کند و بر حوزه نظارت دریایی این رژیم در دریای سرخ بیفزاید تا اسرائیل بهتر بتواند مانع نزدیک شدن کشتی‌های ضد صهیونیستی به مرزهای آبی این کشور از طریق تنگه باب‌المندب شود. بر این اساس اسرائیل به عنوان ضلع سوم اما کاملاً نامرئی توافق میان مصر و عربستان، موفق شد حاکمیت خود را بر جزایر تیران و صنایعیر دائمی سازد که البته طبق قانون حقوق بین‌الملل به «مرور زمان» می‌تواند این مناطق را که از سال ۱۹۶۷ عملاً در اختیار دارد، به خاک خود ضمیمه کند.

اما این تمهیدات باز هم خیال ناسازم مقامات تل‌آویو را راحت نکرده است؛ زیرا باب‌المندب کماکان شاهرگ حیاتی این رژیم برای تداوم تجارت با دنیا است و اسرائیل می‌داند که اگر در مناسبات تجاری با اروپا به دلیل اختلاف در زمینه آرمات فلسطین دچار چالش شود، تنها تنگه باب‌المندب است که می‌تواند روند واردات و صادرات کالاهای تجاری به فلسطین اشغالی را استمرار بخشد.

از این رو اسرائیلی‌ها پیروزی انصارالله در یمن را شکستی نابودکننده برای خود می‌دانند. زیرا این گروه سرسازش با رژیم صهیونیستی ندارد و همین آرمات می‌تواند باعث پیوند انصارالله با ایران و گسترش حوزه نفوذ تهران در این گذرگاه آبی شود. در این شرایط اینکه چه نوع حکومتی در یمن روی کار بیاید، می‌تواند ساختار ژئوپلیتیک منطقه را نیز تغییر دهد. ■

تنگه باب‌المندب، گذرگاه آبی است که دریای سرخ را به خلیج عدن و اقیانوس هند از جنوب و به کانال سوئز و دریای مدیترانه از شمال متصل می‌کند. در واقع این تنگه راه میانبری برای ارتباط غرب آسیا به شرق آفریقا و قاره اروپاست که با توجه به حجم ذخایر نفتی در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس و عبور نفتکش‌ها از این مسیر، از لحاظ اهمیت دومین تنگه مهم جهان پس از کانال سوئز محسوب می‌شود. بر اساس ارزیابی‌های اداره اطلاعات انرژی امریکا، مقدار نفتی که روزانه از این تنگه عبور می‌کند، حدود ۳ میلیون و ۸۰۰ هزار بشکه است که این رقم معادل ۶ درصد تجارت نفت جهانی به شمار می‌آید. همچنین به دلیل کوتاه شدن راه رسیدن به اروپا، کشورها گذر از باب‌المندب و کانال سوئز را در اولویت تجاری خود قرار داده‌اند که بر این اساس سالانه حدود ۲۱ هزار کشتی حامل انواع کالاهای از این تنگه عبور می‌کند. از این رو به هم خوردن ثبات این تنگه می‌تواند اثر زاینباری بر بازارهای جهانی به ویژه در حوزه نفت کشورهای غربی داشته باشد.

مسئله قابل تأمل در تنگه باب‌المندب، تأثیر حیاتی آن بر بقا و امنیت اسرائیل است؛ زیرا به دلیل آزادی عبور و مرور در این تنگه، کشتی‌های ضد اسرائیلی می‌توانند برای ضربه زدن به این رژیم از این مسیر به مرزهای فلسطین اشغالی نزدیک شوند. از این رو کشور یمن و جزایر آن که در این منطقه واقع است نقش تعیین‌کننده‌ای بر حیات تل‌آویو دارد. از سویی دیگر اریتره و جیبوتی نیز که در قسمت غربی باب‌المندب قرار دارند، مورد توجه ویژه رژیم صهیونیستی هستند.

در این شرایط و به خصوص پس از تحولات عراق و سوریه و شکست استراتژی تضعیف محور مقاومت، اسرائیل تلاش داشت امنیت مسیرهای آبی منتهی به مرزهای جنوبی و غربی خود را افزایش دهد. طبق این سیاست عربستان به یمن حمله کرد تا بتواند با روی کار آوردن دولت موردنظر خود، خیال سران تل‌آویو را از لحاظ امنیت باب‌المندب آسوده سازد اما پس از

تسلط نیروهای انقلابی به مراکز مهم دولتی شدند. اما پیروزی انقلاب یمن برای حوثی‌ها نه تنها به معنی پایان کار نبود، بلکه شروع روزهای سخت برای این جنبش محسوب می‌شود. همزمان که حوثی‌ها تلاش می‌کردند از طریق گفت و گو با سایر احزاب نظام سیاسی جدیدی را در یمن تشکیل دهند و تعریفی جدید از خود بر اساس الگوی حزب الله لبنان ترسیم کنند، عربستان سعودی به عنوان رژیمی که خواهان حفظ موجودات بانگرانی این تحولات را دنبال می‌کرد و بدیهی بود که نمی‌توانست به قدرت رسیدن گروهی را در حیط خلوت خود که روابط نزدیکی با رقیب منطقه‌ای خود یعنی ایران دارد، به راحتی تحمل کند، اما از طرف دیگر به دلیل ضعف طرفداران عربستان در یمن، ریاض توانایی اعمال نفوذ بر تحولات آن کشور را نداشت. در همین حال، تحولات مهمی در داخل عربستان در حال رخ دادن بود. ملک عبدالله در بهمن ماه ۱۳۹۳ پس از یک دهه حکمرانی فوت کرد و سلمان بن عبدالعزيز به عنوان شاه جدید عربستان انتخاب شد. شاه جدید عربستان که تغییرات بنیادینی از جمله انتخاب فرزند خود به عنوان وزیر دفاع و جانشین ولیعهد در ساختار کابینه ایجاد کرده بود، حمله به یمن را فرصتی برای خود دید تا علاوه بر انحراف افکار عمومی از آنچه بعضی تحلیلگران از آن به عنوان کودتا علیه فرزندان پادشاه سابق عنوان کردند، خود را به عنوان پادشاهی مقتدر نشان دهد. اما نتیجه این جنگ کاملاً برخلاف ملک سلمان و فرزند خیالپردازش پیش رفت.

ماه‌ها از جنگ یمن می‌گذرد و داستان این جنگ و مقاومت انصارالله ابعاد دیگری از ماهیت سورنالیستی یمنی هاشان می‌دهد؛ فقیرترین کشور عربی مورد هجوم همه‌جانبه ثروتمندترین کشور عربی قرار گرفته است. شبکه‌های اجتماعی مملو از تصاویری است که نشان می‌دهند چگونه نیروهای «پاپ‌هنه» یمنی پیشرفته‌ترین و گران‌ترین تجهیزات نظامی عربستان سعودی را منهدم می‌کنند و نظامیان آنها را به اسارت می‌گیرند. ■





# انصارالله ضلع پنجم مقاومت

جعفر قنادباشی

گروه انصارالله یمن با توجه به عقبه‌ای که در این کشور دارد و بسترهای

ضدصهیونیستی که در یمن فراهم شده به عنوان ضلع پنجم محور مقاومت در منطقه مطرح است. نیروهای انصارالله زمانی که در تابستان ۲۰۱۴ به سمت صنعاء، پایتخت یمن حرکت کردند، روز قدس بود و اگر ویژگی‌های جبهه مقاومت را نگاه کنیم می‌بینیم که انصارالله به معنای کامل این ویژگی‌ها را داراست و از پشتوانه گسترده مردمی برخوردار است و عقبه‌ای که انصارالله در یمن دارد، از حزب‌الله لبنان بسیار بیشتر است. علاوه بر شیعیان یمن جمعیت اهل سنت این کشور نیز با انصارالله همسو هستند و در مقابله با دشمنان خارجی در کنار آن‌ها قرار دارند. حزب‌الله توسط اهل سنت لبنان و بشار اسد، رئیس‌جمهور سوریه از طرف اهل سنت سوریه حمایت می‌شوند و این ویژگی در یمن برای انصارالله نیز وجود دارد لیکن باتوجه به جمعیت ۲۴ میلیونی یمن دایره حمایت مردمی از انصارالله بسیار گسترده است. از آنجا که ایران رأس محور مقاومت است، علاوه بر حزب‌الله و دولت سوریه باید انصارالله را نیز تحت حمایت خود داشته باشد و در این میان اقداماتی را برای تقویت این گروه انجام دهد.

ایران باید انصارالله را حمایت کند

از آنجا که انصارالله از سوی ائتلاف عربی در محاصره قرار

دارد، ایران باید از راه‌های مشروع بین‌المللی انصارالله را حمایت کند و کمک‌رسانی‌هایی برای مردم جنگ‌زده یمن انجام دهد تا انصارالله از این شرایط و تنگناها خارج شود. باتوجه به تشدید حملات عربستان سعودی، مردم یمن و نیروهای انصارالله به دارو و مواد غذایی نیاز دارند و باید ترتیباتی را اتخاذ کنیم تا این کمک‌ها از سوی جامعه جهانی به دست مردم یمن و انصارالله برسد. ایران باید با دیپلماسی خود در جنبش عدم تعهد و منطقه و همچنین از سوی سازمان‌های مردم‌نهاد و خیریه مشکلات انصارالله را کاهش دهد. از طرف دیگر، انصارالله برای اداره فرهنگی جامعه نیاز به آموزش دارد و ایران باتوجه به امکاناتی که در اختیار دارد میتواند آنها را آموزش دهد تا بتوانند انسجام خود در مقابل دشمنان را حفظ کنند.

ارائه مدل جدید از سوی انصارالله

یکی دیگر از ویژگی‌های مهم انصارالله که آن را از کشورهای عربی منطقه متمایز میکند ارائه مدل جدیدی از اداره جامعه است. انصارالله در دو سال گذشته بر بحران‌های قومی و طایفهای در داخل یمن فائق آمده و الگوی بسیار مناسبی از وحدت شیعه و سنی را ارائه کرده و از طریق طبقات پایین، نمونه موثقی برای نجات کشور به وجود آورده است. کاری که انصارالله در یمن انجام داد حتی در مورد انقلاب تونس نیز ما شاهد نبودیم که یک گروه کوچکی از جامعه بیايد

و کنترل پایتخت و امور جامعه را به دست بگیرد اما انصارالله در یمن این الگو را پیاده کرد که موفقیت‌آمیز هم بود. از سوی دیگر، انصارالله به طبقه خاصی مثل ارتش یا قشر خاصی از جامعه یمن وابسته نیست و همه مردم را به خدمت گرفته است که به نوعی می‌توان گفت الگوی انصارالله الگوی انقلاب اسلامی است و با توجه به اینکه خیلی زود جنبه نظامی هم به خود گرفت، الگوی جدیدی را در منطقه ارائه داد. گروه انقلابی که در نهایت مجبور شد برای دفاع از یمن با ائتلاف سعودی، القاعده و داعش هم‌زمان مبارزه کند و انسجام و وحدتی که انصارالله با درایت خود در بین شیعه و سنی به وجود آورده در هیچ کجای منطقه به چشم نمی‌خورد و این الگوی خاص انصارالله است. انصارالله اختلافات طایفه‌ای و قومی را در یمن کمرنگ کرده، اقدامی که سال‌ها زمان نیاز داشت تا این اختلافات حل شود.

آینده سیاسی انصارالله

هرچند انصارالله تاکنون از حضور در دولت و ساختار حکومت صرف‌نظر و همواره سعی کرده تا به اداره بهتر امور جامعه کمک کند، اما با توجه به اینکه انصارالله حسن نیت خود را به اثبات رسانده به نظر می‌رسد زمان آن فرا رسیده است تا این گروه به اندازه میزان نیرویی که در کشور دارند و باتوجه به عقبه آنها، در حکومت آینده مشارکت و سهم داشته باشند و مردم نیز این انتظار را از انصارالله دارند و از آنها حمایت می‌کنند.



## انصار الله به طبقه خاصی مثل ارتش یا قشر خاصی از جامعه یمن وابسته نیست و همه مردم را به خدمت گرفته است که به نوعی می‌توان گفت الگوی انصار الله الگوی انقلاب اسلامی است و با توجه به اینکه خیلی زود جنبه نظامی هم به خود گرفت، الگوی جدیدی را در منطقه ارائه داد

به عبارت دیگر، در داخل یمن هیچ مخالفتی با ورود انصار الله به چار چوب حکومتی وجود ندارد و مخالفت‌ها تنها از سوی برخی اقشار کوچک جامعه و سعودی‌هاست.



### متحد کردن مخالفان داخلی

انصار الله حتی توانسته مخالفان سابق را با خود همراه کند. علی عبدالله صالح، رئیس‌جمهور سابق یمن که در گذشته از مخالفان انصار الله بود، به سمت این گروه گرایش پیدا کرده و در جنگ عربستان سعودی با انصار الله در یک جبهه قرار گرفته‌اند. اینکه چرا عبدالله صالح به سمت انصار الله تمایل پیدا کرده یکی به ماهیت حزب کنگره تحت رهبری عبدالله صالح و شخصیت او برمی‌گردد. عربستان سعودی و شورای همکاری خلیج فارس از ابتدا علاقه‌مند بودند تا عبدالله صالح را با خود همراه کنند و در دولت آینده یمن از صالح استفاده کنند و با توجه به ارتش و طوایفی که تحت فرمان او بود و بر یمن تسلط داشتند، این کشور را اداره کنند اما زمانی که سعودی‌ها نتوانستند عبدالله صالح را با خود متحد کنند و توطئه‌های عربستان در یمن شکست خورد، ترکیب قبلی که در آن عبدالله صالح نیز بخشی از حکومت آینده یمن بود، از بین رفت و حمایت خارجی از صالح پایان یافت. بدین ترتیب، بخشی از اعضای حزب کنگره، ماهیت سابق خودشان را تغییر دادند و وابستگی به حمایت خارجی به خصوص عربستان را رها کردند و به سمت انصار الله تغییر رویه دادند و به همراه انصار الله در مذاکرات مشارکت دارند.

در مجموع، آنچه در جنگ یمن اتفاق افتاد این است که قرار بود عربستان با حمایت ۹ کشور به یمن حمله کند تا دولت دست‌نشانده خود را در این کشور تثبیت کند، ولی در این مسیر موفق نشد و همین شکست عربستان در سیاست‌های خود اقدام مثبتی برای انصار الله است. از طرفی، اختلاف بین امارات و عربستان بر سر تسلط بر بخش‌هایی از یمن از جمله «عدن» می‌تواند برای انصار الله مفید باشد؛ چرا که انصار الله از لحاظ فرهنگی و نظامی رویارویی جدی با عربستان دارد و اگر در مقابل دشمن خارجی خود پیروز شوند، روند تحولات بیش از پیش به نفع انصار الله رقم خواهد خورد.

از سوی دیگر، مذاکرات صلح برای پایان دادن به درگیری‌ها در یمن که در جریان است، تاکنون نتیجه مؤثر و ملموسی نداشته، اما ادامه این مذاکرات تنها راه حل بحران یمن است. از طرفی، انصار الله به طور منطقی وارد مذاکرات صلح شده و بر گه‌های برنده بیشتری در اختیار دارد و اگر مذاکرات شکست بخورد برای احیای مجدد نیروهای سیاسی باید تلاش‌های زیادی انجام شود. از آنجایی که انصار الله در مذاکرات صلح حسن‌نیت خود را در مقابل کارشکنی‌های عربستان به اثبات رسانده است، این مسئله می‌تواند رقبای عربستان را در مقابل این کشور قرار دهد تا انصار الله را از لیست تروریستی ادعایی خود خارج کند و به نظر می‌رسد، مذاکرات صلح جنبه مثبتی است که می‌تواند بحران یمن را حل و فصل کند. ■

\* کارشناس خاورمیانه و شمال آفریقا

## اعتراض یک آزادی‌خواه برای یمن

دنیل مارتین واریسکو\* در مارس ۲۰۱۵، یک جوان ۲۹ ساله که به تازگی به وزارت دفاع

عربستان منصوب شده بود دستور بمباران یمن را داد. این بمباران‌ها تاکنون منجر به کشته شدن هزاران نفر و تخریب بیشتر

زیرساخت‌های محدود این کشور و قطع برق شده است و میلیون‌ها مرد، زن و کودک یمنی را در شرایط ناامیدکننده‌ای قرار داده که دسترسی کمی به آب آشامیدنی، غذا و مراقبت‌های پزشکی دارند. این یک بازی ویدئویی نیست بلکه استفاده سنگدلانه و غیرانسانی از ثروت برای نابود کردن یک همسایه از طریق پیشرفته‌ترین تسلیحاتی است که با میلیاردها دلار ناشی از فروش نفت می‌توان آنها را خرید. این در حالی است که تولیدکنندگان سلاح در حال خندیدن هستند و صدای

جام‌های پر از شامپاین‌های آنها را می‌توان در گران‌قیمت‌ترین هتل‌ها شنید. سیاست‌های نیابتی ایدئولوژیک و سرزنش حوثی‌ها به مثابه عده‌ای تروریست شرور هستند که توسط ایران آموزش دیده‌اند، پس است. اگر سعودی‌ها واقعا فکر می‌کنند ایران بزرگ‌ترین دشمن آنهاست پس اجازه دهید آنها جنگنده‌های خود را به سمت ایرانی‌ها نشان برونند جایی که حداقل می‌توانند دشمنی داشته باشند که به آنها پاسخ مناسب دهد.

یمن تهدیدی برای عربستان یا هیچ کشور دیگر خلیج فارس محسوب نمی‌شود. فقیرترین کشور در منطقه است که به سختی می‌تواند مقدار محدودی گاز و نفت صادر کند. علاوه بر این، جمعیت به خوبی مسلح با سلاح‌های کوچک دارد اما زرادخانه‌های نظامی آنها عمدتاً تانک‌های منسوخ شده ساخت شوروی و چندین هواپیماست که آنها نیز هم اکنون منهدم شده‌اند. نگاهی به تاریخ نشان می‌دهد که یمن هیچ‌گاه به دولت سعودی حمله نکرد اما این آل سعود بود که به زور کنترل منطقه الاسیر را به چنگ آورد و جیزان و نجران را که در کنترل امامت زیادی بود به سرزمین‌های عربستان ملحق کرد.

قبایل حاضر در اینجا اتحاد نزدیکی با قبایل یمنی در جنوب داشتند نه با بادی‌نشین‌های نجد. در سال ۱۹۳۴ نیروهای سعودی حدیده را اشغال کردند و تجار محلی هندی را تهدید به غارت کردند که خوشبختانه تحت محافظت انگلیسی‌ها بودند. حمله سعودی‌ها منجر به قحطی در صناع شد جایی که نیروهای سعودی تلاش کردند پیشروی کنند اما با مقاومت سرسختانه نیروهای امام زیدی مواجه شدند. حدود ۸۰ سال بعد تاریخ تکرار شده است اما این بار کسی از یمنی‌ها جز خودشان دفاع نمی‌کند. این بحران انسانی شدید هر گونه دلیل عقلی برای ادامه بمباران یمن را تحت سایه قرار داده است. کلمات متضاد استفاده شده در جنگ یک طرفه که «طوفان قاطع» خوانده می‌شود سرازور سرزنش است. این یک طوفان ویرانگر و تخریب‌کننده و سونامی علیه مردم یمن است و در هر صورت «قاطع» محسوب نمی‌شود. این جنگی است که در آن هیچ استراتژی خروجی از زمان آغاز نداشت و هنوز هم هیچ چشم‌انداز واقعی برای پایان آن وجود ندارد. بعضی چیزها را شاید پول نتواند بخرد هر چند این جنگ در حال خرید نفرت عمیقی است که احتمالاً به زودی از بین نخواهد رفت.

اما هم‌چنانکه از دست دادن زندگی و تخریب زشت‌گونه یمن هیچ نتیجه‌ای ندارد جهان بدون اقدام نظاره می‌کند. آیا باید آمار کشته‌ها به ده‌ها هزار نفر برسد تا جهان توجه کند؟ آیا ما باید منتظر بهمانیم تا مورخان آینده بگویند چقدر این جنگ هوایی مضحک بوده است؟ کجاست نگرانی رهبران غربی که تأمین‌کنندگان کمک‌های تسلیحات، اطلاعاتی و ناوهای جنگی به ارزش میلیاردها دلار به جنگی هستند که هیچ عقل سلیمی موفقیتی در آن نمی‌بیند.

چه اتفاقی برای ارزش‌های حقوق بشری افتاده است زمانی که تمامی جمعیت یمن، که انسان هستند، در حال رنج بردن از جنگ و محاصره هستند. آیا واقعا امریکا انتظار دارد سعودی‌ها فردی را به دولت بازگردانند که از فرمانروایی بر یمن ناتوان بود و هم اکنون نیز چیزی جز یک عروسک خیمه شب بازی سعودی‌ها در نظر گرفته نمی‌شود. ماه رمضان برای یمن چگونه خواهد بود ماهی که [حضرت] محمد [ص] پیامبر آن را ماه صلح اعلام کرد؟ مکان مقدس مکه هم اکنون جایی برای هتل‌های گرانبه‌ایست و بوتیک‌های مراکز خرید است تا مکانی جهت گردشگر آمدن برای اصولی که اسلام را به عنوان یکی از بزرگ‌ترین آیین جهان پایه‌گذاری کردند. من علیه سعودی‌ها نمی‌نویسم، جامعه‌ای پر جنب و جوش که خیلی بیشتر از آنجا رسانه‌ها نشان می‌دهند متنوع است بلکه من علیه یک استراتژی سیاسی شکست خورده می‌نویسم که بیشتر منجر به تنش در میان جهان اسلام می‌شود تا اینکه مسلمان‌ها را اگردهم آورد. هر کسی که از اسلام متنفر است از دیدن بازی مرگ بین دو طرف شیعه و سنی استقبال می‌کند. صدمه بیشتری از طریق خشونت‌های فرقه‌ای داخلی به چهره اسلام در سرتاسر جهان وارد می‌شود نسبت به کنترل استعماری یا تلاش‌های شرق شناسانه‌ای که تا حالا انجام گرفته است. ■

\* رئیس مؤسسه آمریکایی مطالعات یمن





## رویش به سبک زکزی

ادعای بوکوحرام، اعلام کرد که این بمب گذاری توسط ارتش صورت گرفته است.

جریان های طرفدار عربستان سعودی و رژیم صهیونیستی در نیجریه علیه شیخ زکزی و جنبش او متحد هستند و او را خطر بزرگی برای منافع گسترده خود در نیجریه می بینند. برای آل سعود که هر جایی شیعیان طرفدار ایران باشد سیاست فرقه ای و گسترش وهابیسیم را در دستور کار خود قرار می دهد نیجریه نیز از این مسئله مبرا نیست. وهابیسیم به صورت گسترده ای در شمال نیجریه وجود دارد و عده ای از طرفداران این جریان در ارتش و مقامات دولتی حضور دارند و همچنین گروه تروریستی بوکو حرام تحت تأثیر جریان وهابی گری طی چند سال گذشته قدرت زیادی یافته است. بر اساس اسنادی که توسط افشاگر ویکی لیکس منتشر شده، سفارت عربستان سعودی در آبان ۱۳۹۰ در نامه ای به دربار پادشاهی سعودی، با اشاره به فعالیت های ایران در نیجریه برای گسترش و تقویت و پشتیبانی شیعه در این کشور ابراز نگرانی می کند.

از سوی دیگر، عوامل لابی طرفدار رژیم صهیونیستی در نیجریه قدرتمند هستند و خیلی خوب سازماندهی شده اند. گودلاک جاناتان رئیس جمهور پیشین نیجریه یک مسیحی صهیونیست بود که به صهیونیست ها برای نفوذ در ارتش نیجریه و سایر دستگاه امنیتی این کشور کمک کرد. در همین حال گزارش شده که رئیس ستاد مشترک ارتش نیجریه که دارای روابطی نزدیک با رژیم صهیونیستی است اخیراً نیز به صورت مخفیانه به تل آویو سفر و با نخست وزیر رژیم صهیونیستی، رئیس ستاد مشترک ارتش و رئیس موساد دیدار کرده است. ■

و کشور نیجریه پرداخته است. این روزنامه مصری آورده است: «کشور نیجریه تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران جمعیت شیعه نداشت و بعد از پیروزی انقلاب ایران، ابراهیم زکزی که دانشجوی رشته حقوق و مشغول به تحصیل در اروپا بود، در دیداری با امام خمینی (ره) در پاریس، به شدت تحت تأثیر شخصیت ایشان قرار گرفت و به مذهب تشیع گروید و جریان شیعی را در آن کشور پایه ریزی کرد.» فعالیت های زکزی تنها به نیجریه محدود نشده و آوازه او به فراتر از مرزهای این کشور رسیده و پیروان زیادی در کشورهای آفریقایی پیدا کرده است.

یکی از مهم ترین ویژگی های شیخ زکزی روحیه کاملاً ضد امپریالیستی او است و رهبر جنبش اسلامی نیجریه بارها نسبت به اهداف امپریالیستی در این کشور هشدار داده است. زکزی همچنین به طرفداری از فلسطین معروف است و نقش مهمی در برگزاری راهپیمایی علیه اشغالگری صهیونیست ها دارد.

موفقیت قابل توجه شیخ زکزی در گسترش تشیع باعث نگرانی جریان های صهیونیستی و وهابی شده است و طی چند سال گذشته تلاش های زیادی برای ترور شیخ زکزی و جلوگیری از فعالیت های وی کرده اند. در ژوئیه ۲۰۱۴ نیروهای ارتش نیجریه به راهپیمایی شیعیان به مناسبت روز قدس هجوم بردند که ۳۴ تن از راهپیمایان از جمله سه فرزند زکزی شهید شدند. در آن زمان ارتش نیجریه ادعا کرد که از خود دفاع کرده است. اخیراً نیز شیعیان هدف یک بمب گذاری انتحاری قرار گرفتند که بیش از ۲۰ نفر جان خود را از دست دادند. هر چند گروه تروریستی بوکوحرام مسئولیت این حمله را به عهده گرفت اما شیخ زکزی بارد

عصر روز شنبه ۲۱ آذرماه ۹۴، نیروهای ارتش نیجریه به منطقه سکونت «شیخ ابراهیم یعقوب زکزی» رهبر «جنبش اسلامی» حمله کردند و صدها نفر از طرفداران وی را به خاک و خون کشیدند. طی این جنایت، چند تن از نزدیکان شیخ زکزی از جمله سه پسر وی به شهادت رسیدند؛ شیخ زکزی یک سال قبل تر نیز سه پسر خود را در جریان حمله به مراسم روز قدس در نیجریه از دست داده بود.

شیخ زکزی همزمان با انقلاب اسلامی به مذهب شیعه گروید و خود را به عنوان یکی از پیروان راستین امام خمینی (ره) معرفی کرد. در حالی که جمعیت شیعیان نیجریه قبل از انقلاب اسلامی کمتر از هزار نفر بود اما با تلاش ها و فعالیت بی وقفه شیخ زکزی هم اکنون تعداد جمعیت شیعیان بالغ بر ۱۰ میلیون نفر تخمین زده می شود. با تلاش های وی نیجریه در رتبه سومین کشور شیعه نشین دنیا بعد از ایران و عراق قرار گرفته است. شیعیان نیجریه همه دوازده امامی و اغلب از مقلدین امام خمینی (ره) و آیت الله خامنه ای هستند و بیشتر در شمال این کشور سکونت دارند.

حرکت اسلامی نیجریه به رهبری شیخ ابراهیم زکزی از ۲۰ سال پیش تاکنون به طور روزانه، روزنامه منتشر می کند و به زودی شبکه های رادیویی، اینترنتی و تلویزیونی را اندازی خواهد کرد. خبرنگار بی بی سی در گزارشی که تقریباً دو سال قبل منتشر شد از رشد فعالیت های رسانه ای شیعیان ابراز شگفتی کرده است. روزنامه مصری الجریده نیز در گزارشی میدانی به موضوع گسترش نفوذ مذهب شیعه تا قاره آفریقا